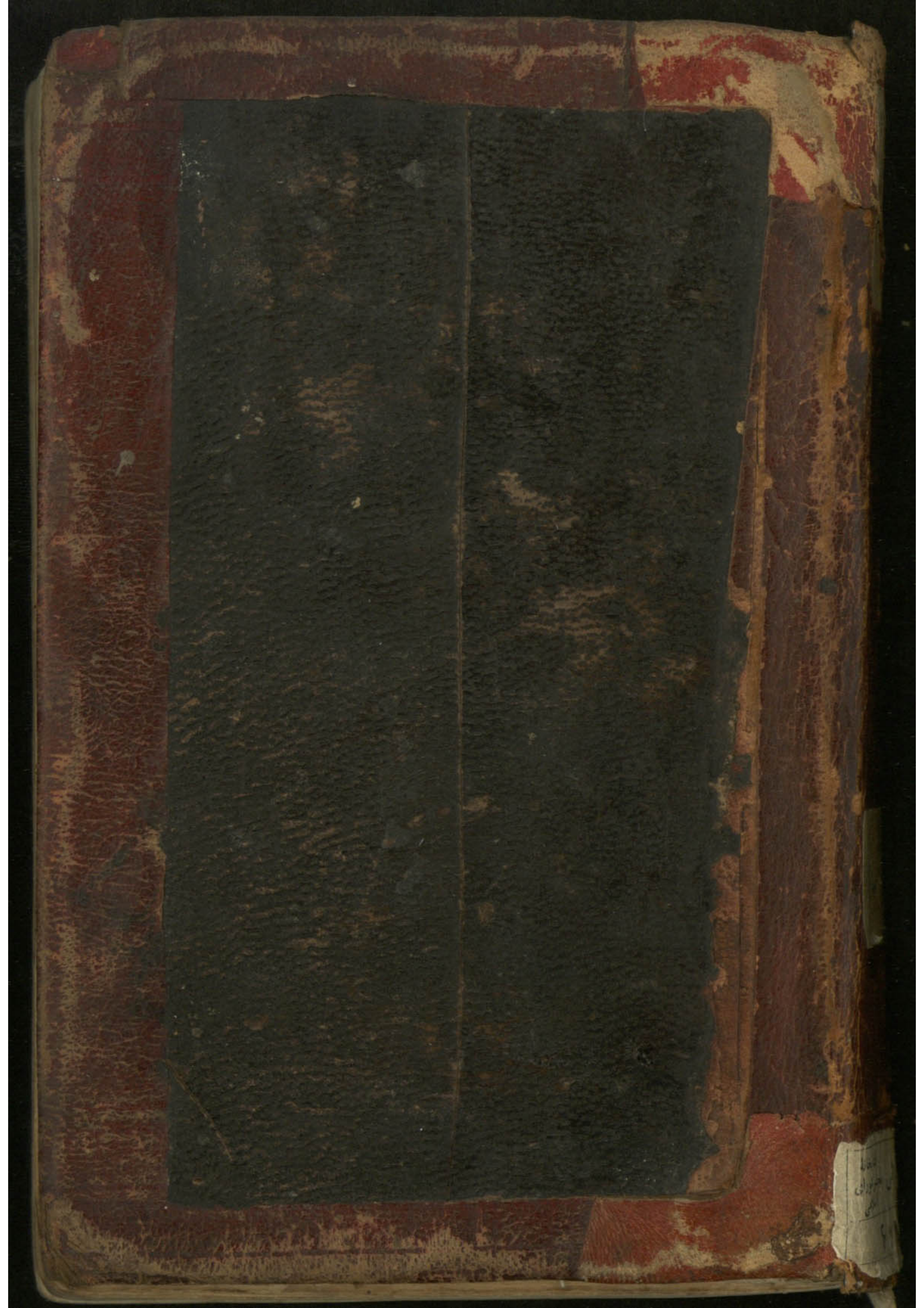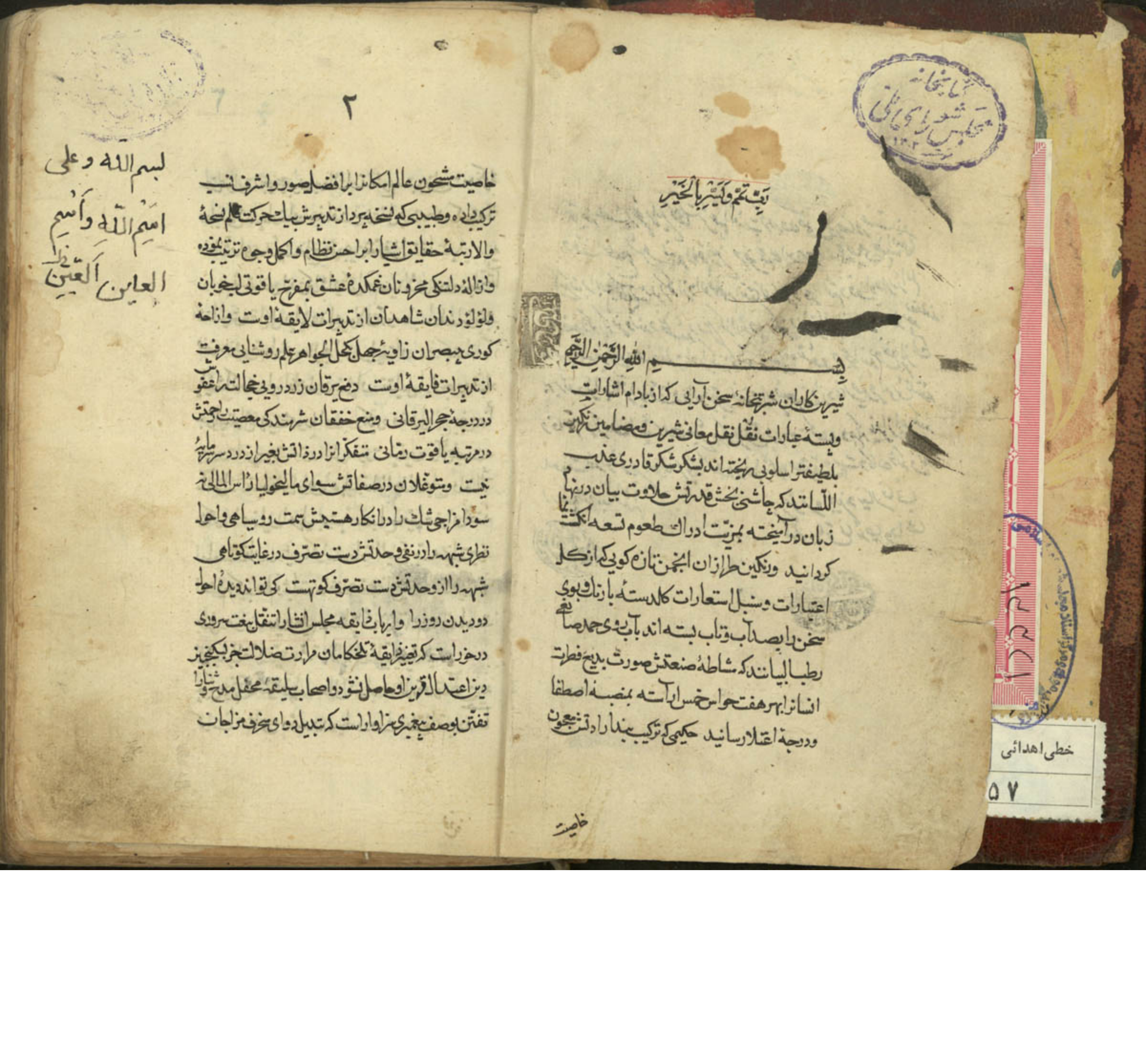



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب مفتاح الشفاء
مؤلف
جلد ( ۶۵۷ ) از کتب ( خطی ) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۶۵۷



657
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
657





رب تمم ویسر بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

شیرین کاران شکرخانهٔ سخن آرایی که از بادام اشارات
و پستهٔ عبارات نقل نقل معانی شیرین و مضامین نمکین
بلطیفتر اسلوبی ریخته اند بشکر شکر قادری عذب
اللسانند که چاشنی بخش قند تش حلاوت بیان در دهان
زبان در آمیخته بمزیت ادراک طعوم تسعه انگشت نما
کردانید و رنگین طرازان انجمن تازه گویی که از گل
اعتبارات و سنبل استعارات کلدستهٔ با رنگ و بوی
سخن را بصد آب و تاب بسته اند باب بوی حمد صانع
رطب اللسانند که مشاطهٔ صنعتش صورت بدیع فطرت
انسانرا بهر هفت حواس خمس آراسته بمنصبهٔ اصطفا
و درجهٔ اعتلا رسانید حکیمی که ترکیب بندار ادتش معجون

خاصیت



خاصیت شئون عالم امکانرا بر افضل صور و اشرف نسب
ترکیب داده و طبیبی که نسخه پرداز تدبیرش بیک حرکت قلم نسخهٔ
والادبهٔ حقایق اشیا را بر احسن نظام و اکمل وجوه ترتیب نموده
و از الهٔ دلتنگی محزونان غمکدهٔ عشق بمفرح یاقوتی لب خوبان
و لؤلؤ دندان شاهدان از تدبیرات لایقهٔ اوست و ازاحهٔ
کوری بیبصران زاویهٔ جهل بکحل الجواهر علم روشنایی معرفت
از تدبیرات فایقهٔ اوست دفع یرقان زرد رویی خجالت از عفو
دو درجه بحجر الیرقانی و منع خفقان شرمندگی معصیت با حجتش
در مرتبهٔ یاقوت رمانی متفکرانرا در ذاتش بغیر از درد سر مایهٔ
نیست و مشغولان در صفاتش سوای مالیخولیا راس المالی نه
سودا مزاجی شکرا در انکار هستیش بمت روسیاهی و احول
نظری شبهه را در نفی وحدتش دست تصرف در غایت کوتاهی
شبهه را از وحدتش دست تصرف کوتهست کی تواند دید احول
دو دیدن روز را و ارباب فایقه مجلس انشا را تنقل نعت سروری
در خور است که تعیین ذایقهٔ تلخکامان وادی ضلالت بحرب بکجین
دین اعتدال قرین او حاصل شود و اصحاب سلیقهٔ محفل مدح و ثنا را
تفتن بوصف پیغمبری سزاوار است که تبدیل دوای منحرف مزاجان

بسم الله و علی
اسم الله و اسم
العاین العین

مرض غوایت بغیر معجون برء الساعة شرع مستبین اوست میسر نکردد
وطبیبی که در بیمارستان حذاقت نبض عقل بدست حدس کرفته در
دار الشفای هدایت مزاج خودبین تصرفش استقامت پذیرفته
در مرتبهٔ خواص داینش کراشایستکی اسم صیدلانی ودر درجهٔ حقایق
شناسیش عقل کل در پایهٔ عقل هیولانی در مطب افاضاتش نبض
نسخه نویسی قصارای مطلب ایلیوس طینتان ودر مکتب افادتش
پایهٔ شاکردی وایهٔ افلاطون فطرتان تقلیل مادهٔ جور وفساد
جز باستعمال شربت محمودهٔ او وجود نکیرد وتعدیل مزاج بغی وعناد
بدون تناول تریاق سیرت ستوده اش صورت نپذیرد وآل خجسته
مآلش ازالهٔ سودای کمراهی را مرهم لیمنزله اجزای نجاح ولضاءت
شکوه راهنمایی را هر یک بمرتبهٔ مصباح سیما عنوان نسخهٔ
امامت وقانون شیوهٔ کرامت مادة الحیوة بیته نجات جزو
اعظم ترکیب حلم وثبات حافظ صحت مزاج هدایت مزیل مرض
جهل وغوایت علیه وعلیهم صلوات من ربهم ورحمة مادامت
الاسباب الضروریة ستة والامور الطبیعیة سبعة اما بعد
چون نواب مفاخر انتساب معالی کتاب مظهر قدرت الهی مورد
کرامات نامتناهی در معدن جاه ودولت نضخ خاتم جود وسماحت



فروغ خاندان عزت واقبال چراغ دودمان حشمت واجلال
غرهٔ ناصیهٔ فهم ودرایت قرهٔ باصرهٔ لطف وعنایت انتخاب
مجموعهٔ قضا وقدر مقدمهٔ جیوش فتح وظفر دفعه بخش مسند
امارت قیمت افزای کوهر بصارت قدردان جوهر خردمندان
قیمت شناس کوهر هنرمندان صاحب دل روشن رای عزت بخش
مملکت آرای رایحهٔ روبن کلشن فتح خنجر شاهی دریای ظفر
شانش یار دشمن در سرکوشی کرزش باد وش خصم در مقام همدوشی
شمشیرش قطره آبیست آتشبار که سر بر باد غرور دشمن را بخاک
مذلت انداخته یا برقیست صاعقه کردار که خرمن هستی بدخواه
بیچاره را سوخته کاهی که شمشیر برکشد کویی که آفتاب تیغ کشیده
وهنکامی که در خانهٔ کمان درآید پنداری که مشتری ببرج قوس
درآمده توسن بی آرامش را اکر بفلک تشبیه کنم از عیب کندروی
عاری نیست واکر بزبان نسبت تمام از نقص آهستکی خالی نه
هیهات چه جای تشبیه وچه یارای نسبت صورتی که در خیال
آرام نکیرد چکونه چیزی با او قرین توان شد ونقشی که در ضمیر آرام
نپذیرد بچه وسیله امری با او انضمام توان یافت خان عالیشان
معدلت نشان فتحعلیخان خلد الله ایام دولته وایالته

وقوام مزاج الملک بتدبیر معدلته ما کان للمرکبات مزاج و التسلط
امتزاج بواسطهٔ خیرخواهی عامهٔ رعایا بل صلاح انیتی کافهٔ برایا
که جبلی ذات قدوسی صفات و غریزی نفس ملکوتی سمات اوست همواره
مطمح نظر و نصب العین ضمیر انور شان آنست که متصدی امری شود که متضمن
رفاه حال و مقتضی فراغ بال ایشان باشد درین ولا بخاطر فیض مآثر
چنان رسید که چون علم طب بمقتضای ~~بمقتضای~~ العلم علمان علم
الادیان و علم الابدان قرین و شفیق علم دینست و صلاح معاش
و معاد نوع انسان بران منوط و ازاحهٔ علل از ابدان انسان بآن
مربوطست و حکمای یونان و اتباع ایشان از دران فن رسایل بسیار
و صحایف بیشمار در عرصهٔ روزگار جلوه گر و متداولست کمال ایمان
و وفور اعتقاد و ایقان مقتضای آنست که همچنانکه علم دین مقتبس
از مشکوة وحی است علم طب نیز متلقی از مبلغ امر و نهی باشد و چون
درین زمان ظفر بر رؤس مسایل طب بر وجه شامل و نحوی کافل
مقدور و میسور نیست و احادیثی که درین باب از معصوم صلوات الله
علیهما صادر شده و مظفور بهاست چون احادیث طب الائمه
و غیره اگرچه مشتمل بر جل رؤس مسایل جزو و عملی طب هست لیکن
متناول جزو و علمی آن نیست پس بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله عمل

بمدلول



بمدلول آن احادیث نمودن اگرچه ظاهرا مخالف طب اهل یونان باشد
اولی و انسب بلکه واجب و لازم است لیکن چون آن احادیث بلغت
عربی واقع است و اکثر فارسی زبانان بفهم معنی و ادراک مدلول آن
نمیرسند و از نیل سعادت عمل و فیض نتیجه و اثر آن محروم میمانند پس
رای صواب نما و بخت بخیر انتما اقتضای آن نمود که کتابی حسب ترتیب
یابد مشتمل بران احادیث و ترجمهٔ آن بر وجهی که هر یک علی حاله
مفید مطلوب باشد تا بنفس همان کتاب هم عربی مستفید شود و هم
فارسی مستفیض گردد و لهذا امر عالی صادر شد که این ذرهٔ هوا
خواه و بندهٔ بلا اشتباه خادم علمای عظام خوشه چین خرمن
فضلای کرام احقر خلق الله فیض الله متصدی اتمام این امر جلیل القدر
و بتفویض این خدمت والا رتبت ممتاز و سرافراز باشد پس امتثالا
لامر العالی و اتباعا للحکم المتعالی در آن باب خوض نموده بعون الهی
و یمن توجهات منظور حضرت شاهنشاهی بحسب ما موعود و قدر مقدور
صفت اتمام و سمت انصرام داد و آنچه از نکات و دقایق بخاطر قاصر
رسید بران متزاد ساخت مامول آنکه مطرح اشعهٔ آفتاب اقبال
و مطمح نظر ابهت و اجلال گردد و ملتمس از محاسن شیم و بدایع کرم
علمای صدرنشین و فضلای خورده بین آنکه چون بر سهوی و خطایی

که در انسان صفتی ضروریست اطلاع یابند بقلم شکبار و خامه گوهرنگار
انچه قابل اصلاح باشد تصحیح نمایند و انچه از حد تصحیح و تعدیل
خارج باشد بذیل عفو و اغماض ملبوس و مستور دارند تا کسوت اعمال
ایشان بطراز الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ مطرز
و دخار کردار ایشان بحال فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ
محلی و مزین کردد و آنرا تیمنا بما یناسب اسمه السامی بمفتاح الشفا
مسمی ساخت بر مقدمه و پنج باب و خاتمه ترتیب داد **مقدمه**
در تعریف طب و ذکر اقسام آن و بیان موضوع و غایت آن **اما تعریفش**
علم طب علمیست که نظر میکند در بدن انسان از جهت حفظ صحت
حاصله و رد صحت زایله **و اما تقسیمش** علم طب منقسم است بعلمی
و عملی **بیانش انکه** هرچه جزو طب است علمست و هر علمی متعلق است
و متعلق علم طب یا کیفیت عملست یا غیر آن **اول را** طب علمی کویند
**و ثانیرا** طب عملی پس طب علمی آنست که او را تعلقی بکیفیت عمل
نباشد مثل انکه در طب کفته میشود که اصناف تب ها سه است
و انواع امزجه نه است و امور طبیعیه هفت است و طب عملی
آنست که او را تعلقی بکیفیت عمل باشد مثل انکه در طب کفته





میشود که در ابتدای اورام استعمال روادع واجبست مکر انکه
مانعی باشد و در حال اشتداد روادع را با منضجات محلله ممزوج
باید نمود و در انتها اکتفا بمنضجات محلله باید کرد و در انحطاط
اقتصار بر محللات جرحیه باید نمود و مراد بمانع اندفاع ماده
ورم است از عضو رئیس بعضو رئیس که پس کوش باشد برای دماغ و زیر
بغل برای قلب و بن ران برای جگر چه بر تقدیر تحقق این مانع
استعمال روادع مطلقا جایز نیست و الا سبب رجوع ماده فاسد
بعضو رئیس خواهد شد و این ماده اگر از عضو رئیس مندفع نشده
فاسد میبود و الحال که بواسطه حرکت اندفاع و رجوع که موجب
سخونت و عفونتست شر و فسادش بمثابه زیاده پذیرفته حال
برچه منوالست و هر دو جزو طب علمی است اما جزو اول ظاهراست
و اما جزو ثانی بواسطه انکه علم بکیفیت عمل مثل کیفیت وضع
روادع نفس عمل که وضع روادع باشد مثلا نیست و چون وضع
این مختصر مقصور است بر بیان امور طبیعیه که از معصوم علیه
صلوات الله القیوم وارد شده و در جزو علمی وارد نیست مکر قدری
از تشریح و تنزی از غیر آن و جزو عملی کما لا یخفی علی الاوهام بمجرد
آن تام بلکه قریب بتام نمیشود لهذا بر جزو عملی طب اقتصار نمودن

مناسب بلکه واجب مینماید **واما** موضوع طب نزد بعضی بدن انسانست
از حیثیت صحت و مرض و شیخ رئیس در قانون گفته که موضوع طب
اشیای متعدده است از اینجهت که در حفظ صحت حاصله و استرداد
زایله آنها را مدخلیت و تحقیق این مطلب از طور این مختصر خارجست
**واما** غایت طب پوشیده نماند که علت غایت و مقصد اصلی
بمقتضای وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون نمیتواند بود
مگر فوز بدرجه عبادت و عرفان که فی الحقیقه قصیا درجات
کمال همان تواند بود و در علم نفس از حکمت طبیعی مقرر شده و حکم
و تجربه نیز معاضد آنست که انسان در بدو فطرت از حلیه
جمیع کمالات عاریست و اورا در مدت حیات طبیعی چهار مرتبه
از کمال ممکن است که نخستین مرتبه عقل هیولانیست و چهارمین
مرتبه عقل مستفاد که غایت عرفان عبارتست از آن و ظاهر است
که ترقی درین مراتب جز بانقضای زمانی معین که نسبت بخصوصیات
غرایز ایشان مختلف و متفاوتست صورت نه بندد و نیز از مقررات است
که انسان مدنی بالطبع است یعنی در تعیش محتاج است باجتماع
خاص که بسبب آن امر معاش و صفت انتظام یابد و از بدیهیات است
که افراد انسان بواسطه اوضاع سماویه و اسباب ارضیه





وسوء تدبیرات و سایر اسباب از عروض امراض و طروء اسقام
مامون نیستند و شک نیست که امراض و اسقام مؤدی میشوند
باختلال امر معاونت و اینمعنی مقتضی میشود بفساد امر معاش که
منافی حصول ترقیاتست بلکه امراض و اسقام بذاتها مانع
مریض و سقیم را از فوز بدرجه کمالیه پس لاجرم احتیاج ثابت شد
بقانونی که بمراعات آن صحت حاصله محفوظ ماند و صحت زایله
مسترد شود و آن قانون طبست و چون طب مختص است باین
غایت جلیله و جلالت غایت از اسباب شرافت علم طب نیز ثابت شد
**باب اول** در حفظ صحت بقول کلی پوشیده نماند که حفظ صحت
حاصل نمیشود مگر بدو امر **یکی** حمایت رطوبت غریزیه از تعفن
موجب فساد و خروج از صلوح استعداد حیاتست و تعفن او
نمیباشد مگر باستیلای حرارت غریبه چنانکه در سایر رطوبات
مشاهد است و حرارت غریبه تولد نمی نماید مگر از اغذیه
و مانند آن از اسبابی که مولد حرارتست **دوم** حراست همان
رطوبتست از تحلل زاید بر مجرای طبیعی همچون استعمال محللات
غریبه از اغذیه و ادویه پس ملاک امر در حمایت رطوبت
غریزیه از تعفن و تحلل که مناط حفظ صحت است تعدیل

اسباب ستهٔ ضروریه که عبارت از استنشاق و اکل و شرب
و حرکت و سکون بدنی و حرکت و سکون نفسانی و نوم
و یقظه و استفراغ و احتباس و لهذا در ضمن شش مبین میشود

**فصل اول** در تدبیر استنشاق پوشیده نماند که مناط تعلق
و تعشق نوع مناسبتی است که فی الحقیقه راجع میشود بوحدت
ما و حکمای کرام و عرفای عالیمقام اینمعنی را مبرهن و مبین نموده
مطالب کثیره و مسایل عدیده که حرکات افلاک و مقتضیات
اوضاع آنها و شوق هیولی و التذاذ بالحان متناسبه و نغم
متلایمه و مودت اعداد متحابه و جذب مقناطیس و الف
بعض انواع و عشق بعض افراد ببعض دیگر از آنجمله است متبنی
بران ساخته اند بلکه بمقتضای مؤدی کلام حکمت نظام حضرت
خیر الانام علیه و آله الکرام آلاف التحیة و السلام بالعدل قامت
السموات و الارض قوام کافهٔ برایا و نظام قاطبهٔ ذرایا
بعدالت که عبارت از نضرت و وحدت بلکه نظام اعلی که بلسان
حکما عنایت ازلیه معبر بهاست از علم الهی بآن نیست مگر مناسبات
مخصوصه و ملایمات معینه که میان اجزای عالمست بر وجه
اتم و اکمل و نحو اجل و افضل پس بنا علی هذا الاصل الاصیل

تعلق



تعلق نفس ناطقه که در غایت لطافت و نورانیست ببدن
انسان که در نهایت کثافت و ظلمانیست محتاج است بمتوسطی
ذو جهتین که بواسطهٔ او امر ارتباط نفس ببدن تمام شود
پس حکمت بالغه و قدرت کامله اقتضای آن نمود که قلب نزد
محققین رئیس مطلق است و مولد و منشأ روح باشد تا نفس ناطقه
بواسطهٔ تعلق بآن باستعداد آن آثار نفسانیه را متعلقست
بجمیع بدن و متصرف در آن باشد و روح جسمیت بخاری نورانی
که متکون میشود در قلب از لطافت اخلاط و او بحکم وساطت و ایصال
آثار نفس بجمیع بدن لا محاله در نهایت لطافت و حرارت مزاج است
چه غلظ و برودت مانع اند از نفوذ و سرعت حرکت و شأن نیست
که لطیف حار و خصوصا کثیر الحرکه بواسطهٔ مناسبت جوهریه
سریع الاستحاله است بناریت و باینمعنی مؤدیست باشتعال روح
و خروج او از استعداد آثار نفسانیه پس بالضروره احتیاج تام
بجسمی بود بالفعل که همواره بروح وارد شود و تعدیل حرارت او
نماید و این جسم بارد نمیتواند بود که بارد بافراط باشد و الا مؤدی
باختناق روح خواهد شد و باید که مناسب جوهر روح باشد در
لطافت و خفت و الا بمخالطت مکدر روح خواهد شد و این صفات

بجذا فیها موجود نیست مگر در هوا پس در تعدیل روح احتیاج
بهوا ثابت شد وحصول این تعدیل بهوای واحد ممکن نیست
زیرا که آن هوا بطول مکث در صحبت روح متسخن میشود وفایده
باطل میگردد بلکه باید که مرّة بعد اخری خروج نماید وهوای جدید
بجای او دخول نماید واین خروج را دو فایده است یکی تخلیه
مکان برای هوای داخل دویم اخراج فضلات روح پس ضرور شد
تواتر دخول هوا باستنشاق وخروج آن برد نفس که بحرکت انبساطیه
وانقباضیهٔ قلب وحجاب ودیه تمام میشود واما کیفیت این حرکت
مشروحا در کتب طبیّه مسطور است واین مختصر گنجایش بیان ندارد
وهوا مادامی که صافی ومعتدل باشد حافظ صحت است ومادامی
که متغیر باشد محتاج بتدبیر است وچون از معظم تغیرات تغیرات
طبیعیّه است که عبارتست از تغیرات فصلیه بندی از تدبیر آن
از اصحاب عصمت علیهم السلام سمت بیان می یابد از حضرت مقدس
نبوی صلی الله علیه وآله مرویست که اغتنموا برد الربیع فانه
یعمل بابدانکم کما یعمل باشجارکم یعنی غنیمت شمارید
سرمای بهار را که میکند به تنهای شما آنچه میکند به درختان شما
مولوی رومی این حدیث شریف را در مثنوی منظوم ساخته آنجا

شهرت



شهرت ترک آن اولی مینماید ومحمد بن سنان از حضرت امام رضا
علیه التحیة والثنا روایت نموده که قال سمعت موسی بن جعفر
علیهما السلام وقد اشتکی فجاء المترفقون یعنی الاطباء فجعلوا
یصفون له العجائب فقال این یذهب بکم اقصروا علی سید
هذه الادویة الهلیلج والرازیانج والسکر فی استقبال
الصیف ثلثة اشهر فی کل شهر ثلث مرات وفی استقبال
الشتاء ثلثة اشهر فی کل شهر ثلث مرات ویجعل موضع
الرازیانج مصطکی فلا یمرض الا مرض الموت یعنی فرمود که
شنیدم از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در حالتی که بیمار شده بود
ومترفقون یعنی اطبا بخدمت حضرت آمده بودند وشروع نمودند
برای حضرت در وصف عجایب ادویه حضرت فرمود که کجا دور میروید
اقتصار نمائید بر سید ادویه که هلیله ورازیانه وقند است
در استقبال تابستان سه ماه هر ماه سه مرتبه ودر استقبال
زمستان سه ماه هر ماه سه مرتبه ودر زمستان بجای رازیانه
مصطکی کرده میشود که بسلوک این طریقهٔ مرضیه هیچ مرض
بهم نخواهد رسید مگر مرض موت واز حضرت صادق علیه السلام مرویست
که کان علی بن الحسین علیهما السلام یلبس ثوبین فی الصیف یشتریان

لهٗ بخمسمائة درهمٍ ویلبس فی الشتاء المطرف الخزّ ویباع فی الصیف
بخمسین دینارًا فیتصدّق بثمنه یعنی میپوشید علی بن الحسین علیهما السلام
در تابستان دو جامه که خریده میشد برای او بپانصد درهم و میپوشید
در زمستان مطرف خز و فروخته می‌شد به پنجاه دینار و تصدّق مینمود جهت
بهای آن و مطرف ردائیست از خز مربّع که او را علمهاست و خز پارچهٔ ایست
که از پنبه و ابریشم میبافند باب دویم در تدبیر مأکول و مشروب
چون تحلّل بدن بسبب حرارت غریزیّه و غریبه و سایر اسباب تحلّل
ضروریست پس اگر بدل ما یتحلّل نباشد لازم می‌آید در مدّتی اندک
فنای بدن که بقای او مدّت مقرّر مقصود است و بدل حاصل
نمیشود مگر بمأکول و مشروب کیفما اتّفق بسا باشد که مؤدّی
بفساد او و فساد کردد پس ناچار است از تدبیری که بمراعات آن باب
فساد و افساد مسدود یابد پس آنچه درین باب از معصوم تلقّی شد
سمت بیان می‌یابد در ضمن دو مطلب مطلب اوّل در تدبیر مأکول
و کیفیت اکل و وقت آن جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده
که مَنْ اَرادَ اَنْ لایَضُرَّهُ طَعامٌ فَلا یَأْکُلْ حَتّی یَجُوعَ فَاِذا
اَکَلَ فَلْیَقُلْ بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَلْیُجَوِّدِ الْمَضْغَ وَلْیَکُفَّ عَنِ الطَّعامِ
وَهُوَ یَشْتَهیهِ وَلْیَدَعْهُ وَهُوَ یَحْتاجُ اِلَیْهِ یعنی هر که خواهد





که هیچ طعامی او را ضرر نرساند باید که نخورد تا نیک گرسنه شود
پس چون اراده خوردن نماید بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ و طعام را
نیک بخاید و دست از طعام بکشد و هنوز اشتها داشته ترک طعام
نماید و حال آنکه احتیاج بطعام داشته باشد و از حضرت صادق
علیه السّلم مرویست که مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَکْثُرَ خَیْرُ بَیْتِهِ فَلْیَتَوَضَّأْ
عِنْدَ حُضُورِ الطَّعامِ وَبَعْدَهُ فَاِنَّهُ مَنْ غَسَلَ یَدَهُ عِنْدَ الطَّعامِ
وَبَعْدَهُ عاشَ ما عاشَ فی سَعَةٍ وَعُوفِیَ مِنْ بَلْوی فی
جَسَدِهِ یعنی هر که دوست دارد که در خانهٔ او خیر فراوان باشد
باید که بشوید دست خود را نزد حضور طعام و بعد از طعام
که بسبب این شیمهٔ پسندیده مادامی که زنده باشد در فراخی باشد
و جسد او از عروض امراض بحلیهٔ عافیت محلّی باشد و نیز از
آنحضرت مرویست که اِذا تَوَضَّأْتَ بَعْدَ الطَّعامِ فَامْسَحْ عَیْنَیْکَ
بِفَضْلِ ما فی یَدَیْکَ فَاِنَّهُ اَمانٌ مِنَ الرَّمَدِ یعنی چون دست
بشوئی بعد از طعام مسح کن چشمهای خود را بزیادتی رطوبتی که
در دست تست که آن امانست از رمد و در کتاب موالید الصادقین
آورده که چون حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله از شستن دست بعد از
طعام فارغ میشد مسح میکرد بتری دست خود چشمهای خود را

و بگفت الحمد لله الذی هدانا و اطعمنا و سقانا و کل بلاءٍ
صالحٍ اولانا و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست
که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که یا علی افتح بالملح
واختم بالملح فانّ فیه شفاءٌ من سبعین داءً منه الجنون
والجذام والبرص ووجع الحلق ووجع الاضراس ووجع
البطن یعنی یا علی آغاز کن در خوردن بنمک و اختتام نما بآن که درین خصلت
حمیده شفاست از هفتاد مرض که جنون و جذام و برص و درد گلو
و درد دندان و درد شکم از آنجمله است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که ابدأوا بالملح فی اوّل الطعام فلو علم الناس ما فی الملح
لاختاروه علی التریاق المجرّب یعنی آغاز کنید بنمک در اوّل
طعام که اگر مردم میدانستند آنچه در نمک است از منافع هر آینه
اختیار مینمودند آنرا بر تریاق مجرّب و نیز از آنحضرت مرویست
که قد ضمنت ضمانا صحیحا لمن اکل طعاما و سمّی الله تعالی
علیه ان لا یضرّه فقال له رجل من اقفاء الناس و کان حاضرا
فقام فقال یا امیر المؤمنین لقد اکلت الوانا فسمّیت علیه
ثمّ آذانی فقال علیه السلام اکلت الوانا فسمّیت علی بعضها
فضحک الرجل فقال صدقت یا امیر المؤمنین فقال علیه السلام

ن ل الصادق عن آبائه علیهم السلام عن قول النبی صلی الله علیه و آله من ابتدأ بالملح فان فیه شفاء من اثنین وسبعین داء ... [illegible] ... الصادق علیه السلام ... [illegible] ... والسلام





فانّما ذاک لما لم تسمّ علیه یا لکع معنی حدیث شریف آنست
که آنحضرت علیه السلام فرمود که بتحقیق من ضامن شده ام ضمانی
صحیح برای کسی که اکل طعام مینماید و بر آن طعام بسم الله بر زبان
جاری سازد اینکه از آن طعام هیچگونه ضرری باو عاید نشود بعد از
ادای این کلام هدایت نظام مردی از مجاهیل مردم که در آن محفل
بهشت مشاکل نشسته بود برخواسته با آنجناب گفت که من اکل
الوان طعام نمودم و تسمیه نیز بر آن بجا آوردم و مع هذا از آن متاذّی
شدم حضرت علیه السلام فرمود در جواب که چون حال بر این منوالست تسمیه بر هر یک
از این الوان نموده خواهی بود آن مرد بعد از استماع این جواب بخندید و گفت
آنچه فرمودی محض صدقست پس حضرت فرمود که آن رنجی که بتو رسیده
از جهت ترک تسمیه ببعض الوان بوده است ای لئیم و حضرت صادق علیه السلام
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که من اراد البقاء
ولا بقاء فلیخفّف الرداء ولیباکر بالغداء ولیقلّ مجامعة
النساء یعنی هر که خواهد بقا و حال آنکه بقا در دنیا متصور نیست
باید که تخفیف ردا کند و بامداد چاشت کند و مجامعت زنان کم
مرتکب شود و وجه مدخلیت مباکرت غدا در حصول بقا آنست
که او مانع حرکت اخلاط است چه حرکت اخلاط مؤدّی بامراض صعبه میشود

وان غالبا معتد بلکه مفنی بدنست و مراد بتخفیف دادن تخفیف دینست
چنانکه بعد ازین از معصوم منقول خواهد شد ضرر بعض انواع
اکل علی بن الصلت روایت نموده که شکوت الی ابی عبد الله علیه السلم
ما القی من الاوجاع والتخم فقال لی تغد وتعش ولا تاکل فیما
بینهما شیئا فان فیه فساد البدن اما سمعت الله تعالی
یقول ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا یعنی شکایت کردم بحضرت
ابی عبد الله علیه السلم از انچه می یافتم از دردها و تخمها و رنجها حضرت
فرمود که چاشت و شام بکن و در میان ایشان چیزی مخور که درین خوردن
فساد بدن حاصلست آیا نشنیدهٔ این قول حق تعالی را در وصف اهل جنت
که بامداد و شام روزی خود را در جنت می یابند و نیز آنحضرت فرموده که
الاکل علی الشبع یورث البرص یعنی خوردن بر سیری سبب برص است
و نیز از آنحضرت مرویست که لا تاکل وانت تشتهی الا ان تضطر
الی ذلک یعنی مخور چیزی در وقت اشتها و رفتن مگر آنکه مضطر باشی بآن
و وجه منع آنست که غذا بواسطه حرکت خام منحدر میشود و موجب سده
و امراض آن میگردد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اثنان
علیلان صحیح محتم و علیل مخلط یعنی دو کس علیلند صحیحی که پرهیز کند
و بیماری که نا پرهیزی نماید فواید اکل ریزهٔ خوان و غیر آن از جناب

رسالت



رسالتمآب صلی الله علیه و آله مرویست که من اکل ما یسقط من المائدة
عاش ما عاش فی سعة من رزقه وعوفی فی ولده وولد ولده
من الجذام یعنی هر که بخورد آنچه از خوان ساقط میشود در مدت
زندگی فراخ روزی باشد و اولاد او و اولاد اولاد او از جذام بعافیت
باشند و حضرت ولایت منقبت علیه السلم فرموده که کل ما یسقط من
الخوان فانه شفاء لکل داء لمن اراد یعنی بخور آنچه از خوان
ساقط میشود که آن شفاست از هر مرضی کسی را که خواسته باشد شفا
از هر مرض را و مرویست که رای النبی صلی الله علیه و آله ابا ایوب الانصاری
یلتقط نثار المائدة قال صلی الله علیه و آله بورک لک وبورک
علیک وبورک فیک فقال ابو ایوب الانصاری یا رسول الله
ولغیری قال نعم من اکل ما اکلت فله ما قلت لک وقال من
فعل هذا وقاه الله الجنون والجذام والماء الاصفر والحمق
یعنی دید حضرت رسالتپناه ابو ایوب انصاری را که ریزهٔ خوان را
چید و خورد پس حضرت برای او دعا کرد و فرمود که برکت باد برای تو
و بر تو و در تو ابو ایوب چون این دعا شنید استفسار نمود که آیا این دعا
اختصاص بمن دارد یا غیر من از ان بهره آور میتواند بود حضرت فرمود
که هر که مثل تو عمل کند او را این دعا نصیب هست هر که این عمل کند خدای تعالی

نگاه دارد او را از جنون و جذام و برص و زرد آب و حمق و از حضرت
حسن بن علی علیهما السلام مرویست که اطیلوا الجلوس علی الموائد فانها
لا تحسب من اعمارکم یعنی دیر بمانید بر خوانها که آن مدت از عمرهای شما
محسوب نمیشود مطلب دویم در تدبیر مشروب کیفیت شرب از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که مصّوا الماء مصّا
ولا تعبّوه عبّا فانه یأخذ منه الکباد یعنی بمکید آب را مکیدنی
و بیکدفعه فرو مبرید که شما را از آن درد جگر میگیرد ذم شرب آب ایستاده
در شب از حضرت باقر علیه السلام مرویست که شرب الماء من قیام
بالنهار یمرئ الطعام وشرب الماء من قیام باللیل یورث
الماء الاصفر ومن شرب الماء باللیل وقال ثلث مرات
علیک السلام من ماء زمزم وماء الفرات لم یضرّه الماء
باللیل یعنی شرب آب در روز ایستاده طعام را گوارا میکرداند و شرب آب
ایستاده در شب مورث زرد آبست و هر که در شب شرب آب ایستاده کند
وسه مرتبه بگوید علیک السلام من ماء زمزم وماء الفرات
آن آب ضرر نخواهد کرد او را فوائد شرب آب بسه دفعه حضرت صادق ع
فرمود که اذا شرب احدکم فلیشرب فی ثلثة انفاس اولها شکر
لشرابه والثانی مطردة للشیطان والثالث شفاء لما فی جوفه

یعنی



یعنی چون کسی از شما آب بنوشد باید که در سه نفس بنوشد که اول
شکر برای آب و دویم سبب دور کردن شیطان و ثالث شفای
آنچه در جوف شارب میباشد ذم کثرت شرب حضرت صادق ع
فرمود که ایاک والاکثار من شرب الماء فانه مادة کل داء یعنی
زنهار که شرب آب بسیار نکنی که مایه هر مرض است و نیز فرمود که لو انهم
اقلّوا من شرب الماء لاستقامت ابدانهم قال فکان النبی ع
اذا اکل وسمّا اقلّ من شرب الماء فقال انه امرء للطعام
یعنی اگر مردم شرب آب کم مینمودند ابدان ایشان موصوف
باستقامت میبود پس فرمود که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
طعامی چرب تناول میفرمود شرب آب کمتر مینمود پس از آن حضرت
پرسیدند که سبب چیست که تو کمتر آب نوش مینمایی حضرت فرمود
که این طریقه بگوارایی طعام اقربست و از ابی طیفور متطبب
مرویست که دخلت علی ابی الحسن الماضی علیه السلام فنهیته عن شرب
الماء فقال وما بأس بالماء وهو یدیر الطعام فی المعدة
ویذهب بالصفراء ویسکن الغضب ویزید فی اللب ویطفی
الحرارة یعنی داخل شدم بر ابی الحسن الماضی که حضرت کاظم است
علیه السلام پس نهی کردم او را از شرب آب حضرت فرمود که باکی نیست

باب واو را فوایداست طعام را در معده میکدازد وصفرا را برطرف
میسازد وترش رویی را تسکین مینماید وعقل را زیاده میکند وحرارت را
فرو مینشاند منافی بدی کثرت شربست کما لا یخفی **فواید آب سرد**
از حضرت صادق علیه السلم روایت شده که الماء البارد یطفی الحرارة
ویسکن الصفراء ویذیب الطعام فی المعدة ویذهب بالحمی
یعنی آب سرد اطفای حرارت میکند وتسکین صفرا مینماید وطعام را
در معده میکدازاند وبرطرف میسازد تب را **فواید آب گرم** از حضرت ولایت
مآب علیه صلوات الله مرویست که الماء المغلی ینفع من کل شیء ولا یضر
من شیء یعنی آب جوش داده نفع میکند هر چیز را وضرر نمیکند
هیچ چیز را ونیز از آنحضرت علیه السلم مرویست اذا دخل احدکم الحمام
فلیشرب ثلث اکف ماء حارا فانه یزید فی بهاء الوجه ویذهب
بالالم من البدن یعنی چون کسی از شما داخل حمام شود باید که بنوشد
سه کف آب گرم تا زیاد کند آب روی او را وبرطرف سازد درد ها را
از بدنش وانحضرت رضا علیه التحیة والثنا مرویست که الماء المسخن
اذا غلیته سبع غلیات وقلبته من اناء الی اناء فهو یذهب
بالحمی وینزل القوة فی الساقین والقدمین یعنی آبی که گرم کرده
باشی بحیثیتی که در حال گرم کردن هفت جوش زده باشد وانظرفی





بظرفی نقل کرده باشی آن آب تب را زایل میکند وقوت را بساقین و
قدمین فرو میبرد **فواید آب زمزم** حضرت صادق علیه السلم فرمود که ماء
زمزم شفاء من کل داء یعنی آب زمزم شفاست از هر درد ونیز
فرموده که ماء زمزم شفاء لما شرب له یعنی آب زمزم شفاست هر
چیز را که برای او نوشیده شود ودر حدیث دیگر آمده که آب زمزم شفا
از هر خوف **فضایل آب ناودان کعبه** صادم روایت کرده که اشتکی
رجل من اصحابنا حتی سقط للموت فلقیت ابا عبد الله علیه السلام
فقال یا صادم ما فعل فلان قلت ترکته للموت جعلت
فداک فقال اما انی لو کنت فی مکانک لسقیته ماء
المیزاب فطلبت عند احد فلم نجد فبینا نحن کذلک اذا
ارتفعت سحابة فارعدت وابرقت وامطرت فجئت الی
بعض من فی المسجد فاعطیته درهما واخذت منه قدحا
من ماء المیزاب فاسقیته له فلم یبرح من عنده حتی شرب
سویقا وبرا یعنی بیمار شد مردی از اصحاب ما بمثابه که بحال مرگ
افتاد پس من بخدمت صادق علیه السلم رفتم وادراک ملاقات
شریفا نمودم حضرت از حال آن بیمار استفسار نمود عرض کردم
که او را در شرف موت گذاشته ام که فدای تو شوم فرمود که دانسته باش

کما کرمن بجای تو بودم اورا آب ناودان میدادم بعد از استماع این سخن
آن آب را نزد هر کس طلب کردم هیچ جا نیافتم در یحال ابری برخاسته رعد
وبرق و باران بهم رسید بعد از ظهور این حال عجیب بمسجد الحرام آمدم
درهمی بیکی از خدام آن مقام ذوی الاحترام دادم و قدحی آب گرفته
نزد آن بیمار بردم و اورا از آن آب خورانیدم هنوز برنخاسته بودیم
از نزد او که اشتها بهم رسانید و سویق که آنرا قاووت گویند خورد و به شد
نفع آب باران از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رویت که اشربوا ماء السماء
فانه طهور للبدن ومدفع للاسقام یعنی بنوشید آب باران را زیرا که پاک
کننده بدنهاست و دفع کننده بیماریهاست از بدنهای شما نفع آب فرات
از حضرت صادق علیه السلام رویت که لو انی بالکوفة ولاتیت الفرات
کل یوم فاغتسلت واکلت من رمان سوراء کل یوم رمانة
یعنی اگر بکوفه میبودم هر روز بفرات غسل مینمودم و از نار سورا که
قریه ایست قریب بکوفه هر روز یکنار میخوردم ذم آب نیل مصر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که نیل مصر یمیت القلب ولا تغسلوا
رؤسکم من طینها فانه یورث الذمانة یعنی آب نیل مصر دل را میمیراند
و مشوئید سرهای خود را از گل آن که مورث زمین گیریست فصل سیم
در حرکت و سکون بدنی نموده میشود که چون بواسطه تحلل ضروری



بقای بدون غذای که بدل ما یتحلل میشود ممتنع است و استحالة غذا
بمغتذی و عدم صلوح کل ماده غذا این شاهدی چنانکه در موضع
خود مقرر شده امکان ندارد لاجرم بعد از استحاله اثری و لطخی از آن
در اعضا باقی میماند و اگر این لطخه مندفع یا متحلل شود بمرور ایام
و مضی شهور و اعوام متراکم خواهد شد و متتبع امراض کثیره خواهد گردید
پس بالضرورة احتیاج بدفع یا تحلیل ثابت و محقق است و این معنی یا
باستعمال ادویه خالی از غایله مضرتی نیست چه آن اگرچه دفع فضول
فاسده میکند لیکن دفع صالح ما فی البدن بر او مأمون نیست
پس حرکت بواسطه اختصاص او بدفع فواسد برای این معنی متعین است
پس حکمت بالغه سبحانی اقتضای آن کرد که نوع انسان بالطبع مدنی
تا اضطرار ازو بواسطه معاونت و قضای اوطار یکدیگر عرصه حرکات
باشند تا همچنانکه تمدن مستلزم فواید جمّه است مستتبع بقای حیات
مستعار باشد و لهذا حضرت صادق علیه السلام میفرماید که ان الله یبغض
کثرة النوم والفراغ و چون سفر از جمله حرکات شاقه و نوع انسان را
مفید شد فاقتصار است کلمه چند در آداب آن بر وجهی که متعلق باشد
بحفظ صحت از قول معصومین صفت تبیین می یابد فواید سفر
حضرت رسالت پناه علیه و آله صلوات الله فرموده که سافروا تصحّوا

وَجَاهِدُوا تَغْنَمُوا وَحُجُّوا تَسْتَغْنُوا یعنی سفر کنید تا بدن شما صحیح باشد
جهاد کنید تا غنیمت یابید و حج کنید تا توانگر شوید ونیز فرموده که
سافِرُوا فَاِنَّكُمْ اِنْ لَمْ تَغْنَمُوا مالاً اَفَدْتُمْ عَقْلاً یعنی سفر کنید که اگر
از مال غنیمت نشوید از عقل فایده خواهید شد اوقات محموده ومذمومه
برای سفر از حضرت صادق علیه السلام رویت که مَنْ اَرادَ سَفَراً فَلْيُسافِرْ يَوْمَ السَّبْتِ
فَلَوْ اَنَّ حَجَراً زالَ عَنْ جَبَلٍ يَوْمَ السَّبْتِ لَرَدَّهُ اللهُ تَعالی اِلی مَكانِهِ
یعنی هر که ارادهٔ سفر داشته باشد باید که سفر کند روز شنبه
که اگر سنگی از کوه در روز شنبه جدا شود هر آینه خدای تعالی
آن سنگ را بمکان خود رد خواهد کرد ودر بعض احادیث این خاصه
برای روز سه شنبه ثابت شده ونیز از آنحضرت رویت که واتّقِ
الخُرُوجَ اِلَی السَّفَرِ اليَوْمَ الثّالِثَ مِنَ الشَّهْرِ وَالرّابِعَ مِنَ الشَّهْرِ
وَالعِشْرِينَ مِنْهُ وَالحادی وَالعِشْرِينَ مِنْهُ وَالخامِسَ وَالعِشْرِينَ مِنْهُ
فَاِنَّها اَيّامٌ مَنْحُوسَةٌ یعنی پرهیز از خروج بسفر در سیم و چهارم
و بیستم و بیست و یکم و بیست و پنجم از ماه که این روزها منحوست
ونیز فرموده که مَنْ سافَرَ اَوْ تَزَوَّجَ وَالقَمَرُ فِی العَقْرَبِ لَمْ يَرَ
الحُسْنی یعنی هر گاه که کسی سفر کند یا زن کند در حالی که قمر در عقرب
باشد روی نیکی نخواهد دید ودر حدیث آمده که کان امیر المؤمنین علی





علیه السلام یَکْرَهُ اَنْ یُسافِرَ الرَّجُلُ اَوْ یَتَزَوَّجَ فِی المُحاقِ یعنی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام کاره بود که مرد سفر کند یا زن کند در حالی که قمر
در محاق باشد خالی از نور باشد دفع نحوست بصدقه وغیر آن از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که تَصَدَّقْ وَاخْرُجْ اَیَّ یَوْمٍ شِئْتَ یعنی تصدق
کن و بیرون رو بسفر هر روز که خواهی از ابی عمیر مرویست که کُنْتُ اَنْظُرُ فِی النُّجُومِ وَ
اَعْرِفُها وَاَعْرِفُ الطّالِعَ فَیَدْخُلُنی مِنْ ذلِكَ شَیْءٌ فَشَكَوْتُ ذلِكَ اِلی
اَبِی الحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَقالَ اِذا وَقَعَ فی نَفْسِكَ شَیْءٌ فَتَصَدَّقْ
عَلی اَوَّلِ مِسْكِینٍ ثُمَّ امْضِ فَاِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یَدْفَعُ عَنْكَ یعنی من
نظر میکردم در نجوم و طالع را منحوس می یافتم مرا در کارها چیزی از کراهت
در دل داخل می شد این معنی را بطریق شکایت بر حضرت کاظم علیه السلام
عرض نمودم حضرت فرمود چون ترا اینحالت رو دهد تصدق کن بر اول
مسکینی که برخورد پس بآن کار متوجه شو که خدای تعالی از تو دفع مینماید
غایلهٔ آنرا و حضرت باقر علیه السلام فرمود که لَوْ کانَ شَیْءٌ یَسْبِقُ القَدَرَ
لَقُلْتُ اِنَّ قارِئَ اِنّا اَنْزَلْناهُ حِینَ یُسافِرُ اَوْ یَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ
سَیَرْجِعُ سالِماً اِنْ شاءَ اللهُ یعنی اگر چیزی بر قدر سبقت مینمود می گفتم
هر آینه قاری انّا انزلناه هنگامی که مسافر میشود یا از خانه بیرون می آید
البته بسلامت رجوع میکند انشاء الله فواید عمامه و تحت الحنک در حال سفر

حضرت صادق علیه السلام فرموده که ضمنت لمن یخرج من بیته معتمًّا
تحت حنکه ان یرجع الیه سالمًا یعنی ضامن شدم برای کسی که
بیرون آید از خانهٔ خود در حالی که عمامه و تحت الحنک کرده باشد رجوع
بسلامت باهل خود باشد و نیز فرموده که من خرج فی سفر فلم یدر
العمامة تحت حنکه فاصابه الم لا دواء له فلا یلومن الا نفسه
یعنی هر که برآید بسفری و نگرداند عمامه را زیر حنک خود پس برسد او را
دردی که دوا نداشته باشد باید که ملامت نکند مگر نفس خود را و از
حضرت ابی الحسن علیه السلام مرویست که انا الضامن لمن خرج من بیته
معتمًّا تحت حنکه ان لا یصیبه السرق و الغرق و الحرق یعنی منم
ضامن برای کسی که برآید باراده سفری در حالی که عمامه تحت الحنک
کرده باشد که نرسد او را دزدی و غرق شدن در آب و سوختن بآتش

**دعا در وقت سفر** از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مرویست که اگر مردی از
شما وقتی که اراده سفر داشته باشد بایستد بر در خانه خود و روی بجانب
مقصد کرده هر یک از فاتحه و آیة الکرسی به جهت رو و دست راست و دست
چپ بخواند و بعد از آن بگوید که اللهم احفظنی و احفظ ما معی
و سلمنی و سلم ما معی ببلاغک الحسن الجمیل هر آینه خدای تعالی
حفظ خواهد کرد او را و آنچه با اوست و بمقصد خود خواهد رسانید

اورا



او را و آنچه با اوست و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که بگوید
در حالی که از منزل خود بر می آید الله اکبر الله اکبر الله اکبر بسم الله
دخلت بسم الله خرجت و علی الله توکلت و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله اللهم افتح لی فی وجهی هذا
بخیر اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی و من شر غیری و من
شر کل دابة ربی آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
در ضمان خدا خواهد بود تا زمانی که بمنزل خود رجوع کند **عوذه** که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وقت اقبال شب در سفر بآن تعوذ
مینمود یا ارض ربی و ربک الله و اعوذ بالله من شرک و شر
ما فیک و سوء ما خلق فیک و سوء ما یدب علیک و اعوذ
بالله من اسد و اسود من شر الحیة و العقرب و من شر ساکن
البلد و من والد و ما ولد اللهم رب السموات السبع و رب الریاح
و ما ذرین و رب الشیاطین و ما اضللن اسئلک ان تصلی
علی محمد و آل محمد و اسئلک خیر هذه اللیلة و خیر هذا الیوم
و خیر هذا الشهر و خیر هذه السنة و خیر هذا البلد و اهله
و خیر هذه القریة و اهلها و خیر ما فیها و اعوذ بالله من شرها
و شر ما فیها و من شر کل دابة ربی آخذ بناصیتها ان ربی

علی صراط مستقیم **فصل چهارم** در یقظه و نوم بباید دانست که
یقظه حالیست حیوانرا که در آنحال نفس مشتعلست بجمیع حواس و حرکات
ارادیه همچنانکه نوم حالیست او را که در آنحال ایما نماز استعمال الحواس ظاهره
و حرکات ارادیه و لازم است اینحال را رجوع روح نفسانی و انقطاع او از
آلات بمبدا که قلبست لا بالکلیه بل بحیثیتی که قدرها انان منبعث شد با
بالات و بسبب اختلاف آن قدر مختلفست نوم در اوقات و اشخاص باستغراق
و عدم آن و سبب این رجوع اجتماع روح حیوانیست که بواسطه
اتصال و لطافت و ضرورت خلا متتبع رجوع روح نفسانیست
و اجتماع روح حیوانیرا دو سبب است یکی اجمام و استراحت زیرا که
روح جسمیت لطیف سهل التحلیل پس اگر یقظه مستمر میبود
هر آینه بالکلیه متحلل و فانی میشد چه امر یقظه تمام نمیشود مگر
باعمال قوای نفسانیه در احساس و تحریکات ارادی و اینمعنی حاصل نمیشود
مگر بحرکت روح نفسانی و حرکت محلل جوهر اوست و جوهر او از جوهر
روح حیوانیست پس بقدری که اغتذا کند و بدل عوض ما یتحلل نماید یقظه
برجوع و اجتماع ثابتست چه این اجتماع بسبب بطلان افعال موجب
قلت تحلل با دوام استمداد از اغذیه مفید ازدیاد و تکثیر جوهر روح
دویم طلب هضم غذا چه اشتغال با فعال در یقظه مانع نفس است





از تکمیل هضم غذا و اکثر رجوع روح باشد هضوم صفت قصور
بهم میرساند و امراض فساد هضم تولد مینماید پس تا قصور هضم یقظه
متدارک شود احتیاج برجوع باین ثابتست و کثرت نوم بواسطه
قلت تحلل مستدعی کثرت رطوباتست در بدن که مولد امراض کثیره است
و کثرت یقظه بواسطه کثرت تحلل مستلزم استیصال روح است
که مرکب قوی است پس حافظ صحت را سزاوار آنست که اعتدال در امرین را
مرعی دارد تا از وقوع در امراض ایمن باشد و دور نیست که قول صادق ع
اِنَّ اللهَ یُبغِضُ کَثرَةَ النَّوْمِ والفِراغ یعنی خدای تعالی دشمن میدارد
بسیاری خواب و فراغ را و قول او که کَثرَةُ النَّوْمِ مُذهِبَةٌ لِلدِّینِ والدُّنیا
یعنی کثرت خواب دین و دنیا را برطرف میسازد موجه بهمین باشد چه
کثرت خواب و فراغ با ضیاع عمر مستلزم حدوث رطوباتست در بدن
و او را در ازمنه متطاوله بسببی از اسباب مستدعی امراض کثیره است
و غالب آنست که وقوع اینمعنی مودی باختلال امر معاش و معاد گردد
**تعیین وقت خواب و بیداری** حضرت حق جل و علا در کلام اعجاز نما
میفرماید وَمِنْ رَحمَتِهِ جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهارَ لِتَسکُنُوا فِیهِ
وَلِتَبتَغُوا مِن فَضلِهِ یعنی از محض رحمت خود آفریده است برای انتفاع
شما شب و روز را تا ساکن شوید در شب و طلب نمایید از فضل و رحمت او

در روز و وجه تعیین شب برای خواب آنست که شب بواسطهٔ برودت
که مستلزم توجّه ارواحست بباطن وظلمت که سبب عدم توجّه نفس است
بظاهر و استعمال حواس و مضادّهٔ او جوهر روح را که داعیست بهرب او
بجانب باطن اعوانست وحصول فایدهٔ اصلی خوابکه عبارتست از استراحت
وهضم غذا وحضرت مقدس نبوی علیه وآله صلوات الله علیهم فرموده
النَّوْمُ مِنْ اَوَّلِ النَّهَارِ خُرْقٌ وَالْقَائِلَةِ نِعْمَةٌ وَالنَّوْمُ بَعْدَ الْعَصْرِ حُمْقٌ
وَبَیْنَ الْعِشَائَیْنِ یُحَرِّمُ الرِّزْقَ یعنی خواب از اول روز زشتست وحیرتست
ولهذا آنرا فیلوله گویند وخواب چاشتگاه نعمتست ولهذا آنرا قیلوله گویند
وخواب بعد عصر حمقست ولهذا آنرا حیلوله گویند وخواب میان شام و خفتن
از روزی محروم میسازد ولهذا آنرا غیلوله خوانند دعا در وقت خواب
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که چون کسی از شما اراده خواب
داشته باشد باید که دست راست خود را زیر رخسار راست خود نهاده
بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَضَعْتُ جَنْبِی لِلّٰهِ عَلٰی مِلَّةِ اِبْرٰهِیمَ وَدِیْنِ محمد
وَوِلَایَةِ مَنِ افْتَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ مَا شَاءَ اللهُ كَانَ وَمَا لَمْ یَشَأْ لَمْ یَكُنْ
اَشْهَدُ اَنَّ اللهَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ محققست که هر که مرتکب این شود
از دزد و از بوم ایمن گردد و ملایکه برای او استغفار خواهند نمود ونیز
آنحضرت فرموده که هر که در وقت خواب قل هو الله احد بخواند حق جل





وعلا هوکل میسازد با او هفتاد ملک که در آنشب حراست او نمایند واز
حضرت صادق علیه السلام مرویست که اگر در وقت خواب از زلزله وانبوه خایف
باشد بخواند در وقت خفتن اِنَّ اللهَ یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
اَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ اِنَّهُ كَانَ
حَلِیمًا غَفُورًا ونیز آنحضرت علیه السلام فرموده که هر از شب که آیهٔ آخر
سورهٔ کهف را بخواند بقصد هر ساعتی که خواهد بیدار گردد البته

بیدار گردد هم

فصل پنجم در حرکت وسکون نفسانی مخفی نماند که حرکات نفسانیه مخفی
کیفیاتی چنداست که عارض میشود نفس را به تبعیت انفعالی که حادث میشود
از ملایمی که موجب توجه اوست بطلب آن یا منافری که سبب هرب اوست
ازان واطلاق حرکت بر این کیفیات از قبیل تجوز است چه حرکت از لوازم
آنهاست وکیفیت حدوث این کیفیات بر این نهج است که انفعال نفس یا از امر
ملایمست چون امر مفرح نفس بملایمت طالب آن میشود وبطلب اتحاد با آن
آن حرکت مینماید اگر از منافرات نفس طلب مقاومت آن میکند طلبا
للانتقام بجانب آن منافرات میشود چون امر غضب والا ازان هرب مینماید
بخلاف جهت آن واگر از دو جهتین است چون امر مخجل حرکت میکند هم ازان
وهم بسوی آن وهر یک از ملایم ومنافر یا قویست وحرکت نفس درین صورت
دفعی خواهد بود ویا ضعیفند وحرکت او در اغلب تدریجی است

ومراد بحرکت نفس اوست قوی اوست که قایمند بروح وبعد از تمهید
این مقدمات نموده میشود که حرکت نفسانی مستلزم حرکت روح است
یا بخارج بدن دفعةً چنانکه در غضب وفرح مفرط یا بداخل چنانکه در غم
ویا بداخل وخارج چنانکه در خجل که از جهت توقع نیل مکروه مستدعی
حرکت بداخلست واز جهت تجمیع عقل نفس را وتحقیر امر مخجل را نزد
مستلزم عود بخارجست وچنانکه در هم که فکر است در حدوث امر مخوف
یا رجای فوات آن که بواسطهٔ اعتبار ترکیب خوف ورجا در آن مستلزم
کلتا الحرکتین است پس بوضوح پیوست که حرکت روح بداخل یا خارج
یا کلیهما یا سکون ضروریست وچون روح آخر ما فی البدن ومنشأ آنست
این حرکت را تسخین ما الیه الحرکة وتبرید ما عنه الحرکة لازم است واز این
لازم می آید که مفرط از حرکات نفسانیه قاتل ومهلک باشد زیرا که اگر
بخارج است باطن از مدبر ومسخن خالی میماند وباستیلای برد هلاک
حاصل میشود وموت لازم می آید واگر بداخلست حرارت غریزیه از شدت
انحصار مختنق میشود ونیز هلاک حاصل میشود واز افراط سکون نفسانی
بسبب انکه مغلظ روح است مبلد ومبرد است پس واجب ولازم توسط
در امور است ولهذا در شریعت غرا امر بتعدیل ایشان واقع شده
هریک بمواضع معینه تخصیص یافته واین مختصر گنجایش بیان آن

بوجه



بوجهی مستوفی ندارد **فصل ششم** در استفراغ واحتباس پوشیده
نماند که کثرت استفراغ بواسطهٔ تحلل ارواح واندفاع رطوبات
که لازم آنست چنانکه در موضع خود سمت بیان یافته مستلزم حصول
ضعف بدن ومستدعی وقوع وهن جسد است وهمچنین کثرت احتباس
بجهت احداث سدد وتعفن وصعود ابخرهٔ ردیه باعضای رئیسه
مورث امراض کثیره واسقام شدیده است پس بر حافظ صحت واجبست
که توسط در این امر مرعی داشته از منهج قویم اعتدال وسلک مستقیم
اقتصاد وتجاوز وانحراف جایز نشمرد وچون بیان این طریقه بروجه
مستوفی ونحو مستقصی در کلام جزئی از احادیث ارباب عصمت صلوات الله
علیهم اجمعین سمت بیان خواهد یافت ولهذا در این مقام مقصور
بر ذکر امور کلیه ردما للاختصار از ترک تعرض بآن و[illegible]
چون حمام وجماع از جمله استفراغات معتاده در حال صحت است
کلمهٔ چند در آداب ایشان بروجه معهود در ضمن دو مطلب بصدد بیان
میرسد **مطلب اول** در آداب حمام **کیفیت حمام** حضرت صادق علیه السلام
فرموده که چون داخل حمام میشوی در وقتی که رخت بر می آوری بگو اَللّٰهُمَّ
اَنْزِعْ عَنّی رِبْقَةَ النِّفاقِ وَثَبِّتْنی عَلَی الاِیمانِ ودر وقتی که داخل بیت اول
میشوی بگو که اَللّٰهُمَّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسی وَاَسْتَعیذُ مِنْ اَذاهُ

ووقتی که داخل بیت دویم میشوی بگو که اللهم اذهب عنی الرجس
وطهر جسدی وقلبی ودر بیت دویم قدری آب بگیر از آب گرم وبر سر
وبر پایهای خود بریز واگر توانی جرعه از آب گرم بیاشام که مثانه را
از فضول ردیه پاک مینماید ودر آنجا ساعتی مکث کن تا بهوای حمام
آشنا شوی وچون داخل بیت ثالث شوی بگو که نعوذ بالله من النار
ونسأله الجنة واین را مکرر میکن تا در بیت ثالث میباشی وزنهار
که مادامی که در حمام هستی آب سرد ومشروب سرد میل نکنی که مورث
فساد معده است وآب سرد بر خود نریزی که مضعف بدنست وچون
از حمام بیرون آمدی آب سرد بر قدمهای خود بریز که درد را از بدن
میکند وچون رخت پوشی بخوان که اللهم البسنی التقوی
وجنبنی الردی که چون برین جمله عمل نمائی از کل غوائل حمام ایمن
میشوی ونیز فرموده که اغسلوا ارجلکم من الحمام فانه یذهب
بالشقیقة واذا خرجت فتعمم یعنی بشوئید پایهای خود را بعد از
برآمدن از حمام که شقیقه را برطرف میسازد وچون برآمدی عمامه
بپوش. وقت حمام از حضرت صادق علیه السلام مرویست که لا تدخل الحمام
الا وفی جوفك شیء یطفی عنك وهج المعدة وهو اقوى
للبدن ولا تدخل الحمام وانت ممتلی من الطعام یعنی





داخل حمام مشو مگر وقتی که در جوف تو چیزی باشد که ضرر حرارت معده
از تو اطفا کند واین بقوی شدن بدن اقربست وداخل حمام مشو در
وقتی که از طعام ممتلی باشد ووجه منع از دخول حمام در حال امتلا ظاهر است
چه حرارت حمام موجب زیادتی تبخیر است وشاید که از آن کرب وغشی بلکه
موت حاصل شود ونیز حمام در حال امتلا مسدد است چه حرارت حمام
بواسطه تسییل مواد وتخلخل مسام موجب تعریق است وچون مواد
بعرق مندفع می شود ضرورت خلای امکنه آن مقتضی آنست که غذای غیر
منهضم باعضا منجذب میشود وسدید نماید نفع وضرر حمام از حضرت
موسی بن جعفر علیهما السلام مرویست که الحمام یوم ویوم لا یکثر اللحم
واذا ادمته کل یوم یذیب شحم الکلیتین یعنی حمام یکروز درمیان گوشت را
بسیار میکند ومداومت حمام هر روزه پیه گرده ها را میگدازاند وحضرت
صادق علیه السلام فرموده که لا یستلقین احدکم فی الحمام فانه یذیب
شحم الکلیتین یعنی نباید که کسی از شما در حمام بر پشت بخوابد که البته
پیه گرده ها را میگدازاند وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که
الداء ثلثة والدواء ثلثة فاما الداء الدم والمرة والبلغم
فدواء الدم الحجامة ودواء البلغم الحمام ودواء المرة المشی
یعنی درد سه نوع است ودوا نیز سه نوع است اما درد خونست

وصفرا و بلغم و دوای خون حجامتست و دوای بلغم حمام و دواء صفرا
مشی یعنی دوای مسهل و میتواند بود که اختصاص دفع صفرا بمشی اختصاص
آن باشد باسهال مواد لطیفه و لطافت صفرا نسبت بسایر اخلاط
ظاهر است و از حضرت صادق علیه السلم روایت شده که ثَلٰثَةٌ یُسَمِّنَّ
فَادْمَانُ الحَمَّامِ وَشَمُّ الرَّائِحَةِ الطَّیِّبَةِ وَلُبْسُ الثِّیَابِ اللَّیِّنَةِ
وَاَمَّا اللّاتی یُهْزِلْنَ فَادْمَانُ اَكْلِ البَیْضِ وَالسَّمَكِ وَالطَّلْعِ
یعنی سه چیز موجب فربهیست و سه چیز مورث لاغری اما آن سه
که موجب فربهیست مداومت حمام و بوییدن بوی خوش و پوشیدن
لباسهای نرم و اما آن سه که موجب لاغریست مداومت خوردن
تخم مرغ و خوردن ماهی و بر خوردن و مراد بمداومت حمام یکروز
درمیان بحمام رفتن است والا همه روزه رفتن چنانکه مذکور شد
موجب لاغریست مطلب دویم در آداب حمام نفع جماع جابر بن یزید جعفی
از حضرت باقر علیه السلم روایت نموده که قال امیر المؤمنین علیه السلم اِذَا
كَانَ بِاَحَدِكُمْ اَوْجَاعٌ فِی جَسَدِهِ وَقَدْ غَلَبَتْهُ الحَرَارَةُ فَعَلَیْهِ بِالفِرَاشِ
قِیلَ لِلبَاقِرِ علیه السلم مَا مَعْنَی الفِرَاشِ قَالَ اِغْشِیَانُ النِّسَاءِ فَاِنَّهُ
یُسَكِّنُهُ وَیُطْفِیهِ یعنی چون کسی از شما دردها در جسد
حاصل شود و حرارت بدن او غالب شود لازم است بر او فراش





چون حضرت باقر از امیر المؤمنین علیه السلم روایت فرمود کسی از حضار
پرسید که چیست معنی فراش حضرت جواب داد که جماع زنانست که
مسکن و مطفی آنست مضار جماع حضرت صادق علیه السلم فرموده که
ثَلٰثَةٌ یَهْدِمْنَ البَدَنَ وَرُبَّمَا قَتَلْنَ اَكْلُ القَدِیدِ الغَابِ وَدُخُولُ
الحَمَّامِ وَنِكَاحُ العَجَائِزِ یعنی سه چیزاست که بدن را خراب میکند و با
باشد که بکشد گوشت قاق شبمانده خوردن و دخول حمام یعنی همه روز
و جماع پیره زنان و در بعضی روایات زیاده شده وَالغِشْیَانُ عَلَی
الاِمْتِلَاءِ یعنی جماع بر امتلا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که مَنْ اَرَادَ البَقَاءَ وَلَا بَقَاءَ فَلْیُبَاكِرِ الغَدَاءَ وَلْیُجَوِّدِ الحِذَاءَ وَ
لْیُخَفِّفِ الرِّدَاءَ وَلْیُقِلَّ مُجَامَعَةَ النِّسَاءِ قِیلَ یَا رَسُولَ اللهِ مَا
خِفَّةُ الرِّدَاءِ قَالَ خِفَّةُ الدَّیْنِ یعنی هر که بقا خواهد و حال آنکه بقا
ممکن نیست باید که بامداد چاشت کند و کفش نیک یعنی کفشی که
که تنگ نباشد و نه فراخ بپوشد و تخفیف ردا نماید و مجامعه کمتر کند
کسی از حضرت پرسید که خفت ردا چیست فرمود که قلت دین است
کیفیت جماع حضرت صادق علیه السلم فرمود که اِنَّ اَحَدَكُمْ لَیَاْتِی
اَهْلَهُ فَتَخْرُجُ مِنْ تَحْتِهِ فَلَوْ اَصَابَتْ زِنْجِیًّا لَتَشَبَّثَتْ بِهِ فَاِذَا
اَتَی اَحَدُكُمْ اَهْلَهُ فَلْیَكُنْ بَیْنَهُمَا مُدَاعَبَةٌ فَاِنَّهُ اَطْیَبُ لِلاَمْرِ

یعنی محقق است که کسی از شما با اهل خود نزدیکی یکند پس اهل او بواسطهٔ
آنکه قضای وطر خود ننموده از زیر او بحالتی بر می آید که اگر دران اثنا
زنگی باو برخورد بجهت استیفای لذت خود با و خواهد چسپید پس چون
کسی از شما با اهل خود نزدیکی کند باید میان او و میان اهل او ملاعبه
واقع شود که نیکوتر است برای کار و توجیه این خبر حکمت اثر آنست که
چون ملاعبه تخیل جماع بلکه از مقدمات آنست و تخیل را در این باب
چنانکه در محل خود صفت بیان یافته مدخلی عظیم است پس بواسطهٔ
ملاعبت طبیعت بمصاحبت اخلاط و ارواح متوجه اعضای
تناسل میشود و بموجب سخونت اوعیهٔ منی میگردد و چون ترقیق
و تسییل از افعال حرارتست در مادهٔ منی سیلانی و رقتی حاصل
میشود و این معنی معینهٔ دافعهٔ عضوات بدفع بول از این بیان بظهور
پیوست که ملاعبه و مداعبه از اسباب سرعت انزالست و لهذا اطبا
امر فرموده اند بتقدیم شری فطالب بر جماع پس بناء علی هذا اگر شخص
بدون ملاعبه مباشر جماع شود بسا باشد که انزال نماید و هنوز اهل
او انزال ننموده باشد و چون منی از مستقر خود حرکت کرده مستعد
اندفاع است ممکن که از دغدغهٔ آن وعای منی را شوق اندفاع بر او بجوی
غالب شود که فرق میان حسن و قبح و بیگانه و آشنا ننماید و کفی بذلک





وشناعة **اوقات محموده و مذمومه** برای جماع و ما یرتبط بذلک ابو سعید
خدری روایت کرده که اوصی رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب ع
فقال یا علی اذا دخلت العروس بیتك فاخلع خفها حین تجلس
واغسل رجلیها وصب الماء من باب دارك الی اقصی دارك
فانك اذا فعلت ذلك اخرج الله من دارك سبعین الف لون
من الفقر وادخل فیه سبعین الف لون من الغنی وادخل علیك
سبعین الف لون من رحمة ترفرف علی راس العروس حتی تنال
برکتها کل زاویة من بیتك وتامن العروس من الجنون والجذام
والبرص ان تصیبها ما دامت فی تلك الدار وامنع فی اسبوعها
من الالبان والخل والکزبرة والتفاح الحامض من هذه
الاربعة الاشیاء فقال علی علیه السلام لای شیء امنعها هذه
الاشیاء الاربعة قال لان الرحم تعقم وتبرد من هذه الاربعة
الاشیاء عن الولد والحصیر فی ناحیة البیت خیر من امراة
لا تلد فقال علی علیه السلام یا رسول الله ما بال الخل تمنع
منه اذا حاضت قال اذا حاضت علی الخل لم تطهر ابدا بتمام
والکزبرة تثیر الحیض فی بطنها وتشدد علیها الولادة والتفاح
الحامض یقطع حیضها فیصیر داء علیها ثم قال یا علی لا تجامع امراتك

فى اول الشهر ووسطه واخره فان الجنون والجذام والخبل
يسرع اليها والى ولدها يا على لا تجامع امراتك بعد الظهر فانه
ان قضى بينكما ولد فى ذلك الوقت يكون احول والشيطان يفرح
بالحول فى الانسان يا على لا تتكلم عند الجماع فانه ان قضى بينكما
ولد لا يؤمن ان يكون اخرس ولا ينظرن احد الى فرج امراته
وليغض بصره عند الجماع فان النظر الى الفرج يورث العمى
يا على لا تجامع امراتك بشهوة امراة غيرك فانى اخشى
ان قضى بينكما ولد ان يكون مخنثا او مؤنثا يا على من كان
جنبا فى الفراش مع امراته فلا يقرا القران فانى اخشى عليهما
ان تنزل نار من السماء فتحرقهما يا على لا تجامع امراتك
الا ومعك خرقة ومع اهلك خرقة ولا تمسحا بخرقة واحدة
فتقع الشهوة على الشهوة فان ذلك يعقب العداوة بينكما
ثم يؤديكما الى الفرقة والطلاق يا على لا تجامع امراتك
من قيام فان ذلك من فعل الحمير وان قضى بينكما ولد كان
بوالا فى الفراش كالحمير البوالة فى كل مكان يا على لا تجامع
امراتك فى ليلة الفطر فان قضى بينكما ولد لم يكن ذلك الولد
الا كثير الشر يا على لا تجامع امراتك فى ليلة الاضحى فانه

ان



ان قضى بينكما ولد يكون سته اصابع او اربع يا على لا
تجامع امراتك تحت شجرة مثمرة فانه ان قضى بينكما ولد
يكون جلادا او قتالا او عريفا يا على لا تجامع امراتك
فى وجه الشمس وتلالئها الا ان ترخى سترا فيستركما فانه
ان قضى بينكما ولد لا يزال فى بؤس وفقر حتى يموت
يا على لا تجامع اهلك بين الاذان والاقامة فانه
ان قضى بينكما ولد يكون حريصا على اهراق الدماء يا على
اذا حملت امراتك فلا تجامعها وانت على وضوء فانه
ان قضى بينكما ولد يكون اعمى القلب بخيل اليد يا على
لا تجامع اهلك فى النصف من شعبان فانه ان قضى
بينكما ولد مشوما ذا شامة فى وجهه يا على لا تجامع
اهلك فى اخر درجة منه اذا بقى يومان فانه
ان قضى بينكما ولد يكون عشارا او عونا للظالم
ويكون هلاك فئام من الناس على يديه يا على لا تجامع
اهلك على سطوح البنيان فانه ان قضى بينكما
ولد يكون منافقا مرائيا مبتدعا يا على اذا خرجت
فى سفر فلا تجامع اهلك تلك الليلة فانه ان

مع

قضی بینکما ولد ینفق ماله فی غیر حق وقرأ رسول الله
صلی الله علیه وآله ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین
یا علی لا تجامع اهلک اذا خرجت الی سفر مسیرة ثلثة
ایام ولیالیهن فانه ان قضی بینکما ولد یکون عونا
ظالم یا علی علیک بالجماع لیلة الاثنین فانه ان قضی
بینکما ولد یکون حافظا لکتاب الله راضیا بما قسم الله
عز وجل یا علی ان جامعت اهلک فی لیلة الثلثا فقضی
بینکما ولد فانه یرزق الشهادة بعد شهادة ان لا اله
الا الله محمد رسول الله ولا یعذبه الله مع المشرکین
ویکون طیب النکهة من الفم رحیم القلب سخی الید
طاهر اللسان من الغیبة والکذب والبهتان یا علی
وان جامعت اهلک لیلة الخمیس فقضی بینکما ولد
فانه یکون حاکما من الحکام او عالما من العلماء وان
جامعتها یوم الخمیس عند زوال الشمس عن کبد السماء
فقضی بینکما ولد فان الشیطان لا یقربه حتی یشیب
ویکون فهما ویرزقه الله السلامة فی الدین والدنیا
یا علی وان جامعتها لیلة الجمعة فکان بینکما فانه یکون





خطیبا مقولا وان جامعتها یوم الجمعة بعد العصر
فقضی بینکما ولد فانه یکون معروفا مشهورا عالما وان
جامعتها فی لیلة الجمعة بعد العشاء الآخرة فانه یرجی
ان یکون ولد من الابدال ان شاء الله تعالی یا علی
لا تجامع اهلک اول ساعة من اللیل فانه ان قضی
بینکما ولد لا یؤمن ان یکون ساحرا مؤثرا للدنیا
علی الآخرة یا علی احفظ وصیتی هذه کما حفظتها
عن جبرئیل یعنی وصیت فرمود حضرت رسول صلی الله علیه وآله
حضرت امیر المؤمنین را علیه السلام مضمون وصیت وافی هدایت
آنکه چون عروس داخل خانهٔ تو شود موزه از پای او در آوری
که بنشیند پاهای او را بشوی و غساله آنرا از در خانهٔ خود تا
بنهایت خانهٔ خود بریز که چون چنین کنی بر می آرد خدای تعالی
هفتاد هزار گونه درویشی را از خانهٔ تو و در می آرد هفتاد هزار
توانگری را از خانهٔ تو فرود می آورد و ده هزار رحمت که در فرو کشد
یعنی مانند مرغ که چیزی را که خواهد بچگونه بر سر او ایستاده
بال خود بجنباند بر سر او بایستد تا آنکه برکت رحمتها هر گوشه را
که در خانهٔ تست برسد و برکت آن عروس از جنون و جذام

حفظتها

و برص ما دامی که در آنخانه باشد ایمن باشد و منع کن عروس را در آن
هفته از شیرها و سرکه و کشنیز و سیب ترش پس حضرت امیر را
پرسیدند که سبب منع عروس از این چهار چیز چه باشد حضرت
فرمود که اینها سبب برودت و سترونی میشود و حصیری که در
ناحیهٔ خانه افتاده باشد بهتر است از زن سترونی پس حضرت
امیر علیه السلم پرسید که سبب چیست که چون زن حایض شود ممنوع
از سرکه حضرت فرمود که چون حایض شود بر سرکه هر که نظر او تمام برای
بهم نمیرسد یعنی سرکه بر حیض موجبا در ارحامست و کشنیز
خون حیض را می بندد و در شکمش هیجان می آورد و سبب اشتداد
ولادت میشود و سیب ترش قطع حیض مینماید و سبب درد احباس
طمث میشود بعد از آن حضرت فرمود که ای علی جماع مکن زن خود را
در اول و وسط و آخر ماه که اگر حکم شده باشد میان شما فرزندی
البته جنون و جذام و فساد در او و فرزندان او خواهد رسید
ای علی جماع مکن زن خود را بعد از ظهر که اگر حکم شده باشد میان
شما فرزندی در آن وقت آن فرزند احول خواهد بود و شیطان بحول
در آدمی شادی میکند ای علی تکلم مکن در حال جماع که اگر حکم شده
باشد میان شما فرزندی از گنگی ایمن نیست و نباید که نظر کند کسی

بفرج



بفرج زن خود نزد جماع بلکه باید چشم خود را بپوشد چه نظر
بفرج زن موروث عمی میشود در فرزند ای علی جماع مکن زن
خود را بشهوت زن غیر که بتحقیق که من میترسم که اگر حکم
شود میان شما فرزندی از اینکه آن فرزند مخنث باشد یا مؤنث
فاسد الرای باشد ای علی هر که جنب باشد در فراش با زن خود
باید که قرآن نخواند پس بتحقیق که من میترسم بر ایشان نازل شود
آتشی از آسمان و ایشان را بسوزاند ای علی جماع مکن زن خود را
مگر وقتی که با تو خرقه و با اهل تو خرقه باشد و مسح مکنید هر دو
بیک خرقه تا شهوت بر شهوت نیفتد که آن موجب عداوت میشود
میان شما پس مؤدی میشود بجدایی و طلاق ای علی جماع مکن
زن خود را ایستاده که آن از فعل خرانست و اگر حکم شده باشد
میان شما فرزندی بمرض بول در فراش مبتلا خواهد شد بنا بر خرانی
که در هر مکان بول میکند ای علی جماع مکن زن خود را در شب عید
فطر که اگر حکم شده باشد میان شما فرزندی نخواهد بود مگر بسیار
شر ای علی جماع مکن زن خود را در شب عید قربان که اگر حکم شده
باشد میان شما فرزندی او را شش انگشت یا چهار انگشت خواهد
بود ای علی جماع مکن زن خود را در زیر درخت میوه دار که اگر

حکم شده باشد میان شما فرزندی جلاد یا قتال یا ستمکار خواهد بود
ای علی جماع مکن زن خود را در روی آفتاب و درخشنده او مگر
آنکه فروهشته شود پرده که شما را از آفتاب بپوشد که اگر درین حال
فرزندی میان شما حکم شده باشد همیشه در سختی و درویشی
خواهد بود تا بمیرد ای علی جماع مکن اهل خود را میان اذان و اقامه
که اگر فرزندی میان شما حکم شده باشد حریص خواهد بود بر ریختن
خونها ای علی چون زن تو آبستن شود جماع مکن او را مگر آنکه با وضو
باشی که اگر فرزندی میان شما حکم شده باشد کور دل و بخیل دست
خواهد بود ای علی جماع مکن اهل خود را در نیمه شعبان که اگر فرزندی
میان شما حکم شده باشد شوم یعنی نشانی در روی او خواهد بود
ای علی جماع مکن زن خود را در آخر درجه شعبان چون دو روز
از او باقی مانده باشد که اگر حکم شده باشد میان شما فرزندی
عشار و یا عون ظالم خواهد بود یا هلاک قیام کرد جماعت تا نهصد نفر
از پیغمبران و صدیقان بر دست او خواهد بود ای علی جماع مکن
اهل خود را بر بام خانها که اگر حکم شده باشد میان شما فرزندی ریاکار
و بدعت گذار خواهد بود ای علی جماع مکن چون بیایی از سفر که
اگر حکم شده باشد میان شما فرزندی مال خود را در غیر حق صرف





خواهد کرد و حضرت این آیه را که إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ
الشَّيَاطِينِ یعنی مسرفان برادران شیاطین اند قراءت فرمود ای علی
اگر جماع کنی اهل خود را در شب سه شنبه پس حکم شده باشد میان
شما فرزندی البته شهادت روزی او خواهد بود بعد از شهادت
باینکه نیست خدایی مگر خدا و محمد رسول خداست و خدای تعالی
عذاب نخواهد کرد او را با مشرکان و خوش بوی دهن رحیم دل سخی
پاک زبان از غیبت و دروغ و بهتان خواهد بود ای علی اگر جماع کنی
اهل خود را در شب پنجشنبه و حکم شده باشد میان شما فرزندی
آن فرزند حاکمی از حکام یا عالمی از علما خواهد بود و اگر جماع کنی
اهل خود را روز پنجشنبه نزد زوال آفتاب از وسط السماء
و حکم شده باشد میان شما فرزندی تحقیق که شیطان نزدیک او
نخواهد شد تا پیر شود و صاحب فهم خواهد بود و روزی خواهد
کرد او را سلامت در دین و دنیا یا علی اگر جماع کنی در شب جمعه
و فرزندی بهم رسد خطیب بسیار سخن دهن دار خواهد بود
و اگر جماع کنی او را روز جمعه بعد از عصر و فرزندی میان شما
حکم شده باشد آن فرزند مشهور و معروف و دانشمند خواهد بود
و اگر جماع کنی او را بعد از نماز خفتن امید هست که آن فرزند از ابدال باشد

انشاء الله تعالی ای علی جماع مکن اهل خود را در ساعت اول شب که اگر
فرزندی میان شما حکم شود باشد ایمن نیست از اینکه ساحری باشد
که اختیار دنیا بر آخرت نماید ای علی نگاه دار وصیت مرا چنانکه من از
جبرئیل نگاه داشته‌ام و در حدیث آمده که هرکه در وقت مباشرت
بگوید اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا اگر
فرزندی متولد شود از رنجهای طفلان ایمن باشد و عبد الرحمن
بن سالم روایت نموده که قلت لابی جعفر علیه السلام جعلت
فداك هل یکره فی وقت من الاوقات الجماع قال نعم وان
کان حلالا یکره ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس وما
بین مغیب الشمس الی سقوط الشفق وفی الیوم الذی تنکسف
فیه الشمس وفی اللیلة والیوم الذی یکون فیها الزلزلة والریح
السوداء والصفراء ولقد بات رسول الله مع بعض نسائه
فی لیلة انکسف فیها القمر فلم یکن منه تلك اللیلة شیء
مما کان فی غیرها من اللیالی فقالت یا رسول الله لبغض
کان هذا الجفاء فقال صلی الله علیه وآله اما علمت ان
هذه الآیة ظهرت فی هذه اللیلة فکرهت ان تلذذ و
الهو فیها واکتسبه بقوم عیرهم الله فی کتابه وان یروا کسفا





من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم فذرهم یخوضوا
ویلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی فیه یصعقون ثم قال
ابو جعفر علیه السلام وایم الله لا یجامع احد فی هذه الاوقات
التی کره رسول الله الجماع فیها ثم رزق ولدا فیری فی ولده
ما یحب بعد ان یکون علم ما نهی عنه رسول الله من
الاوقات التی کره فیها الجماع واللهو واللذة واعلم یا ابن سالم
ان من یجتنب اللهو واللذة عند ظهور الآیات کان ممن
یتخذ آیات الله هزوا یعنی گفتم حضرت ابی جعفر را علیه السلام
که فدای تو شوم آیا جماع در وقتی از اوقات مکروه باشد گفت
آری واگرچه حلال است مکروه هست ما بین طلوع فجر وطلوع
آفتاب وما بین غروب آفتاب وغروب شفق ودر روزی که آفتاب
منکسف شود ودر هر وقت که زلزله یا باد سیاه یا زرد باشد شبی
حضرت رسول الله با بعض زنان خود بود ودر آن شب قمر منخسف
شد در آن شب آنچه از حضرت در سایر شبها با زنان واقع می‌شد
بفعل نیامد آن زن اینصورت را بر جفا حمل نموده پرسید که آیا
سبب این جفا بغض است حضرت فرمود که نمیدانی این علامت را
که در این شب ظاهر شد مرا کراهت آمد که در چنین شبی لهو کنم وتلذذ

شوم و تشبه نمایم بقومی که خدای تعالی ایشانرا خود سرزنش نموده
آنجا که میفرماید که وَاِن یَرَوا کِسفًا مِنَ السَّماءِ الآیه تفسیر آیه کریمه
آنکه و اگر می بینند که قطعه از آسمان برای عذاب ایشان ظاهر
میشود میگویند این ابریست درهم آمده پس بگذار ایشانرا که در بکار خود
خوض کنند و لعب نمایند تا دریابند روزیرا که بآن موعود ند و در آیه
دیگر آنکه تا دریابند آن روزیرا که در وی بیهوش میشوند بعد از آن حضرت
باقر علیه السلم فرمود که ای ابو سالم جماع نمیکند کسی که درین اوقات که
مکروه رسول است که او را فرزندی شود و دران فرزند ابنی خواهد
به بیند بعد از آن که دانسته باشد که رسول الله نهی کرده است
از اوقاتی که کاره بوده در آنجماع و لهو و لذت را بیابان ای ابو سالم
آنکه اجتناب نمیکند لهو و لذت را نزد ظهور آیات از آن زمره
خواهد بود که بآیات خدا استهزا مینماید و سعد مولی روایت کرده
که قال لی ابو عبد الله ص ایاک والجماع فی اللیلة التی تهل
فیها الهلال فان ثانی فعلت ثم رزقت ولدا کان مخبوطا
قلت جعلت فداک ولم تکرهون ذلک یا ابن رسول الله
قال اما تری المصروع اکثرهم لا یصرع الا فی راس الهلال
یعنی گفت مرا حضرت ابی عبد الله علیه السلم که زنهار که جماع در شب





اول ماه نکنی که اگر فرزندی روزی شود خبط زده خواهد بود گفتم
یا رسول الله فدای تو شوم سبب کراهت شما از این چیست
فرمود که نمی بینی که اکثر مصروعین در سر ماه مصروع میشوند و عبد
الرحمن بن سالم از حضرت باقر ع روایت کرده که قلت لابی
جعفر ع جعلت فداک اتکرهون الغشیان عند مستهل
الهلال و فی النصف من الشهر قال لان المصروع اکثر
ما یصرع فی هذین الوقتین قلت یا ابن رسول الله قد
عرفت مستهل الهلال فما بال النصف من الشهر قال لان
الهلال لتحول عن حالة الی حالة و یاخذ بالنقصان فان
فعل ذلک ثم رزق ولدا کان مقلا فقیرا ممتحنا یعنی
گفتم حضرت را که فدای تو شوم آیا کراهت شما از جماع در شب
هلال و نیمه ماه حضرت در جواب سبب کراهت که مستلزم
کراهت است فرمود گفت زیرا که صرع مصروعین اکثر درین دو وقت
واقع میشود پس گفتم یا ابن رسول الله کراهت اول ماه را دانستم
سبب کراهت در نیمه ماه چیست حضرت فرمود که چون ماه از حالی
بحالی انتقال مینماید یعنی از کمال متوجه نقصان میشود پس اگر
درین وقت جماع واقع شود و فرزندی روزی شود کم مال و فقیر و

وتخیف ومحنت زده خواهد بود **جواب** اگر گفته شود که بعد از انکه
حضرت سبب کراهت در وقتین را بیان نموده باشد تخصیص
سبب باحد الوقتین وسؤال از سبب خصوص وقتی دیگر چه وجه دارد
**سؤال** میتواند بود که سابقا وجه خاص بوقت ثانی فرع سمع
سایل از حضرت باغیر او نموده باشد وچون بعد از سؤال مترصد
وجه خاص بود و از حضرت متلقی بوجه مشترک شد آنرا نازل
منزله وجه مختص بوقت اول ساخته از سبب خاص بوقت ثانی
استفسار نمود فتامل و از حضرت صادق علیه السلام ببعض دوستان
خود فرمود که لَا تُجَامِعْ اَهْلَكَ وَاَنْتَ مُخْتَضِبٌ فَاِنَّكَ اِنْ رُزِقْتَ
وَلَدًا كَانَ مُخَنَّثًا یعنی جماع مکن اهل خود را در حالی که خضاب کرده
باشی که اگر فرزندی روزی تو شود مخنث باشد وجابر روایت کرده
که قَالَ لِی ابو جعفر ع اِیَّاكَ وَالْجِمَاعَ حَیْثُ یَرَاكَ الصَّبِیُّ
یُحْسِنُ اَنْ یَصِفَ حَالَكَ قُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ كَرَاهَةَ الشُّنْعَةِ
قَالَ لَا فَاِنَّكَ اِنْ رُزِقْتَ وَلَدًا كَانَ شُهْرَةً وَعَلَمًا فِی الْفِسْقِ
وَالْفُجُورِ یعنی گفت مرا حضرت باقر علیه السلام که زنهار که جماع نکنی
در حالی که کودکی باشد ووصف حال تو نیکو تواند کرد گفتم یا ابن
رسول الله نهی از جهت کراهت شناعت فرمود که نه تحقیق که





اگر فرزندی از آن جماع روزی تو شود مشهور وانگشت نما در فسق
وفجور خواهد بود وابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده
که اِنْ تُجَامِعْ اَهْلَكَ وَصَبِیٌّ یَنْظُرُ اِلَیْكَ فَاِنَّ رَسُولَ اللهِ كَانَ
یَكْرَهُهُ اَشَدَّ كَرَاهَةً یعنی اگر جماع کنی اهل خود را در حالی که کودک
بتو نظر کند پس بدرستی که کاره بود رسول الله صلی الله علیه وآله این عمل را
واشد کراهت وحضرت صادق ع از حضرت باقر ع روایت فرموده
که لَا تُجَامِعُ الْحُرَّةَ بَیْنَ یَدَیِ الْحُرَّةِ فَاَمَّا الْاِمَاءُ بَیْنَ الْاِمَاءِ فَلَا
بَاْسَ یعنی جماع مکن زن آزاد را در برابر زن آزاد واما جماع کنیزان
برابر کنیزان باکی ندارد وچون از جمله اصحاب پیران وکودکان
وجوان اهل مختصند در حفظ صحت بتدابیر خاصه واگر چه آن تدابیر
خاصه بحیثیت بحفظ صحت مطلق جزئیت لیکن فی نفسها کلی
بلکه بحیثیت با تدابیر که مقتبس است بمرض خاص نیز کلیست
لهذا بیان آن در ضمن سه تذنیب ثبت کتابش می یابد
**تذنیب اول** در حفظ صحت پیران حضرت صادق علیه السلام فرموده
که لَا یَنْبَغِی لِلشَّیْخِ الْكَبِیرِ اَنْ یَنَامَ اِلَّا وَجَوْفُهُ مُمْتَلِئٌ مِنَ الطَّعَامِ
فَاِنَّهُ اَهْدَی لِنَوْمِهِ وَاَطْیَبُ لِنَكْهَتِهِ یعنی سزاوار نیست
پیر سالخورده را که بخوابد مگر وقتی که درون او از طعام پر باشد

که اینحال راحت فرا نزاست خواب اورا وخوش کند معده تراست بوی او را
و سرعت آنست که پیران بواسطهٔ استیلای برد و یبس بر امزجهٔ ایشان
و سبب نوم از نوم از رطوبت مزاج از عسر نوم می نالی بنشیند و ملای
معده بواسطهٔ تبخیر و احداث رطوبت در معدهٔ ایشان مفید
سهولت نوم است و چون خلای معده مستطیب سهولت را ایجابست
چنانچه در صامین مشاهدات ملای معده در طب نکهت
مدخلیت ثابت و محققات **تعویذ دوم** در تیسیر حامله **عوذه**
لهن محمد بن مسلم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلام روایت
نموده که فرموده که بنویس این عوذه را در کاغذی یا بر پوست نازکی
برای حامله که موجب آسانی زاییدن است و دواب و مفید ملازمی
وزندات وعوذه اینست بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله بسم الله
ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا یرید الله بکم الیسر ولا یرید
بکم العسر ولتکملوا العدة ولتکبروا الله علی ما هدیکم ولعلکم
تشکرون واذا سألك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة
الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون
ویهیئ لکم من امرکم رشدا وعلی الله قصد السبیل ومنها
جائر ولو شاء لهدیکم اجمعین ثم السبیل یسره اولم یر الذین

کفروا



كفروا ان السموات والارض كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا
من الماء كل شيء حي افلا يؤمنون فانتبذت به مكانا
قصيا فاجاءها المخاض الى جذع النخلة قالت يا ليتني
مت قبل هذا وكنت نسيا منسيا فناديها من تحتها الا
تحزني قد جعل ربك تحتك سريا وهزي اليك بجذع
النخلة تساقط عليك رطبا جنيا فكلي واشربي وقري عينا
فاما ترين من البشر احدا فقولي اني نذرت للرحمن صوما
فلن اكلم اليوم انسيا فاتت به قومها تحمله قالوا يا مريم
لقد جئت شيئا فريا يا اخت هرون ما كان ابوك امرأ
سوء وما كانت امك بغيا فاشارت اليه قالوا كيف نكلم
من كان في المهد صبيا قال اني عبد الله اتاني الكتاب
وجعلني نبيا وجعلني مباركا اينما كنت واوصاني بالصلوة
والزكوة ما دمت حيا وبرا بوالدتي ولم يجعلني جبارا
شقيا والسلام علي يوم ولدت ويوم اموت ويوم
ابعث حيا ذلك عيسى ابن مريم قول الحق الذي فيه
يمترون والله اخرجكم من بطون امهاتكم لا تعلمون
شيئا وجعل لكم السمع والابصار والافئدة لعلكم تشكرون

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ كَذَٰلِكَ أَيُّهَا الْمَوْلُودُ اخْرُجْ
سَوِيًّا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ پس این عوذه را بر حامله بندد و چون
وضع حمل نمودند از ایشان جدا باید کرد و باید که چون آن را از
بروجهی حفظ آن کنی که از آنچیزی ترک ننمایی و وقف بر هر موضع
او ننمایی که اگر وقف بر لا یعلمون شیئا بنمایی مولود کنگ خواهد شد
و اگر قراءت وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ننمایی فرزند مستوی الخلقة بوجود خواهد آمد **عوذه**
للنفساء ولید بن نقیه مؤذن مسجد کوفه از حضرت ابی الحسن عسکری
روایت نموده که آنحضرت از پدران خود از حضرت باقر روایت
فرموده که هر که خواهد که شیطان با اهل او بازی نکند مادامی که در
نفاس باشد باید که بنویسد این عوذه را بمشک و زعفران
و بآب باران صافی در جامه که نپوشیده باشد بشوید و اهل خود و فرزند
خود را از آن بخوراند و موضعی و خانه که در آنجا باشد بهمان آب
پاشی نماید که چون چنین کند اهل او را مادامی که در خود
باشد و فرزند او را خبطی و جنونی و فزعی و چشم زخمی نخواهد رسید
ان شاء الله تعالی و عوذه اینست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

والسلام



وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى آلِ رَسُولِ اللَّهِ وَالصَّلَوةُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
وَبَرَكَاتُهُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اخْرُجْ بِإِذْنِ اللَّهِ اخْرُجْ بِإِذْنِ اللَّهِ
مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ
رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ ادْفَعُكُمْ بِاللَّهِ ادْفَعُكُمْ
بِرَسُولِ اللَّهِ **تذنیب سیوم** در تعویذ کودکان **عوذه** برای ایشان
جابر بن یزید جعفی روایت نموده که آمد مردی از بنی امیه که در
بنی امیه بمنزله که مومن آل فرعون بود بخدمت حضرت ابی جعفر
و گفت یا بن رسول الله کنیز من در ماه وضع حمل داخل شده
و مرا فرزندی نیست دعا کن تا حق تعالی مرا پسری روزی کند آن حضرت
دعا کرد که اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ ذَكَرًا سَوِيًّا حفظا و بعد از آن او را پسری تمام
اعضا روزی کن پس فرمود که چون وضع حمل نزدیک شود بنویس
انا انزلناه را بمشک و زعفران در ظرفی و آن را بشوید آن کنیز را
بخوران و بر فرج او بپاش که هم تعویذ اوست و هم تعویذ بچه
در شکم اوست که بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ
فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا وَأَنَّا كُنَّا
نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا

بنها با نصدا بعد از ان بکو بسم الله بسم الله اعوذ بالله السمیع
العلیم من الشیطان الرجیم کلنا فی حرز الله وعصمة الله و
جیران الله وجوار الله امنین محفوظین پس بخوان فاتحه
ومعوذتین واخلاص واین آیه را کر افحسبتم انما خلقناکم
عبثا وانکم الینا لا ترجعون فتعالی الله الملک الحق لا اله
الا هو رب العرش الکریم ومن یدع مع الله الها آخر لا برهان
له به فانما حسابه عند ربه انه لا یفلح الکافرون وقل رب
اغفر وارحم وانت خیر الراحمین لو انزلنا هذا القرآن
علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک
الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی
لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله
الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن
العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله
الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی
السموات والارض وهو العزیز الحکیم بعد از ان بکو که
مدحورا مدحورا من یشاق الله ورسوله اقسمت علیک
یا بنت ومن فیک بالاسماء السبعة والاملاک السبعة





الذین یختلفون بین السماء والارض تنحوا عن هذه المراة
وکل عرض واختلاس او لمس او لمعة او حلیف مس من انسان
او جان واکر نزد فراغ از این عوذه بکوید اعنی بهذا القول
وبهذه العوذة فلانا واهله ودارا ومنزله یعنی خواستم
باین قول وباین عوذه فلان واهل او وخانه ومنزل او واین
درصورتی باشد که شخصی غیر را باین تعویذ نماید باید که
او را وخانه ومنزل واهل وفرزند او را نام ببرد وبعد او را نیز
نام ببرد که این طریق احکم است واجود پس حضرت فرمود که هر که
بموجبه فرموده عمل نماید من ضامنم بر نفس واهل وولد وعیال
یا کسی که این عوذه برای او بعمل آید که نرسد ایشان را آفتی وفساد
عقل وجنون باذن الله عز وجل اخری نافع لهم ذریح
محاربی کفته که داخل شدم بر حضرت ابی عبد الله علیه السلم
درحالی که تعویذ مینمود پسری صغیر که او را بود ومیکفت بسم الله
اعزم علیک یا وجع ویا ریح کاینا ما کانت بالعزیمة
التی عزم بها رسول الله صلی الله علیه وآله علی بن ابی
طالب ع علی جن وادی الصبرة فاجابوا واطاعوا لما
اجبت واطعت وخرجت عن ابن فلان بن فلانه

الساعة الساعة تا آنکه او را سه مرتبه فرمود **عوذه** برای کثرت
امراض‌شان از حضرت موسی بن جعفر ع روایت شده که شکوه
نمود باو عامل مدینه از دردی در رگی که بر او میرسید حضرت
گفت که بنویس این عوذه را در پوستی نازک و بگذار در لوله نقره
و بیاویز بر آن کودک که حق تعالی هر علت را از و دفع مینماید
و عوذه اینست بسم الله اعوذ بالله العظیم و عزتک التی
لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر ما اخاف
فی اللیل و النهار و من شر الاوجاع کلها و من شر الدنیا
و الآخرة و من شر کل سقم او وجع او هم او مرض او
بلاء او بلیة او مما علم الله انه خلقنی له و لم اعلمه من
نفسی و اعذنی یا رب من ذلک کله فی لیلی حتی اصبح
و فی نهاری حتی امسی و بکلمات الله التامات التی لا
یجاوزهن بر و لا فاجر و من شر ما ینزل من السماء و ما
یعرج فیها و ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و سلام علی
المرسلین و الحمد لله رب العالمین اسئلک یا رب بما
سئلک به محمد صلوات الله علیه و آله و اهل بیته و حسبی الله
لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

اخم



لختم علی ذلک بناک یا بر یا رحیم باسمک اللهم الواحد
الاحد الصمد و صلی الله علی محمد و آل محمد و ادفع عنی
سوء ما اجد بقدرتک **عوذه** برای گریه و فزع ایشان در خواب
حضرت باقر ع فرمود که مأثور است از امیرالمؤمنین علیه السلام
که چون کودک بسیار گریه کند یا کسی در خواب بترسد یا زنی
بواسطه دردی بخواب نرود تعوید باید نمود او را باین آیه
که فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عددا ثم بعثناهم
لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا امدا **دواء** برای ضعف
و رطوبت عقل ایشان بکر بن محمد روایت نموده که کنت عند
ابی عبدالله الصادق ع فقال له رجل یا ابن رسول الله
یولد لولد فیکون فیه البله و الضعف فقال ما
یمنعک من السویق اشربه و امر اهلک به فانه ینبت
اللحم و یشد العظم و لا یولد لکم الا القوی یعنی بعدم نزد
حضرت صادق ع که مردی باو گفت یا ابن رسول الله مرا فرزندی
میشود در او تری و سستی هست حضرت فرمود که چیست مانع
تو از قاوت بیا شام آنرا و اهل خود را بشربت آن که گوشت را
میرویاند و استخوان را سخت مینماید و موجب قوت فرزند میشود البته

## باب دویم در آداب مرض بقول و آن در طی مقدمه و پانزده فصل سمت بیان می یابد

مقدمه در ثواب بیماریها و غیر آن

ثواب بیماریها

مفضل بن عمر از حضرت صادق ع روایت کرده که إنّ المؤمن
إذا مرض أوحى الله إلى صاحب الشمال لا تكتب على عبدي ما دام
في حبسي ووثاقي ذنباً أصلاً قال و يوحي إلى صاحب اليمين
أن اكتب ما كنت تكتب له وهو صحيح في صحيفته من
الحسنات یعنی تحقیق که چون مؤمن بیمار میشود حضرت حق تعالی
وحی میفرستد بفرشته که دست چپ که کتابت سیئات باو مفوض است
که منویس بر بنده من مادامی که در بند و زندان منست هیچ گناهی را
و وحی میفرستد بفرشته دست راست که بنویس بر بنده من
آنچه برای او در حال صحت مینوشتی در نامه او از حسنات و محمد بن سنان
از آنحضرت روایت کرده که سهر ليلة في العلة التي تصيب
المؤمن خير من عبادة سنة یعنی بیداری شبی که مؤمن را
در حال بیماری رو دهد بهتر است از عبادت یکساله و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حمّى ليلة كفارة سنة
یعنی تب یکشبه کفاره گناهان یکساله است و محمد بن سنان
از حضرت صادق ع از اجداد او علیهم السلم روایت کرده که عاد





امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم سلمان الفارسی رضی الله
عنه فقال یا ابا عبد الله کیف اصبحت من علتك قال یا
امیر المؤمنین ع احمد الله كثيراً واشكو اليه كثرة الضجر فلا
تضجر يا ابا عبد الله فما من احد من شيعتنا يصيبه وجع
الا بذنب قد سبق منه وذلك الوجع تطهير له قال
سلمان فان كان الامر على ما ذكرت وهو كما ذكرت فليس لنا
في شيء من ذلك اجر خلا التطهير قال علي عليه السلم يا سلمان
ان لكم الاجر بالصبر عليه والتضرع الى الله عز اسمه والدعاء له
بهما يكتب لكم الحسنات ويرفع لكم الدرجات واما الوجع
خاصة فهو تطهير وكفارة قال فقبل سلمان ما بين عينيه
وبكا وقال من كان يميز لنا هذه الاشياء لولاك يا امير المؤمنين
یعنی عیادت فرمود حضرت امیر المؤمنین ع سلمان فارسی را در وقتی
که بیمار بود پس حضرت باو خطاب کرد و پرسید که یا ابا عبد الله
امروز از این علت حال تو چگونه است سلمان گفت یا امیر المؤمنین ع
حمد خدا بسیار بجا می آرم و از کثرت ضجر و بیتابی که تابع مرض است
باو شکوه کنادم حضرت فرمود که یا ابا عبد الله بیتابی منما و صبر
و شکیبایی با کار فرمای که هیچ کس از شیعه ما نیست که او را دردی برسد

مگر آنکه گناهی از او سبقت نموده باشد تا آن درد او را از گناه پاک سازد
چون سلمان این کلام مکرمت نظام استماع نمود گفت که اگر امر بر وجه
مذکور باشد یعنی اصابت آلام بواسطهٔ تطهیر ذنوب باشد
ما را در این آلام اجری نخواهد بود و فایدهٔ سوای تطهیر از گناهان
حاصل نه و چون قول سلمان اگر مبنی از شک بود تدارک نموده گفت
که اگر امر بر وجه مذکور است یعنی مراد در قول تو شک نیست بلکه مراد
مجرد ترتب را مستلزم است جناب ولایت مآب فرمود که شما را اجرات
بصبر بر الم و دعا و تضرع نمودن بحق عز اسمه بر آن بسبب این دو چیز
حسنات برای شما نوشته میشود و درجات شما رفیع میشود و اما
درد بخصوصه تطهیر ذنوب و کفارهٔ آنست چون سلمان این
جواب با صواب استماع نمود ما بین چشمهای حضرت را بوسه داده
بگریست و گفت که کی تمیز میکرد این خبرها را برای ما اگر تو نمیبودی
یا امیر المؤمنین **فایدهٔ عیادت مریض** حریز از حضرت ابی عبد الله
از پدران او علیهم السلام روایت کرده که نیست مؤمنی که عیادت برادر مؤمن
بیمار باشد و در اجل او تأخیری باشد و بگوید که اعیذك بالله
العظیم رب العرش الکریم من شر کل عرق نعار و من شر
حر النار مگر آنکه خدای تعالی تخفیف دهد مرض او را ام



**باب تشفا و نهی ترک استعلاج و مداوا** حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ان نبیا من الانبیاء مرض فقال لا اتداوی حتی
یکون الذی امرضنی هو الذی یشفینی فاوحی الله عز و جل
لا اشفیك حتی تداوی فان الشفاء منی یعنی بیمار شد پیغمبری
از پیغمبران و آن پیغمبر گفت که تداوی نخواهم کرد تا آنکه هر که مرا بمرض
مبتلا ساخته هم آنکس شفا کرامت فرماید وحی الهی نازل شد که من نیز
شفا نخواهم داد تا آنکه تو تداوی کنی بتحقیق که شفا از منست
خواهم تعلیق مینمایم و بهر که خواهم کرامت میفرمایم و حضرت پیغمبر
فرموده که تداووا فان الله عز و جل لم ینزل داء الا و انزل
له شفاء یعنی تداوی کنید که خدای تعالی انزال ننموده دردی
مگر آنکه برای او شفائی انزال فرموده باشد و یونس بن یعقوب
روایت کرده که سألت ابا عبد الله ع عن رجل یشرب الدواء
ربما قتله و ربما یسلم منه و ما یسلم اکثر قال فقال انزل الله
الداء و انزل الشفاء و ما خلق الله داء الا جعل له شفاء
فاشرب و سم الله تعالی یعنی پرسیدم حضرت ابی عبد الله
علیه السلام را از مردی که دوا بنوشد و بسا باشد که بکشد او را و بسا
که سالم ماند و سلامت او بیشتر باشد حضرت فرمود که خدای تعالی

درد فرستاده و دوا فرستاده و نیافریده دردی مگر آنکه دوایی برای وی
مقرر کرده باشد بنوشد و بسم الله بگوید **جواز استعلاج** از طبیب یهود
و نصاری و مجوس محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در [illegible]
مردی که یهودی یا نصرانی یا مجوسی او را مداوا کند و ادویه برای او بسازد
روایت کرده که حضرت فرمود که لا بأس بذلك انما الشفاء بید الله
یعنی باکی نیست بآن نیست شفا مگر بدست خدا و میتواند بود که حکم
حضرت بجواز ساختن ادویه مفید باشد بعدم مباشرت ایشان باشد
با بدان خود برطوبت والله اعلم **وقت تداوی** حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده که تجنب الدواء ما احتمل بدنك الداء فالدواء
یعنی اجتناب نما دوا را مادامی که بدن تو احتمال درد دارد پس چون
بدن تو احتمال درد نداشته باشد آنوقت دوا کن و سرّ این چنانکه در
موضع خود مقرر شده حصول کسالت و بلادت طبع و تعود اوست
در افعال بمعاون و آن مستلزم مفاسد کثیره است **فصل اول**
در استشفا بقرآن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده
که من لم یستشف بالقرآن فلا شفاه الله یعنی هر که شفا از قرآن نطلبد
شفا نمیدهد خدای تعالی او را و حضرت صادق ع فرموده که من
قرأ مائة آیة من القرآن من ای آی القرآن شاء ثم قال



سبع مرات یا الله فلو دعی علی الصخور لفلقها یعنی هر که بخواند
صد آیه از قرآن از هر آیه از آیات بعد از ان هفت مرتبه یا الله
بگوید که اگر بر سنگها دعوت کرده شود که آنها را خواهد شکافت
و از حضرت ابی الحسن علیه السلام مرویست که اذا خفت امرا فاقرأ
مائة آیة من القرآن من حیث شئت ثم قل اللهم اکشف
عنی البلاء ثلث مرات یعنی چون خایف باشی امری را بخوان
صد آیه از قرآن از هر جا که خواهی بعد از ان بگو اللهم اکشف عنی
البلاء سه مرتبه و نیز از آنحضرت مرویست که فی القرآن شفاء
من کل داء یعنی در قرآن شفاست از هر دردی **خواص سور قرآن**
از حضرت کاظم ع مرویست که من نالته علة فلیقرأ فی جیبه
ام الکتاب سبع مرات فان سکنت والا فلیقرأ سبعین مرة
فانها تسکن یعنی حضرت کاظم ع فرموده که هر که برسد او را علتی
باید که بخواند در بغل خود ام الکتاب را که فاتحه باشد هفت مرتبه
اگر علت ساکن شد والا باید که بخواند هفتاد مرتبه که آن علت ساکن
خواهد شد و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که فی الحمد
سبع مرات شفاء من کل داء فان عوذها صاحبها مائة مرة وكان
الروح قد خرجت من جسده رد الله علیه الروح یعنی در هفت

مرتبه خواندن حمد شفاست از هر دردی اگر تعویذ کند با او صاحب علت
صد مرتبه و روح از جسدش بر آمده باشد خدای تعالی رد روح
بر او خواهد کرد و حضرت صادق علیه السلام فرموده که لو قرأت الحمد
علی میت سبعین مرة ثم ردت فیه الروح ما کان عجبا
یعنی اگر بخوانی حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بعد از آن روح در او
بر گردد عجب نخواهد بود و سلیمن محرز روایت کرده که سمعت ابا جعفر
علیه السلام یقول کل من لم تبرئه سورة الحمد وقل هو الله احد
لم یبرئه شیء وکل علة تبرئه هاتان السورتان یعنی شنیدم
از حضرت باقر ع که میفرمود که هر کرا بر نکند سوره حمد و قل هو الله
بر نمیکند او را هیچ چیز و هر علت را این دو سوره برطرف میسازند
و از حضرت باقر ع مرویست که اذا کان بک علة تخوف علی
نفسک فاقرأ سورة الانعام فانه لا ینالک من تلک العلة
ما تکره یعنی چون بتو علتی رسد که از آن بر نفس خود ترسان باشی
بخوان سوره انعام را که از آن علت مکروهی بتو نخواهد رسید
و از آنحضرت مرویست که من قرأ سورة النحل فی کل شهر کفی
المغرم فی الدنیا وسبعین نوعا من انواع البلاء اهونه
الجذام یعنی هر که بخواند سوره نحل را در هر ماه کفایت کرده میشود

زیان



زیان در دنیا را و هفتاد نوع از بلا را که سهل ترین آنها جذام و جنونست
و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که ان لکل شیء قلبا وقلب
القرآن یس من قرأها قبل ان ینام او فی نهاره قبل ان یمسی کان فی نهاره
من المحفوظین والمرزوقین حتی یمسی ومن قرأ فی لیلة قبل ان
ینام وکل الله به الف ملک یحفظونه من کل شیطان رجیم
ومن کل آفة وان مات فی یومه ادخله الجنة وفی روایة
یقرأ للدنیا والآخرة وللحفظ من کل آفة وبلیة فی النفس و
الاهل والمال یعنی برای هر چیزی دلی هست و دل قرآن یس است
پس هر که بخواند او را پیش از آنکه بخوابد یا در روز بخواند پیش از آنکه داخل شام
شود در آن روز تا در شب از جمله محفوظین و مرزوقین خواهد بود
و هر که بخواند او را پیش از آنکه بخوابد موکل سازد خدای تعالی با و هزار
ملک که حفظ نمایند او را از هر شیطان رجیم و از هر آفت و اگر در
آن روز بمیرد خدای تعالی او را داخل جنت نماید و در روایتی دیگر
آمده که خواندن یس برای دنیا و آخرت مفید است و موجب حفظ است
از هر آفتی و بلیتی در نفس و اهل و مال و اسمعیل بن ابی زیاد از حضرت
صادق ع روایت نموده که کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا
اصابه کسل او اصابته عین او صداع بسط یدیه وقرأ

فاتحة الكتاب والمعوذتين ثم يمسح بهما وجهه فيذهب عنه
ما كان يعنى چون حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله را كسلى
يا چشم زخمى يا صداعى بهم ميرسيد حضرت دستهاى خود را پهن ميكرد
وفاتحه ومعوذتين ميخواند وروى خود را بدستهاى مبارك مسح مينمود
پس آن مكروه از آن بطرف ميشد ونيز از آنحضرت مرويست كه دردمند
نميشود هرگز كسى كه باخلاص بخواند وننزل من القرآن ما هو شفاء
ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا در حالى كه مسح كند
موضع علت را مگر آنكه از آن درد عافيت بيابد ومصداق اين معنى
در اين آيات كه ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين

## فصل دوم

در استشفا بصدقه ودعا معاذ بن مسلم روايت كرده كه كنت عند
ابى عبد الله فذكر الوجع فقال داووا مرضاكم بالصدقة
وما على احدكم ان يتصدق بقوت يومه ان ملك الموت
يدفع اليه الصك بقبض روح العبد فيتصدق فيقال
له رد عليه الصك يعنى بودم نزد حضرت ابى عبد الله كه اصحاب
درد وبيمارى را مذكور ساختند پس حضرت فرمود كه دوا كنيد بيماران
خود را بصدقه ولازم نيست كه كسى قوت روز خود را همگى تصدق
نمايد بلكه آنچه مقدور باشد كافيست بدرستيكه سپرده ميشود بملك الموت





نامه عمر بنده را كه قبض روح او نمايد پس از آن بنده تصدق واقع
ميشود خطاب ميرسد بملك الموت كه رد نما نامه را بآنكه بتو سپرده بود
كه ببركت آن تصدق در اجلش تأخير واقع شد وحضرت كاظم عليه السلام
فرموده كه الصدقة تدفع القضاء المبرم من السماء يعنى صدقه
دفع مينمايد قضاى محكم را از آسمان وزرارة بن اعين از حضرت باقر ع
از پدر واجداد وان امير المؤمنين عليهم السلام روايت نموده كه قال رسول الله
صلى الله عليه وآله داووا مرضاكم بالصدقة يعنى حضرت رسول الله
صلى الله عليه وآله فرموده كه مداوا كنيد بيماران خود را بصدقه ونيز حضرت ص
فرموده كه الصدقة تدفع عن صاحبها ميتة السوء يعنى صدقه
دفع ميكند از صاحبش مردن بد را ودر بعضى احاديث تفسير است
بمردن بدون توبه وروايت شده از حضرت كاظم ع كه ان رجلا
شكى اليه انى فى عشرة نفر من العيال كلهم مرضى فقال له ع
داوهم بالصدقة فليس شىء اسرع اجابة من الصدقة يعنى
شكوه كرد مردى بحضرت كه ده نفر عيالات كه همه ايشان بيمارند حضرت
فرمود كه مداوا كن ايشان را بصدقه كه هيچ چيز از صدقه اجابتش
زودتر نيست وبر بيمار فايده مندتر نيست ووشا از عبد الله بن
سنان روايت كرده كه حضرت صادق ع فرموده ما من احد

تخوف البلاء فيقدم فيه بالدعاء الا صرف الله عنه ذلك
البلاء اما علمت ان امير المؤمنين عليه السلام قال ان رسول الله ص
قال يا علي قلت لبيك يا رسول الله ان الدعاء يرد البلاء وقد
ابرم ابراما قال الوشاء قلت لعبد الله بن سنان هل في ذلك دعاء
موقت قال اما اني قد سألت الصادق عن ذلك فقال
نعم اما دعاء الشيعة المستضعفين ففي كل علة من العلل
دعاء موقت واما دعاء المستبصرين فليس في شيء من ذلك
دعاء موقت لان المستبصرين البالغين دعاؤهم لا يحجب
یعنی نیست کسی که از بلائی ترسان باشد و دعا را در ان بلا تقدیم نماید
مگر انکه بگرداند حق تعالی از او آن بلا را و حال انکه محکم شده باشد
محکم شدنی وشا گفته که گفتم بعبد الله بن سنان که آیا درین باب
دعای موقت ماثور است گفت که دانسته باش که من پرسیدم حضرت
صادق علیه السلام را ازین تو پرسیدی حضرت فرمود که آری اما شیعه
مستضعف در هر علتی از علل دعای است موقت و اما مستبصرین شیعه را
در چیزی از علل دعای موقت نیست زیرا که مستبصرین که بمقصد حد
ایمان بلوغ نموده اند دعای ایشان محجوب نمیشود یعنی هیچ وقت
از دعا خالی نیستند و نیز وشا روایت نموده که قال لی الرضا ع





اذا مرض احدكم فليأذن للناس يدخلون عليه فليس من احد
الا وله دعوة مستجابة ثم قال يا وشاء قلت لبيك يا سيدي
ومولاي قال فهمت ما اخبرتك قلت يا ابن رسول الله نعم
قال تفهم اتدري من الناس قلت بلى امة محمد صلى الله عليه وآله
قال الناس هم الشيعة یعنی گفت مرا حضرت امام رضا ع که چون کسی
از شما را مرضی عارض شود باید که مردم را رخصت بدهد که بخانه اش
در آیند که هیچ کس نیست که او را دعوت مستجابه نباشد بعد از ان فرمود
که یا وشا گفتم لبیک ای سید و مولای من فرمود که فهم کردی آنچه ترا
بآن خبر کردم گفتم آری فرمود که نفهمیده میدانی که ناس کیستند
گفتم بلی امت محمد ص فرمود که ناس شیعه اند نه همه امت محمد ص و عبد الله
بن سنان روایت کرده که كنت بمكة فاضمرت في نفسي شيئا لا يعلمه
الا الله عز وجل فلما صرت الى المدينة دخلت الى ابي عبد الله
عليه السلام فنظر الي ثم قال استغفر الله مما اضمرت ولا تعد
فقلت استغفر الله قال وخرج في احدى رجلي العرق المديني
فقال لي حين ودعته قبل ان يخرج ذلك العرق في رجلي
ايما رجل اشتكى فصبر واحتسب كتب الله له من الاجر
اجر الف شهيد قال فلما صرت الى المرحلة الثانية خرج

ذلك العرق فما زلت شاكياً فحججت في السنة الثانية فدخلت
على ابي عبد الله عليه السلام فقلت له عوّذ رجلي واخبرته ان
هذه هي التي توجعني فقال لا بأس على هذه اعطني رجلك
الاخرى الصحيحة فقال بسم الله الشفاء فبسطت الرجل الاخرى
بين يديه فعوّذها فلما قمت من عنده وودّعته وصرت الى
الثانية خرج في هذه الرجل الصحيحة العرق فقلت والله ما عوّذها
الا لحدث يحدث فاشتكيت ثلث ليال ثم ان الله عز وجل
عافاني ونفعتني العوذة یعنی بودم بمکه پس در نفس خود در آوردم
در باب امامت حضرت صادق ع چیزی که بغیر از علام الغیوب
کسی بران مطلع نبوده بعد از ان که بمدینه آمدم بملازمت آنحضرت
شتافته سعادت ملاقات او را دریافتم حضرت ع بجانب من
نظر انداخته بعد از ان گفت که استغفار کن در آنچه در خاطر در
آورده و دیگر بمثل آن عود مکن پس من از ان خطیئه استغفار
نمودم و از او وداع نمودم حضرت در حین وداع فرمود که هر گاه
که بیمار شود و شیوه صبر و شکیبایی پیشه کند حق تعالی اجر شهید
برای او مینویسد و چون از حضرت جدا شدم بمنزل رسیدیم درد
پای من عرق مدنی که بفارسی رشته گویند و پیونی گویند بهم رسید

پس



پس چند ماه در آزار بودم سال دویم قصد حج نمودم بخدمت والا
حضرت رسیدم والتماس نمودم که پای مرا تعوید کن و خبر دادم که
این علتیست که مرا دردمند ساخته فرمود که بالفعل بر این پای
پای صحیح خود را بمن ده که ترا از جانب خدا شفا آمد پس پای صحیح خود را
برابر حضرت پهن کردم و حضرت تعوید فرمود پس چون از نزد حضرت
برخاستم او را وداع نمودم و بمنزل دویم رسیدم پای صحیح من عرق
مدنی بهم رسید بخود گفتم که والله که تعوید پای صحیح نبود مگر بسبب آنکه
این حادثه باو خواست رسیدن پس سه شب بیمار بودم و بعد از ان
خدای تعالی عافیت ارزانی فرموده نفع عوذه بظهور پیوست
تقدیم دعا بر مرض از حضرت صادق ع مرویست که من تقدّم
في الدعاء استجيب له اذا نزل به البلاء وقالت الملائكة
صوت معروف ولم يحجب عن السماء ومن لم يتقدم في
الدعاء لم يستجب له اذا نزل به البلاء وقالت الملائكة ان
ذا الصوت لا نعرفه یعنی هر که تقدم نماید در دعا چون وقت
نزول بلا دعا کند باستجابت مقرون میشود و ملایکه میگویند
که این آواز آشناست و از آسمان محجوب نبوده و هر که در دعا تقدیم
ننماید و چون بلا نازل شود دعایش شرف استجابت نمی یابد و ملایکه

بگویید ما این آوازها را شنیدیم و نیز از آنحضرت روایت شده که من
تخوّف بلاءً یصیبه فتقدّم لم یره الله عزّ وجلّ ذلک البلاء
أبداً یعنی هر که از بلائی خایف باشد و تقدّم در دعا نماید حق عزّ و جلّ
هرگز آن بلا باو نخواهد رسانید **دعای بیمار برای خود** از بعضی اصحاب
مرویست که شکایت کردم بخدمت حضرت صادق عم از دردی که داشتم
فرمود که بگو بسم الله پس بمال دست خود را در موضع درد و بگو که
أعوذ بعزّة الله وأعوذ بجلال الله وأعوذ بعظمة الله وأعوذ
بجمع الله وأعوذ برسول الله وأعوذ بأسماء الله من شرّ
ما أحذر ومن شرّ ما أخاف على نفسی چون هفت مرتبه این بگوی
درد تو زایل شود راوی گوید که چون بموجب فرموده عمل نمودم حق تعالی
آن درد را از من زایل ساخت و نیز از آنحضرت مرویست که چون درد مند
شوید دست خود در موضع درد بگذارید و بگوئید بسم الله وبالله
ومحمّد رسول الله صلی الله علیه وآله لا حول ولا قوّة إلّا بالله
اللّهمّ امسح عنّی ما أجد و سه مرتبه دست خود را بر موضع درد
بمالید که شفا خواهید یافت **ادعیه** که برای جمیع امراض مفید است
**دعاء الحنظه** داود رقی روایت نموده که بیمار شدم بمدینه بیماری
سخت و این خبر بخدمت حضرت صادق عم رسید حضرت نوازش



بمن نوشت مضمون مکتوب مشحون آنکه حقیقت علّت تو بمن
رسید برای دفع آن بخر یکصاع گندم و بر پشت خوابیده آنرا بر سینه خود
بهن کن بهر کیفیت که ممکن باشد و بگو اللّهمّ إنّی أسألک باسمک الّذی إذا سألک به المضطرّ
کشفت ما به من ضرّ ومکّنت له فی الأرض وجعلته خلیفتک
علی خلقک أن تصلّی علی محمّد وأهل بیته وأن تعافینی من
علّتی هذه بعد از آن راست بنشسته گندم را جمع نما و همانرا
بگو داود گفت که حسب ما امر عمل نمودم گویا که مرا از قید رها کردند
و این را جمعی کثیر بعمل آوردند و منتفع شدند **اخری** هشام بن احمد
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر که بگوید لا حول ولا قوّة
إلّا بالله العلیّ العظیم دفع میکند خدای تعالی از او هفتاد و سه
نوع از انواع بلا که آسانتر آنها کم فنکی نفس باشد و حضرت امیر المؤمنین ع
فرموده که حضرت رسول الله صلعم فرمود که آیا دلالت کنم ترا بگنجی از گنجهای
جنت گفتم بلی یا رسول الله فرمود که لا حول ولا قوّة إلّا بالله
العلیّ العظیم گنجیست از گنجهای جنت **ادعیة المکروب** محمد بن مسلم
از حضرت باقر عم روایت کرده که بعضی فرزندان حضرت بیمار شد حضرت
نزدیک او رفته بر او بوسه داد بعد از آن پرسید که ای پسر خود را چگونه
می یابی گفت خود را درد مند می یابم فرمود که چون نماز ظهر بگذاری بگو

یا الله ده مرتبه که هیچ مکروبی نگوید این را مگر پروردگار تبارک و تعالی
در جواب گوید لبیک ای بنده من حاجت تو چیست حضرت صادق ع
فرموده که دعای مکروب در شب و روز این است که یا منزل الشفاء باللیل
والنهار ومذهب الداء باللیل والنهار انزل علی من شفائک
لکل ما بی من الداء و حسین بن حسن خراسانی که از جمله اخیار است
گفته که حاضر بودم با جمعی از برادران خود از حجاج بخدمت حضرت
صادق ع پس کسی حضرت را از دعای مکروب سؤال نمود فرمود که چون مکروب
نماز بگذارد و بگوید بسم الله محمد رسول الله علی امام الله فی
ارضه علی عباده اشفنی یا شافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء
لا یغادر سقما من کل داء و حسین خراسانی گفته که [illegible]
که حضرت فرمود که این را سه مرتبه بگو یا هفت مرتبه و از آنحضرت ع
مرویست که دعای مکروب و ملهوف یعنی محزون و کسی که او را غم عارض
کرده باشد و را حیله این است که شب جمعه بعد از فراغ از نماز عشا
بگوید که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و حضرت فرمود که من این را اخذ نمودم از حضرت باقر ع و او از حضرت
علی بن الحسین و او از حسین بن علی و او از امیر المؤمنین و او از
رسول الله و او از جبرئیل اخذ نموده صلوات الله علیهم اجمعین

جبرئیل



جبرئیل از حق جل و علا فرا گرفته و از فقط که خواهرزاده حضرت
صادق ع مرویست که مرا مرضی شدید بهم رسید مادر من از خانه که
من بودم بر آمده بود و می‌گفت وا شباباه و جزع می‌نمود حضرت
تشریف فرموده باو اشاره کرده فرمود که رخت خود را از سر بردار تا آنکه
موی تو بسوی آسمان مکشوف باشد بعد از آن بگو رب انت اعطیتنیه
و انت وهبته لی اللهم فاجعل هبتک الیوم جدیدة انک
قادر مقتدر بعد از آن بسجده رو که هنوز سر خود را از سجود بر نداشته
که پسر خود را صحیح خواهی یافت مادر من چنان کرد فی الحال من برخواستم
و با خاله خود بمسجد رفتم **فصل سیم** در استشفا بنماز **نمازی** که برای
جمیع امراض مفید باشد ابو امامه باهلی از حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله روایت کرده که فرموده بنویس در ظرفی پاکیزه بزعفران
اعوذ بکلمات الله التامة واسمائه کلها عامة من شر السامة
والهامة والعین اللامة ومن شر حاسد اذا حسد بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره و سوره اخلاص
و معوذتین و سه آیه از سوره بقره که الهکم اله واحد است تا تعقلون
و آیة الکرسی و امن الرسول تا آخر سوره بقره و ده آیه از اول سوره
آل عمران و ده آیه از احزاب و آیه ان فی خلق السموات والارض

و آیهٔ اول سورهٔ نسا و اول سورهٔ مایده و آیهٔ اول سورهٔ اعراف
و آیهٔ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي تا رب العالمین و آیهٔ وَأَلْقِ مَا فِي
يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ
حَيْثُ أَتَى و ده آیه از اول صافات بعد از آن ظرف داشته
از آب آن وضو برای نماز بساز پس شربتی از آن بنوش و بهمان آب
روی خود را و باقی جسد خود را مسح کن پس دو رکعت نماز بگذار و شفا
بیمار از شافی امراض بطلب و سه روز بدین وتیره عمل کن و حسان
بن ثابت گفته که ما این را تجربه نمودیم و نفع بسیار از آن یافتیم
عبدالله بن علی بن الحسین گفته که وقتی مرا مرضی
صعب عارض شد بمثابه که اهل من مأیوس شدند حضرت ابی
عبدالله علیه السلام بعیادت من آمد دید که مادرم جزع بسیار میکرد حضرت
با او فرمود که وضو بساز و دو رکعت نماز بگذار و بعد از فراغ بسجده رفته
بگو اللَّهُمَّ أَنْتَ وَهَبْتَهُ لِي وَلَمْ يَكُ شَيْئًا فَهَبْهُ لِي هِبَةً
جَدِيدَةً پس مادرم بموجب فرموده عمل نموده حق تعالی ببرکت آن
شفا کرامت فرمود روزی دیگر مادرم هریسه مهیا کرده و من با قوم
از آن هریسه تناول نمودم

در استشفا بقرآن مبارک

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه صلوات المصلین و حضرت باقر علیه السلام

فرموده



فرموده که قال الله تعالی وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ
وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وقال الله عز وجل يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا
شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ وقال النبی صلعم
الْحَبَّةُ السَّوْدَاءُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ وَنَحْنُ
نَقُولُ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ قَبْرٌ لَا يَلُوذُ بِهِ ذُو عَاهَةٍ إِلَّا شَفَاهُ اللَّهُ
یعنی حق تعالی گفته که نازل میسازیم از قرآن آنچه شفا و رحمت
باشد برای مؤمنان و در وصف عسل گفته که بیرون می‌آرد از بطون
زنبوران شربتی مختلف الالوان که در آن شفاست برای مردم
و رسول الله صلعم گفته که سیاه دانه شفاست از هر دردی و ما اهل
بیت میگوییم که بیرون کوفه قبریست که پناه نمیگیرد بآن صاحب آفتی
مگر آنکه خدای تعالی او را شفا کرامت میفرماید

در استشفا بتربت حسین علی مشرفها الصلوة والتحیه

حضرت صادق علیه السلام فرموده که مَنْ أَصَابَتْهُ عِلَّةٌ فَبَدَأَ
بِطِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام شَفَاهُ اللَّهُ مِنْ تِلْكَ الْعِلَّةِ
إِلَّا أَنْ تَكُونَ عِلَّةَ السَّامِ یعنی هر کرا علتی برسد پس ابتدا نماید
بخاک قبر حسین علیه السلام خدای تعالی او را از آن علت شفا
بدهد مگر آنکه علت مرگ باشد و نیز از آنحضرت مرویست که

که خاک قبر حسین ع شفای هر دردیست و چون آنرا بخوری بگو
بسم الله و بالله اللهم اجعله رزقا واسعا و علما نافعا
و شفاء من کل داء انک علی کل شیء قدیر و نیز فرموده
که ان طین قبر الحسین ع شفاء من کل داء و ان اخذ
علی رأس میل یعنی خاک قبر حسین ع شفاست از هر دردی
و مرضی و اگرچه آن از قبر مبارک بقدر یک میل گرفته باشد
و از آنحضرت پرسیدند که انسانی از خاک قبر حسین ع میگیرد
و منتفع نمیشود فرمود که قسم بخدائی که بجز او خدائی نیست که این
خاک کسی که اعتقاد داشته باشد که خدای تعالی نفع میدهد
بآن نگرفته مگر آنکه خدای تعالی او را نفع دهد بآن و از آنحضرت
از کیفیت تناول تربت شریفه پرسیدند فرمود که چون کسی از
شما اراده تناول آن داشته باشد باید که قدر نخودی
باطراف انگشتان بگیرد و ببوسد و بر چشمهای خود بگذارد و او را
بر باقی جسد خود بمالد و بگوید اللهم بحق هذه التربة و بحق من
حل بها و ثوی فیها و بحق ابیه و امه و اخیه و الائمة
من ولده و بحق الملائکة الحافین الا جعلتها شفاء من
کل داء انک علی کل شیء قدیر و برءا من کل آفة و حرزا



مما اخاف و احذر بعد از آن آنرا تناول کند که نفع مینماید

در استشفا بعوذه و رقیه و تمیمه و نشره

معانی این الفاظ یعنی از الفاظ و غیر آن بآن تحفظ کنند خواه بطریق
خواندن و خواه بطریق نوشتن و بر خود بستن باشد و خواه غیر آن
باشد آنرا عرفا مسمی کنند بیکی از اسماء اربعه و تفاوت نیست در میان
این چهار اسم در ما استعملت هی فیه و اگرچه نظر بوضع اولی
تفاوت واقع است باعتبار اشتقاق عوذه از عوذ که بمعنی
پناه گرفتن باشد و رقیه از رقی یا رقی که بمعنی صعود است
و تمیمه از تمام و نشره از نشر که بمعنی پهن کردن است فعلی هذا
انچه بآن تحفظ کنند مطلقا از آنجهت که پناه گرفته میشود باو
از امر مکروه عوذه است و از این حیثیت که مفید صعود و ترقی
رقیات و باین اعتبار که منتج تمام امرات تمیم و ملاحظه آنکه
نشر و دفع امر مکروه هست انچه جایز است از این امور اربعه و انچه
جایز نیست ابی بصیر از حضرت صادق ع روایت نموده که لا بأس
بالرقی من العین والحمی والضرس و کل ذات هامة لها
حمة اذا علم الرجل ما یقرأ لا یدخل فی رقبته و عوذ به
شیئا لا یعرف یعنی باکی نیست برقیها برای چشم زخم و تب و دندان درد

وهرذات هامه که اورا زهری باشد یعنی جانوری که مخوف باشد
بشرط انکه مرد راقی بدانند که داخل نکرده در این خواندن چیزی را که
عارف بآن نبوده و محتملست که معنی لا یعرف آن باشد که معروف
او نباشد یعنی منکر او باشد فافهم و عاید ما وضع مظهرات
بمضمر تامل و عبد الله بن سنان از آنحضرت روایت کرده که سألته
عَنْ رُقْيَةِ الْعَقْرَبِ وَالْحَيَّةِ وَالنُّشْرَةِ وَرُقْيَةِ الْمَجْنُونِ وَ
الْمَسْحُورِ الَّذِي يُعَذَّبُ قَالَ يَا ابْنَ سِنَانٍ بِالرُّقْيَةِ وَالْعُوذَةِ
وَالنُّشْرَةِ إِذَا كَانَتْ مِنَ الْقُرْآنِ وَمَنْ لَمْ يَشْفِهِ الْقُرْآنُ
فَلَا شَفَاهُ اللهُ وَهَلْ شَيْءٌ أَبْلَغُ فِي هَذِهِ الْأَشْيَاءِ مِنَ
الْقُرْآنِ أَلَيْسَ اللهُ تَعَالَى يَقُولُ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ
شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَيْسَ اللهُ تَعَالَى يَقُولُ لَوْ أَنْزَلْنَا
هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ
خَشْيَةِ اللهِ سَلُونَا نُعَلِّمْكُمْ وَنُوقِفْكُمْ عَلَى قَوَارِعِ الْقُرْآنِ
یعنی پرسیدم حضرت را از رقیه عقرب و مار و نشره
و رقیه مجنون و کسی که او را سحر کرده باشند و از آن در
آزار باشد فرمود که یا ابن سنان باکی نیست برقیه و عوذه
و نشره مادامی که از قرآن باشد و هر که شفا ندهد او را قرآن





خدای تعالی او را شفا نخواهد داد و میتواند که فلا شفاه الله
دعا باشد چنانکه سبق ذکر یافت پس فرمود که آیا چیزی بلیغ تر
از قرآن درین باب هست آیا نه حق جل و علا میفرماید که وننزل
من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين و آیا نه حق عز و جل
میفرماید که لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا
متصدعا من خشية الله یعنی اگر نازل میساختیم این قرآن را بر
کوهی هر آینه میدیدی آن کوه را با خشوع و شکافته از ترس خدا
بپرسید ما را که تعلیم کنیم و واقف کنیم شما را بقوارع قرآن
برای هر مرضی و مراد بقوارع قرآن آیاتیست که خوانده
میشود بواسطه خوف از موذیات همچون آیة الکرسی و وجه
تسمیه بقوارع آنست که گویا قرع میکند یعنی میکوبند موذیات را
و حلبی روایت کرده که سألت ابا عبد الله ع عن النشرة للمسحور
فقال ما كان ابي يرى به بأسا یعنی پرسیدم حضرت صادق را
از نشره برای مسحور فرمود که پدر من باکی نمیدید و محمد بن مسلم
روایت کرده که سألت ابا جعفر محمد الباقر عليه السلم أيتعوذ
بشيء من هذه الرقى قال لا الا من القرآن فان عليا ع
كان يقول ان كثيرا من الرقى والتمائم من الاشراك

یعنی پرسیدم حضرت باقر را ع که آیا تعوذ بچیزی از این رقیها
میتوان نمود حضرت فرمود که نه مگر از قرآن زیرا که حضرت امیر المؤمنین ع
میفرمود که بسیاری از رقیها و تمیمها اشراک بخداست و میتواند بود
که حکم حضرت امیر المؤمنین ع بر بسیاری از رقیها و تمیمها باشراک
اشتمال آنها باشد بر کلمات ردیه و معانی فاسده استماع افتاده
چنانکه این حقیر را در رقی و تمایم اهل مذاهب فاسده استماع شده
و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع مرویست که اِنَّ کَثیراً
مِنَ التَّمائِمِ شِرکٌ یعنی بسیاری از تمیمها شرکست و زرارة
بن اعین از حضرت باقر ع روایت کرده که سَأَلتُهُ عَنِ المَریضِ
هَل یُعَلَّقُ عَلَیهِ تَعویذٌ اَو شَیءٌ مِنَ القُرآنِ فَقالَ نَعَم
لا بَأسَ بِهِ اِنَّ قَوارِعَ القُرآنِ یَنفَعُ فَاستَعمِلوها یعنی
پرسیدم حضرت را ع از بیمار که جایز است که تعویذ یا
چیزی از قرآن بر او بیاویزند فرمود که آری باکی نیست بتحقیق
که قوارع قرآن نفع میکند پس استعمال کنید و روی اسحق
بن عمار عن الصادق ع فی الرَّجُلِ تَکونُ بِهِ العِلَّةُ فَیُکتَبُ
لَهُ القُرآنُ مُعَلَّقٌ عَلَیهِ اَو یُکتَبُ لَهُ فَیَغسِلُهُ وَیَشرَبُهُ فَقالَ
لا بَأسَ بِهِ یعنی روایت کرد اسحق بن عمار از حضرت صادق ع

درباب



درباب مردی که با او علتی باشد پس قرآن را برای او بنویسند و برو
بیاویزند یا بنویسند قرآن را برای او و بشویند و او بنوشد
او را حضرت فرمود که باکی نیست بهمه اینها پوشیده نماند که
حضرت جواز رقیه و عوذه در قرآن منافات بجواز و عوذه
که از اصحاب عصمت صلوات الله علیهم ماثور باشد ندارد چه اینها
در حکم قرآنند        و مانند آن بر زنان و کودکان
و مانند ایشان حضرت صادق ع فرموده که لا بَأسَ بِالتَّعویذِ
اَن یَکونَ عَلَی الصَّبِیِّ وَالمَرأَةِ یعنی باک نیست که تعویذ را
با کودک و زن بیاویزند و حلبی روایت نموده که سَأَلتُ
جعفر بن محمد ع فَقُلتُ یَا ابنَ رَسولِ اللهِ هَل یُعَلَّقُ شَیئاً
مِنَ القُرآنِ وَالرُّقی عَلی صِبیانِنا وَنِسائِنا فَقالَ نَعَم اِذا
کانَ فی اَدیمٍ تَلبَسُهُ الحائِضُ وَاِذا لَم یَکُن فِی الاَدیمِ
لَم تَلبَسهُ المَرأَةُ یعنی پرسیدم حضرت صادق را علیه السلام
که یا ابن رسول الله آیا جایز است که چیزی از قرآن و رقی بر کودکان
و زنان بیاویزیم فرمود که آری بشرطی که اگر زن حایض باشد
آنرا در پوستی گرفته بر خود به بندند و اگر در پوستی نباشد
زن حایض و غیر آن آنرا بر خود نبندند و الا زن حایض بغیر پوست

واین سالم روایت کرده که سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
المریض هل یعلق علیه شیء من القرآن والتعوید قال
لا باس قلت ربما اصابتنا الجنابة قال ان المومن
لیس بنجس ولکن المراة لا تلبسه اذا لم یکن فی ادیم
واما الرجل والصبی فلا باس یعنی سؤال کردم حضرت
ابی عبد الله را از بیمار که آیا میتواند بود که چیزی از قرآن یا تعوید
بر وی بیاویزند فرمود که باکی نیست کفتم بسا باشد که ما را اجابت
برسد فرمود که مومن نجس نیست لیکن زن چون در پوست نباشد
نمیتواند بست واما مرد و کودک بهر کیفیت که بندند باکی نیست
که برای جمیع امراض نافع است ذکریا بن آدم
قمی وقتی که خادم امام رضا ع بود در خراسان کفته که شنیدم
از حضرت که میکفت در روزی مرا مخاطب ساخته فرمود که ای پسر
زکریا کفتم لبیک یا ابن رسول الله فرمود که بکو بر جمیع علتها که یا
منزل الشفاء ومذهب الداء انزل علی وجعی الشفاء
که حضرت شافی الامراض ترا عافیت کرامت خواهد کرد
وآن بروجهی که حضرت صادق ع بر سعد مزنی املا فرموده
اینست که بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الذی لا یضر



مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء اللهم انی اسألک
باسمائک الطاهر المطهر المقدس المومن المهیمن المبارک
الذی من سألک به اعطیته ومن دعاک به اجبته
ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعافینی مما اجده فی
سمعی وبصری وفی یدی ورجلی وفی شعری وبشری وفی
بطنی انک لطیف لما تشاء وانت علی کل شیء قدیر
خالد بن عیسی کفته که تعلیم نمود این عوذه را حضرت
علی بن موسی ع بمن و فرمود که تعلیم کن آنرا برادران مومن خود
که نفع میکند از هر المی وعوذه اینست اعیذ نفسی برب
الارض ورب السماء اعیذ نفسی بالذی اسمه برکة
وشفاء مفضل بن عمران از حضرت
صادق ع روایت نموده که فرمود که اکر توانید نخوابید تا تعوذ
کنید بیازده حرف کفتم که مرا خبر ده بآن یازده حرف یا بن رسول الله
فرمود که بکو اعوذ بعزة الله اعوذ بقدرة الله اعوذ
بجلال الله اعوذ بسلطان الله اعوذ بدفع الله اعوذ
بمن الله اعوذ بجمع الله اعوذ بملک الله اعوذ بتمام رحمة الله
اعوذ برسول الله صلی الله علیه واله وعلی اهل بیته

من شرّ ما خلق وذرأ وبرأ وتعوذ نما باين عوذه از هرچه
خواهی که ضرر نمیرساند با آن نه هامه و نه جن و نه انس و نه
شیطان انشاء الله تعالی الرضاء حسن بن علی بن
یقطین گفت که گرفتم این عوذه را از حضرت امام رضاع و حضرت
فرمود که این عوذه جامعه و مانعه است و حرز و امانست از
هر آزار و عوذه اینست بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله اخسؤا
فيها ولا تكلمون انى اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا
وغير تقى اخذت بسمع الله وبصره على اسماعكم وابصاركم
وبقوة الله على قوتكم لا سلطان لكم على فلان بن فلان
وعلى ذريته وعلى ماله وعلى اهل بيته سترت بينكم و
بينه بسترة النبوة التى استتروا من سطوات الفراعنة
جبرئيل عن ايمانكم وميكائيل عن يساركم ومحمد صلى الله
عليه وآله واهل بيته امامكم والله تعالى مطلع عليكم
يمنع نبى الله ويمنع ذريته منكم ومن الشياطين ما
شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم
انه لا يبلغ حلما اناتك ولا يمتله ولا يبلغ مجهود
نفسه عليك عليك توكلت وانت نعم المولى



ونعم الوكيل ونعم النصير حرستك الله وذريتك
يا فلان بن فلان مما حرس الله به اولياءه ومما يخاف
على احد من خلقه وصلى الله على محمد واهل بيته وبعد از آن
بنويس آية الكرسى تا وهو العلى العظيم پس بگو لا حول ولا قوة الا
بالله لا ملجأ من الله الا اليه حسبنا الله ونعم الوكيل دل
سلم فى راس الباطل سلسلا لها طا لسلسلا لسلسلا
ابى حمزه ثمالى از حضرت باقر ع روايت نموده
كه چون كسى از شما آزارى داشته باشد بايد كه بگويد بسم الله
وبالله وصلى الله على رسول الله واهل بيته اعوذ بعزة الله
وقدرته على ما يشاء من شر ما اجد فضيل
بن يسار از حضرت باقر ع روايت كرده كه چون مردى بيمار شود
وخواهى كه تعويذ كنى بگو كه اخرج عليك يا عرق النساء او
يا عين جن او عين انس او يا وجع بفلان بن فلان
اخرج عليك بالله الذى كلم موسى تكليما واتخذ ابرهيم
خليلا وبرب عيسى بن مريم وروح الله وكلمته وبرب
محمد الاهدنات وطفئت كما طفئت نار ابرهيم الخليل
و بايد كه نام هر مرض بخصوصه و نام مريض و نام پدرا و نيزد

چنانکه نزد تعویذ یا عرق النسا او یا عین جن یا فلان بن فلان
مشعر بر آنست محمد بن بکر ازدی از حضرت
صادق ع در حالی که اصحاب خود را وصیت میفرمود روایت کرد
کی من کان به علة فلیاخذ قلة جدیدة ولیجعل فیها الماء
ویستقی الماء بنفسه ولیقرا علی الماء سورة انا انزلنا
علی الترتیل ثلثین مرة ثم لیشرب الماء ولیتوضا
ولیمسح به کلما نقص زاد فیه فانه لا یظهر ذلک ثلثة
ایام الا ویعافیه الله تعالی من ذلک الداء یعنی
هر کرا علتی باشد باید که بکوید که بیارند سبوی نو و بکنند
در ان آب و بخواند بر ان آب سورهٔ انا انزلنا را به ترتیل
سی مرتبه و بعد از ان بخورد و وضو کند و مسح کند و هر گاه
که ناقص شود آن سبو را بر ان وجه پر کند که این عمل سه روز
بظهور رسد اگر چه سه روز نخواهد کشید که خدای تعالی
از ان درد عافیت کرامت کند ایام هفته
بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ نفسی بالله الذی
لا اله الا هو رب العالمین تا و لا الضالین و برب
الفلق من شر ما خلق با تمامه و برب الناس تماما





وقل هو الله احد تماما نور النور ومدبر الامور
الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة
کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة
زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء
ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره
من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله
بکل شیء علیم الله الذی خلق السموات والارض
بالحق قوله الحق وله الملک یوم ینفخ فی الصور
عالم الغیب والشهادة وهو الحکیم الخبیر
الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن
یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل
شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما
واحصی کل شیء عددا ومن شر کل ذی شر
یعلن او یسر ومن شر الجنة والبشر
ومن شر ما یطیر باللیل ویسکن بالنهار
ومن شر ما یسکن الخمامات والوحش والخرابات

والاودية ويسكن البوادي والغياض والاشجار ومما
يكون في الانهار واعيذه بالله مالك الملك تؤتي
الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء
وتذل من تشاء بيدك الخير وهو على كل شيء
قدير تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل
وتخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق
من تشاء بغير حساب ليس كمثله شيء وهو السميع
البصير له مقاليد السموات والارض يبسط الرزق
لمن يشاء ويقدر انه بكل شيء عليم واعيذه بالذي
خلق الارض والسموات العلى الرحمن على العرش
استوى له ما في السموات والارض وما بينهما وما
تحت الثرى وان تجهر بالقول فانه يعلم السر
واخفى الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمين
ادعوا ربكم تضرعا وخفية انه لا يحب المعتدين
ولا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها وادعوه
خوفا وطمعا ان رحمة الله قريب من المحسنين
واعيذه بمنزل التورية والانجيل والزبور والفرقان





العظيم من شر كل طاغ وباغ وشيطان وسلطان
وساحر وكاهن وناظر وطارق ومتحرك وساكن
وصامت ومتخيل ومتمثل ومختلف سبحان الله
حرزك وناصرك ومونسك وهو يدفع عنك
لا شريك له ولا معز لمن اذل ولا مذل لمن
اعز وهو الواحد القهار وصلى الله على محمد واله
وسلم تسليما بسم الله الرحمن الرحيم
الله اكبر الله اكبر استوى الرب على العرش وقامت
السموات والارض بحكمه وهدت النجوم بامره وردت
الجبال باذنه لا يجاوز اسمه في السموات ومن
في الارض الذي دانت له الجبال وهي طائعة وانبعث
له الاجساد وهي بالية احجب كل جبار وحاسد
بباس الله عن فلان بن فلان وبمن جعل بين البحرين
حاجزا وجعل في السماء بروجا وجعل في السماء سراجا
وقمرا منيرا واعيذها بمن زينها للناظرين وحفظها
من كل شيطان رجيم واعيذه بمن جعل في الارض
رواسي جبالا واوتادا ان يوصل اليه بسوء او

فاحشة او بلية حم حم حم عسق كذلك يوحى
اليك والى الذين من قبلك الله العزيز الحكيم حم
حم حم تنزيل من الرحمن الرحيم وصلى الله على
محمد النبى واله وسلم تسليما
بسم الله الرحمن الرحيم اعيذ فلان بن فلان بربى
الاكبر من شر كل ما اخفى واظهر ومن شر كل انثى
وذكر ومن شر ما رايت الشمس والقمر قدوس
قدوس رب الملائكة والروح ادعوكم ايها الجن
والانس ان كنتم سامعين مطيعين ادعوكم
ايها الانس الى اللطيف الخبير وادعوكم ايها الجن
والانس الى الذى دانت له الخلايق اجمعون
ختمته بخاتم رب العالمين وبخاتم جبرائيل وميكائيل
واسرافيل وخاتم سليمن بن داود وخاتم محمد رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم تسليما واهل بيته
الطيبين الطاهرين اخذت على فلان بن فلان
كل تابعة ذى روح مريد جنى او عفريت او ساحر
او سلطان عنيد او شيطان رجيم اخذت على فلان





بن فلان ما يرى وما لا يرى وما رات عين نايم او
يقظان باذن اللطيف الخبير لا سبيل لكم عليه ولا على
ما يخاف عليه الله الله لا شريك له وصلى الله على محمد
واهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين
بسم الله الرحمن الرحيم اعيذ نفسى
بالله الاكبر رب السموات القائمات وبالذى خلقها
فى يومين وقضى فى كل سماء امرها وخلق الارض فى
يومين وقدر فيها اقواتها وجعل فيها جبالا وجعلها
فجاجا سبلا وانشاء السحاب الثقال وسخره واجرى
الفلك وسخر البحر وجعل الارض رواسى وانهارا
ومن شر ما يكون فى الليل ويعقد على القلوب وتراه
العيون من الجن والانس كفانا الله لا اله الا الله
محمد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم تسليما
بسم الله الرحمن الرحيم اعيذك
يا فلان بن فلان بالاحد الصمد من شر ما نفث
وعقد ومن شر ابى مرة وما ولد اعيذك
بالاحد الاعلى من ما رات عين وما لم تر واعيذك

بالفرد الكبير من شر ما نفث وعقد ومن شر ابي مرة
وما ولد اعيذك بالاحد الاعلى من ما رات عين
وما لم تر واعيذك بالفرد الكبير من شر ما اراد ك
بامر عسير انت يا فلان بن فلان في جوار الله العزيز
الجبار الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن
العزيز الغفار عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال
هو الله لا شريك له محمد رسول الله صلى الله عليه واله
وسلم وعليهم السلام ورحمة الله وبركاته

بسم الله الرحمن الرحيم

اعيذ نفسي برب المشارق والمغارب من شر كل
مارد وقائم وقاعد وحاسد ومعاند وينزل عليكم
من السماء ماء ليطهركم به ويذهب عنكم رجز
الشياطين وليربط على قلوبكم ويثبت به الاقدام
اركض برجلك هذا مغتسل بارد وشراب
وانزلنا من السماء ماء لنحيي به بلدة ميتا ونسقيه
مما خلقنا انعاما واناسي كثيرا الان خفف الله
عنكم فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم لا حول

الشيطان ل



ولا قوة الا بالله العلي العظيم لا غالب الا الله والله
غالب على امره لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم تسليما

بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم رب الملئكة والروح والنبيين
والمرسلين وقاهر من في السموات والارضين
وخالق كل شيء ومالكه كف باسهم واعم ابصارهم
وقلوبهم واجعل بيننا وبينهم حرسا وحجابا ومدفعا
انك ربنا لا حول ولا قوة الا بك عليك توكلنا
واليك المصير وانت العزيز الحكيم عاف فلان
بن فلان من شر كل دابة انت اخذ بناصيتها
ومن شر ما سكن في الليل والنهار ومن شر
كل سوء امين يا رب العالمين

در استشفا باب زمزم واب ميزاب سابقا در فصل
تدبير مشروب شمه از خواص انها بعرض رسانيده
وبجهة اينكه اين فصل نيز خالي نباشد بعضي منافع وخصوصيات
انها تقرير ميبابد اسمعيل بن جابر گفت که سمعت

ابا عبد الله الصادق ع یقول ماء زمزم شفاء
من کل داء واظنه قال کائنا ما کان لان رسول الله
صلی الله علیه واله قال ماء زمزم لما شرب له
یعنی شنیدم از حضرت صادق ع که میگفت که آب
زمزم شفاست از هر دردی و هر چیز که نوشیده شود

گرفتن آب باران و شرب آن از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مرویست که انه قال علمنی جبرئیل ع
دواء لا یحتاج معه الی دواء فقیل یا رسول الله
ما ذلک الدواء قال یؤخذ ماء المطر قبل ان ینزل
الی الارض ثم یجعل فی اناء نظیف ویقرا
علیه الحمد الی اخرها سبعین مرة وقل هو الله
احد والمعوذتین سبعین مرة ثم یشرب منه
قدح بالغداة وقدح بالعشی قال رسول الله
صلی الله علیه واله والذی بعثنی بالحق لینزع الله عن
ذلک الداء من بدنه وعظامه ومخه وعروقه
یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که تعلیم
نمود مرا جبرئیل ع دوایی که با وجود آن دوایی محتاج الیه

نیست پس کسی از حضرت پرسید که آن دوا چیست حضرت
فرمود که گرفته شود آب باران پیش از آنکه بزمین برسد
و کرده شود در ظرفی پاکیزه و خوانده شود در آن الحمد تا
آخر هفتاد نوبت و قل هو الله و معوذتین هفتاد مرتبه
بعد از آن آشامیده شود از آن قدحی بامداد و قدحی
شام قسم بخداوندی که مرا بحق مبعوث ساخته که چون
چنین کرده شود خدای تعالی بر می آرد به برکت آن از بدن او
ریش و استخوانهای او و مغزهای او و رگهای او هر دردی که
داشته باشد

در استشفا بحجامت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که لقد اوصانی جبرئیل ع بالحجم حتی ظننت انه لا بد
منه یعنی وصیت کرد مرا جبرئیل ع بحجامت بمرتبه که گمان
بردم که چاره از آن نیست یعنی واجبست و حضرت
صادق ع فرموده که الحجامة فی الراس شفاء من سبع
الجنون والجذام والبرص والنعاس ووجع الضرس
والصداع والاکله یعنی حجامت در سر شفا میدهد
از هفت مرض جنون و جذام و برص و خواب و درد دندان

ودر دسر وخوره ونیز آنحضرت فرموده که خیر ما
تداویتم به الحجامة والسعوط والحمام والحقنة
یعنی بهترین آنچه شما بآن تداوی نمائید حجامت
وسعوط وحمام وحقنه است وحضرت باقر ع فرموده
که طب العرب فی ثلث شرط الحجامة والحقنة وآخر
الداء الکی یعنی طب عرب در سه چیز است تیغ زدن
حجامت وحقنه وداغ که آخر دوا است ونیز آنحضرت
فرموده که ما اشتکی رسول الله صلی الله علیه وآله وجعا
قط الا کان مفزعه الی الحجامة وقال ابو طیبة
حجمت رسول الله صلی الله علیه وآله واعطانی دینارا
وشربت دمه فقال رسول الله اشربته قلت نعم
قال وما حملک علی ذلک قلت اتبرک به قال
اخذت امانا من الاوجاع والفقر والفاقة
والله ما تمسک النار ابدا یعنی دردمند نشد یکی
حضرت رسول مگر آنکه پناه او بحجامت باشد وابو طیبه
گفته که حجامت کردم حضرت رسول را صلی الله علیه وآله
واو مرا دیناری داد ومن خون او را که بحجم گرفته بودم آشامیدم





فرمود که چه چیز ترا برین داشت گفتم تبرک جستن
بآن فرمود که چون چنین کردی امان یافتی از دردها
وبیماریها وپریشانی وحاجت وبخدا قسم که آتش دوزخ
بتو نخواهد رسید هرگز مخفی نماند که درین حدیث دلالت است
بر آنکه جاهل بحکم معذور باشد فتامل وحضرت صادق ع
فرموده که دواء الانبیاء الحجامة والنورة والسعوط
یعنی از دواهای انبیا حجامت ونوره وسعوط واز
حضرت باقر ع مرویست که طب العرب فی سبعة شرطة
الحجام والحقنة والحمام والسعوط والقیء وشربة
عسل وآخر الداء الکی یعنی طب عرب در هفت
چیز است تیغ زدن حجام وحقنه وحمام وسعوط وقی
وشربت عسل وکی که آخر دوا است وحضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله فرموده که احتجموا فان الدم
ربما تبیغ بصاحبه فیقتله یعنی حجامت کنید که بسا
باشد که خون در صاحب خود حرکت وزیادتی نموده
او را بکشد ودر حدیث آمده که کان للرضا ع ربما
تبیغه الدم فاحتجم فی جوف اللیل یعنی بسا بود که

حضرت امام رضا علیه السلام را در شب خون حرکت میکرد
ودر همان شب حجامت مینمود　　استعمال حجامت
حضرت صادق ع فرمود که اِنَّ لِلدَّمِ وَهیجانِهِ ثَلٰثَ
عَلاماتٍ البثرُ فی الجَسَدِ والحِکّةُ ودَبیبُ الدَّوابِّ
یعنی خون وهیجان اورا سه علامتست جوشش در جسد
وخارش در بدن وحرکت جانوران چون مور در بدن
واین حالت را اطبا تمنل کویند وازحضرت صادق ع
بصحت رسیده که انه کانَ اِذا اعتلّ اِنسانٌ مِن
اَهلِ الدّیارِ قالَ انظُروا فی وَجهِهِ فان قالوا اَصفر
قالَ هُوَ مِنَ المِرّةِ الصَّفراءِ وَیأمُرُهُ بِشُربِ الماءِ واِن
قالوا احمر قالَ دَمٌ فیأمُرُهُ بِالحِجامَةِ یعنی بتحقیق
که چون کسی از اهل خانه حضرت بیمار میشد میفرمود
که بروی او نظر کنید پس اکر بعد از نظر میکفتند که زردی
میفرمود که صفراست وامر بشرب آب مینمود چه شناسا
معلوم شد که آب دفع حرارت مینماید واکر میکفتند
سرخ است امر مینمود بحجامت ونیز ازآنحضرت مرویست
که انه قال فی الحمام لا تدخله وانت ممتلی من الطعام





ولا تحتجم حتی تأکل شیئاً فانه اَدَرُّ لِلعِرقِ واَسهلُ
لِخُروجِهِ واَقوی لِلبَدَنِ یعنی فرمود که در باب حمام که
داخل او مشو در حالیکه ممتلی باشی ودر باب حجامت که حجامت
مکن تا چیزی نخوری زیرا که اینحال موجب آنست که خون
در عروق بیشتر وبرآمدن خون آسانتر وقوت بدن
افزونتر باشد وحضرت کاظم ع فرمود که الحجامة بعد
الاکلِ لِانّهُ اِذا شَبِعَ الرَّجُلُ ثُمَّ احتَجَمَ اجتَمَعَ الدَّمُ
واَخرَجَ الدّاءَ واِذا احتَجَمَ قَبلَ الاَکلِ خَرَجَ الدَّمُ
وبَقِیَ الدّاءُ یعنی حجامت کن بعد از خوردن زیرا که
چون مرد سیر باشد وحجامت کند خون فاسد در موضع
حجامت مجتمع میشود وبرآمدن آن موجب برآمدن
درد میشود وچون پیش از خوردن حجامت کند
خون برمی آید ودرد در بدن میماند ونیز از حضرت
صادق ع مرویست که الحجامة علی الرّیق یعنی حجامت
برناشتا وتحقیق مرام درینمقام آنست که مسالك
ومجاری غذا واوعیهٔ اخلاط مثلا بواسطهٔ
ضرورت خلا وامتیاز غذا لایزال بقسطی از اغذیه

و اخلاط که شاغل آنها باشد مشغول‌اند و بمزاوله و معالجه
چیزی از قدر کفایت بخیل و شحیح‌اند و چون اقلاع و نقص
یا فسادی در بدن باشد طبیعت باذن خالقها با جنود
که قوی و ارواح و اخلاط‌اند متوجه مقصود الهم‌اند
بر اصلاح آن و استفراغ خصوصا استفراغ خون
که استفراغ کلیست موجب ضعف و خذلان طبیعت است
و نیز بر مقدمة الواحد لا یصدر عنه الکثیر چون طبیعت
درین صورت مصدر فعل اصلاح است مصدر اخراج
فاسد نمیتواند بودن از مقررات طب بلکه طبیعیات
که اصلاح بدن و دفع فساد بلکه جمیع افعال بدن مستند
بطبیعت است و بعد از تمهید این مقدمات نموده میشود
که در حال گرسنگی و خلای معده که باب وصول مسدود است
سایر اعضا بطبایعها از جذب و انجذاب و دفع و
اندفاع مستغنی‌اند و اگر بطریق غضب و قهری بجذب آن
در آید بالضروره از عضو اطوع و اقرب خواهد بود
و اندفاع فساد مطلوب لا اندفاع از سایر اعضا بحصول
نخواهد پیوست و در حال امتلا و استفراغ خون موجب

حدوث



حدوث ضعف است و اندفاع صالح با عدم اندفاع
فاسد پس ازین تحقیق بوضوح رسید که واجب آنست
که استفراغ خون در حالی واقع شود که معده نه خالی باشد
و نه ممتلی چه در اینحال بواسطهٔ وصول بدل و عدم
اشتغال طبیعت بامری دیگر جذب و انجذاب در اعضا
حاصل میشود و موجب ورود عروق میشود و فاسد
مندفع میشود و نیز ظاهر شد که مراد باکل و سیری در
حدیثین اولین عدم خلای معده است و مراد بریق
در حدیث آخر سیری و امتلاست **اوقات** مسعوده
و منحوسه برای حجامت و رجحان بعضی اوقات بر بعضی
دیگر مفضل بن عمر روایت کرده که سال طلحة بن زید
ابا عبدالله ع عن الحجامة یوم السبت و یوم الاربعاء
وحدثه بالحدیث الذی ترویه العامة عن رسول الله
صلی الله علیه و آله و انکره وقال الصحیح عن رسول الله
انه قال اذا تبیغ باحدکم الدم فلیحتجم لئلا یقتله
ثم قال ما علمت احدا من اهل بیتی یری به باسا
یعنی سوال نمود طلحة بن زید حضرت صادق علیه السلام

از حجامت در روز شنبه و چهارشنبه و حدیث کرد تحدیثی
حضرت را که عامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله در نهی از حجامت
درین دو روز روایت کرده اند حضرت حدیث را انکار
نموده فرمود که صحیح از رسول الله نیست که چون زیادتی
کند بیکی از شما خون باید که حجامت کند که مبادا او را
بکشد بعد از آن فرمود که نمیدانم کسی از اهل بیت
خود را که حجامت این دو روز را بد دانسته باشد و نیز
از آنحضرت مرویست که انّ اوّل ثلثاء تدخل فی
شهر آذار الرومیه الحجامة فیه مصحة سنة للبدن
باذن الله تعالی یعنی بتحقیق که در حجامتی که در سه شنبه
اول آذار ماه رومی واقع شود مفید صحت یکساله است
باذن الله تعالی در حدیث آمده که انّ الحجامة یوم
الثلثا لسبعة عشر من الهلال مصحة سنة یعنی
حجامت سه شنبه هفدهم ماه موجب صحت بدنست
تا یکسال و در روایت کرده که مرّ جعفر بن محمد علیهما السلام
بقوم یحتجمون قال لما کان علیکم لو اخّرتموه
الی عشیة الاحد فکان ابرأ للداء یعنی کذشت





حضرت صادق ع بقومی که حجامت میکردند ایشان را
مخاطب ساخته فرمود که چه میشد بر شما اگر تأخیر میکردید
حجامت را تا شام روز یکشنبه که برای ازاله درد بهتر است
و از حضرت کاظم ع مرویست که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله من کان منکم محتجما فلیحتجم یوم السبت یعنی
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از شما
حجامت کننده است باید که روز شنبه بکند و حضرت
صادق ع فرمود که یحتجم الصایم فی غیر شهر رمضان
بغرز بنفسه فلا یخرج الدم الا ان یتبیغ به
فاما نحن فحجامتنا فی شهر رمضان باللیل وحجامتنا
یوم الاحد وحجامة موالینا یوم الاثنین یعنی
کسی که صایم باشد در غیر ماه رمضان میتواند بود که
حجامت کند هر گاه که خواهد خواه روز و خواه شب
و اما در ماه رمضان باید که کسی بخود مغرور نشود
پس نباید که خون برآرد مگر آنکه خون هیجان داشته
باشد و اما ما اهل بیت حجامت ما در ماه رمضان
در شب است و حجامت ما در روز یکشنبه است و حجامت

دوشان ماه در روز دوشنبه است و وجه منع صایم
در ماه رمضان از حجامت در روز و عدم منع در غیر ماه
رمضان شاید که آن باشد که توالی صوم غالبا در ماه رمضان
موجب ضعف است و موجب تضاعف و هلاک امر در آن
وقت بخلاف غیر ماه رمضان چه آن بواسطه عدم توالی
صوم غالبا مورث چندان ضعف نیست و نیز حدوث
ضعف در ماه رمضان غالبا مودیست بوجوب افطار
در صوم واجب علی التعیین بخلاف غیر ماه رمضان فافهم
و ابوسعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که
مَنِ احْتَجَمَ یَوْمَ الثُّلَثاءِ لِسَبْعَ عَشَرَ اَوْ لِتِسْعَ عَشَرَ اَوْ لِاِحْدی
وَعِشْرِینَ کانَتْ لَهُ شِفاءً مِنْ داءِ السَّنَةِ یعنی هر که حجامت
کند روز سه شنبه هفتدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم
شفا خواهد بود او را از درد سال و نیز از آنحضرت مرویست
که حجامت روز پنجشنبه هفتدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم
موجب آنست که هیجان خون محتجم را نکشد و از حضرت
صادق ع روایت شده که مَنِ احْتَجَمَ آخِرَ خَمِیسٍ فِی الشَّهْرِ
آخِرَ النَّهارِ سُلَّ الدّاءُ سَلاًّ یعنی هر که حجامت کند پنجشنبه





آخر ماه در آخر روز کشیده یا دزدیده درد را از بدن خود و نیز
از آنحضرت مرویست که اِنَّ الدَّمَ یَجْتَمِعُ فی مَوْضِعِ الحِجامَةِ
یَوْمَ الخَمِیسِ فَاِذا زالَتِ الشَّمْسُ تَفَرَّقَ فَخُذْ حَظَّکَ مِنَ الحِجامَةِ
قَبْلَ الزَّوالِ یعنی خون مجتمع میشود در موضع حجامت روز
پنجشنبه پس چون آفتاب بزوال رسید خون متفرق میشود
پس بگیر حظ خود را از حجامت پیش از زوال و ممکن است
دفع منافات از حدیثین بتخصیص پنجشنبه واقع در حدیث
ثانی بما عدای پنجشنبه آخر ماه یا تقیید اول بکونه فی الایام
البارده و تقیید الثانی بکونه فی الایام الحارة و توضیح
این توجیه آنست که در ایام بارده بواسطه جمود و
غلظ اخلاط عسر الاندفاع اند و بعد از زوال بسبب تعدیل
حرارت آنها را موصوف بسهولت اندفاع میشود و در ایام
حاره پیش از زوال تردش تعدیل آن مینماید و بعد از
زوال باشتداد حرارت موجب رقت و غلیان آن
میشود و این صورت مقتضی اندفاع ارق و بقای اغلظ است
و در حدیث آمده که نُهِیَ عَنِ الحِجامَةِ مَعَ الزَّوالِ یَوْمَ الجُمُعَةِ
یعنی نهی شده از حجامت با زوال در روز جمعه و ابوبصیر

روایت کرده که سألت الصادق ع عن الاحتجام یوم الاربعاء
قال من احتجم یوم الاربعاء یرید خلافا علی اهل الطیرة عوفی
من کل عاهة ووقی کل آفة یعنی پرسیدم حضرت صادق ع را
از حجامت کردن در روز چهارشنبه باراده خلاف اهل طیره
یعنی آنانکه فال بد میزنند عافیت می‌یابد از هر دردی و نگاه داشته
میشود از هر آفتی و منافی این حدیث و حدیث مفضل بن
عمر نیست آنچه زید بن علی از پدران خود از علی بن ابی طالب ع
روایت کرده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احتجم یوم
الاربعاء فاصابه وضح فلا یلومن الا نفسه یعنی
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که حجامت کند
روز چهارشنبه و برسد او را سفیدی یعنی برص سرزنش
نکند مگر نفس خود را چه میتواند بود که مراد چهارشنبه آفتاب
در عقرب باشد و مؤید اینست آنچه در حدیث آمده که نهی
من الحجامة یوم الاربعاء اذا کانت الشمس فی العقرب
یعنی نهی شد از حجامت در روز چهارشنبه وقتی که آفتاب
در عقرب باشد **اعضای حجامت** و منافع آن ذراره بن اعین
از حضرت باقر ع روایت نموده که قال رسول الله الحجامة

فی الرأس



فی الرأس شفاء من کل داء الا السام یعنی حجامت کردن
در سر شفاست از هر مرضی مگر مرگ از حضرت صادق ع
مرویست که کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحتجم
ثلثة واحدة منها فی الرأس و یسمیها المنقذة و واحدة
بین الکتفین و یسمیها النافعة و واحدة بین الورکین
و یسمیها المغیثة یعنی حضرت رسول الله سه حجامت
مینمود یکی در سر و آنرا منقذه مینامید یعنی خلاص کننده
و یکی میان هر دو شانه و آنرا نافعه مینامید یعنی سود دهنده
و یکی میان هر دو سرین و آنرا مغیثه مینامید یعنی فریاد
رسنده و ابو بصیر از حضرت صادق ع روایت نموده که کان
النبی یحتجم فی الاخدعین فاتاه جبرئیل علیه السلام عن الله
تبارک و تعالی الحجامة الکاهل یعنی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله حجامت میکرد در اخدعین که دو رگ اند واقع بر
بالای دوش پس جبرئیل ع آمد حضرت را از جانب حق تعالی
امر نمود بحجامت دوش که بالای اخدعین است و اخدعین
دو شعبه اند از حبل الورید و مشحونند بخون بسیار و مبادا
که از شرط حجام و انشقاق آنها و نزف دم محذوری بظهور
رسد و نیز از آنحضرت مرویست که شکی الیه رجل الحکة

فقال احتجم ثلاث مرات في الرجلين جميعا فيما بين العرقوب
والكعب ففعل ذلك الرجل فذهب عنه یعنی شکوه
کرد با آنحضرت مردی از خارش فرمود که حجامت کن سه مرتبه
هر دو پای خود میان عرقوب که پی غلیظی است که بالای عقب
و کعب که استخوانیست نزد مفصل ساق و قدم آنمرد بموجب
فرموده عمل کرده خارشش برطرف شد و نیز از آنحضرت
روایت شده که الحجامة في النقرة تورث النسيان
یعنی حجامت در گو قفا مورث فراموشیست و سبب ایراث
نسیان و چنانکه اطبا گفته اند آنست که حجامت
نقره بسبب قرب جوار جذب دم از بطن مؤخر دماغ
که موضع ذکر است مینماید و اینمعنی سبب استلزام و استیلای
برودت بر آنموضع مورث نسیانست اموری که عمل بآن
در حال حجامت و بعد از آن سزاوارست از حضرت
ابو جعفر علیه السلام مرویست که مردی از اصحاب خود فرمود
که چون اراده حجامت داشته باشی بگو در حالی که خون از
محاجم تو سیلان داشته باشد پیش از آنکه فارغ شوی
بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ بالله الكريم من العين
في الدم ومن كل سوء في حجامتي هذه بعد از آن





فرمود که آیا میدانی که چون اینرا گفتی دفع کردی از خود
جمیع مساوی را زیرا که حق جل اسمه در کتاب کریم میفرماید که
ولو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما مسني
السوء یعنی اگر غیب میدانستم هر آینه خیر بسیار بدست
می آوردم و سوء یعنی فقر بمن نمیرسید و نیز میفرماید که
ولقد همت به وهم بها لولا ان رأى برهان
ربه كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء یعنی
زلیخا قصد کرد بیوسف ع و یوسف ع عهد کرده بود
با او اگر برهان و دلیل پروردگار خود را مشاهده نمیکرد
و این مشاهده برای آن بود که دفع کنیم از یوسف ع سوء
یعنی زنا را و در قصه حضرت موسی ع میفرماید که
ادخل يدك في جيبك تخرج بيضاء من غير
سوء یعنی در آر دست خود را در جیب خود که بر آید در حالتی
که سفید و درخشان باشد چون آفتاب بدون سوء
یعنی مرضی چون برص پس سوء در کلام حق تعالی باینمعنی آمده
و چون در حال سیلان خون این دعا بخوانی جمیع اینمعانی
از تو مندفع خواهد شد و ام احمد زوجه حضرت

کاظم ع از آنحضرت روایت کرده که من نظر الی اول محجمة
من دمه امن من الواهیة الی الحجامة الاخری فقالت سیدی
وما الواهیة فقال وجع العنق یعنی هر که نظر کند باول
محجمه از خون خود ایمن میشود از واهیه تا حجامت دیگر پس گفتم
یا سیدی واهیه چیست فرمود که درد گردن است و حضرت
باقر ع فرموده که من احتجم فنظر الی اول محجمة من دمه امن
الرمد الی الحجامة الاخری یعنی هر که حجامت کند پس نظر کند
باول محجمه از خون خود ایمن میشود از رمد تا حجامت دیگر
و زید شحام روایت کرده که کنت عند ابی عبد الله علیه السلام
فدعا بالحجام دعا برمانة اخری وقال هذا یطفی المرار
یعنی بودم نشسته نزد حضرت که حجامی را طلبیده فرمود
که محاجم خود را شسته بحجامت و امر نمود که اناری حاضر کردند
و آنرا تناول فرمود پس چون از حجامت فارغ شد اناری دیگر طلب نمود
میل نمود و فرمود که خوردن انار بر یوجه اطفای صفرا مینماید
و اگر مفید شود انار حامض یا مز بقول اطبا که انار شیرین در معده
حاره مستحیل میشود بصفرا منافات ندارد و زرارة بن اعین
از حضرت صادق ع روایت نموده که انه احتجم فقال یا جاریه





هاتی الی ثلث سکرات ثم قال ان السکر بعد الحجامة
یورد الدم الصافی ویقطع الحرارة یعنی بدرستی که آنحضرت
حجامت نموده بکنیز خود فرمود که سه پارچه قند بیاور بعد از آن
فرمود که قند بعد از حجامت وارد میسازد در بدن خون صافی را
و قطع مینماید حرارت را و شاید که قند بسبب احداث قوت که
دافع فساد است قاطع حرارت باشد بالعرض و از حضرت
ابی الحسن العسکری ع روایت شده که اکل الرمان بعد
الحجامة رمانا حلوا فانه یسکن الدم ویصفی الدم فی
الجوف یعنی خوردن انار شیرین بعد از حجامت که تسکین و تصفیه
خون مینماید و شعیب عقرقوفی از حضرت صادق ع روایت
نموده که کان النبی اذا احتجم هاج به الدم وتبیغ فاغتسل
بالماء البارد لیسکن عنه حرارة الدم وان امیر
المومنین علیه السلام کان اذا دخل الحمام وهاجت به الحرارة
صب علیه الماء البارد فتسکن عنه الحرارة یعنی چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حجامت میکرد هیجان مینمود باو
خون پس غسل مینمود بآب سرد تا حرارت خون از او ساکن میشد
و حضرت امیر المومنین علیه السلام چون داخل حمام میشد و حرارت

حام موجب هیجان حرارت او میشد میفرمود که آب سرد با قیر بخشند
تا حرارت از او ساکن میشد **فصل نهم** در استشفا بفصد
پوشیده نماند که استفراغ بفصد معالجه فاضل و مداوای
کامل است و جمله اطبا را در شان آن اعتقادی تمام و در تقریر
منافعش اهتمامی لا کلام است سرعت نفعش در ازاله اکثر امراض
بر ارباب تجارب ظاهر و زبان خامه از بیان ثمره از فواید شقاصر است
و چون وضع این مختصر مقصور است بر ذکر امور طبیه که از اصحاب
عصمت صلوات الله علیهم ماثور است لاجرم اقتصار بر همان
نمودن لازم مینماید محسن وشا از حضرت صادق ع روایت
کرده که شَکَوتُ اِلی اَبی عَبدِ الله ع وَجَعَ الکَبِد فَدَعا بالفَصّاد
فَفَصَدَنی مِن قَدَمی یعنی شکوه کردم بحضرت صادق ع از درد جگر
حضرت فی الحال فصاد را طلبیده فصد کرد مرا از قدم من
و نیز مرویست که شَکی بَعضُهُم عَلی اَبی الحَسَن ع کَثرَةَ ما یُصیبُهُ
مِنَ الجَرَب فَقالَ اِنَّ الجَرَبَ مِن بُخارِ الکَبِد فَاذهَب فَافتَصِد
مِن قَدَمِکَ الیُمنی وَالزَم اَخذَ دِرهَمَینِ دُهنَ اللَوزِ الحُلو
عَلی ماءِ الکَشک وَاتَّقِ الحیتانَ وَالخَلَّ فَفَعَلَ فَبَرَأَ بِاِذنِ الله
یعنی شکوه کرد بعض اصحاب بحضرت ابی الحسن ع از کثرت آزاری

که میرسید



که میرسید او را از جرب حضرت فرمود که جرب از بخار جگر است
برو و فصد کن از قدم راست خود و ملازم شو خوردن دو درهم روغن
بادام شیرین را بر بالای کشکابی که آش جو باشد و پرهیز کن از ماهی
و سرکه آنمرد چنان کرد باذن الله بر شد و مفضل بن عمر گفت
که شَکَوتُ اِلی اَبی عَبدِ الله ع الجَرَبَ عَلی جَسَدی وَالحَرارَةَ
فَقالَ عَلَیکَ بِالاِقتِصادِ مِنَ الاَکلِ فَفَعَلتُ فَذَهَبَ
عَنّی وَالحَمدُ لِلّهِ شُکراً یعنی شکوه کردم بحضرت ابی عبد الله ع
از جربی که بر جسد من بود و از حرارت آن فرمود که بر تو است
فصد کردن از اکل بموجب فرموده عمل نمودم آن مرض
زایل شد **فصل دهم** در استشفا با سهال حضرت باقر ع
فرمود که اِخراجُ الحُمّی فی ثَلثَةٍ فِی القَیِّ وَفِی العَرَقِ وَفی
اِسهالِ البَطن یعنی برآوردن تب در سه چیز است در قی
و عرق و اسهال شکم و محمد بن سنان از حضرت امام رضا ع
روایت نموده که فرمود که نَعَتَ موسَی بنِ جَعفَر ع وَقَد
اشتَکی فَجاءَهُ المُتَرَفِّقونَ بِالاَدوِیَةِ یعنی الاطباء
فَجَعَلوا یَصِفونَ لَهُ العَجائِبَ فَقالَ اَینَ یُذهَبُ بِکُم
اِقتَصِروا عَلی سَیِّدِ هذِهِ الاَدوِیَةِ الهَلیلَجِ وَالرّازِیانَجِ

والتكرر في استقبال الصيف ثلثة اشهر في كل شهر
ثلث مرات وفي استقبال الشتاء ثلثة اشهر في كل شهر
ثلث مرات وتجعل موضع الرازيانج المصطكى فلا
يمرض الا مرض الموت وشرح اين حديث شريف در فصل
تدبير استنشاق سمت گذارش يافت بانجا رجوع نمايند
وبالله التوفيق **فصل يازدهم** در استشفا بقى انچه
درضمن منافع حجامت وغيرها مبين شده از منافع وانكه
از معالجات كليت احتياج بتكرار ندارد ابى حمزه ثمالى
ازحضرت باقر ع روايت نموده كه من تقيأ كان افضل
من سبعين دواء ويخرج القى على هذا السبيل كل
داء وعلة يعنى هركه قى كند بيش از انكه قى بايد كرد يعنى قى
استظهارى بكند بر مى آرد قى برين وجه هر دردى وعلتى را
از بدن او ومحتملست كه مراد اين باشد كه هركه قى كند باراده
بيش از انكه قى كند بطبع واول بنابر حذف مقيداست وثانى
بنابر حذف قيد مقابل **فصل دوازدهم** در استشفا بحقنه
درضمن فصل حجامت سبق ذكر يافت كه از جمله تدابير
كليه است وسماعه بن مهران روايت كرده كه سمعت اباعبد الله ع





يقول الحقنة هي من الدواء وزعموا انها تعظم البطن
وقد فعلها رجال صالحون يعنى شنيدم از حضرت
ابى عبد الله ع كه ميفرمود كه حقنه از جمله دواها ست
وگمان مردم آنست كه شكم را بزرگ ميكند وحقنه را مردان
استعمال نموده اند **فصل سيزدهم** در استشفا بكى در ضمن
فصل حجامت اشاره ببعض فوايد آن شد وحضرت
ابى الحسن العسكرى ع از حضرت كاظم ع روايت نموده كه
سئل يونس بن يعقوب الرجل الصادق يعنى جعفر بن
محمد عليهما السلم قال يا ابن رسول الله الرجل يكتوى بالنار
وربما قتل وربما تخلص قال قد اكتوى رجل من اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وآله على عهد رسول الله صـ
ورسول الله قائم براسه يعنى سوال كرد يونس بن يعقوب
از مرد صادق يعنى جعفر بن محمد عليه السلم كه يا ابن رسول الله
واقع ميشود كه مردى باتش داغ ميسازد وبسا باشد كه
كشته شود وبسا باشد كه از درد خلاص يابد فرمود كه مردى
از اصحاب رسول الله داغ كرد در عهد آنحضرت وحضرت
بالاى سر او ايستاده بود ومحمد بن مسلم گفته كه سئلت

أبا جعفر ع هل يُعالج بالكيّ قال نعم إنّ الله تعالى
جعل في الدّواء بركةً وشفاءً وخيراً كثيراً وما على
الرّجل أن يتداوى وأن لا بأس به يعني پرسیدم حضرت
ابی جعفر را که آیا معالجه بداغ میتوان نمود فرمود که آری
خدای تعالی ع دوا را برکت و شفا و خیر بسیار داده است
و بر مرد حرجی نیست که تداوی کند و بداغ کردن باکی نیست
فصل چهاردهم در استشفا بسعوط و طلاء سابقا بعرض
بیان رسید که سعوط و طلاء از جمله معالجات کلیه
و عرب با آنها اهتمام تمام است فصل پانزدهم در استشفا
بحمیه یعنی پرهیز فواید حمیه حضرت کاظم ع فرموده که
الحمية رأس الدّواء والمعدة بيت الدّاء وعوّد بدناً
ما تعوّد یعنی حمیه سر دواست و معده خانه رنجست
و عنا و عادت بفرماید بدن را یعنی ثابت بدار او را بآنچه
عادت کرده و وجه مناسبت این عبارت با بقش آنست
که چون حضرت هر یک از حمیه و معده را بوصفین
مذکورین اختصاص داد استشعار نمود که مبادا کسی توهم
کند که حمیه در هر حال محمود است حتی در حال الصحة لتركه





ازاله آن فرمود که عادت بدن را برطرف نباید ساخت
بلکه در حال صحت که بدن بحمیه معتاد نیست بلکه بتخلیط معتادات
بر وجه معتاد واجب آنست فتأمل این حمیه را از آن سزاوار است
محمد بن عیص روایت کرده که قلت لأبي عبد الله ع جعلت
فداك يمرض منّا المريض فيأمره المعالجون بالحمية
قال لكنّا أهل البيت لا نحتمي إلّا من التّمر ونتداوى
بالتّفّاح والماء البارد قلت ولم تحتمون من التّمر
قال لأنّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله حمى عليّاً عليه السّلام
منه في مرضه وقال لا يضرّ المريض ما حميت
عنه من الطّعام یعنی گفتم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام
که فدای تو شوم بیمار میشود از ما کسی و معالجون امر میکنند
او را بحمیه فرمود که لیکن که ما که اهل بیتیم پرهیز نمیکنیم
مگر از خرما و تداوی مینمائیم بسیب و آب سرد گفتم که شما
برای چه پرهیز میکنید از خرما فرمود که برای آنکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله پرهیز فرمود امیر المؤمنین علیه السلام را
در بیماری که عارض ذات شریفش شده بود از خرما و فرمود
که ضرر نمیکند بیمار را آنچه پرهیز میفرمائی او را از طعام

وشاید که احتمال برینوجه چنانکه سیاق کلام مشعر بآنست
از خصایص اهل بیت علیهم السلام باشد **حد حمیه** حضرت
صادق علیه السلام فرمود که لَیْسَ الحِمْیَةُ مِنَ الشَّیْءِ تَرْکَهُ اِنَّمَا الحِمْیَةُ
مِنَ الشَّیْءِ الاِقْلَالُ مِنْهُ یعنی نیست حمیه از شی ترك او
ونیست حمیه از شیء مگر کم خوردن از آن **قدر حمیه** حلبی روایت
کرده که سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ع یَقُوْلُ لَا تَنْفَعُ الحِمْیَةُ بَعْدَ
سَبْعَةِ اَیَّامٍ یعنی شنیدم از حضرت ابی عبد الله ع که میفرمود
که نفع نمیکند حمیه بعد از هفت روز و یعقوب بن یزید از
بعض رجال خود از حضرت صادق ع روایت کرده اَلْحِمْیَةُ
اَحَدَ عَشَرَ دِیْنًا فَلَا حِمْیَةَ بَعْدَهَا قال معنی قوله دِیْنًا
کَلِمَةٌ رُوْمِیَّةٌ یعنی حمیه یازده دیناست وبعد از آن
حمیه نیست راوی گوید که معنی قول حضرت دینا یازده صباحست
واو کلمه رومیست ودر معانی الاخبار این لفظ بصورت
دیقا ایراد شده وبین الحدیثین منافاتی نیست چه حدیث
اول دالست بر آنکه بعد از هفتم نفع ندارد وحدیث ثانی
دالست بر آنکه حمیه بعد از یازدهم ضرر دارد لیکن منافات
حدیثین بقول اطبا ظاهر است واگر حمل کرده شود عدم

انتفاع



انتفاع از حمیه بعد از هفت روز از شفا وحمیه بعد از یازده
روز بهفت یا یازده روز بعد از برء یعنی ایام نقاهت تتبعت
ومنافات نیز مندفع میشود **باب سیم** در ادویه واغذیه
مفرده ومرکبه مشتمل بر دو مطلب **مطلب اول** در ادویه
واغذیه مفرده مشتمل بر آفت که بیان آن بر ترتیب حروف
تهجی ثبت کرده میشود ان شاء الله تعالی **باب الالف**
**اترج** یعنی ترنج ابرهیم بن حسن جعفر از حضرت صادق ع
روایت کرده که آنحضرت اصحاب خود را مخاطب ساخته فرمود
که اَخْبِرُوْنِیْ بِاَیِّ شَیْءٍ یَاْمُرُکُمْ اَطِبَّاؤُکُمْ فَقَالُوْا یَا ابْنَ
رَسُوْلِ اللّٰهِ یَاْمُرُوْنَنَا بِهِ قَبْلَ الطَّعَامِ قَالَ مَا مِنْ شَیْءٍ
اَرْدَاُ مِنْهُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَمَا مِنْ شَیْءٍ اَنْفَعُ مِنْهُ بَعْدَ
الطَّعَامِ فَعَلَیْکُمْ بِالمُرَبّٰی مِنْهُ فَاِنَّ لَهُ رَائِحَةً فِی الجَوْفِ
کَرَائِحَةِ المِسْكِ یعنی خبر کنید مرا که اطبای شما در ترنج بچه چیز
امر میکنند گفتند یابن رسول الله ایشان امر میکنند ما را
بآن پیش از طعام حضرت فرمود که هیچ چیز پیش از طعام از
او بدتر نیست وهیچ چیز بعد از طعام از او بهتر نیست وبر شما باد
بمربای آن چه از آن در درون رایحه بهم میرسد چون رایحه مشك

و در روایتی دیگر فرموده که اِنْ کَانَ قَبْلَ الطَّعَامِ خَیْرًا فَبَعْدَ
الطَّعَامِ خَیْرٌ فَاخَیْرٌ ثُمَّ هُوَ یُؤْذِی قَبْلَ الطَّعَامِ وَیَنْفَعُ
بَعْدُ الطَّعَامِ وَاِنَّ الْجُبْنَ الْعَتِیقَ یَهْضِمُ الْاُتْرُجَّ یعنی اگر
پیش از طعام بهتر بود پس بعد از طعام بود خوب و خوبتر
بعد از آن فرموده که او ایذا میکند پیش از طعام و نفع میدهد
بعد از طعام و بتحقیق که پنیر خشک هضم میکند ترنج را
اثمد یعنی سنگ سرمه حضرت صادق ع فرموده که آمد
النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَعْرَابِیٌّ یُقَالُ لَهُ قُلَیْبُ وَکَانَ
رَطْبُ الْعَیْنِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ اَرَی عَیْنَیْکَ رَطْبَتَیْنِ
قَالَ نَعَمْ یَا رَسُولَ اللهِ هُمَا کَمَا تَرَی ضَعِیفَتَانِ قَالَ عَلَیْکَ
بِالْاِثْمِدِ فَاِنَّهُ سِرَاجُ الْعَیْنِ یعنی آمد بخدمت رسول الله ص
مرد اعرابی که او را قلیب میگفتند و آن مرد بمرض دمعه که تری چشم
باشد مبتلا بود حضرت فرمود که چشمهای ترا تر می یابم اعرابی
گفت که آری چشمهای من چنانکه مشاهده می افتد ضعیفند
حضرت فرمود که ملازمت اثمد کن و چون آن مرد از اهل
زراعت بود حضرت بجهت سرعت فهم او منافع اثمد را از موی
که اثمد سرگین چشم است یعنی همچنانکه سرگین محرک زمین

وموجب



و موجب قوت اشغال اوست و همچنین اثمد مقوی عین و مفید
کال اشغال اوست و حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرموده که
مَنْ اَصَابَهُ ضَعْفٌ فِی بَصَرِهِ فَلْیَکْتَحِلْ بِسَبْعِ مَرَاوِدَ عِنْدَ
مَنَامِهِ مِنَ الْاِثْمِدِ یعنی هر کرا ضعفی در بصر بهم رسیده باشد
باید که وقت خواب هفت میل از اثمد بچشم خود بکشد و حضرت
صادق ع فرموده که کَانَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مُکْحُلَةٌ
یَکْتَحِلُ بِهَا فِی کُلِّ لَیْلَةٍ ثَلٰثَ مَرَاوِدَ فِی کُلِّ عَیْنٍ عِنْدَ مَنَامِهِ
یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را مکحله بود که هر شب در وقت
خواب سه میل از آن در هر چشم میکشید و نیز آنحضرت
فرموده که در شب سرمه در چشم کشیدن دهن را خوشبو میکند
اُجاص یعنی آلو جابر بن یزید جعفی نقل کرده که شکی
رَجُلٌ اِلَی اَبِی جَعْفَرٍ ع مِرَارًا هَاجَتْ بِهِ حَتَّی کَادَ اَنْ
یُجَنَّ فَقَالَ سَکِّنْهُ الْاُجَاصُ یعنی شکوه کرد مردی
بحضرت ابی جعفر ع از صفرائی که با و هیجان کرده بود بنوعی
که نزدیک بود دیوانه شود حضرت فرمود که تسکین کن
او را با آلو و حضرت صادق ع را از آلو پرسیدند فرمود
که نَافِعٌ مِنَ الْمِرَارِ وَیُلَیِّنُ الْمَفَاصِلَ فَلَا تُکْثِرْ مِنْهُ

فیعقبک ریاحاً فی مفاصلک یعنی آلو نافع است از صفرا
و مفاصل را نرم میکند پس مخور بسیار از آن که در عقب آن
بادها در مفاصل تو بهم میرسد و نیز از آنحضرت روایت
که الاجاص علی الریق یسکن المرار الا ان یهیج الریاح
یعنی آلو بر ناشتا تسکین صفرا مینماید الا اینکه مهیج ریاح است
و در حدیث آمده که علیکم بالاجاص العتیق فانه قد
بقی نفعه و ذهب ضرره و کلوه مقشراً فانه نافع
فی کل مرارة و وهج یهیج منها یعنی ملازم شوید آلوی
کهنه را که نفع آن باقی مانده و ضررش بر طرف شده و آنرا
مقشر کرده بخورید که نافع است اقسام صفرا را و هر حرارة
که از صفرا بهم رسد **ارز** یعنی برنج حضرت صادق ع
فرموده که ما دخل جوف المسلول مثله انه لیسل الداء
سلاً یعنی داخل نشده جوف مسلول را چیزی مثل برنج
بتحقیق که میکشد درد را از بدن کشیدنی و نیز فرموده
که نعم الدواء الارز بارد صحیح سلیم من کل داء یعنی
نیکو دوائیست برنج سرد است مزاج و سبب صحت و سلامتیست
از هر درد و حضرت امام رضا ع از اجداد خود علیهم السلام

نقل



نقل فرموده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله سید
طعام الدنیا و الآخرة اللحم و الارز یعنی حضرت
رسول الله ص فرموده که سید طعام دنیا و آخرت
گوشت و برنج است **اسقنقور** احمد بن اسحق گفته که
کتبت الی ابی محمد علیه السلام سئلته عن الاسقنقور
یدخل فی دواء الباه له مخالب و ذنب یجوز ان
یشرب فقال ان کان له قشور فلا بأس یعنی نوشتم
خدمت حضرت امام حسن عسکری ع در حالی که سؤال نمودم او را
از اسقنقور که در دوای باه داخل میکنند و او را چنگالها
و دنبی هست آیا خوردن آن دوا جایز است فرمود که اگر
او را پوستها هست باکی نیست و این حدیث خالی از اشکالی
نیست **اشنان** از حضرت باقر ع مرویست که کان اذا
توضأ بالاشنان ادخله فاه فیطعمه ثم رمی به
و قال الاشنان ذری یبخر بالفم و یصفر باللون
و یضعف بالرکبتین و احبه یعنی چون حضرت باشنان
دست را میشستند آنرا در دهان خود داخل می انداخت و میفرمود
که اشنان بد است موجب بخر یعنی بد بوئی دهان میشود

ورنگ را زرد میکند وزانوها را ضعیف میکند ومن او را دوست
میدارم شاید که ذم ایشان باعتبار خوردن ودوستی داشتن
بجهت آب دستی باشد بسبب ازالهٔ ایشان اوساخ را ویؤیده
السیاق **فصل الباذروج** که نوعیست از ریاحین حضرت
صادق ع فرموده الباذروج لنا والجرجیر لبنی امیه
وحجامة الاثنین لنا وحجامة الثلثاء لبنی امیه یعنی باذروج
از ماست وجرجیر از بنی امیه وحجامت روز دوشنبه از ماست
وحجامت روز سه شنبه از بنی امیه وممکن است که رفع منافات
میان این حدیث وحدیث سابق که داله بر مدح حجامت در سه شنبه
بحمل این سه شنبه بر ایامی دیگر غیر آن ایام مخصوصه مذکوره
واقع شده باشد حضرت صادق ع فرموده که کلوا
الباذنجان فانه شفاء لکل داء یعنی بخورید بادنجان را
که شفاست از هر مرض ونیز فرموده که الباذنجان جید للمرة
السوداء ولا یضر بالصفراء یعنی بادنجان نیکست برای
سودا وضرر نمیرساند بصفرا واز حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که انه قال لبعض قهارمته استکثروا لنا من
الباذنجان فانه حار فی وقت البرد بارد فی وقت





الحار معتدل فی الاوقات کلها جید فی کل حال یعنی فرمود
بعض کارفرمایان خود را که بسیار کنید بادنجان را برای ما که آن
گرمست در وقت سرما وسردست در وقت گرما معتدلست
در کل اوقات نیکست در همه احوال ودر کتاب فردوس آورده
که قال رسول الله صلی الله علیه وآله کلوا الباذنجان فانها
شجرة رأیتها فی جنة المأوی شهدت لله بالحق ولی
بالنبوة ولعلی بالولایة فمن اکلها علی انها داء کانت
داء ومن اکلها علی انها دواء کانت دواء یعنی حضرت
رسول الله ص فرموده که بخورید بادنجان را که او درختیست
که من او را در جنة المأوی دیدم شهادت داده برای خدای
بحق وبرای من بنبوت وبرای علی بولایت هر که میخورد آنرا بقصد
آنکه درد است درد میشود وهر که میخورد آنرا بقصد آنکه دواست
دوا میشود وحضرت صادق ع فرموده که اکثروا الباذنجان
عند جذاذ النخل فانه شفاء من کل داء یزید فی
بهاء الوجه ویلین العروق ویزید فی ماء الصلب
یعنی بسیار خورید بادنجان را وقت بریدن خرما که شفاست
از هر درد وزیاده میکند در آبرو وظاهر میکند رگها را

میکند در آب صلب یعنی منی و نیز آنحضرت فرموده که روی
کان بین یدی سیدی علی بن الحسین ع باذنجان مقلو
بالزیت وعینه رمدة وهو یاکل منه قال الراوی
فقلت یابن رسول الله تاکل من هذا وهو نار
فقال لی اسکت ان ابی حدثنی عن جدی علیهم السلام
قال الباذنجان من شحمة الارض وهو طیب فی کل
شیء یقع فیه یعنی روایت شده که بود در برابر سید من
علی بن الحسین باذنجانی که آنرا بزیت بریان کرده بودند
وحضرت از آن تناول میفرمود وچشم او رمد داشت
راوی گفته که گفتم یابن رسول الله ازین میخوری وحال
آنکه آتش است فرمود که ساکت باش که پدر من مرا از جدم
حدیث کرده که باذنجان از پیه زمینست واو نیکست
در هر چیزی که واقع شود مخفی نماناد که قول اطبا مخالف
اکثر این خواص است وتا حال وجهی که واقع خلاف باشد
واز آن تشفی حاصل شود از کسی مسموع نشده وبخاطر قاصر
نرسیده ورئیس المحدثین در اعتقادات این خواص را مشروط
ساخته باصلاح خرما اورا چنانکه حدیث کلوا الباذنجان

عند



عند جذاذ النخل فی الجملة اشعاری بآن دارد وهو کما تری
بزرقطونا حضرت صادق ع فرمود که من حم فشرب
تلک اللیلة وزن درهمین بزر القطونا او ثلاثة
امن من البرسام فی تلک العلة یعنی هر که تب کند ودر همان شب
دو درهم یا سه درهم بزرقطونا بنوشد ایمن میشود در آن
علت از برسام که ورم حجاب سینه است باقلا صاحب
فردوس از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که کان طعام
عیسی ع الباقلاء حتی رفع ولم یاکل عیسی شیئا غیرته
النار یعنی بود طعام عیسی ع باقلا تا آنکه باسمان مرفوع شد
ونخورد چیزی را که آتش تغیر آن داده بود وحضرت امام
رضا ع فرمود الباقلاء یمخ الساقین ویولد الدم الطری
وقال کلوا الباقلاء بقشره فانه یدبغ المعدة یعنی باقلا
مغز ساقین را زیاد میکند وتولید خون تازه میکند
وحضرت فرموده که بخورید باقلا را با پوست که دباغت
معده میکند وحضرت صادق ع فرموده که کلوا الباقلاء
فانه یمخ الساقین ویزید فی الدماغ ویولد الدم یعنی
بخورید باقلا که مغز ساقین را زیاد میکند ودماغ را زیاد میکند

وتولید خون مینماید ونیز فرموده که الباقلاء یذهب
الداء ولا داء فیه یعنی باقلا میبرد درد را و درد در او
نیست **بصل** یعنی پیاز از حضرت باقر ع روایت شده
که قال النبی صلی الله علیه وآله اذا دخلتم بلادا فکلوا
من بصلها یطرد عنکم وباءها یعنی فرمود حضرت
رسول الله ص که چون داخل شهرها شوی از پیاز آن
بخورید که میراند از شما وبای آن شهر را وحضرت
صادق ع فرموده که البصل یذهب بالنصب والتعب
ویشد العصب ویزید فی الماء ویزید فی الخطی
ویذهب بالحمی یعنی پیاز میبرد رنج را وماندگی را و
سخت میکند پی را وزیاد میکند منی را وزیاد میکند
گامها را وبرطرف میسازد تب را ونیز فرموده که البصل یطیب
الفم ویشد الظهر ویرق البشرة وفی البصل ثلث
خصال یطیب النکهة ویشد اللثة ویزید فی الجماع
یعنی پیاز دهن را خوشبو میکند وپشت را سخت میکند
وبشره را نازک میسازد ودر پیاز سه خصلتست
خوشبو میکند بو را وسخت میکند بیخ دندانها را وزیاد میکند





در جماع **بطیخ** یعنی خربزه حضرت صادق ع فرموده
که کلوا البطیخ فان فیه عشر خصال مجتمعة وهو
شحمة الارض لا داء فیه ولا غائلة وهو طعام
وشراب وهو فاکهة وریحان وهو اشنان وهو
ادام ویزید فی الباه ویغسل المثانة ویدر البول
یعنی بخورید خربزه را که در او ده خصلتست زینت
کرده وهیچ دردی وضرری نیست طعام است وشرابست
ومیوه است وریحان واشنانست یعنی چرک را زایل
میسازد وادام یعنی نانخورش وباه را زیاده میکند ومثانه را
میشوید وادرار بول میکند ودر روایتی دیگر آمده که سنگ
گرده ومثانه را میگدازاند وحضرت کاظم ع فرموده که کان
رسول الله یاکل البطیخ بالسکر ویاکله بالرطب
یعنی حضرت رسول الله ص خربزه را با قند میخوردند وبا
رطب نیز میخوردند وحضرت امام رضا ع فرموده که
البطیخ علی الریق یورث الفالج یعنی خربزه بر ناشتا
مورث فالج است ودر روایتی دیگر آمده که مورث قولنج است
سماعة بن مهران روایت کرده که قال لی ابو عبدالله

عن رجل كان به داء فامر له بشرب البول فقال
لا تشربه قلت انه مضطر الى شربه ولم يجد دواء
لما به فليشرب بوله اما بول غيره فلا يعنى كفت مرا
در جواب سؤال از مردی که دردی داشته باشد و اطبا
امر نموده باشند بآشامیدن بول فرمود که نباید آشامید
کفتم آن مرد مضطر است و دوای دیکران برای خود نمی یابد
فرمود که چون حال برین منوال است بول خود را بیاشامد نه بول
غیر را ونیز سماعه روایت کرده که سألت ابا عبد الله ع
عن شرب الرجل ابوال الابل والبقر والغنم تنعت له من
الوجع هل يجوز ان يشرب قال نعم لا بأس به يعنى
پرسیدم حضرت ابی عبد الله را ع از آشامیدن مرد
بول شتر وکاو وکوسفند را که برای او وصف کرده باشند
بواسطه درد آیا جایز است فرمود که آری باکی نیست
**بيض** يعنى تخم مرغ علی بن محمد بن اشیم کفته که شکوت
الى الرضا ع قلة استمراء الطعام قال كل مخ البيض
ففعلت فانتفعت به يعنى شکوه کردم بحضرت امام رضا ع
از قلة کوارایی طعام فرمود که بخور زرده تخم مرغ پس

چنان



چنان کردم منتفع شدم وحضرت صادق ع فرموده که
من عدم الولد فليأكل البيض وليكثر منه يعنى
هر که فرزند نداشته باشد باید که تخم مرغ بسیار بخورد
وحضرت امیر المؤمنین ع فرموده که ان نبيا من الانبياء
شكى الى ربه قلة النسل فى امته فامره الله عز وجل
ان يأمرهم ان يأكلوا الخبز بالبيض يعنى بدرستی
که پیغمبری از پیغمبران شکوه کرد بپروردکار از قلت نسل امت خود
حق تعالی امر نمود آن نبی را که امت خود را امر کند بخوردن
نان با تخم مرغ **فصل التاء** تفاح يعنى سیب ایوب
بن فضاله روایت نموده که قال الصادق ع لو يعلم الناس ما
فى التفاح ما داووا مرضاكم الا به الا وانه اسرع
شئ منفعة للفؤاد خاصة وانه نضوحه يعنى
حضرت صادق ع فرمود که اکر میدانستند مردم آنچه در
سیب است از منافع مداوا نمیکردند بیماران خود را مکر به سیب
دانسته باشد که سیب سریع النفع ترچیزیست خصوصا برای
دل و سیب نضج دهنده اخلاط واغذیه دلست و زیاد عبدی
کفته که دخلت المدينة ومعى اخى سيف فاصاب الناس

رعاف شديد كان الرجل يرعف يومين ويموت
فرجعت الى منزلي فاذا سيف بالرعاف وهو يرعف
رعافا شديدا فدخلت ابي عبد الله ع فقال يا زياد
اطعم سيف التفاح فاطعمته فبرأ يعنى داخل شدم
مدينه را و با من برادر من سيف همراه بود اتفاقا مردم
مدينه بمرض رعاف مبتلا بودند شدت رعاف بمرتبه
بود كه مردى دو روز رعاف مينمود و مى مرد پس بخانه بركشتم ناكاه
برادرم در رعاف بود و رعاف شدت تمام داشت چون چنان
ديدم بخدمت ابى عبد الله ع رفتم حقيقت را عرض كردم فرمود
كه اى زياد سيف را سيب بخوران پس آمدم سيب خورانيدم
و در حال به شد و ابو بصير كفت سمعت الباقر ع انه قال
اذا اردت اكل التفاح فشمه ثم كله فانك اذا فعلت
ذلك اخرج من جسدك كل داء وغائلة ويسكن
ما يوجد من قبل الارواح كلها يعنى شنيدم حضرت
باقر ع فرمود كه چون اراده خوردن سيب داشته باشى اول را
بو كرده بخور كه چون چنين كردى بر مى آرد از جسد تو هر دردى
وضرر او ساكن ميسازد هر دردى را كه از قبل ارواح باشد





يعنى شياطين و جن و در حديث آمده كه ان التفاح
يورث النسيان وذلك انه يولد في المعدة لزوجة
يعنى بتحقيق كه سيب سبب فراموشيست و سبب آنست كه
سيب توليد ميكند در معده لزوجتى و بلغمى و بلغم سبب و موجب
نسيانست **تمر** يعنى خرما حضرت امير المؤمنين ع فرموده
كه كلوا التمر فان فيه شفاء من الادواء يعنى بخوريد
خرما كه در و شفاست از دردها و داود رقى كفته كه شكى رجل
الى موسى بن جعفر عليهما السلام الرطوبة فامره ان
ياكل التمر البرني على الريق ولا يشرب عليه الماء ففعل
ذلك فارتفع عنه فاعتل يعنى شكوه كرد مردى بموسى
بن جعفر ع از رطوبت حضرت امر نمود او را كه بخورد خرماى برنى
كه نوعى است از خرما بسيار لذيذ بر ناشتا و آب بخورد آن مرد چنان
كرد پس رطوبت از و زايل شد و خشكى بمرتبه بر مزاجش مستولى
كرديد بار ديكر بحضرت شكوه از يبوست كرد حضرت او را
امر نمود كه بخورد خرماى برنى بر ناشتا و آب بر بالاى آن بخورد
آن مرد چنين كرد مزاجش باعتدال آمد **تين** يعنى انجير
محمد بن عرفه روايت كرده كه كفت بخراسان ايام الرضا ع

والمأمون فقلت للرضا یابن رسول الله ما تقول فی اکل
التین قال هو جید للقولنج فکلوه یعنی بودم در خراسان
در ایامی که حضرت ع با مأمون آنجا بود پس گفتم حضرت را
که یابن رسول الله چه میفرمائید در خوردن انجیر فرمود که بخورید
که نیکست برای قولنج و از حضرت باقر ع مرویست که گفت
امیر المؤمنین ع علیکم باکل التین فانه نافع للقولنج و اقلوا
من السمک فانه یذیل البدن و یکثر البلغم
و یغلظ النفس یعنی فرمود حضرت امیر المؤمنین ع که بر شما باد
خوردن انجیر که نافع است از برای قولنج و کمتر خورید ماهی را
که گوشت ماهی بدن را میکاهاند و بلغم را بسیار میکند و نفس را
غلیظ میکند و غلظ نفس کنایه از بلادة قوای اوست
و نیز حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که اکل التین یلین
السدد و هو نافع لریاح القولنج فاکثروا منه
بالنهار فکلوه باللیل و لا تکثروا منه یعنی
خوردن انجیر سدها را نرم میکند و انجیر نافع است
بادها را پس از وی در روز بسیار بخورید و در شب بخورید
و بسیار مخورید **فصل الثاء ثوم** یعنی سیر حضرت





امیر المؤمنین ع فرموده که کلوا الثوم و تداووا به
فان فیه شفاء من سبعین داء یعنی بخورید سیر را
و تداوی باو بکنید که در سیر شفاست از هفتاد مرض
**فصل الجیم جاورس** ابن کثیر گفته که انطلق بطنی فامرنی
ابو عبد الله ع ان اخذ الجاورس بماء الکمون ففعلت
فامسک بطنی و عوفیت یعنی مرا روانی شکم بود حضرت
صادق ع فرمود که بگیر جاورس را با آب زیره چنانکه کردم شکم من بسته شد
**جبن** یعنی پنیر حضرت صادق ع فرموده که الجبن و الجوز
اذا اجتمعا کان فی کل واحد منهما شفاء و اذا افترقا
کان فی کل واحد منهما داء یعنی پنیر و گردکان وقتی که
مجتمع شوند در هر یک از ایشان شفاست و چون متفرق شوند
در هر یک از ایشان درد است و نیز آنحضرت فرموده که الجبن
یهضم ما قبله و یشهی ما بعده یعنی پنیر هضم میکند غذائی را
که پیش از و خورده باشند و اشتها میدهد خوردن غذائی
که بعد از اوست **جرجیر** نوعی است از تره تیزک از حضرت
صادق ع روایت شده که من اکل الجرجیر باللیل ضرب
علیه عرق الجذام من انفه یعنی هر که بخورد جرجیر را شب

زده میشود بروراث جذام از بینی او و نیز از آنحضرت مرویست
که اکل الجرجیر باللیل یورث البرص یعنی خوردن جرجیر بشب
مورث برص است **جزر** یعنی گزر داود بن فرقد روایت کرده که
دخلت علی ابی عبد الله ع بین یدیه جزر فناولنی جزرة
فقال کل فقلت انه لیس لی ضراس فقال اما لک جاریة
قلت بلی قال مرها فلتسلقه لک وکله فانه یسخن الکلیتین
ویقیم الذکر وقال الجزر امان من القولنج والبواسیر
ویعین علی الجماع یعنی داخل شدم بر حضرت ابی عبد الله ع
در حالی که نزد او گزر حاضر بود حضرت یکی از آنها را بمن داد و فرمود
که بخور گفتم مرا دندان نیست فرمود که ترا کنیزی نیست گفتم بلی فرمود
که بفرما او را که بپزد و بخته آنرا بخور که گرم میکند گردهها را و قائم
میسازد ذکر را و فرمود که گزر امانست از قولنج و بواسیر و اعانت
میکند بر جماع **جوز** یعنی گردکان حضرت صادق ع فرمود که
اکل الجوز فی شدة الحر یهیج القروح فی الجسد واکله فی
الشتاء یسخن الکلیتین ویدفع البرد یعنی خوردن گردکان
در حدت گرما موجب هیجان ریشها میشود و خوردن او در
زمستان گردهها را گرم میسازد و سردی را دفع میکند **فصل الحا**



**حرمل** یعنی اسپند زید بن علی از پدران خود صلوات الله علیهم
روایت نموده که قال رسول الله صلوات الله علیه ما انبتت
الحرمل من شجرة ولا ورقة ولا ثمرة الا وملک موکل بها
حتی تصل الی من وصلت الیه او تصیر حطاما وان
فی اصلها وفرعها لنشرا وان فی حبها لشفاء من اثنین
وسبعین داء فتداووا بها وبالکندر یعنی فرمود حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله که نمیرویاند حرمل درختی و برگی
و میوه مگر آنکه ملکی موکل باشد بآن تا برسد بانکسی که برسد
یا آنکه خشک و شکسته گردد و بتحقیق که در بیخ و شاخ او برکت
و در دانه او شفاست از هفتاد و دو مرض پس تداوی کنید
باو و کندر و حضرت صادق ع از حرمل و لبان که کندر
باشد پرسیدند فرمود که اما الحرمل فما یتقلقل له عرق
فی الارض ولا فرع فی السماء الا وکل به ملکا حتی
تصیر حطاما او تصیر الی ما صارت فان الشیطان
لیتنکب سبعین دارا دون الدار التی هو فیها وهو
شفاء من سبعین داء اهونه الجذام فلا تغفلوا
عنه یعنی اما حرمل نمیجنب [illegible] او رگی در زمین و شاخی در هوا

مگر آنکه موکل کند خدای تعالی بآن ملکی تا آنکه خشک و شکسته شود
یا برسد بچیزی که برسد بدبهشتی که شیطانرا دور میکند از هفتاد
خانه نزد آنخانه که حرمل در او هست و حرمل شفا است از هفتاد مرض
که آسانتر آنها جذام است پس غافل مشو از او **حلبه** قال رسول الله
صلی الله علیه وآله علیکم بالحلبة ولو یعلم امتی ما لها فی الحلبة
لتداووا بها ولو بوزنها ذهبا یعنی ملازم شوید حلبه را
واگر میدانستند امت من آنچه نفع است ایشانرا در حلبه هر آینه
تداوی میکردند بآن واگرچه بوزن آن طلا میبود **حمص**
یعنی نخود مرویست که ذکر عند الصادق ع الحمص فقال هو
جید لوجع الظهر یعنی مذکور شد نزد حضرت صادق ع
نخود فرمود که نیکست برای درد پشت **فصل الخا خبز**
یعنی نان حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که اللهم
بارک لنا فی الخبز ولا تفرق بیننا وبینه فلولا الخبز
ما صلینا ولا صمنا ولا ادینا فرض الله یعنی بار خدایا برکت
کن در نان وجدایی میندازمیان ما و نان واگر نان نمیبود
ما نماز و روزه نمیکردیم و هیچ فرضی از فرایض الله را ادا نمینمودیم
وحضرت صادق ع فرموده که بنی الجسد علی الخبز یعنی بنا شده جسد





از نان **خس** یعنی کاهو حضرت صادق ع فرموده که علیک
بالخس فانه یقطع الدم یعنی ملازم شو کاهو را بدرستیکه
او قطع خون میکند وحضرت امیر المؤمنین ع فرموده که قال
رسول الله صلی الله علیه وآله کل الخس فانه یورث النعاس
ویهضم الطعام یعنی فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
که بخور کاهو را که او مورث خواب است و هاضم طعام **خل**
یعنی سرکه در حدیث آمده که دخل رسول الله صلی الله علیه وآله
ام سلمة وقدمت الیه کسرا فقال هل عندکم ادام فقالت
یا رسول الله ما عندی الا خل فقال نعم الادام الخل
ما افتقر بیت فیه خل یعنی داخل شد رسول الله ص بر ام سلمه
وام سلمه نان ریزه چند نزد حضرت آورد حضرت فرمود که آیا
نزد شما نانخورشی بهم میرسد گفت که نیست نزد ما مگر سرکه حضرت
فرمود که خوب نانخورشیست سرکه و درویش نشده یا نشود خانه
که در او سرکه باشد وحضرت صادق ع فرموده که نعم الادام الخل
یکسر المرة ویحیی القلب یعنی خوب نانخورشیست سرکه که می شکند
صفرا را و زنده میکند دلرا و نیز فرموده که علیک بخل الخمر فانه
لا یبقی فی جوفک دابة یعنی ملازم شو سرکه شراب را که نمیگذارد

دردرون تو گوی **فصل الدال دبا** یعنی کدو حضرت امام حسین ع
فرموده که قال رسول الله صلی الله علیه وآله کلوا الیقطین فلو علم الله
ان شجرة اخف من هذا انبتها علی اخی یونس اذا اتخذ احدکم
مرقا فلیکثر فیه الدبا فانه یزید فی الدماغ وفی العقل یعنی حضرت
رسول الله فرموده که بخورید کدو را که اگر خدای تعالی میدانست که درختی
بهتر از کدو هست انبات مینمود آنرا بر برادر من یونس ع چون کسی از
شما شوربا بخورد باید که در آن کدو بسیار کند که دماغ می افزاید و عقل را
زیاده میکند و ذریح محاربی گفته که قلت لابی عبد الله ع فی الحدیث
مروی عن امیر المؤمنین ع فی الدبا انه قال کلوا الدبا فانه
یزید فی الدماغ فقال الصادق ع نعم وانا اقول انه جید ونافع
لوجع القولنج یعنی گفتم بحضرت صادق ع در باب حدیث امیر المؤمنین ع
که ذکر کرده فرموده که در دماغ می افزاید فرمود که آری و من میگویم که کدو
نیک و نافع است درد قولنج را و حضرت امام رضا ع از حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله روایت فرموده که اذا طبختم فاکثروا
القرع فانه یسر القلب الحزین یعنی چون طبیخ کنید کدوی تر
در آن بسیار کنید که سرور می بخشد دل حزین را و حضرت صادق ع
از حضرت رسول ص روایت فرموده که من اکل الدبا بالعدس





رق قلبه لذکر الله وزاد فی جماعه یعنی هر که بخورد کدو را با عدس
نازک میشود دل او نزد ذکر خدا و در جماع می افزاید **دراج**
حضرت کاظم ع از پدران خود از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام روایت
کرده که سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول من سره ان
یقل غیظه فلیاکل الدراج ومن اشتکی فؤاده وکثر غمه
فلیاکل الدراج یعنی شنیدم که حضرت رسول الله ص میفرمود
هر کرا مسرور کند کم شدن خشم او را باید که دراج بخورد
**فصل الزاء الرازقی** ابن عباس از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
روایت کرده که لیس للجسد خیر من الرازقی قلت وما الرازقی
قال الزنبق یعنی هیچ چیز برای جسد از رازقی بهتر نیست گفتم چیست
رازقی فرمود که زنبق و حضرت صادق ع فرموده که الرازقی افضل
ما دهنتم به الجسد یعنی روغن رازقی فاضلترین روغنهاست
که بر جسد بمالند **راس** یعنی کله حضرت صادق ع فرموده که
الراس موضع الذکا واقربه من المرعی وابعد من الاذی
یعنی کله موضع ذبح است و نزدیکتر است بچراگاه و از سایر اعضا دور
تر است از نجس و میتواند بود که اقربیت بمرعی کنایه باشد از تغذی
راس بالطف و اصفی و تخصیص او از اغذیه بسیطه او فی علی

بن سلیمان روایت کرده که اکلنا عند الرضا رؤوسا فدعی بسویق
فقلت انی قد امتلأت فقال ان قلیل السویق یهضم الرؤس
وهو دواء یعنی خوردیم نزد حضرت کله پس حضرت سویق طلبید
من گفتم که خود را ممتلی می یابم فرمود اندک سویق هضم میکند کله را
و او دوا است **رمان** یعنی انار حضرت صادق ع از پدران خود از
امیر المؤمنین ع روایت فرموده که کلوا الرمان بشحمه فانه دباغ للمعدة
وفی کل حبة منها اذا استقرت فی المعدة حیوة القلب و انارة
للنفس و تمرض وسوسة الشیطان اربعین صباحا و الرمان
من فواکه الجنة قال الله تعالی فیهما فاکهة ونخل ورمان
یعنی بخورید انار را با پیه آن که آن دباغ معده است و در هر دانه
از آن چون در معده قرار بگیرد حیات برای دل و روشنی برای جان است
و بیمار و ضعیف میکند وسوسه شیطان را تا چهل روز و انار از میوه های
بهشت است و حق تعالی فرموده که در بهشت میوه و خرما و انار هست
و ذکر نخل و رمان بعد از فاکهه اشعار دارد باختصاص ایشان بمزایا
و نیز آنحضرت فرموده که من اکل رمانة عند منامه فهو آمن فی
نفسه الی ان یصبح یعنی هر که بخورد یک انار در وقت خواب ایمن خواهد بود
در نفس خود تا اینکه صبح شود و حارث بن مغیره گفته که شکوت الی





ابی عبد الله ع ثقلا اجده فی فؤادی و کثرة التخمة من طعامی فقال
تناول هذا الرمان الحلو و کله بشحمه فانه یدبغ المعدة دبغا
و یشفی التخمة و یهضم الطعام و یسبح فی الجوف یعنی شکوه کردم
بحضرت ابا عبد الله ع از ثقلی که در معده خود می یابم و از کثرت
امتلاء که مرا از طعام میرسید فرمود که بگیر انار شیرین را و بخور او را
با پیه اش که برای دباغت معده نیکست و امتلاء را شفا میدهد و هضم
طعام مینماید و در شکم تسبیح میکند **فصل الزا زبیب** یعنی مویز
حضرت صادق ع از پدران خود از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت
فرموده که من اکل احدی و عشرین زبیبة حمراء اول
النهار دفع الله عنه کل مرض و سقم یعنی هر که بیست و یک دانه مویز سرخ
در اول روز بخورد دفع کند خدای تعالی از او هر مرض و بیماری را و نیز
حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که الزبیب یشد القلب و یذهب
بالمرض و یطفئ الحرارة و یطیب النفس یعنی مویز دل را قوت میدهد
و بیماری را می برد و گرمی را می نشاند و نفس را خوشبو میکند **زیت** یعنی
زیتون حضرت امام رضا ع از پدران خود از حضرت رسول الله ص
صلی الله علیه و آله روایت کرده که علیکم بالزیت فانه یکشف
المرة و یذهب بالبلغم و یشد العصب و یذهب بالاعیاء

ويحسن الخلق ويطيب النفس ويذهب بالغم يعني ملازم شويد
زيت را كه فوايد بسيار دارد مجراها را پاك ميسازد وبلغم را ميبرد ورنگ را
سخت ميكند وماندگى را دور مينمايد وخلق را نيكو ميگرداند ونفس را
خوشبو ميكند وغم را ميبرد ونيز حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله
فرموده كه نعم الطعام الزيت يطيب النكهة ويذهب بالبلغم
ويصفي اللون ويشد العصب ويطفي الغضب يعني خوب
طعامى است زيت بو را خوش ميكند وبلغم را ميبرد ورنگ را صفا
مى بخشد وپى را سخت ميسازد ورنج را دور ميكند وغضب را مينشاند

**فصل السين سداب** حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله
فرموده كه السداب جيد لوجع الاذن يعني سداب نيكست
براى درد گوش وحضرت امام رضا عليه السلام فرموده كه السداب
يزيد في العقل غير انه ينشر ماء الظهر يعني سداب زياد مى كند
در عقل الا اينكه آب پشت را متفرق ميسازد **سعتر** حضرت
صادق فرموده كه اربعة اشياء يجلون البصر وينفعن ولا يضررن
فسئل عنهن فقال السعتر والملح اذا اجتمعا والنانخواه والجوز
اذا اجتمعا قيل ولما يصلح هذه الاربعة اذا اجتمعن قال
النانخواه والجوز يحرقان البواسير ويطردان الريح ويحسنان

اللون



اللون ويخشنان المعدة ويسخنان السدد والبلغم ويدران
الماء ويطيبان النكهة ويلينان المعدة ويذهبان
بالريح الخبيثة من الفم ويصلبان الذكر يعني چهار چيز است
كه چشم را جلا ميدهد ونفع مى بخشد وضرر نميكند پس حضرت را
از آن چهار چيز پرسيدند فرمود كه سعتر ونمك چون مجتمع شوند
ونانخواه وگردكان چون مجتمع شوند براى چه صالحند فرمود كه
نانخواه وگردكان ميسوزانند بواسير را ومى پرانند بادها را ونيكو
ميگردانند رنگ را ودرشت ميكنند معده را وگرم ميسازند گردهها را
وسعتر ونمك ميپرانند بادها را از معده ودوا ميكنند سدها را و
ميسوزانند بلغم را يعنى ناچيز ميكنند اورا وادرار ميكنند بول را
وخوش ميسازند بو را ونرم ميكنند معده را وبرطرف ميسازند
بوى زشت را از دهن وذكر را صلب ميكنند **سعد** ابرهيم بن
نظام روايت كرده كه اخذني اللصوص وجعلوا في فمي الفالوذج
الحار حتى نضج ثم حشوه بالثلج بعد ذلك فتساقطت اسناني
واضراسي فرايت الرضا في النوم فشكوت اليه ذلك قال
استعمل السعد فان اسنانك تنبت فلما حمل الى خراسان
بلغني انه مار بنا فاستقبلته وسلمت عليه وذكرت له حالي

وانّی رأیته فی المنام وامرنی باستعمال السعد فقال انا
امرك فی الیقظة فاستعملت فعادت اسنانی واضراسی
کما کانت یعنی گرفتند مرا دردان درد اهی و پالوده گرم در دهان
من کردند تا دهان من پخته شد بعد از ان دهان مرا از برف
پر ساختند پس بسبب آن جمیع دندانهای من ریخت شبی حضرت
امام رضا ع را در خواب دیدم از این آزار شکوه نمودم فرمود
که استعمال سعد بکن که دندانهای تو خواهد روییدن چون
حضرت بخراسان می بردند مرا خبر شد که حضرت بما خواهد گذشت
استقبال او نمودیم و بر او سلام کردیم و احوال خود را ذکر کردم
و گفتم شما را در خواب دیده ام و امر کرده مرا باستعمال سعد
حضرت فرمود که در بیداری نیز باستعمال آن امر مینمایم حسب الفرموده
عمل نمودم جمیع دندانهای من چنان شد که پیشتر بود **سفرجل**
یعنی پس حضرت صادق ع از پدران خود از امیر المؤمنین علیهم السلام
روایت فرموده که اکل السفرجل یزید فی قوة الرجل ویذهب
بضعفه یعنی خوردن به زیاد میکند در قوت مرد و ضعف
او را میبرد و طلحة بن زید روایت کرده که سألت اباعبدالله
عن الحجامة یوم السبت قال تضعف قلت انّما علتی من





ضعفی وقلة قوتی قال فعلیك باكل السفرجل الحلو
مع حبه فانه یقوی الضعیف ویطیب المعدة ویذكی
المعدة یعنی سؤال کردم حضرت ابی عبدالله ع را از حجامت
در روز شنبه فرمود که ضعف میکند گفتم نیست علت من مگر از
ضعف و کم قوتی فرمود که چون چنین است ملازم شو
خوردن به شیرین را با دانه اش که تقویت میکند و ذکی میسازد
یعنی بلادت او را میبرد و نیز آنحضرت فرموده که ان السفرجل
خصلة لیست فی سایر الفواکه قلت وما ذاك یابن
رسول الله قال یشجع الجبان هذا والله من علم الانبیاء
اجمعین یعنی بتحقیق که در به خصلتیست که در باقی میوهها نیست
راوی گفت که گفتم کدام است یابن رسول الله که دلیر کردن
بد دل بخدا قسم که این از علم انبیاست و نیز از آنحضرت روایت
که کلوا السفرجل وتهادوا بینكم فانه یجلو البصر وینبت
المودة فی القلب واطعموه حبالاكم فانه یحسن اولادكم
یعنی بخورید به را و هدیه بفرستید او را در میان خود که منور
جلای چشم است و منبت مودتست و بخورانید زنان
آبستن خود را از ان که اولاد شما را نیکو میگرداند و نیز فرموده

که علیکم بالسفرجل فانه یزید فی العقل یعنی ملازم شوید به را که عقل را
زیاد میکند وحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده که کلوا
السفرجل علی الریق یعنی بخورید به را ناشتا سکر یعنی شکر از
حضرت صادق ع در باب علتی که ببعض اصحاب او رسیده بود مرویست
این هو عن المبارک قلت جعلت فداک وما المبارک قال
السکر قال سلیمانیکم هذا یعنی کجاست او از دوای مبارک راوی
گفته که گفتم دوای مبارک چیست فرمود که شکر گفتم کدام فرمود
سلیمانی که قند باشد ووجه نسبت او بسلیمان چنانکه در اخبار
آمده آنست که حضرت سلیمان واضع اوست وسبب استفهام راوی
آنست که سکر را بر چند معنی اطلاق میکند مثل سکر عشر وغیر آن ونیز
مرویست که شکی واحد الیه الوجع فقال له اذا اویت الی فراشک
فکل سکرتین قال ففعلت فبرات یعنی شکوه کرد باو کسی از درد
فرمود که چون بفراش خواب جای گیری بخور دو پارچه قند آنشخص گفت
چنان کردم وبهتر شدم وعلی بن یقطین روایت کرده که سمعت
اباالحسن ع یقول من اخذ سکرتین عند النوم کانت شفاء
من کل داء الا السام یعنی شنیدم از حضرت ابی الحسن ع که
فرموده که هر که بگیرد دو پارچه قند وقت خواب بخورد شفا خواهد بود





اورا از هر درد وحضرت صادق ع فرموده که قصب السکر یفتح
السدد ولا داء فیه ولا غائلة یعنی نی شکر سدها را وا میکند
وهیچ مرض وضرر در آن نیست وزرارة بن اعین روایت کرده که قلت
لابی جعفر ع قول امیرالمومنین ع علی رؤس الاشهاد عن ابی جعفر ع
قال ویحک یا زرارة ما اغفل الناس عن فضل السکر الطبرزد
وهو ینفع من سبعین داء ویاکل البلغم اکلا او یقلعه باصله
یعنی گفتم حضرت باقر ع که حضرت امیرالمومنین ع قایل باین شده
که انا قسیم النار ذا لی وذا لک یعنی من قسمت کننده دوزخم این برای
واین برای تو حضرت فرمود که آری حضرت امیرالمومنین ع
این گفته بر رؤس اشهاد واز حضرت باقر ع مرویست که در آن مجلس
بزراره گفت که رحمت بر تو ای زراره چه غافل کرده است مردم را
از فضل شکر طبرزد یعنی قند سفید یا نبات چه طبرزد در
فارسی یعنی سفید است وحال آنکه او نافع است از هفتاد مرض
وبلغم را میخورد خوردنی یا بیخ او را بر میکند وقول امیرالمومنین ع
که ذا لی وذا لک بدل تقسیم است بتقدیر قول او که انا قسیم النار
بعد از طی والجنة سلق یعنی چغندر حضرت امام رضا ع
ببعض اصحاب خود فرموده که علیک بالسلق فانه ینبت علی شاطی

انا قسیم النار ذا لی وذا لک
قال نعم قاله امیرالمومنین ع

الفردوس وفيه شفاء من الادواء وهو يشد العصب ويطفى
الدم ويغلظ العظام ولولا ان تمسه ايدى خاطئة
لكانت الورقة ثم جعلت فداك كان احب
البقول الى قال فاحمد الله على معرفتك يعنى ملازم شويد
چقندر را كه او بر كناره نهر فردوس روييده ودر شفاست از جميع
دردها واز جمله فوايد او آنست كه سخت ميكند عصب را واكر
نه دستهاى كنه كاران ميرسيد ورق او چندان بزرك ميشد
كه هر ورقى مردى را مى پوشيد آمرز كفت فداى تو شوم چقندر
محبوبترين بقولست نزد من حضرت فرمود كه حمد خدا
با ذاى معرفتى كه بتو داده **سمك** يعنى ماهى حضرت صادق ع
روايت كرده كه السمك يذيب شحمة العين يعنى ماهى پيه
چشم را ميكدازاند ونيز آنحضرت از حضرت باقر ع روايت
فرموده كه ان هذا السمك لردى لغشاوة العين وان
هذا اللحم الطرى ينبت اللحم يعنى اين ماهى بسيار بد است
از براى پرده چشم واين كوشت تازه ميرويانند كوشت را
**سنا** حضرت باقر ع از حضرت رسول الله صلى الله عليه واله
روايت فرموده كه عليكم بالسنا فتداووا به فلو دفع الموت





شيء لدفعه السنا يعنى ملازم شويد سنا را وتداوى بآن نماييد
كه اكر چيزى دفع موت ميكرد سنا دفع موت ميكرد ونيز آنحضرت
فرموده كه لو علم الناس ما فى السنا لبلغوا مثقال منه
مثقالين ذهبا اما انه امان من البهق والبرص والجذام
والجنون والفالج واللقوه ويوخذ مع الزبيب الاحمر
الذى لا نوى له ويجعل معه هليلج كابلى واسود وصفر
اجزاء سواء يوخذ على الريق مقدار ثلثة دراهم واذا
اويت الى فراشك مثله وهو سيد الادوية يعنى اكر ميدانستند
مردم آنچه در سناست هر آينه مثقالى او را بدو مثقال طلا ميرسانيدند
بدان بدرستى كه سنا امانست از بهق وبرص وجنون وجذام
وفالج ولقوه ودستور استعمالش آنست كه ميكيرند سنا ومويز سرخ
كه دانه نداشته باشد وهليله كابلى وهليله سياه وهليله زرد
همه برابر وبرناشتا تناول ميكنند مقدار سه درهم ودر وقت
خوابيدن مقدار سه درهم واو يعنى اين مركب سيد دواهاست
**سويق** يعنى قاووت حضرت صادق ع فرموده كه ان السويق
الجاف اذا اخذ على الريق اطفا الحرارة وسكن المرة واذا
لت ثم شرب لم يفعل ذلك يعنى سويق خشك را بر ناشتا

احمر

بخورند اطفاء حرارت میکند و تسکین صفرا مینماید و چون ترک نه
بیاشامند این عمل نمیکند و حضرت صادق ع فرموده که ما اعظم برکة
السويق اذا شرب الانسان على الشبع ازال المرة وهضم الطعام
واذا شرب الانسان على الجوع اشبعه ونعم الزاد في السفر والحضر
السويق یعنی چه چیز بزرگ کرده برکت قاووت را چون انسان او را
بر سیری بیاشامند صفرا را زایل میکند و طعام را هضم میکند
چون شرب وی بر گرسنگی نماید سیر میکند او را و خوب توشه ایست
سویق در سفر و حضر **فضل الثين شحم** یعنی پیه حضرت
رسول الله ص فرمودند که من اكل لقمة شحما انزلت مثلها یعنی
هر که بخورد لقمه پیه فرود می آرد آن لقمه از بدن او مثل خود درد را
**شونیز** یعنی سیاه دانه ذریح محاربی روایت کرده که قلت لابی عبد الله ع
انی لاجد فی بطنی قراقرا ووجعا قال ما یمنعک من الحبة
السوداء فان فیها شفاء من کل داء الا السام یعنی کفتم
بحضرت ابی عبد الله ع بتحقیق که می یابم در شکم خود درد و قراقر
فرمود که چه مانع است ترا از سیاه دانه که در او شفا است از هر درد
مگر مرگ و حضرت باقر ع از حضرت رسول الله ص روایت
کرده که ان فی هذه الحبة السوداء شفاء من کل داء الا السام





فقیل یا رسول الله وما السام قال الموت یعنی بتحقیق که درین
دانه سیاه شفا است از هر دردی مگر سام پرسیدند که سام چیست
فرمود که مرگ زرارة بن اعین روایت کرده که سمعت ابا جعفر
الباقر ع وقد سئل عن قول رسول الله فی الحبة السوداء فقال
ابو جعفر ع نعم قال ذلک رسول الله واستثنی فیه فقال الا
السام ولکن ادلک علی ما هو ابلغ منها ولم یستثن النبی
صلی الله علیه وآله فیه فقلت بلی یا ابن رسول الله قال الدعا
یرد القضا وقد ابرم ابراما والصدقة تطفئ غضب الرب
فضم اصابعه یعنی شنیدم حضرت باقر ع در حالی که سؤال
کرده شد از قول رسول الله ص در سیاه دانه فرمود که آری
حضرت رسول الله این را فرموده و استثنا نکرده کفتم بلی یا ابن
رسول الله فرمود که دعا رد میکند قضا را و حال آنکه آن قضا
بسیار محکم شده باشد و صدقه اطفا مینماید غضب رب و حضرت
در آن اثنا انگشتان خود را جمع نموده و این جمع اصابع میتواند بود
که اشاره باشد باشارت بمحافظت ابرام فرمود یا آنکه اشاره باشد
بمعیت محکوم علیه در دین و حکم محکوم به را **فضل الطین ارمنی**
در حدیث آمده که سئل ابو عبد الله ع عن الطین الارمنی یؤخذ

منه للكسير والمبطون أيحل أخذه قال لا بأس به أما أنه من
طين قبر ذي القرنين وطين قبر الحسين خير منه يعني پرسيده شد
حضرت ابی عبد الله ع را از گل ارمنی که آیا حلالست که شکسته اعضا
و کسی که شکم روش داشته استعمال آن نماید فرمود که باکی نیست
بدان بتحقیق که گل ارمنی از خاک قبر ذی القرنین است و خاک
قبر حسین ع از آن بهتر است **فضل العدس** عدس حضرت
صادق ع فرموده که شکا الرسول صلی الله علیه و آله انی لأجلس
إليك كثيرا وأسمع منك كثيرا فما يرق قلبي ولا تسرع دمعتي
فقال له رسول الله ص يا ابن التيهان عليك بالعدس فكله
فإنه يرق ويسرع الدمعة وقد بارك فيه سبعون نبيا
یعنی پدرانشاید که رسول الله ص در مصلای خود نشسته بود
ناگاه عبد الله بن تیهان بخدمت او آمد و گفت یا رسول الله
من بخدمت تو بسیار می نشینم و از تو حدیث موعظت آمیز
میشنوم مرا رقت قلب حاصل نمیشود و بزودی چشم من گریان
نمیگردد آیا این را علاجی هست حضرت فرمود که یا ابن تیهان
ملازمت عدس نما و او را بخور که دل را رقت می بخشد و چشم را
زود گریان میسازد **عسل** حضرت صادق ع فرموده که لعق

رسول الله ص جالس في مصلاه
اذ جاءه عبد الله بن التيهان وقال

العل



العسل شفاء من كل داء یعنی خوردن عسل شفاست
از هر درد و حضرت ابی الحسن ع فرموده که من تغير عليه ماء
ظهره ينفع له العسل باللبن الحليب یعنی هر که متغیر شود
بر و آب پشتش نفع میکند او را عسل بشیر تازه دوشیده و
حضرت رسول الله ص فرموده که من شرب العسل في كل شهر
مرة يريد ما جاء به القرآن عوفي من سبع وسبعين داء
یعنی هر که بنوشد عسل را در هر ماه یکمرتبه با راده آنچه در قرآن
آمده که فيه شفاء للناس عافیت می یابد از هفتاد و هفت
مرض و نیز آنحضرت فرموده که خوب شربتیست عسل دل را رعایت
میکند و سینه را می پزد و در حدیث آمده که سه چیز است
که حفظ را زیاده میکند و بلغم را کم میسازد قرآن و عسل و کندر
**عناب** حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که العناب يذهب
بالحمى یعنی عناب تب را می برد و ابن ابی الخضیب روایت کرده
که كانت عيني قد ابيضت ولم أكن أبصر بها شيئا فرأيت
امير المؤمنين ع في المنام فقلت عيني أصابت إلى ما ترى
فقال خذ العناب فدقه واكتحل به فدققته بنواه و
كحلتها به فانجلت عن عيني الظلمة ونظرت أنا إليها إذا

هي صحيحة يعنى چشم من سفيد شد بشما بر كه هيچ چيز نميديدم حضرت
امير المؤمنين ع را بخواب ديدم گفتم اى سيد چشم من بآن حالت
كه مشاهده ميكنى آيا بعلاجى توسل ميتوان جست حضرت فرمود
كه بگير عناب را با ساييده ش كوفته بچشم بكش چنان كردم ظلمت از چشم من
منجلى شد و بچشم خود نگاه كردم تا گاه صحيح يافتم يعنى سفيدى زايل
شده بود **عنب** يعنى انگور از حضرت صادق ع مرويست كه ان
نوحا شكى الى الله تعالى الغم فاوحى اليه كل العنب الاسود فانه
يذهب بالغم يعنى بدرستيكه نوح شكوه كرد بخداى تعالى از غم وحى
الهى باو رسيد كه بخور انگور سياه كه غم را ميبرد و حضرت امير المؤمنين ع
از حضرت رسول الله ص روايت كرده كه كلوا العنب حبة حبة فانه
اهنا وامرا يعنى بخوريد انگور را دانه دانه كه گوارا و سازگارتر است
**فصل الغبيرا** يعنى سنجد حضرت امام رضا ع از پدران خود
از حضرت على بن الحسين عليهم السلام روايت فرموده كه دخل رسول الله
على على بن ابى طالب ع وهو محموم فامره ان ياكل الغبيراء يعنى
داخل شد حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله بر على بن ابى طالب در حالى
كه صاحب تب بود پس امر فرمود او را كه سنجد بخورد و حضرت صادق ع
فرموده كه ان الغبيراء لحمه ينبت اللحم وعظمه ينبت العظم





وجلده ينبت الجلد ومع ذلك فانه يسخن الكليتين ويدبغ
المعدة وامان من البواسير والتقطير ويقوى الساقين
ويقمع عرق الجذام يعنى بتحقيق كه سنجد گوشتش ميروياند
گوشت را و استخوان او ميروياند استخوان را و پوست او ميروياند
پوست را و با وجود آن گرم ميسازد گرده ها را و دباغت مينمايد
معده را و امانست از بواسير و تقطير بول و تقويت ميكند
ساقين را و بر ميكند رگ جذام را **فصل الفجل** يعنى ترب
حنان بن سدير روايت كرده كه كنت مع ابى عبد الله ع على المائدة
فناولنى فجلة وقال لى يا حنان كل الفجل فان فيه ثلث
خصال ورقه يطرد الرياح ولبه يسهل البول واصوله
تقطع البلغم يعنى با حضرت ابى عبد الله ع بر خوانى بودم پس
حضرت بمن يك ترب داد و فرمود كه اى حنان بخور ترب را كه
در آن سه خصلتست برگش او بيرون ميراند بادها را و مغز او
ادرار بول مينمايد و بيخهاى او قطع ميكند بلغم را و حضرت
امير المؤمنين ع فرموده كه الفجل اصله يقطع البلغم ويهضم
الطعام وورقه يحدر البول يعنى ترب اصلش قطع ميكند
بلغم را و هضم ميكند طعام را و برگش فرو مى آرد بول را **فرفخ**

یعنی خرفه حضرت صادق ع فرموده لا یُنبِتُ عَلی وَجهِ الارضِ بقلةٌ انفع
ولا اشرف مِنَ الفرفخ وهی بقلة فاطمة یعنی نرویید بر روی زمین گیاهی
که نافع‌تر و شریفتر باشد از خرفه و او ترهٔ حضرت فاطمه است علیها السلام چه آنحضرت
خرفه را بسیار دوست میداشت و او را بقلهٔ مبارکه و بقلهٔ
طاهره و بقلة الحمقا نیز گویند صاحب صید نه گفته که وصف او
بمبارک برای کثرت نفع اوست و لهذا وصف میکنند او را بحماقت
زیرا که واجب بود بر و که متعذر باشد بنفسها تا آنکه مستر نک باشد
و بهر مکان بروید و بعضی گفته اند که وصف او بحمق بسبب رویدن او است
در سیل که موجب آنست که سیل او را ضایع کند پس بنا بر وجهین از قبیله
اضافهٔ موصوف بصفت تاویل مذکور در نحو و در بعض روایت آمده
که چون او را نسبت بحضرت فاطمه علیها السلام نموده بقلة الزهرا میگفتند
بنی امیه لعنهم الله او را از عداوت و عتو بقلة الحمقا گفتند کنایه
از نسبت او با آنحضرت مقدسه چه نسبت عما یقول الظالمون
و بنا بر این اضافه موصوف بصفت نیست و احتیاج بتاویل ندارد
و نیز آنحضرت فرموده که علیکم بالفرفخ فان کان شیٌ یزید
فی العقل یعنی ملازم شوید خرفه را که اگر چیزی زیاد میکند در عقل
اوست **فصل القاف قثا** یعنی خیار حضرت صادق ع فرموده که





کان رسول الله صلی الله علیه و آله یاکل القثاء بالملح یعنی حضرت
رسول ص خیار را با نمک میخوردند **فصل الکاف کباب** یونس
بن بکیر روایت کرده که قال لی الرضا ع مالی اراک مصفاراً قلت
وعکٌ اصابنی قال کل اللحم فاکلته ثم ارانی بعد جمعةٍ علی حالی
مصفاراً فقال الم آمرک باکل اللحم قلت ما اکلت غیره منذ امرتنی
فقال کیف اکلته قلت طبیخاً قال کله کباباً ثم ارسل الی بعد
جمعةٍ فاذا الدم قد عاد فی وجهی فقال لی نعم یعنی گفت مرا حضرت
امام رضا ع که سبب چیست که رنگ ترا بسیار زرد می بینم گفتم سببش
رنجیست که مرا رسیده فرمود که بخور گوشت را بموجب فرموده گفته
گوشت خوردم بعد از جمعه که بخدمت حضرت شتافتم مرا بر همان حالت
دید فرمود نه ترا امر کردم بخوردن گوشت گفتم در این مدت بغیر از گوشت
نخورده ام گفت گوشت را چگونه خورده گفتم پخته گفت که او را کباب
کرده بخور بعد از جمعه که بفرموده عمل نمودم کس بطلب من فرستاد
اتفاقا رنگ من بحال آمده بود و رخساره من سرخ شده چون
چنان دید فرمود که کباب خورده گفتم بلی فرمود که آری چنان کرده
که خوب حال تو **کراث** یعنی گندنا موسی بن بکیر روایت کرده که
اشتکی غلام لابی الحسن ع فقال این هو فقلت به طحال

فقال اطعموه الكراث ثلثة ايام فاطعمناه فقعد الدم
ثم برا يعني بيمار شد غلامي از حضرت ابي الحسن ع حضرت فرمود كه
غلامم كجاست كفتيم بيمار است فرمود كه بخورانيد او را كندنا تا سه
روز او را سه روز كندنا خورانيديم چند مجلس خون نشسته
بر شد و حضرت باقر ع فرمود كه في الكراث اربع خصال يطرد
الريح ويطيب النكهة ويقطع البواسير وهو امان من الجذام
لمن ادمنه يعني در كندنا چهار خصلت است ميراند باد را و خوش
ميسازد بوي دهن را و قطع مينمايد بواسير را و امان است از جذام كسي را كه
مداومت بآن نمايد **كرفس** حضرت رسول الله صلى الله عليه واله
فرموده كه الكرفس بقلة الانبياء يعني كرفس تره انبياست
و بحضرت امير المؤمنين ع وصيت فرموده كه كل الكرفس
فانه بقلة الياس ويوشع بن نون يعني بخور كرفس كه او تره
الياس و يوشع بن نون است **كماة** يعني سماروغ حضرت
رضا ع از حضرت رسول الله صلى الله عليه واله روايت نموده
كه الكماة من المن الذي نزل على بني اسرائيل وهي شفاء
العين والعجوة من الجنة وهي شفاء من السم يعني
سماروغ از من است كه حق تعالى بر بني اسرائيل نازل ساخته بود

يعني



يعني همچنانكه مرغي مؤنث نقب بالكمه بمحض موهبت الهي حاصل بوده
اين نيز چنانست كه بمدينه هم ميرسد از بهشت است و او شفاست
از زهر **كمثرى** يعني امرود حضرت امير المؤمنين ع فرموده كه كلوا
الكمثرى فانه يجلو القلب يعني بخوريد امرود را كه جلا ميدهد
قلب را مجلسي روايت كرده كه شكايت كرد بابو عبد الله ع الرجل شكى
اليه وجعا يجده في قلبه وغما عليه فقال كل الكمثرى
يعني فرمود حضرت ابي عبد الله ع بمردي كه شكوه كرده بود باو
از دردي كه بر دل خود مي يافت و شدت بر و ميكرد پس كفت بخور
امرود را **فصل اللام لبان** يعني كندر حضرت امير المؤمنين ع فرموده
كه مضغ اللبان يشد الاضراس وينفي البلغم ويقطع ريح
الفم يعني خاييدن كندر سخت ميكند دندانها را و نفي ميكند
بلغم را و قطع مينمايد بوي دهن را و حضرت امام رضا ع فرموده
كه اكثروا من اللبان واستعملوه وامضغوه واحبه
الى المضغ فانه ينزف بلغم المعدة وينظفها ويزيد العقل
ويمري الطعام يعني بسيار كنيد استعمال كندر را و بخاييد او را
تر كه خود جوان باشيد و محبوب تر با استعمال كندر نزد من
خاييدن او است چه او بر طرف مينمايد بلغم معده را و پاكيزه مينمايد

وقوت میدهد عقل را و گوارا میکند طعام را و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که أطعموا نساءكم الحوامل اللبان
فإنه يزيد في عقل الصبي یعنی بخورانید زنان آبستن خود را کندر
که او زیاد میکند در عقل کودک **لبن** حضرت امیر المؤمنین ع
فرموده که ألبان اللقاح شفاء من كل داء وعاهة في الجسد
وهو ينقي البدن ويخرج درنه ويغسله غسلاً یعنی شیر
شتران شفاست از هر درد و رنجی که در جسد باشد و او تنقیه
بدن میکند و چرکش را میبرد و بدن پاک میشوید **لحم** از حضرت
صادق ع مرویست که إن رجلاً قال له يا ابن رسول الله إن قوماً
من علماء العامة يروون أن النبي صلى الله عليه وآله قال إن الله
يبغض اللحامين ويمقت أهل البيت الذي يؤكل فيه كل يوم اللحم
فقال غلط غلطاً بيناً إنما قال رسول الله ص إن الله يبغض
أهل بيت يأكلون في بيوتهم لحوم الناس أي يغتابونهم ما لهم
ما لهم يرحمهم الله عمدوا إلى الحلال فحرموه بكثرة رواياتهم
یعنی مردی بحضرت گفت که یا ابن رسول الله قومی از علمای عامه روایت
کرده اند که رسول الله ص فرموده که خدای تعالی دشمن میدارد گوشت
خواران را و دشمن میدارد اهل خانه را که در آنجا هر روز گوشت خورند





فرمود که غلط کرده اند غلط بینی حضرت رسول ص جز این نفرموده که
خدای تعالی دشمن میدارد اهل بیتی را که در خانهای خود گوشت مردم
بخورند یعنی غیبت ایشان کنند چیست ایشان را یعنی علمای عامه را که
خدای تعالی رحم کناد ایشان را بهدایت که قصد حلال کرده او را
حرام مینمایند بکثرت روایات خود و نیز آنحضرت فرمودند که اللحم
ينبت اللحم ويزيد في العقل ومن ترك أكله أياماً فسد عقله
یعنی گوشت میرویاند گوشت را و زیاد میکند در عقل و هر که ترک کند
خوردن گوشت چند روزی عقل او فاسد میشود و در روایت
دیگر آمده که من ترك أكل اللحم أربعين صباحاً ساء خلقه
وفسد عقله ومن ساء خلقه فأذنوا في أذنه بالتثويب
یعنی هر که ترک کند گوشت را چهل روز بدخلق میشود و عقلش
فاسد میگردد و هر که بدخلق شود در گوشش اذان بگویید بگفتن
حي على خير العمل و حضرت امام رضا ع فرموده که أطعموا المحموم
لحم القبج فإنه يقوي الساقين ويطرد الحمى طرداً یعنی بخورانید
صاحب تب را گوشت کبک که تقویت ساقین میکند و بادها را
میراند و نیز از آنحضرت مرویست که لا أرى بأكل لحم الحبارى
بأساً لأنه جيد للبواسير ووجع الظهر ويعين على الجماع

یعنی نهی میکنم بخوردن کوشت حباری باکی زیرا که نیکست او برای بواسیر
ودرد پشت واعانت میکند بر جماع وعلی بن مهزیار روایت کرده که
تَغَذَّیْتُ مَعَ اَبِی جَعْفَرٍ ع فَاُدْنِیَ بِقَطاً فَقالَ اِنَّهُ مُبارَکٌ
وَکانَ یُعْجِبُهُ کانَ یَقُولُ اَطْعِمُوا صاحِبَ الیَرَقانِ یُشْوی لَهُ
یعنی من با حضرت ابی جعفر ع اتفاق چاشت افتاد پس مرغ
سنگخوار حاضر کردند حضرت فرمودند که او مبارکست و او را
این سنگخوار بسیار خوش می آمد و میفرمود که او را بریان کرده
بصاحب یرقان بدهند **لفت** یعنی شلغم علی مسیب از حضرت
کاظم ع روایت کرده که عَلَیْکَ بِاللِّفْتِ فَکُلْهُ وَلَیْسَ لِاَحَدٍ اِلّا وَبِه
عِرْقٌ مِنَ الجُذامِ اِنَّما یُذیبُهُ اَکْلُ اللِّفْتِ قالَ نِیّاً اَوْ مَطْبُوخاً
قالَ کِلاهُما یعنی ملازم شوید شلغم را که هیچ کس نیست مکر آنکه با وی
رکی از جذام باشد و نمیکدازاند او را مکر شلغم راوی پرسید
که این نفع بپختن آن مترتب است یا بر خام آن فرمود که هر دو مفید است
و حضرت باقر ع فرمودند که مَا مِنْ خَلْقٍ اِلّا وَفیهِ عِرْقُ الجُذامِ
فَاَذیبُوهُ بِالشَّلْجَمِ یعنی هیچ آفریده از انسان نیست مکر آنکه رک
جذام در وی باشد پس بکدازانید او را بشلغم **باب المیم ماش**
بعضی از اصحاب رضا ع کفتند که سَاَلْتُهُ عَنِ البَهَقِ قالَ فَاَمَرَنی





اَنْ اَطْبَخَ الماشَ وَآکُلَهُ وَاَجْعَلَهُ طَعامی فَفَعَلْتُ اَیّاماً فَعُوفیتُ
یعنی سؤال کردم حضرت را از بهق حضرت امر فرمودند که بپزم ماش را
و آنرا بیاشامم و از طعامها بر آن اقتصار نمایم چند روزی چنان کردم عافیت
یافتم **مثلثه** حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که لَوْ اَغْنی شَیءٌ مِنَ
المَوْتِ لَاَغْنَتِ المُثَلَّثَةُ قیلَ یا رَسُولَ اللهِ وَمَا المُثَلَّثَةُ قالَ
الحَسْوُ بِاللَّبَنِ یعنی اکر دفع میکرد از مرک چیزی هر آینه مثلثه میکرد
پرسیدند که یا رسول الله مثلثه چیست فرمودند که حسو شیر و حسو
غذائی را کویند که او را جوش داده باشند و اکر تخصیص حسو باین بجهة
ملین سینه باشد و استماع افتاده که مراد بمثلثه طعامی است که
در این زمان بفرنی معروفست و وجه تسمیه او بمثلثه ترکیب اوست
از سه جزو که شیر و آرد برنج است و قند **ملح** حضرت صادق ع
فرمودند که مَنْ ذَرَّ عَلی اَوَّلِ لُقْمَةٍ مِنْ طَعامِهِ المِلْحَ ذَهَبَ بِنَمَشِ الوَجْهِ
یعنی هر که بپاشد در اول لقمه نمک را ... خالهای سرخ که
بر بدن بهم میرسد بر طرف میکرداند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند
که مَنْ اَکَلَ المِلْحَ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ رَفَعَ اللهُ عَنْهُ ثَلٰثَمِائَةٍ وَثَلٰثینَ نَوْعاً مِنَ
البَلاءِ اَهْوَنُها الجُذامُ یعنی هر که بخورد نمک را پیش از هر چیز و بعد از
هر چیز دفع میکند خدا از او سیصد و سی نوع بلا را که آسانتر آنها

جذام باشد **مرزنجوش** حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده
که علیکم بالمرزنجوش وشموه فانه جید للخشام یعنی ملازم شوید
مرزنجوش را وببویید او را که نیکست لشنیدن بو ونیز آنحضرت فرموده
که نعم الریحان المرزنجوش ینبت تحت ساق العرش وماؤه شفاء
للعین یعنی خوب ریحانیست مرزنجوش میروید زیر ساق عرش وآب او
شفاست برای چشم **فصل النون نانخواه** یعنی زنیان از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که انه دعا بالحاصوم والصعتر
والحبة السوداء فكان يسفه اذا اكل البياض واطعم ما له
غائلة وكان يجعله مع الملح الجريش ويفتتح به الطعام ويقول
ما ابالي اذا تعاديته ما اكلت من شيء وكان يقول يقوي
المعدة ويقطع البلغم وهو امان من اللقوة یعنی بدرستی که
حضرت طلبید حاصوم را که نانخواه باشد وگفته میشود حاضوم
بواسطه کثرت هضمش واو با سعتر وسیاه دانه سفوف میساخت
واستعمال مینمود وقتی که سفیدی یا طعامی که او را غایله بود میخورد
وآنحضرت نانخواه با نمک نیم کوفته ممزوج میکرد وپیش از طعام تناول
مینمود ومیفرمود که باکی ندارم چون اینرا باستعمال آوردم از خوردن
چیزی ومیگفت که تقویت معده میکند وقطع بلغم مینماید وامانست





از لقوه **نرجس** مرویست که للنرجس فضائل کثیرة فی شمه ودهنه
یعنی نرجس را فضایل بسیار است در بوییدن او وروغن او **فصل**
**الواو ورد** یعنی گل در حدیث آمده که لما اسری النبی صلی الله علیه وآله
الی السماء حزنت الارض وانبتت الکبر فلما رجع الی الارض
فرحت وانبتت الورد فمن اراد ان یشم رائحة النبی صلی الله
علیه وآله فلیشم الورد یعنی چون پیغمبر را صلی الله علیه وآله بمعراج
بردند زمین از مفارقت او محزون شد وکبر رویانید وچون حضرت
بزمین رجوع نمود زمین شاد شد وگل رویانید پس هر که میخواهد بوی
حضرت را دریابد باید که گل را ببوید **فصل الهاء هلیلج** امام حسن
عسکری ع از پدران خود از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت نموده که
که لو علم الناس ما فی الهلیلج الاصفر لاشتروها بوزنها ذهبا
یعنی اگر مردم میدانستند نفعی که در هلیله زرد است هر آینه میخریدند
او را بوزن طلا آنحضرت بمردی از اصحاب خود فرمودند که خذ هلیلجة
صفراء وسبع حبات فلفلا واسحقها وانخلها واکتحل بها یعنی
بگیر یک هلیله زرد وهفت دانه فلفل وآنرا نرم بکوب وبیز وبچشم
بکش **هندبا** یعنی کاسنی حضرت صادق از پدران خود از حضرت
امیر المؤمنین علیهم السلام روایت نموده که کل الهندبا فما من صباح الا

ویقطر علیه من قطر الجنة یعنی بخورید کاسنی را که هیچ صباحی نیست
که بر وی قطره از قطرهای بهشت نچکد و ابو بصیر از پدر خود روایت
روایت کرده که شکوت الی ابی عبد الله ع هیجانا فی رأسی واضراسی
فی عینی حتی تورم وجهی منه فقال ع علیک بهذا الهندبا فاعصره
وخذ ماءه وصب علیه من هذا السکر الطبرزد واکثر
منه فانه یسکنه ویدفع ضرره قال فانصرفت الی منزلی
فعالجته من لیلتی قبل ان انام وشربته ونمت علیه
فاصبحت وقد عوفیت بحمد الله ومنه یعنی شکوه کردم
بحضرت ابی عبد الله ع از هیجان اخلاط در سر و دندان خود
و از ضربانی که در چشم من بهم رسیده بود بمثابه که روی من
ورم کرده بود فرمود که ملازم شو کاسنی را و او را بفشار و آب او را
بگیر و بر وی بریز این شکر سفید را و بسیار استعمال آن بکن که تسکین
این هیجان و دفع ضرر او خواهد کرد راوی گفته که بخانه خود رفته
هم انشب پیش از آنکه بخوابم این معالجه کردم و خوردم او را و خوابیدم
صبح عافیت یافتم بحمد الله ومنه و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمودند کل الهندبا شفاء من کل داء وما من داء فی جوف
الانسان الا قمعه الهندباء ودعا به یوما لبعض الحشم و





کان یاخذه الحمی والصداع فامر بان یدق ویصیر
علی قرطاس ویصب علیه دهن البنفسج ویوضع علی رأسه
وقال اما انه یقمع الحمی ویذهب بالصداع یعنی کاسنی
شفاست از هر درد و نیست دردی در جوف انسان مگر آنکه
کاسنی کشنده آن باشد روزی بعضی را تبی و صداعی بهم رسیده
بود حضرت کاسنی طلبیده فرمودند که کوفتند و روغن بنفشه
بر وی ریخته بر کاغذی مالیده بر سر او بستند و فرمود که بدرستی که
این تب را بر خواهد کند و صداع را برطرف خواهد ساخت
ایضا بخار از اغذیه و ادویه مفرده که ذکر آن لایق این مختصر بود
و ان شاء الله العزیز در ضمن ادویه مرکبه اشاره اجمالیه بعضی دیگر
خواهد رفت **مطلب فصل دوم** در ادویه مرکبه **ادویه** که ترکیب آن
جایز نیست **منع ترکیب** از خمر و پیه خنزیر حلبی روایت کرده که
سألت اباعبد الله ع من دواء یعجن بالخمر ولا یجوز
ان یعجن بغیره انما هو اضطرار قال لا والله لا یحل لمسلم
ان ینظر الیه فکیف یتداوی به وانما هو بمنزلة شحم
الخنزیر الذی یقع کذا وکذا لا یکمل الا به فلا شفی الله
احدا شفاء خمرا وشحم خنزیرا یعنی پرسیدم حضرت

ابی عبد الله را از دوائی که سرشته شود بخمر و ممکن نیست که بغیر او سرشته شود
لکن بواسطه ترغیب نفع او سرشتن اضطراریست فرمود که نه والله
تداوی بآن نمیتوان کرد حلال نیست مسلمانی را که باو نظر کند چگونه
تداوی بآن توان کرد و نیست آن مگر بمنزله پیه خنزیری که می‌افکنند در فلان
و فلان دوا که کامل نمیشود آن دوا مگر بآن شفا ندهد خدای تعالی
کسی را که شفا دهد او را خمری یا پیه خنزیری **منع ترکیب از نبیذ** قاید بن
طلحه گفته که سألت ابا عبد الله ع عن النبیذ یجعل فی الدواء قال
لا ینبغی لاحد ان یستشفی بالحرام یعنی پرسیدم حضرت ابی
عبد الله ع از نبیذ که جایزاست آنرا در دوا کنند فرمود که سزاوار نیست
کسی را که استشفا کند بحرام و از آنحضرت مرویست که نهی کرد رسول الله
صلی الله علیه و آله عن الدواء الخبیث ان یتداوی به یعنی
نهی کرده رسول الله ص از دوای خبیث یعنی نبیذ از اینکه تداوی کنند
بآن و عمران بن الحجاج روایت کرده که دخلت علی ابی عبد الله
الصادق ع ایام قدم من العراق فقال ادخل علی اسمعیل
بن جعفر فانه یشتکی و انظر ما وجعه قال فقمت من عنده
الصادق ع و دخلت علیه فسألته عن وجعه الذی یجده
فاخبرنی فوصفت له دواء فیه نبیذ فقال ابی اسمعیل





النبیذ حرام و انا اهل بیت لا نستشفی بالحرام یعنی داخل شدم
بر حضرت ابی عبد الله ع در ایامی که در عراق آمده بود پس حضرت
فرمود که برو نزد اسمعیل بن جعفر که او بیمار است و نظر کن که چه آزار
پس از نزد حضرت برخواستم باسمعیل داخل شدم و سلام کردم
و سؤال نمودم از دردی که دریافت بمن او مرا از آن خبر داد پس وصف
کردم برای او دوائی که در او نبیذ بود اسمعیل بعد از شنیدن این
بمن گفت ای برادر نبیذ حرام است و ما اهل بیتی هستیم که استشفا
بحرام نمیکنیم **بیان ادویه مرکبه** که جایز است استعمال اصحاب عصمت
صلوات الله علیهم منصوص است و آن بر دو نوع است **یکی آنکه** موضوع
و مبتدع ایشانست **دویم آنکه** مرضی و متلقی بقول ایشانست و چون
تسمیه موجب اجازت تعبیر و مقید سهولت و تصویر است بخاطر
فاطر و ضمیر قاصر چنان خطور نمود که هر یک از این دو امر که سابقا
باسمی مناسب اختصاص و امتیاز داشته باشد مرجوح و مطبوع انظار مرضی
و مستحسن ارباب بصیرت افتد بنابه وجوده و گویم **تریاق فاروق**
عبد الرحمن بن الحجاج روایت کرده که قال رجل ابا الحسن ع التریاق
قال لیس به بأس قال یا ابن رسول الله انه یجعل فیه لحوم الافاعی
قال لا تقذره علینا یعنی سؤال کرد مردی ابو الحسن ع از تریاق

حضرت فرموده که باکی نیست آمرزگفت که یابن رسول الله تحقیق که لحوم
افاعی در ان میکنند حضرت فرمود که آنرا پلید مکن بوما ومکنت
که لا نقدره نمی باشد وفا علش لحوم الافاعی تریاق ذا بوما وعلی
التقدیرین وجه عدم تقدیر عدم تحقیق حرمت لحوم افاعیست
دواء البلغم حضرت صادق ع فرموده که تسریح العارضین یشد
الاضراس وتسریح اللحیة یذهب بالوباء وتسریح الذوائبین
یذهب ببلابل الصدور وتسریح الحاجبین امان من الجذام
وتسریح الراس یقطع البلغم ثم وصف دواء البلغم وقال خذ
جزء من علک الرومی وجزء من کندر وجزء من سعتر
وجزء من شونیز اجزاء سواء تدق کل واحدة علی حدة
دقا ناعما ثم تنخل وتجمع وتسحق حتی تختلط ثم تجمع بالعسل
وتأخذ منه فی کل یوم ولیلة بندقة عند المنام نافع
ان شاء الله تعالی یعنی شانه کردن موی هر دو عارض سخت میکند دندانها
وشانه کردن ریش برطرف میکند وبا را وشانه کردن کیسوها برطرف
میکند حزن ووسواس دلرا وشانه کردن ابروها امانست از جذام
وشانه کردن سر قطع میکند بلغم را بعد از ان حضرت وصف نمود
دوای بلغم را که مصطکی باشد وکندر وسعتر وسیاه دانه

اجزا



اجزا برابر هر یک علیحده نرم کوفته وبیخته جمع میکنی آنها را وبسایی
تا بیک بهم آمیخته شود بعد از ان جمع میکنی آنها را بعسل ومیگیری
از ان در هر شبانه روزی وقت خواب قدر بندقی که یکمثقال باشد
واین قانونرا که عبارتست علیحده کوفتن ادویه تا قوت ادویه
ضعیف نشود ونباید تا ن تا امزج تمام که معقب حصول مزاج
واستعداد فیضان صورتست حاصل شود ودر عایت کردن در
جمیع ادویه مرکبه اولیست یا واجبست معجون سفرجل حضرت
صادق ع فرموده که یؤخذ خارشنبر عشرة ارطال فینقی ثم یدق
وینقع فی رطل ماء یوما ولیلة ثم یصفی ویطرح ثفله
ویجعل صفوه رطلا من عسل ورطلین افشرج السفرجل
واربعین مثقالا من دهن الورد ثم یطبخ بنار لینة حتی
یثخن ثم ینزل القدر عن النار ویترک حتی یبرد فاذا
برد جعل فیه الفلفل ودار فلفل وقرفة القرنفل وقرنفل
وقاقلة وزنجبیل ودارچینی وجوزبوا من کل واحد ثلاثة
مثاقیل مدقوقا منخولا فاذا جعل فیه هذه الاخلاط عجن
بعضها ببعض وجعل فی جرة خضراء لیشرب منه مثقالین
مرة واحدة فانه یسخن المعدة ویهضم الطعام ویخرج

الریاح من المفاصل کلها باذن الله تعالی یعنی بگیرند خیار چنبر
مقدار یک رطل و از پوست بیخ آن ده و میکوبند و در آب یک شبانروز می [خیسانند]
بعد از آن صاف کرده ثلثش را می‌مانند و در آن رطلی عسل و دو [رطل]
آب سرجل و چهل مثقال روغن گل میکنند پس آن را میجوشانند تا بقوام آید
بعد از آن فرود می‌آورند و بیک از آتش و میگذارند تا سرد شود پس چون
سرد شد فلفل و دار فلفل و قرنفل و قاقله و زنجبیل و دارچینی و جوز [بوا]
از هر یک مثقالی کوفته و بیخته در آن میکنند و علی الرسم معجون [ساخته]
در شیشه یعنی مرتبانی سفالی میکنند تا آنکه در روز [illegible] بر ناشتا
دو مثقال از آن تناول نماید که معده را گرم میسازد و هضم طعام [میکند]
و بادها را بیرون کند و از مفاصل بیرون آورد باذن الله تعالی و از احمد
بن الریاح متطبب مرویست که انه عرضها علی الامام و قال ینفع باذن الله
من المرة السوداء والصفراء والبلغم ووجع المعدة والقیء
والحمی والبرسام وتشقق الیدین والرجلین ووجع البطن
والجنبه ووجع الکبد والزکام والرأس والیرقان والحمی الصلبة
التی تخوف علی صاحبها البرسام وینبغی ان یحتمی من التمر
والسمک والخل والبقل ولیکن طعام من یشرب زیرباج
بدهن حتی یشرب ثلاث ایام کل یوم مثقالین وکث

لسقیه



لسقیه مثقالا فقال الامام ع مثقالین یعنی عرض کرد احمد متطبب
این معجون را بر حضرت امام رضا ع حضرت آن را پسندیده و فرمودند
که نفع میکند از مرض سودا و صفرا و بلغم و درد معده و قی و تب
و برسام و ترکیدن دستها و پاها و احتباس بول و زحیر و درد شکم
و خشکی و درد جگر و کمی سر و یرقان و تب سختی که بیم برسام از آن
باشد و سزاوار است آنکس که تناول این دوا نماید پرهیز نمودن
از خرما و ماهی و سرکه و سبزیها و باید که طعام خورنده آن سه روز تا
زیرباج بروغن کهنه نماید و سه روز تناول نماید هر روز دو مثقال
احمد گفته که من این دوا را یک مثقال بخورند [illegible] حضرت فرمودند بخورش
دو مثقالست و فرمودند که این دوا از بعضی بیماری [illegible]
اسمعیل بن جابر روایت کرده که شکی رجل الی ابی عبدالله ع
کثرة العطش ویبس الفم والریق فامره ان یاخذ سقمونیا
وقاقلة وسنبل و[illegible] وعود البلسان وحب البلسان
ونانخواه وسلیخة مقشرة وعلک رومی وعاقرقرحا ودارچینی
من کل واحد مثقالین یدق هذه الادویة کلها ویعجن بعد ما
ینخل غیر سقمونیا فانه یدق علیحدة ولا ینخل ثم یخلط جمیعا
ویوخذ خمسة وثمانون مثقالا فانیذ سجزیا جیدا ویذاب

فی الطنجیر بنار لینة و یلت بها الادویة ثم یعجن ذلک بعسل
منزوع الرغوة ثم یرفع فی قارورة او جرة خضراء فان احتجت
الیه فخذ منه علی الریق مثقالین بما شئت من الشراب و عند
منامک مثله یعنی شکوه کردم مردی بحضرت ابی عبد الله ع از
کثرت تشنگی و خشکی دهن و خشکی آب دهن حضرت فرمودند
که بگیر سقمونیا و قاقله و سنبل و شقاقل و عود لبان و حب البان
و نار مشک سلیخه و مصطکی و عاقرقرحا و دارچینی از هر یک دو مثقال
کوفته و بیخته میشود این ادویه جمیعا مگر سقمونیا که او علیحده کوفته میشود
و بیخته نمیشود بعد از آن همه ادویه خلط کرده میشود و هشتاد و پنج مثقال
فانید سنجری نیلوفر یا بتیله با آتش نرم گداخته بقوام می آورند
و ادویه را بآن تر کرده کل ادویه را بعسل کف گرفته معجون میسازند
پس آنرا در شیشه یا در مرتبان سفالی بر میدارند پس اگر محتاج بآن
شوی بگیر از آن بناشتا دو مثقال یا هر شربتی که خواهی و وقت خواب
نیز مثل آن معجون اترج صفت آن فلفل زنجبیل دارفلفل پوست
ترنج بسباسه دارچینی هر یک چهار مثقال کوفته بیخته ضیق یا بادیه
بر بیزند پس ادویه را بچهل و پنج مثقال زبد صافی و چهل شش مثقال
قند سفید تر کرده بعسل کف گرفته دو وزن ادویه علی الرسم معجون سازند





شربتی از آن برای درد تهیگاه سه مثقال یا هشت مثقال با آب نیم گرم
و این معجون هر دردی که در بدن باشد بر می آورد و با او بتانی دیگر
حاجت نیست بلکه مغنی است از سایر ادویه و چون اسهال مستعمل شود
باید که چون قطع اسهال نماید بعد از آن عسل بنوشد که مجرب است
و این نیز از جمله ادویه ایست که احمد متطبب بامام ع عرض کرده
و ظاهر آنکه مراد باسهال المعدی باشد کما لا یخفی مفرح یمانی
نفع میکند خفقان دل و نفس عالی یعنی ضیق النفس و درد معده
و درد تهیگاه و تقویت میکند در آب رو و برطرف میسازد زردی روی را
صفت آن زنجبیل هفتاد و دو مثقال دارفلفل چهار مثقال شبه
و ساذج هندی و فلفل و هلیله سیاه و قاقله مربی و جوز بویا
و نانخواه و دانه انار شیرین و شونیز و زیره کرمانی از هر یک چهار مثقال
ادویه را کوفته و بیخته ششصد مثقال فانید یا قند سفید در آب در دیگ کرده
با آتش نرم او را بگدازند بعد از آن در ظرف پاکیزه کرده ادویه را
در آن ریخته معجون سازند پس او را در شیشه یا مرتبانی کرده بردارند
شربتی از آن مقدار جوز بویا بتحقیق که در این منافع که مذکور است
تخلف نیست باذن الله تعالی کامونی طریفل نفع میکند ورم شکم را
و درد معده را قطع میکند و بلغم را میکند از اندک کرده و شانه

وحشویرا که در مثانه مجتمع باشد زایل میکند و درد تهی گاه
صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله کشنیز خشك مکون کرمانی فلفل
دار فلفل دارچینی زنجبیل شقاقل وج اسارون خولنجان
اجزا را برابر کوفته و بیخته بروغن گاو تازه چرب کنند
و بعسل کف کرفته دو برابر وزن ادویه یا فانید نیك معجون
سازند شربتی مثل بندقه یا ماذوبی و این نیز از جمله موضوعات
احمد است بر امام معجون شقاقل احمد متطبب گفته که این
دوائیست عجیب کرم میکند کرده ها را و قوت میدهد باه را و دوری
میکند از کل مفاصل سردی و نافع است برای درد تهی گاه و شکم
و بادهایی که در مفاصل میباشد و نفع میکند عسر بول و کمی
کرفتن ادرار بول خود نگاه داشت و ضربان فم معده و نفس علك
و تخمه را برطرف میسازد و کرم شکم را زایل میکند و جلا میدهد
دل را و قوت میدهد اشتها را و تسکین مینماید درد سینه را و زایل
میسازد زردی چشم و زردی روی و یرقان و کثرت تشنگی را
و ملایم کسی است که چشمش درد مند باشد و کسی که درد سر داشته
باشد فایده میکند دماغ را و نافع است برای تب لرز و هر درد
کهنه و نو و مجربست و اصلا مخالفت نمیکند شربتی دو مثقال





وتردما شربتی یك مثقال بود حضرت تغییر آن فرمود صفت آن
هلیله سیاه هلیله زرد سقمونیا از هر یك شش مثقال فلفل و دار فلفل
زنجبیل نانخواه خشخاش سرخ نمك هندی از هر یك چهار مثقال
نارمشك قاقله سنبل شقاقل عود بلسان علك رومی عاقرقرحا
دارچینی از هر یك دو مثقال ادویه را کوفته و بیخته غیر سقمونیا
که اورا علیحده میکوبند و نمی بیزند پس ادویه را کوفته و بیخته
مخلوط میسازند و هشتاد و پنج مثقال فانید سنجری نیك را در
پاتیله کرم با آتش نرم گداخته ادویه را با آن تو میسازند و بعد از آن
کل ادویه را بعسل کف کرفته معجون سازند و در شیشه یا مرتبانی
بر میدارند و نزد احتیاج مقدار دو مثقال از آن بر ناشتا
با هر شربت که خواهد میخورند و نزد خواب نیز مثل آن بعمل می آورند
و این نیز از جمله موضوعات احمد است بر امام رضا معجون
افتیمون درد شکم و درد پشت را نافع است صفت آن لبنی خلد
کرشیره درختیست که بجوز بان میکند و بیخ الخدان از هر یك
ده مثقال افتیمون دو مثقال هر یك بیخته بحریری یا پارچه
بریزند مگر افتیمون که بیختن آن حاجت نیست بلکه نرم کوفتن
آن کافیست و بعسل کف کرفته علی الرسم معجون میسازند شربتی

ازان دو مثقال با آب گرم در وقت خواب و این نیز از جمله معروضات
احمدات بر امام ع **دواء التاک که موسوم است بدواء الرضا و دواء الکاظم علیهما السلام** نیز
احمد بن بشار روایت کرده که چون از مناسک حج فارغ شدم و بمدینه آمدم و بمسجد
رسول الله ص داخل شدم در ان اثنا حضرت کاظم ع بجنب منبر نشسته بود
قصد ملازمت آنحضرت نموده بشرف دست بوس حضرت رسیده بود سلام
کردم حضرت رد سلام نموده پرسید که آزاری داشتی چگونه است گفتم
هنوز باقی است بلکه در تزاید و ترقیست و من بمرض سل ابتلا بودم پس فرمود
که بگیر این دوا را در مدینه پیش از انکه متوجه مکه شوی که ببرکت آن دوا
پیش از انکه بمکه رسی عافیت خواهی یافت باذن الله عز و جل این دوات
و کاغذ بیرون آوردم و حضرت بر من املا فرمود بدین وجه که بگیر سنبل
و قاقله و زعفران و عاقرقرحا و بیخ و خربق سفید و فلفل سفید اجزا
برابر فرفیون دو جز و کوفته و بیخته بحریری و بعسل کف گرفته معجون
سازد و شربتی و برای صاحب سل مقدار نخود با آب گرم وقت خواب بدهد تو
این دوا را سه روز زیاده نخواهی خورد که باذن الله تعالی عافیت خواهی
یافت بموجب فرموده عمل نمودم شافی حقیقی آن مرض عظیم را از من دفع
کرد و عافیت بخشید و ظاهرا که مراد از سل در حقیقت که عبارت
از زخم ریه بلکه مراد نوعی از زبون که حادث باشد از دوام نزول نوازل





از دماغ چه سل بر معنی نیز اطلاق میشود کما لا یخفی **دواء السعال**
محمد بن عبدالله روایت نموده که داخل شدم با جماعتی از اهل خراسان
بر حضرت امام رضا ع همگی برو سلام کردیم پس هر یک از اهل خراسان
حاجتی از آنحضرت طلبیده حضرت قضای حوایج ایشان فرمود
بعد از ان بجانب من نظر کرده فرمودند که تو نیز حاجت خود را بخواه گفتم
یا بن رسول الله شکوه میکنم بتو از سرفه شدید فرمود که سرفه تو از سرفه
نواست یا کهنه گفتم از هر دو فرمود که بگیر فلفل سفید جزوی فرفیون دو جزو
خربق سفید و سنبل و قاقله و زعفران و بیخ از هر یک جزوی اجزا را
کوفته بحریری بیزد و بعسل کف گرفته مثل وزن ادویه معجون ساخته
حب سازد و از برای سرفه کهنه و نو از او حبی با آب دازیانه بخورد که سرفه را
از اصلش قلع مینماید **حب مقل** معمر بن خلاد روایت کرده که حضرت
امام رضا ع بسیاری از اوقات امر میفرمود بما که گرفتن این دوا و میفرمود
بتحقیق که در و منافع بسیار است و من بتجربه آن در بادها و بواسیر نمودم
بخطا نیفتادم که مخالفت نکرده **صفت آن** هلیله سیاه بلیله آمله اجزا را
برابر کوفته بحریری بیخته پس بگیر مثل ادویه مقل ازرق که بلغت عراق کوکل
ازرق گویند و آنرا در آب کنند تا سی شبانه روز بخیسانند تا گداخته شود
پس ادویه را در آن طرح کرده سرشته تا ادویه نیک مخلط شوند پس

خود را بروغن بنفشه یا روغن خیری چرب کرده تا بیت بخسپد و آنرا
جز باشد علاج کرده در سایه خشک کرده اگر تابستان باشد از آن یک مثقال
بخورد و اگر زمستان باشد دو مثقال و از ماهی و سرکه و سبزی پرهیز کند
دواء شافیه و تا بیت وصف یا عتبار اشتمال دوا است بر ادویه غیاث
بن سلطان روایت کرده که حدیث کرد مرا ابرهیم بن مضر بقزوین و ما را
هو امر بروایت آن از معصوم دلیل نیکی بود که ائمه هدی صلوات الله
علیهم وصف نموده اند این دوا را برای اولیای خود و این دوا مسمات
بشافیه و غیره دوای جامع است چه دوائی جامع و نافع است برای فالج کهنه
و نو و شافیه نافع است برای لقوه کهنه و نو و دبیله کهنه و نو و سرفه کهنه
و نو و کزاز و باد شوکه یعنی بادی که از نیش عقرب و جانوران گزنده بهم رسد
و باد سیل و آن بادیست که بسبب آن مو در چشم میروید و درد پاها که از
بلغم خام کهنه بهم رسد و آب زردی که در شکم بهم رسد و فطام اکبر
یا آن قولنج مراد است و نافع است برای معده ضعیف و بادهایی که کودکان
از ام الصبیان بهم رسد و فزعی که زنان حامله را در خواب بهم رسد
و جذام و جمیع علامات صفرا و بلغم و گزیدن هوام و برای کسی که بگزد
او را مار و عقرب و این دوا را روح الامین یعنی جبرئیل ع نازل ساخت
موسی بن عمران ع را در حینی که فرعون لعین اراده کرده بود که

تمام



تمام بنی اسرائیل را سم دهد و آن حکایت مشهور است و خبر اینست
که فرعون در روز یکشنبه جشنی ترتیب داده و اطعمه بسیار و موائد بیشمار
مهیا ساخته و فرمود که در جمیع طعامها سم داخل کردند و امر نمود با حضار
موسی ع و بنی اسرائیل که عدد ایشان بششصد هزار نفر میرسید تمام
متوجه ضیافت شدند چون بدرگاه فرعون رسیدند فرعون ندا
کرد موسی و هرون و یوشع بن نون و بزرگان بنی اسرائیل را و ایشان را
متوجه ساخت بمایده خاصه و گفت عزم من آنست که متولی بزم و خدمت
شما شوم کسی بکرمن یا بزرگان اهل مملکت من پس حضرت موسی ع زنان
و کودکان را برگردانیده و بنی اسرائیل وصیت کرد که از طعام فرعون
مخورید و از شراب او میاشامید تا آنکه بسوی شما مراجعت کنم و چون
حضرت موسی ع دانست که ایشان صبر نخواهند کرد و مخالفت خواهند
نمود اقبال بر ایشان نموده احتیاطا هر یک را از این دوا بقدر سه روز نخود
خورانید پس حضرت روانه شد و بنی اسرائیل با او روانه شدند تا آنکه
موسی با بنی اسرائیل بمایده خاصه مامور شد و سایر بنی اسرائیل بسوی
موایده و چون نظر بنی اسرائیل بموایده شهیه و اطعمه لذیذه افتاد بسوی
آن شتافته و دستهای خود را در آن انداخته بافراط خوردند و فرعون
باعاده سم در آن طعامها مرتبه بعد اخری امر میکرد پس چون از طعام

فارغ شدند حضرت موسی و اصحاب او بر آمدند و بفرعون گفتند که ما
زنان و کودکان و اطفال خود را پس سر خود گذاشته‌ایم و منتظر ایشانیم
فرعون گفت که چون چنین است باز دیگر طعام برای ایشان ترتیب داده
و اکرام نموده ایشان را نیز بدستور معهود ضیافت کرد چون موسی علیه السلم
بلشکر آمد فرعون با اصحاب خود رو کرده گفت دانستید که موسی و هرون
سحرها کرده‌اند و بسحر خود چنان بما نمودند که طعام ما را خورده‌اند
و حال آنکه ایشان هیچ نخوردند و بیرون رفتند و اکنون چون بیرون
رفتند سحر خود را برده‌اند باری تدبیر آنست که جمع کنید از بنی اسرائیل
انقدر که مقدور باشد بر طعام امروز یا فردا شاید که از خوردن آن
هلاک شوند پس اصحابش چنان کردند و امر کرد فرعون که برای اصحابش
طعام غیر مسموم مهیا کردند و اصحاب خود را جمع نمود بعضی از ایشان
خوردند و بعضی نخوردند هر که از آن طعام لقمه تناول نمود هلاک شد
چنانکه هفتاد هزار نر و صد و شصت هزار ماده از اصحاب فرعون
سوای چهارپایان و سگان و غیر آن بخوردن طعام عرضه هلاک شدند
و حضرت موسی و اصحابش از هلاک خصمان و امر نمودن حق جل و علا
موسی را باینکه وقایه نماید اصحاب خود را از سم بدوائی که مسمات
بشافیه تعجب نمودند و بعد از آن حق تعالی این دوا را بواسطه جبرئیل



بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد **نسخه دوای شافیه**
بگیر سیر و آنرا مقشر کرده پاره کن و قدری کوفته در پاتیله یا دیگی
که بقدر سیر باشد بگذار بعد از آن آتش نرم در زیر آن افروخته
روغن گاو بقدری که سیر را فرا گیرد بر آن ریز و بهمان وتیره او را
بجوشان تا آنکه روغن بالتمام منجذب شود پس مرتبه دیگر روغن
در آن کرده بهمان وتیره بجوشان و همچنین مرتبه بعد اخری باین
طریقه سلوک کن تا سیر از جذب روغن باز ایستد بعد از آن عسل شده
یعنی عسل با موم را جدا کن و آنرا بطریقه روغن و سیر که مذکور شد
بر سیر بریز پس ده درهم شونیز را بکوب نرم و لیکن بسیر و پنج درهم
فلفل و پنج درهم مرزنجوش را کوفته در آن بینداز تا آنکه مثل خبیصه
که حلوائیست معروف شود بعد از آن او را در ظرف سفال کن بحیثیتی
که غبار و باد بآن نرسد و پیش از آنکه در آن ظرف کنی ظرف را بروغن
گاو چرب کن پس آن ظرف را در میان جو یا خاکستر دفن کن مدت
چهل روز هر چند کهنه تر میشود بهتر است و صاحب علت در ساعتی که علت
باو میرسد بمقدار نخودی از آن میگیرد و راوی گوید که چون بکار بران
دوا یکنند نفع میکند از درد دندان و جمیع امراض که از بلغم تولد کند
بشرط آنکه بر ناشتا مقدار جوزی از آن تناول نماید و چون دو ماه

بران بگذرد نیکست برای تب لرز بشرط انکه وقت خواب مقدار نصف
جوزی ازان تناول نماید و غایت نفع دارد برای هضم طعام و هر دردی
که در چشم بهم رسد و چون سه ماه بران بگذرد نیکست برای صفرا
و بلغم سوخته و برای هیجان هر دردی که از صفرا بهم رسد بشرط انکه
برناشتا تناول نماید و چون چهار ماه بران برآید نیکست برای ظلمت چشم
و تنگی نفس بشرط انکه وقت خواب بخورند و چون پنج ماه بران بگذرد نفع میکند
برای صداع دایمی بشرط انکه قدر عدسی ازان در روغن بنفشه
یا روغن کنجد حل کرده صاحب صداع را بآن سعوط کند و چون
شش ماه بران برآید نفع میکند صاحب شقیقه را بشرط انکه مقدار
عدسه بروغن بنفشه برناشتا در سوراخ بینی او که طرف علت
سعوط کند و چون هفت ماه بران برآید نفع میکند از بادی که در گوش
بهم رسد بشرط انکه او را در روغن گل حل کرده اول روز و در وقت
خواب در گوش او بچکانند و چون هشت ماه بران بگذرد نفع میکند
از فساد خون و مرضی که ازان بهم آکله باشد بشرط انکه او را برناشتا
و هر روغن که خواهند بموضع درد بمالند و این جمله که مذکور شد
برناشتا باشد وقت طلوع آفتاب و چون نه ماه برآید نفع میکند
از سدها و کثرت خواب و هذیان در خواب و ترس و فزع بشرط انکه



قدر عدسه ازان در روغن ترب حل کرده برناشتا و وقت خواب ازان
بگیرند و چون ده ماه بران برآید نیکست برای مره صفرایی که موجب حزن
و وسواس باشد و از برای تب باطنی و اختلاط عقل بشرط انکه مقدار
عدسه ازان بسرکه و سفیده تخم مرغ و بهر روغنی که خواهند برناشتا
و وقت خواب بگیرند و چون یازده ماه بران بگذرد نفع میکند از مره
سودا که فزع و وسواس ازو تولد کند بشرط انکه قدر نخودی ازان بروغن
گل حل کرده برناشتا بیاشامد و در وقت خواب بغیر روغن و چون دوازده
ماه بران بگذرد نفع میکند از فالج نو و کهنه بشرط انکه قدر نخودی ازان
بگیرند و در وقت خواب بخورند و پاهای خود را بزیت و نمک مالش کند و وقت
ظهر نیز این طریقه را مسلوک دارند و از سرکه و شیر و سبزی و ماهی
پرهیز کند و بعد ازان هر چه خواهد خورد و چون سیزده ماه بران بگذرد
نفع میکند از دبیله و خنده بی سبب و عبث بازیدن بریش بشرط
انکه قدر نخودی ازان باب سداب حل کرده اول شب بیاشامند
و چون چهارده ماه بران بگذرد نفع میکند از کل زهرها و اگر کسی را
زهر خورده باشند تخم بادنجان را بگیرند و بکوبند و آنرا بجوشانند
و صاف نمایند و ازین دوا بقدر نخودی در ان حل کرده وقت
سحر بنوشد یکمرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه یا چهار مرتبه و برای

آن آب نیم گرم بنوشند و زیاده از چهار مرتبه نیاشامند که حاجت نیست
و چون پانزده ماه بر آن بگذرد نفع میکند از تخمه و بلغم خام و سردی مزاج
که موجب ضعف معده باشد و جمیع بادها بشرط آنکه در وقت خواب نصف
بندقه از آن تناول نمایند و خرما را جوشانیده بعد از تصفیه بیاشامند
و در آن شب و فردای آن آب نیاشامند تا آنکه طعام بسیار بخورند و چون
شانزده ماه بر آن بگذرد قدر نصف عدسه از آن بگیرند و آنرا در آب
باران تازه که در آن روز یا شب شده باشد یا آب تگرگ حل کرده و آنرا
در چشم کسی که کوری نو و کهنه داشته باشد بامداد و شام وقت
خواب بکشد مدت چهار روز و اگر به نشد تا مدت هشت روز
بکشد و غالب آنست که پیش از هشت روز باذن الله به شود
و چون هفده ماه بر آن بگذرد نفع میکند باذن الله از
جذام بشرط آنکه قدر بندقه از آن در روغن پاچه گاو یا گوسفند
حل کرده وقت خواب و بناشتا بخورند و قدر چند از آن گرفته بدن
مجذوم را با آن ادهان کنند و بدن او را نیک بمالند و از آن اندکی
گرفته در روغن زیتون یا روغن گل آخر روز او را در حمام سعوط
کنند و چون هجده ماه بر آن برآید نفع میکند از بهق که مشابه
برص باشد بشرط آنکه موضع بهق را تیغ زنند تا خون برآید و از این دوا



قدر نخودی در روغن بندق یا روغن حب صنوبر حل کرده بعد از فجر
بیاشامند و بمقدار حبه از آن با یکی از آن روغن سعوط کنند
و جسد آنرا با آن با نمک بمالند و چون نوزده ماه برآید قدر حبه
از آن با آب انار شیرین حل کرده بر ناشتا بنوشند نفع میکند سهو
و نسیان و بلغم سوخته و تبهای نو و کهنه را و چون بیست ماه بر آن
برآید نفع میکند از کری بشرط آنکه کنه را در آب خیسانیده آب آنرا
گرفته مثل عدسه کوچکی از این دوا در آن حل کرده در گوش او بریزند
اگر شنوا شود فهو المراد و الا روز دیگر نیز چنان کنند و اگر چیزی از آن
بماند بر فرق آن بریزند و چون صاحب برسام مرضش سنگین شود
و از شدت مرض زبان او دراز شود دانه انگور ترش با او دهند و
بعد از آن از این دوا ش بخورانند منتفع میشود و هرچند این دوا
بماند بهتر میشود و شرش کمتر میشود راوی گفته که سزاوار نیست
که این دوا را به نحو خود تغییر کنند و از وضعی که ذکر آن تقدم یافت
تحریف نمایند زیرا که اگر در این مخالفت کرده شود این دوا اثر مخالف
خواهد کرد و نفعی در آن مترتب نخواهد شد و ممکن که ضرر داشته
باشد **دوای جامعه** برای جمیع امراض و علل نافعات مفضل
بن عمر روایت کرده که حدیث کرد مرا حضرت صادق عم که این دوا

دوای محمد است صلی الله علیه و آله وشبیه است بدوائی که جبرئیل
بموسی بن عمران برسم هدیه آورده بود وتفاوت نیست مگر باینکه
درین دوا از علاج وزیاده ونقصان چیزی چند هست که دران
دوا نیست واین دوا را انبیا وحکمائی که اوصیای انبیا بوده اند
وضع فرموده اند پس اگر زیاده ونقصانی که بغیر حجت بود از ایشان
وضع نموده اند درین دوا واقع شود اصل دوا منقص وفاسد میشود
وفایده نمیدهد زیرا که چون مخالفت انبیا بسبب آن کرده اند مخالفت
کرده میشود این دوا **نسخهٔ دوای جامع** میگیرند سیر مقشر چهار رطل
وآنرا در پاتیله کرده چهار رطل شیر گاو بر آن بریزند و باتش نرم
بجوشانند تا آنکه شیر را جذب نماید پس چهار رطل روغن گاو
بر آن بریزند تا آنرا نیز جذب نماید وچون روغن را جذب کند
چهار رطل عسل بر ان ریخته باتش نرم بجوشانند و دو درم
بابونه دران ریخته برهم زنند تا نیک ممزوج شود آنرا گرماگرم
بمرتبانی نقل نمایند وسر آنرا محکم به بندند وآنرا در جو یا خاک
پاک پنهان کنند وآنرا در مدت ایام تابستان برآنوجه نگاه دارند
وچون زمستان داخل شود هر بامداد مثل گردکانی بزرگ
از ان بناشتا خورند واین دوا جامع است برای هر چیز دقیق





وجلیل وصغیر وکبیر نزد امیر المؤمنین ع معروف و مجربست
وحریز از ابی عبد الله ع روایت کرده که دوای محمد صلی الله
علیه و آله وسلم دوائیست که هیچ مرضی نیست که صاحب آن مرض را
نفع نکند واو برای هر چیز که برای آن آشامیده شود نافع است
استعمال کن او را برای جمیع علل وبادها وبرادران مؤمن خود را
تعلیم کن که ترا است بقدر هر مؤمن که منتفع شود از آن آزادی از
آتش دوزخ **شربت زبیب** اسحق بن عمار روایت کرده که شکوه
کردم بحضرت صادق ع از بعض دردها وگفتم طبیب شربتی را
وصف کرده وگفته که موافق این درد است حضرت فرمود که
طبیب چه چیز برای تو وصف کرده گفتم که طبیب گفته که بگیر مویز را
وآب بران کرده بجوشان تا دو ثلث آن رفته یک ثلث باقی بماند
حضرت فرمود که آیا این شربت شیرین نیست گفتم بلی یابن رسول الله
فرمود بخور شیرینی را هر چه یابی گفت هر جا برسی یا و حضرت
برین چیزی زیاده نفرمود **الادهان روغن بنفشه**
بن الحکم از حضرت صادق ع روایت کرده که دهن البنفسج سید الادهان
یعنی روغن بنفشه سید روغنهاست ونیز آنحضرت فرموده که
نعم الدهن دهن البنفسج ادهنوا به فان فضله على سائر

الادهان کفضلنا علی الناس یعنی خوب روغنیست روغن بنفشه
ادهان باو کنید که فضل او بر سایر ادهان همچون فضل ماست
بر سایر مردم ونیز آنحضرت فرمود که مثل دهن البنفسج فی الادهان
کمثل المؤمن فی الناس ثم قال انه حار فی الشتاء بارد فی الصیف
لین لشیعتنا یابس لعدونا ولو یعلم الناس ما فی البنفسج لقامت
اوقیة بدینار یعنی مثل روغن بنفشه در روغنها مثل مؤمن است
در مردم بعد از ان فرمود که او گرم است در زمستان سرد است
در تابستان نرم است برای شیعه ما خشک است بر عدوی ما و اگر مردم
میدانستند نفعی را که در بنفشه است هر آینه اورا هر رطل وقیه بدیناری
قیمت میدادند ونیز آنحضرت از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
روایت فرموده که علیکم بالدهن البنفسج فان فضل البنفسج علی
سایر الادهان کفضل اهل البیت علی الناس یعنی ملازم شوید
روغن بنفشه را زیرا که فضل روغن بنفشه بر روغنها همچون فضل
اهل بیت است بر سایر مردم **دهن البان** ابو الفیض گفته ذکرت
الادهان عند ابی عبد الله ع حتی ذکر البان فقال الباقر ع
دهن ذکر ونعم الدهن دهن البان ثم انه لیعجبنی الخلوق
یعنی مذکور شد نزد حضرت ابی عبد الله روغنها تا آنکه بان مذکور شد

حضرت



حضرت باقر ع اینرا شنیده فرمود که روغنی مذکور شد وخوب
روغنیست روغن بان بعد از ان فرمود که خوش می آید مرا خلوق
روغن بان وجای بنظر رسیده که او طیبی است که متخذ است از بان
وغیره وزراره از حضرت باقر ع روایت کرده که قال رسول الله
صلی الله علیه وآله من ادهن بدهن البان ثم قام بین یدی
الشیطان لم یضره باذن الله عز وجل وقال امیر المؤمنین ع
نعم الدهن دهن البان هو حرز وامان من کل بلاء فا
دهنوا به فان الانبیاء صلوات الله علیهم کانوا یستعملونه
یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده که هر که ادهان کند
بروغن بان بعد از ان در برابر شیطان بایستد شیطان باو ضرر
نخواهد رساند باذن الله عز وجل وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که خوب روغنی است بان حرز وامانست از هر بلا پس ادهان
بان بنمایید زیرا که انبیا علیهم السلام ادهان بآن مینموده اند **دهن الزنبق**
ابی حمزه از حضرت باقر ع روایت کرده که قال رسول الله ص لیس شیء
من الادهان انفع للجسد من دهن الزنبق ان فیه لمنافع
کثیرة وشفاء من سبعین داء یعنی حضرت رسول الله ص فرمود
که هیچ چیز از ادهان برای جسد نافعتر از روغن زنبق نیست بتحقیق که

در و منافع بسیار است و شفاست از هفتاد مرض و حضرت صادق ع
فرموده علیکم بالکیس فتدهنوا به فان فیه شفاء من سبعین
داء قلنا یا ابن رسول الله و ما الکیس قال الزنبق یعنی الرازقیة
یعنی ملازم شوید کیس را و تدهین بآن نمایید که در و شفاست از
هفتاد مرض راوی گفته که گفتم یا ابن رسول الله کیس چیست
فرمود زنبق یعنی رازقی و چون منافع بعض ادهان در ضمن فواید
شافیه مذکور شده و ماورای آن منافع بالفعل از کلام معصوم
مظفور نیست اختصار ایراد آن درین فصل نمود و مخفی نماند
که چون منافع و فواید اجزا کما لا یخفی علی البصیر بوضع الادویة
المرکبة بی میتواند بود که بارتضای معصوم ادویه را که احمد متطبب
بر و عرض نمود با آن ادویه از جمله مستعملات اطبا بلکه موضوعات
ایشانست استدلال کرده شود بارتضای او صلوات الله علیه
منافع و فواید اجزاء آن ادویه را که در کتب طبیه مشروحا مذکور است
لیکن چون وضع این رساله مقصورست بر ذکر اشیایی که بصراحت یا شبه
آن از معصوم صلوات الله علیه ماثور باشد لهذا در فصل ادویه مفرده
متعرض ایراد آن نشد **باب چهارم** در امراض مختصه بعضوی عضوی
و آن بترتیب اعضا ابتدا از دماغ مبین میشود **امراض دماغ**





**عوذة له** عبد الرحمن قصیر از حضرت ابو جعفر ع روایت کرده که
هر که از درد سر شاکی بود باید که سر خود را مسح کند و هفت مرتبه بگوید
که اعوذ بالله الذی سکن له ما فی البر و البحر و ما فی السموات
و الارض و هو السمیع العلیم که درد سر از و بر طرف میشود **اخری**
محمد بن یزید صیقل از حضرت صادق ع روایت کرده که شکوه کردیم
بآنحضرت از سر درد خود فرمود که دست خود را بر سر خود بگذار و بگو
هفت مرتبه بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا
فی السماء و هو السمیع العلیم اللهم انی استجیر بک بما استجار به
محمد صلی الله علیه و آله لنفسه که ساکن خواهد شد باذن الله
**اخری** داود رقی روایت کرده که گفتم بحضرت کاظم ع که یا ابن رسول الله
همواره در سر خود آزاری یابم و بیدار باشد که از شدت وجع مرا خواب
نیاید و از فضیلت خواب شب محروم مانم حضرت فرمود ای داود
چون احساس بوجع کنی دست خود را بر موضع وجع بمال و بگو اعوذ
بالله و اعیذ نفسی من جمیع ما اعترانی باسم الله العظیم و کلمات
التامات التی لا یجاوزهن بر و لا فاجر اعیذ نفسی بالله
عز و جل و برسول الله صلی الله علیه و آله الطاهرین الاخیار
الا اخرتنی من شکاتی هذه که دیگر آزار نخواهی یافت **اخری** ابو الصلت

هروی از حضرت رضا ع روایت کرده که حضرت باقر ع فرموده که
تعلیم کن شیعهٔ ما را برای درد سر یا طاهی یا ذد یا ظهیر یا طناث
که اینها اسمی چند بزرگ اند که نزد خدای تعالی منزلتی بزرگ دارند و خدای
تعالی برکت اینها آنرا برطرف میسازد **اخری** اسحق بن ابرهیم از حضرت
ابی الحسن عسکری ع روایت کرده که روزی بخدمت حضرت ابی الحسن حاضر
بودم که دران اثنا بعض برادران ما با نحضرت شکایت کرده گفت
یا ابن رسول الله اهل من بمصیبت این وجع ملعون گرفتار است
حضرت فرمود که وجع ملعون چیست گفت درد سر فرمود که بگیر قدحی
آب و بخوان بر آن قدح اَوَلَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّ السَّمٰوٰاتِ
وَالْاَرْضَ کَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْءٍ
حَیٍّ اَفَلَا یُؤْمِنُونَ بعد از ان او را از ان آب بخوران که دیگر صرد
باو نخواهد رسید **اخری** از حضرت امیر المومنین ع روایت شده
که درد سری عارض ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
شده بود پس حضرت جبرئیل ع نازل شده گفت یا محمد تعویذ کن
صداع خود را باین عوذه که حق تعالی تخفیف کرامت خواهد کرد
یا محمد هر که تعوذ کند باین عوذه هفت مرتبه بر هر دردی که او را
برسد خدای تعالی او را شفا کرامت کند دست خود را بر موضع درد





مالیده میگوئی بسم الله ربنا الذی فی السماء والارض امره
نافض ماض کما ان امره فی السماء اجعل رحمتک والارض
واغفر لنا ذنوبنا وخطایانا یا رب الطیبین الطاهرین
انزل شفاء من شفائک ورحمة من رحمتک علی فلان بن
فلان و نام مریض و نام مادر او بر زبان جاری ساز **اخری** ابی
اسامه از حضرت صادق ع روایت کرده که برای دفع هر حرارتی
که از جهة سر کسی یا عارض شود شروع کن بنوشتن مربعی در حالی که در
وسط آن لفظ حر النار نوشته باشی بصورت
بعد از ان بگفتن بسم الله وصلی الله علی محمد النبی
و نوشتن اذان و اقامه در رقعه و بستن ان رقعه
بر انکس که حرارت و درد دارد که در ساعت باذن الله عز و جل ساکن
خواهد شد و این نیک مجرب است **اخری** عمار ذهبی روایت کرده که
شکوه کردم بحضرت ابی عبد الله ع از درد سر حضرت
فرمود که چون فارغ شوی از نماز فریضه بگذار دستهای خود را
در چشم خود در حالی که سبابه را برابر روی خود بگذار این بگو هفت
مرتبه یا حنان اشفنی بعد از ان بگذار کف خود را بر سر خود
و بگو یا من سکن له ما فی السموات وما فی الارض صل علی

مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَكِّنْ مَا بِي بعد از آن برخاسته نماز تطوع بکن
داود رقی روایت کرده که حاضر بودم نزد حضرت صادق ع در حالی
که آمد بخدمت حضرت مردی خراسانی حجی و سلام کرد بعد از آن سؤال
نمود حضرت را از امر دین و حضرت تفسیر نمود بعد از آن گفت
یا ابن رسول الله از آن زمان که از منزل خود بر آمدم همواره شاکی بودم
از درد سر حضرت فرمود که برخیز و همین ساعت بحمام داخل شو
و پیش از آنکه بچیزی مرتکب شوی آغاز کن ریختن هفت کف آب گرم
بر سر خود و هر مرتبه بسم الله بر زبان جاری ساز که بعد از آن دیگر
درد سر نخواهی یافت انشاء الله تعالی که از ایشان
صلوات الله علیهم در دفع صداع وارد شده یَا مُتَعَزِّزَ الْكِبْرِيَاءِ
وَيَا مُكَبِّرَ الصُّغَرَاءِ وَيَا مُذْهِبَ الرِّجْسِ عَنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَمُطَهِّرَهُمْ تَطْهِيرًا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ وَامْسَحْ مَا بِي مِنْ صُدَاعٍ
أَوْ شَقِيقَةٍ **شقیقه** که عبارتست از درد شقی از سر **عوذه**
حبیب سجستانی روایت کرده که شکوه نمودم بحضرت باقر ع
از شقیقه که عارض میشد مرا در هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه
حضرت فرمود که بگذار دست خود را بر شقی که درد دارد و بگو
يَا ظَاهِرًا مَوْجُودًا وَيَا بَاطِنًا غَيْرَ مَفْقُودٍ ارْدُدْ عَلَى عَبْدِكَ





الضَّعِيفِ أَيَادِيكَ الْجَمِيلَةَ عِنْدَهُ وَأَذْهِبْ عَنْهُ مَا بِهِ مِنْ
أَذًى إِنَّكَ رَحِيمٌ قَدِيرٌ این را سه مرتبه تکرار میکنی که عافیت خواهی
یافت انشاء الله تعالی **أُخْرَى** ابو بصیر روایت نموده که شنیدم از محمد
علی بن الحسین علیهم السلام که تعویذ میفرمود مردی از دوستان خود را
که مذکور شده بود که او را شقیقه طاری شده بود پس حضرت
ذکر فرمود عوذه متقدمه یعنی عوذه حبیب سجستانی را و نیز برای
آن مرد بکسی که حقیقتا او را مذکور ساخته بود فرمود که مینویسی بر
کاغذی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَشْهَدُ أَنَّكَ لَسْتَ بِإِلَهٍ اسْتَحْدَ
ثْنَاكَ وَلَا بِرَبٍّ يَبِيدُ ذِكْرُكَ وَلَا مَلِيكٍ يُشْرِكُكَ قَوْمٌ
يَقْضُونَ مَعَكَ وَلَا كَانَ قَبْلَكَ مِنْ إِلَهٍ فَنَلْجَأَ إِلَيْهِ أَوْ نَتَعَوَّذَ
بِهِ وَنَدْعُوهُ وَنَدَعُكَ وَلَا أَعَانَكَ عَلَى خَلْقِنَا مِنْ أَحَدٍ فَنَشُكَّ
فِيكَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاشْفِهِ
بِشِفَائِكَ عَاجِلًا و آن را می آویزی بر جایی که درد دارد **بَرْدِ
الرَّأْسِ** یعنی سردی سر **عوذه له** علی بن یقطین روایت کرده که
كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنِّي أَجِدُ فِي رَأْسِي بَرْدًا شَدِيدًا
حَتَّى إِذَا هَبَّتْ عَلَيَّ الرِّيَاحُ كِدْتُ أَنْ يُغْشَى عَلَيَّ فَكَتَبَ إِلَيَّ
عَلَيْكَ بِسَعُوطِ الْعَنْبَرِ وَالزَّنْبَقِ بَعْدَ الطَّعَامِ تُعَافَى مِنْهُ بِإِذْنِ

عزّ و جلّ یعنی نوشتم بحضرت ابی الحسن الرضا ع اینمضمون را به تحقیق که
من در سر خود سردی شدید می‌یابم بمثابه که چون باد بر من میوزد
نزدیکست که غشی بر من غلبه کند حضرت فرمود که ملازم شو سعوط
عنبر و زنبق را بعد از طعام که باذن الله عزّ و جلّ عافیت خواهی یافت
برسام که قسمیست از برسام و ملزوم هذیان و اختلاط عقلست
پیش ازین در منافع سفرجلی معجون و دوای شافیه بیان شد که نافع از برسام را
با آنجا رجوع نماید مناسبت سهر عوذة له یعنی بیخوابی در حدیث
آمده که چون از بیخوابی بیم داشته باشی یکو در وقتی که اراده خواب
داشته باشی سُبْحَانَ اللّٰهِ ذِی الشَّأْنِ دَائِمِ السُّلْطَانِ الْعَظِیمِ
الْبُرْهَانِ کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ بعد از ان بگو یا مُشْبِعَ الْبُطُونِ
الْجَائِعَةِ وَیَا کَاسِیَ الْجُنُوبِ الْعَارِیَةِ وَیَا مُسَکِّنَ الْعُرُوقِ الضَّارِبَةِ
وَیَا مُنَوِّمَ الْعُیُونِ السَّاهِرَةِ سَکِّنْ عُرُوقِیَ الضَّارِبَةَ وَأْذَنْ
لِعَیْنِی نَوْماً عَاجِلاً بعد از ان قرائت کن آیة الکرسی را پس بخوان
وَإِذْ یُغَشِّیکُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَجَعَلْنَا نَوْمَکُمْ سُبَاتاً سباط
یعنی خواب بسیار شدید در تضاعیف منافع شافیه اشاره بعلاج جزئی
شد و در خواص آیة آخر سوره کهف نیز مذکور شد بقصد انتباه
در هر وقت که مقصود باشد مفید و مؤثرست نسیان یعنی فراموشی

دواء



دواء له کفعمی بطریق ابن مسعود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده که بگیرند قرنفل و حرمل و کندر سفید و شکر سفید هر یک
دو درهم و جمیع را بسایند و مخلوط کرده در وقت بامداد و وقت
خواب بقدر درهمی از ان تناول کند که موجب حفظ و قطع بلغمی شود
اخر و از لقط الفواید نقل کرده که هر که اراده داشته باشد که حفظش
بسیار و نسیانش کم شود باید که هر روز دو مثقال از نجبیل مربی بخورد
اخر و نیز از آنجا نقل کرده از جمله چیزهایی که برای حفظ مجربست
مویز سرخ استه بر آورده بیست درهم سعد یک مثقال کندر زبید دو درهم
زعفران نصف درهم جمیع را بکوبند و بعرق [illegible] زبان بر شند تا
بقوام آید و هر روز بر ناشتا مقدار یک درهم تناول کند اخر از
حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده که بگیرد از زعفران خالص
جزئی و از سعد جزئی و اضافه کند بانها عسلی یعنی آنها را معجون
سازد و هر روز از ان دو مثقال تناول نماید بیم آن هست که از شدت
حفظ ساحر گفته شود جنون که اطبا آنرا مانیا گویند باعتباری
و داء الکلب باعتباری دیگر علاج له احمد بن حماد از حضرت
ابی جعفر ع حدیث کرده که انه وُصِفَ بِجُوزِ مَرْیَمَ لِأُمِّ وَلَدٍ لَهُ
وَذُکِرَ أَنَّهُ نَافِعٌ لِکُلِّ شَیْءٍ مِنْ قِبَلِ الْأَرْوَاحِ مِنَ الْمَسِّ وَالْجُنُونِ

والمصروع والمأخوذ غير ذلك نافع مجرّب باذن الله تعالى
قال تأخذ لبانٍ وسندروس وبراق وكوز وقشور الحنظل وخراء
بري وكبريتاً ابيض تكسّره داخل المقل وسعد يماني وكسر
فيه مر و شعر فتقد ملتوت بقطران شامي قدره ثلث قطرات
يجمع ذلك كله وتجمع بخورا فانه جيد نافع ان شاء الله
يعني بعد ستي كه حضرت وصف كرد بخور مريم را براي ام ولد خود
وذكر نمود كه او نافع است براي هر آزاري كه از قبل ارواح باشد
يعني جن از مس شياطين وفساد عقل ونافع است براي مجنون
ومصروع وكرفتار سحر وغير آن واو نافع است ومجرب باذن الله
تعالى فرمود كه ميكيري تو اي امة الله ساختن اين دوا داري
كندر وسند كه عود هندي است وبزاق القمر كه شكيت سفيد
شفاف سيلجون بايند ومصروع دهند نافع بود واگر
بر مصروع بندند شفا يابد وزنان بطريق عوذه برخود مي بندند
وكوز كه مقلت وپوست حنظل وخراة برّي كه نوعيست از
سنجاب وكوكرد سفيد وهريك را داخل مقل ميكني وسعد يماني
ومرصافي وموي خارپشت را تر كرده قطرهٔ قطران شامي كه روغني
مرو فنست پس همه ادويه را جمع كرده بخور ميسازي كه نيك نافع است





عوذه محمد بن ابرهيم كفته كه داخل شد مردي بر حضرت ابي عبد الله
و آن مرد را فسادي در عقل بود حضرت با او فرمود كه چون بفراش
خود در آيي بخوان كه بسم الله وبالله آمنت بالله وكفرت
بالطاغوت اللهم احفظني في منامي ويقظتي اعوذ
بعزة الله وجلاله مما اجد واحذر آن مرد كفت كه انچه
حضرت فرمود بجا آوردم وعافيت يافتم باذن الله عز وجل
ونيز آنحضرت فرمود كه هر كرا برسد فسادي در عقل بايد كه تعويذ
كند بعوذهٔ شافيه بعد از آن آنحضرت فرمود مثل حديث اول
يعني حديث محمد بن ابرهيم ذكر فرمود ونيز فرمود كه هر كه چنين كند
مرض او عود نخواهد كرد وبايد كه اين را وقت سحر بعد استغفار و
فراغ از نماز شب بجا آورد ماليخوليا كه بلبله يعني حزن ووسواس
ودهشت تابع آنست وچنانچه احاديث دلالت دارد من سياه طبرزا
در ومرخلت علاج آن محمد بن مسلم وسعد مولى از حضرت صادق
روايت كرده اند كه ان عامة هذه الارواح المرة الغالية
او دم محترق او بلغم غالب فليشتغل الرجل بمراعات
نفسه قبل ان يغلب عليه شيء من هذه الطبايع فتهلكه
يعني عامهٔ ارواح سبب كشي براي استيلاي جن بر نفوس وابدان

سودای غالب است یا خون سوخته یا بلغم غالب است بر باید که مرد مشتغل
باشد بمراعات نفس خود پیش از انکه یکی ازین طبایع برو غالب شده هلاک
کردد **عوذه** از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم مرویست که کلمه
چند است که چون آنها را کفتم باکی ندارم از انکه مجتمع شوند بر من جن
وانس وآن کلمات اینست بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَاِلَى اللهِ وَفِي سَبِيلِ اللهِ
وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ اَللّٰهُمَّ اكْفِنِي بِقُوَّتِكَ وَحَوْلِكَ وَقُدْرَتِكَ
مِنْ شَرِّ كُلِّ مُغْتَالٍ وَكَيْدِ الْفُجَّارِ فَاِنِّي اُحِبُّ الْاَبْرَارَ وَ
اُوَالِي الْاَخْيَارَ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ **عوذه** برای بلا بلا
صدر حریز بن عبد الله سجستانی از حضرت ابی عبد الله ع روایت
کرده که کفتم بحضرت یابن رسول الله من در دل خود بلا بلها یعنی اندوهها
و وسوسها می یابم حتی انکه کثرت آن نماز را بر من قطع مینماید و امر را
بر من مشوش میسازد فرمود که کجایی تو از عوذه امیر المومنین ع
کفتم یابن رسول الله آنرا بمن تعلیم کن فرمود که چون احساس کردی
بچیزی از آنها بکذار دست خود را بر دل خود و بکو بِسْمِ اللهِ
وَبِاللهِ مَنَنْتَ عَلَيَّ بِالْاِيمَانِ وَاَوْدَعْتَنِي الْقُرْآنَ وَرَزَقْتَنِي
صِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ فَامْنُنْ عَلَيَّ بِالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ
وَالرَّاْفَةِ وَالْغُفْرَانِ وَتَمَامِ مَا اَوْلَيْتَنِي مِنَ النِّعَمِ وَالْاِحْسَانِ

یا حنان



يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا دَائِمُ يَا رَحْمٰنُ سُبْحَانَكَ وَلَيْسَ لِي
اَحَدٌ سِوَاكَ سُبْحَانَكَ اَعُوذُ بِكَ بَعْدَ هٰذِهِ الْكَرَامَاتِ
مِنَ الْهَوَانِ وَاَسْئَلُكَ اَنْ تُجْلِيَ عَنْ قَلْبِيَ الْاَحْزَانَ
سه مرتبه اینرا بکو پس خدای تعالی ترا عافیت خواهد بخشید
بعد از ان درود بر پیغمبر و آل او بفرستی **عوذه** برای وسوسه
عبد الله بن سنان روایت کرده که شکوه کرد مردی بحضرت
ابی عبد الله ع از بسیاری آزار و وسوسه فرمود که جاری ساز
دست خود را بر سینه خود بعد از ان بکو بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اَللّٰهُمَّ امْسَحْ عَنِّي
مَا اَحْذَرُ بعد از ان بکذار دست خود را بر شکم خود و بکو
همانرا که خدای تعالی قطع و صرف میکند آنرا از تو آن مرد کفت که
بسیاری از اوقات قطع نماز مینمودم از فساد تمنی و وسوسه
بفعل آوردم انچه حضرت مرا بان مامور ساخته بود خدای
تعالی آنرا از من صرف آن نمود و عافیت یافتم بعد از ان دیکر آنرا
نیافتم **عوذه** برای وحشت جلبی روایت کرد که مردی بحضرت
صادق ع آمد و کفت چون من در خلوت باشم وحشتی و همی
در نفس من در می آید و چون با مردم مخالطه مینمایم متوحش نمیشوم

بچیزی حضرت عرض نمود که دست خود را بر دل خود بگذار و بگو
بسم الله بسم الله بعد از آن دست خود را بر دل خود بمال و بگو اعوذ
بعزة الله واعوذ بقدرة الله واعوذ بجلال الله واعوذ
بعظمة الله واعوذ بجمع الله واعوذ برسول الله واعوذ
باسماء الله من شر ما احاف واحذر ومن شر ما اخاف
علی نفسی این را هفت مرتبه بگو آن مرد گفت حسب الفرموده عمل نمودم
خدای تعالی آن وحشت را از من برطرف ساخت سدر و دوا
چون از مقدمات صرع عند بمکن که علاج آنها علاج صرع باشد
کابوس مرضیست که با او انسان در نوم مشتمل میشود خیالی که
گویا واقع شده برو و نفس میگیرد و او قیمیست از فزع در خواب
پس آنچه دافع آنست دافع این میتواند بود علاج برای فزع در خواب
حلبی روایت کرده که قال ابو عبدالله ع لرجل من اولیائه
وقد سأله الرجل فقال یا ابن رسول الله ان لی بنیة وانا
ارق لها واشفق علیها لانها تفزع کثیرا لیلا ونهارا
فان رأیت تدعو الله لها بالعافیة قال مرها بالفصد
فانها تنتفع بذلک یعنی فرمود حضرت ابی عبدالله مردی
از اولیای خود را در حالیکه آن مرد سوال کرده بود او را و گفته بود





که یا ابن رسول الله مرا دختر کیست که مرا رقت برای او و اشفاق
بر او هست اگر رای حضرت باشد که دعا کند که خدای او را عافیت
بدهد فرمود که او را امر کن بفصد که منتفع خواهد شد
عوذه مرویست که مردی از مؤمنین شکوه کرد بحضرت باقر ع
که مرا جاریه هست که او را جن متعرض میشود فرمود که او را
تعویذ کن بفاتحة الکتاب و معوذتین هر یک ده مرتبه بعد از آن
بنویسد آنرا یعنی فاتحه و معوذتین را برای او در جامی بمشک
و زعفران و امر کن او را که بشوید و آب آنرا آشامد و آب
وضو و غسل خود سازد بموجب فرموده آن کنیز چنان کرد
آن اذیت ببرکت آن عمل از او برطرف شد دواء امیر
از حضرت ابی عبدالله ع روایت کرده که ان رجلا قال له
یا ابن رسول الله ان لی جاریة یکثر فزعها فی المنام
وربما اشتد بها الحال ولا تهتدی ویأخذها جرد
فی عضدها وقد رآها بعض من یعالج فقال ان بها
مسا من اهل الارض ولیس یمکن علاجها فقال ع
مرها بالفصد وخذ لها ماء الشبت المطبوخ بالعسل
فتسقی ثلثة ایام فان الله تعالی یعافیها قال ففعل

ذلك فعوفيت باذن الله تعالى يعنى ببهشتى كه مردى كفت
كه يا ابن رسول الله مرا كنيزى هست كه بسيار است فزع او در خواب
و بسا باشد كه حال او اشتداد يابد بمثابه كه ساكن نشود و
ميكيرد او را ايحال و حال آنكه در بازوى او حرز هست و او را
آسيبى از اهل زمين رسيده و علاجش ممكن نيست حضرت
فرمود كه بفرمايش كه فصد كند و بكير براى او آب شبت مطبوخ
بعسل يعنى شبتى كه بخته باشى آب صافى او را بعسل و او را از آن
سه روز سقى كن كه حق تعالى عافيت عنايت خواهد فرمود راوى
كفت كه آن كنيز چنان كرده باذن الله عز و جل عافيت يافت
صرع عوذه له از حضرت امام رضا ع مرويست كه انه رأى
مصروعا فدعا له بقدح فيه ماء ثم قرأ عليه الحمد
والمعوذتين ونفخ فى القدح ثم امر فصب على
رأسه ووجهه فافاق وقال له لا يعود اليك ابدا
يعنى ديد حضرت مصروعى را پس طلبيد براى او قدحى آب بعد از آن
قرائت حمد و معوذتين را بآن آب نموده در قدح بدميد
بعد از آن فرمود كه آن آب را بر سر او ريختند آن مصروع
بهوش آمد حضرت او را خطاب نموده فرمود كه هرگز صرع

بتو



بتو عود نخواهد نمود اخرى ابى بشير از حضرت ابى عبد الله ع
روايت كرده كه حضرت فرمود كه تعويذ نيكى مصروع را و ميكويم
كه عزمت عليك يا ريح بالعزيمة التى عزم بها على بن ابى طالب ع
رسول الله ص على جن وادى الصبرة فاجابوا واطاعوا
لما اجبت واطعت وخرجت عن فلان بن فلانة الساعة الساعة
ريح ام الصبيان كه عبارتست از صرع اطفال مفضل نوفلى روايت
كرده كه شكوه كرد مردى بحضرت صادق ع و كفت مرا كودكيست
كه ريح ام الصبيان او را بسيار ميكيرد و بتحقيق تا اين آن را در
از او مأيوس شده ام اكر راى تو يا ابن رسول الله آن باشد كه براى او
دعا كنى بعافيت چنان كن حضرت براى او دعا كرده فرمود كه بنويس
براى او هفت مرتبه حمد را بمشك و زعفران بعد از آن بشوى آن
را و بخوران او را و بايد كه شراب او يكماه همين باشد كه خداى تعالى
او را عافيت كرامت خواهد كرد راوى كويد كه بكشيد چنانكه حضرت
فرمود كرديم ديكر آن مرض بآن كودك عود نكرد و ما همه استراحت
يافتيم فالج و لقوه دواء لها صالح بن عبد الرحمن روايت كرده
كه شكوت الى الرضا ع ذا بأهلى من الفالج واللقوة فقال
اين انت من دواء ابى قلت وما هو قال الدواء الجامع

خُذْ مِنْهُ حَبَّةً بِمَاءِ الْمَرْزَنْجُوشِ وَأَسْعِطْهَا بِهِ فَإِنَّهَا تَعَافِي بِإِذْنِ اللهِ
تعالی یعنی شکوه کردم بحضرت امام رضا ع از دردی که باهل من رسیده بود
از فالج ولقوه حضرت فرمود که تو کجایی از دوای پدر من یعنی دوای
الکاظم ع گفتم چیست آن فرمود که دوای جامع بگیر از آن حبه با آب
مرزنجوش وسعوط کن اهل خود را بآن که عافیت خواهد یافت باذن الله
صباح بن محارب حدیث کرده که كَتَبْتُ إِلَى جَعْفَرٍ الرِّضَا ع
فَذَكَرْتُ أَنَّ شَبِيبَ بْنَ جَابِرٍ ضَرَبَتْهُ الرِّيحُ الْخَبِيثَةُ فَمَالَتْ بِوَجْهِهِ
وَعَيْنَيْهِ فَقَالَ لَهُ يُؤْخَذُ لَهُ الْقَرَنْفُلُ خَمْسَةَ مَثَاقِيلَ فَيُصَيَّرُ
فِي قِنِّينَةٍ يَابِسَةٍ وَيُضَمُّ رَأْسُهَا ضَمّاً شَدِيداً وَتُوضَعُ فِي الشَّمْسِ
قَدْرَ يَوْمَيْنِ ثُمَّ يُخْرِجُهُ فَيَسْحَقُهُ سَحْقاً نَاعِماً ثُمَّ يَدِيفُهُ
بِمَاءِ الْمَطَرِ حَتَّى يَصِيرَ بِمَنْزِلَةِ الْخَلُوقِ ثُمَّ يَسْتَلْقِي عَلَى قَفَاهُ
وَيَطْلِي ذَلِكَ الْقَرَنْفُلَ الْمَسْحُوقَ عَلَى الشِّقِّ الْمَائِلِ وَلَا يَزَالُ
مُسْتَلْقِياً حَتَّى يَجِفَّ الْقَرَنْفُلُ رَفَعَ اللهُ عَنْهُ وَعَادَ إِلَى
أَحْسَنِ عَادَاتِهِ بِإِذْنِ اللهِ تَعَالَى قَالَ فَابْتَدَرَهُ إِلَيْهِ أَصْحَابُنَا
فَبَشَّرُوهُ بِذَلِكَ فَعَالَجَهُ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ فَعَادَ إِلَى أَحْسَنِ مَا كَانَ
الله بِعَوْنِ اللهِ یعنی نوشتم بخدمت حضرت ابی جعفر ابن الرضا
یعنی امام محمد جواد ع و در آنجا ذکر کردم که شبیب بن جابر را

باد خبیثه



باد خبیثه زده و رو و چشم او را کج گردانیده و حضرت در جواب فرمود
که میگیرند برای قرنفل پنج مثقال و میکنند او را در ظرف سرتنگ خشک
و سر آن را نیک محکم می بندند و آن را بگل اندوده در آفتاب میگذارند قدر
یک روز در تابستان و قدر دو روز در زمستان بعد از آن قرنفل را بر می آرند
و آن را نرم میسایند و بآب باران حل میکنند تا آنکه بمنزله خلوق شود
بعد از آن بر قفا خوابیده قرنفل سائیده بر جای کج گردیده طلا میکنند
و هموار بر قفا خواب مینماید تا آنکه قرنفل خشک شود که چون خشک
شود بر دارد خدای تعالی آن درد را از او و میگردد باحسن عادات خود
بعون الله تعالی و راوی گوید که یاران ما بسوی شبیب شتافتند
او را باین علاج مژده دادند پس معالجه کرد آن آزار را بانجام کرده بود
پس عود کرد باحسن آنچه بود بعون الله **کزاز** که علتیست عصبانی
که مانع انقباض عضو شود و او بخلاف تشنج است در ضمن فواید
شافیه علاجش سبق ذکر یافت **تشنج و خدر و رعشه و اختلاج**
چون قریبند بفالج و کزاز سببا و محلا چنانکه در کتب طب مبینست
میتوانند بود که علاج نیز قریب بآنها باشد **امراض العین** یعنی ورم
طبقه ملتحمه **عوذ له** محمد بن مسلم از حضرت ابی عبدالله ع روایت
کرده که آنحضرت از پدران خود از حسین بن علی از امیر المؤمنین ع

روایت فرموده که لما دعانی رسول الله صلی الله علیه وآله یوم خیبر
قیل له یا رسول الله انه ارمد فقال رسول الله ائتونی به فأتیته
فقلت یا رسول الله انی ارمد لا ابصر شیئا قال فقال ادن
منی فدنوت منه فمسح یده علی عینی فقال بسم الله وبالله والسلام
علی رسول الله اللهم اکفه الحر والبرد وقه الاذی والبلاء قال
علی ع فبرأت والذی اکرمه بالنبوة وخصه بالرسالة
واصطفاه علی العباد ما وجدت بعد ذلک حرا ولا بردا
ولا اذی فی عینی قال وکان علی ع ربما خرج فی الیوم الشاتی
الشدید البرد وعلیه قمیص فیقال یا امیر المؤمنین اما یصیبک
البرد فقال ما اصابنی حر ولا برد منذ عوذنی رسول الله
وربما خرج الینا فی الیوم الحار الشدید الحر فی جبة محشوة
فیقال له اما یصیبک ما یصیب الناس من شدة الحر
حتی تلبس المحشو فیقول لهم مثل ذلک یعنی چون خواند مرا
رسول الله ص روز خیبر گفتند حضرت را که او رمد دارد فرمود که
او را نزد من بیارید پس من بخدمت حضرت آمدم و گفتم یا رسول الله
رمد من بمثابه ایست که هیچ چیز را نمی بینم پس حضرت فرمود که نزدیک
آی پس بحضرت نزدیک شدم مقارن آنحال حضرت دست مبارک





خود را بر چشم من مالید و گفت اللهم اکفه الحر والبرد وقه الاذی
والبلاء حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که مرا برکت دعای حضرت
بهره کلی حاصل شد و قسم بآنکه اکرام کرد او برسالت و مخصوص
ساخت او را بنبوت و برگزید او را بر بندگان که نیافتم بعد از
دعای حضرت هیچگونه گرمی و سردی و آزاری در چشم خود حضرت
حسین بن علی ع علیهما السلام فرموده که بعد از آن دعا بسا بود که امیر المؤمنین
علی ع در روز زمستان بسیار سرد بیرون می آمد و بر وی پیراهنی تنک چیز نبود
پس با او میگفتند که آیا اثر سرما بتو نمیرسد میفرمود که از آن زمان
که حضرت رسول الله ص مرا تعوید فرموده هیچ گرمی و سردی نرسیده
بمن و بسا بود که بیرون می آمد بسوی ما در روز تابستان بسیار گرم در
بر او جبه از پنبه دار پوشیده و حضرت همان جواب را میفرمود
اخری عیسی بن سلیمان گفت که داخل شدم روزی از روزها بر حضرت
ابی عبد الله ع پس دیدیم که بآنحضرت اندک رمدی هست از این مرض غمناک
شدم بعد از آن فردا بخدمت حضرت رفتم و یا و رمدی نیافتم از
سبب آن استفسار نمودم فرمود او را معالجه نمودم بچیزی و این
عوذه ایست که نزد منست و نسخه آن اینست اعوذ بعزة الله
اعوذ بقدرة الله اعوذ بعظمة الله اعوذ بجلال الله

اعوذ بجلال الله اعوذ ببهاء الله اعوذ بغفران الله اعوذ بعلم الله
اعوذ بکرم الله اعوذ برسول الله اعوذ بآل رسول الله ص
علی ما اجد من حکة عینی وما اخاف منها وما احذر اللهم
رب الطیب اذهب عنی ذلک بحولک وقدرتک اخری
حضرت امیر المومنین ع فرموده که چون کسی از شما چشمش درد کند
آیة الکرسی بر چشم خود بخواند بشرط آنکه در دل خود قرار گرفته باشد
که عافیت خواهد یافت ونیز فرموده که هر که هر روز بگوید فجعلناه
سمیعا بصیرا چشمش از آفات سالم بماند اخری از حضرت باقر ع
روایت کرده که چون حضرت پیغمبر ص خود یا کسی از اهلش صاحب
رمد میشد باین دعا دعوت مینمود اخری اللهم متعنی بسمعی وبصری
واجعلهما الوارثین وانصرنی علی من ظلمنی فارنی ثاری
اخری که برای درد چشم نیک است دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعت
بعد از حمد قل یا ایها الکافرون وآیه وعنده مفاتح الغیب تا آخر
دواء در حدیث آمده که نظر الی سلمن وهو ارمد قال لا تاکل
التمر ولا تتکئ علی جانبک الایسر یعنی نظر کرد پیغمبر بسلمان واو
صاحب رمد بود فرمود که مخور خرما ومخواب بر جانب چپ اخر
مرویست که بنویسد آیه الله نور السموات والارض تا آخر آیه





در جامی تربت حسینیه که سرشته شده باشد بآب زمزم
بعد از آن بشوید او را در ظرف آبگینه بکند وصاحب رمد بچشم خود
بمیل بکشد اخر از حضرت صادق ع مرویست که انحضرت قال لرجل
یشتکی عینه فقال این انت من الاجزاء الثلثة فقال له
الرجل وما الاجزاء الثلثة فداک امی وابی قال الصبر
والمر والکافور یعنی بدرستی که فرمود بمردی که چشم او آزار داشت
که کجائی تو از اجزاء سه گانه آنمرد گفت یا ابن رسول الله مادر
وپدرم فدای تو باد چیست اجزاء سه گانه فرمود که صبر ومر وکافور
آخر حضرت صادق ع فرموده که هر پنجشنبه ناخنهای خود را می گرفت
در حالی که آغاز مینمود بکالوج دست راست بعد از آن بکالوج
چپ یعنی بعد از تمام کردن دست راست وفرمود که هر که چنین کند
همچون کسیست که امانی از رمد داشته باشد آخر وحضرت
امیر المومنین ع فرموده که اشتکت عین سلمان وابی ذر قال
فاتیهما النبی صلی الله علیه وآله عائدا لهما فلما نظر الیهما
قال لکل واحد منهما لا تنم علی الجانب الایسر ما دمت
من عینک ولا تقرب التمر حتی یعافیک الله یعنی دردناک
شد چشم سلمان وابی ذر حضرت نبی بعیادت ایشان آمد چون

بایشان نظر کرده بهریك از ایشان فرموده که مخواب بر جانب چپ مادامی که
از چشم خود شاکی باشی و نزدیك مشو خرما را تا آنکه خدا عافیت
بدهد بطریق عنایت یا سببیه والاولی کما لا یخفی عمی یعنی
کوری درد ذکر منافع دوای شافیه طریق معالجه آن مذکور شد نمازی
که برای کوری است حضرت ابی جعفر ع گفته که مردی کور بحضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بر خورد و حضرت باو گفت که میخواهم
که خدای تعالی بینائی ترا بتو رد کند کور گفت آری قضا را آرزوی
من همان تواند بود فرموده که وضو بساز وضوئی کامل یعنی وضوئی
که جامع جمیع افعال و اذکار واجبه و مستحبه باشد بعد از آن دو رکعت
نماز بگذار و بگو که اللّهم انی اسئلك و ارغب الیك و اتوجه
بنبیك نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بك الی الله ربی
و ربك ان ترد علی بصری حضرت باقر ع فرموده که هنوز
حضرت رسول الله بر نخواسته بود که آن کور برگشت و حدقه
حدقه اش بنور منور بود عشی یعنی شب کوری روایة ابی یوسف
مصعب گفته که قلت لابی الحسن الاول علیه السلام اشکوا الیك
ما اجد من بصری و قد صرت شکورا فان رأیت ان
تعلمنی شیئا قال اکتب هذه الآیة الله نور السموات





والارض الآیة ثلث مرات فی جام ثم اغسله وصیره فی قارورة
واکتحل به قال ما اکتحلت الا اقل من مائة میل حتی رجع
بصری واصح ما کان او قال ما کنت یعنی گفتم بحضرت
ابی الحسن الاول موسی کاظم ع که شکوه میکنم [illegible] چشم
خود و تحقیق که شکوه شده ام اگر رای آن داری که مرا تعلیم
کنی بچیزی چنان کن فرمود که بنویس آیه الله نور السموات را
تا آخر سه مرتبه در جامی بعد از آن او را بشسته در ظرف آبگینه
بکن و در چشم خود بکش ابو یوسف گفته که هنوز صد میل از آن
در چشم خود نکشیده بودم که رجوع نمود چشم من بصحیح تر وجهی که
بود یا گفته بصحیح تر وجهی که بودم سبل در ضمن فواید شافیه
علاجش مذکور شد نزولا و بیاض عین دواء عمرو بن
ثوبر از پدر خود از حضرت صادق ع روایت کرده که ان رجلا
شکی الیه بیاضا فی عینه و وجعا فی ضرسه و ریاحا فی
مفاصله فامره ان یاخذ فلفلا ابیض و دار فلفل
من کل واحد وزن درهمین و نوشادر جیدا صافیا وزن
درهم و اسحقها کلها و انخلها و اکتحل بها فی کل عین ثلث
مراود و اصبر علیها فانه یقطع البیاض و ینقی اللحم العین

ثم لیکن لیجمع فاغسل عینیک بالماء البارد واشعه بالاثمد
یعنی بتحقیق که شکایت کرد مردی بحضرت از سفیدی که در چشم او بود
و از دردی که در دندان او بود و درد بادها که در مفاصل او بود فرمود
او را که بگیر فلفل سفید و دار فلفل از هر یک دو درهم نوشادر نیک صافی
یک درهم و با کل آنها او بسیار و در هر چشمی سه میل بکش و ساعتی بر آن
صبر کن که سفیدی را قطع میکند و گوشت چشم را پاک مینماید و درد را
ساکن میسازد باذن الله تعالی پس چشم خود را با آب سرد شسته از پی آن
سرمه سنگ بچشم بکش **اخری** ذریح محاربی روایت کرده که شکی رجل الی
ابی عبدالله ع بیاضا فی عینیه فقال خذ توتیای هندی جزءا و
اقلیمیاء الذهب جزءا و اثمد جزءا و لیجعل معها جزءا من
الهلیلج الاصفر و جزءا من ملح اندرانی واسحق کل واحد منهما
علی حدة بماء السماء ثم اجمعه بعد السحق فاکتحل به فانه یقطع
البیاض و یصفی لحم العین و ینقیه من کل علة باذن الله
عز و جل یعنی شکوه کرد مردی بحضرت ابی عبدالله ع از سفیدی که
در چشم او بود فرمود که بگیر توتیای هندی و اقلیمیای طلا و سرمه
نیل از هر یک جزئی و باید که با اینها جزئی از هلیله زرد و جزئی از نمک
اندرانی باشد و با هر یک با آب باران و جمع کن آنها را بعد نسایدن

بعد



بچشم بکش که قطع میکند سفیدی را و صفا میدهد گوشت چشم را و پاک
مینماید چشم را از هر علتی باذن الله تعالی **علاج** بقلح بن بزیع مؤذن
گفته که قلت لابی عبدالله ع انی اریدان اقدح عینی فقال لی استخر الله
وافعل فقلت هم یزعمون انه ینبغی للرجل ان ینام علی ظهره کذا
وکذا ولا یصلی قاعدا قال افعل یعنی گفتم حضرت ابی عبدالله ع
اراده دارم که آب چشم خود را برآرم فرمود خدا را استخاره کرده چنان کن
گفتم که ایشان یعنی کحالان گمان آنست که بعد از آن مرد را سزاوار آنست
که چند روز بر پشت بخوابد و نشسته نماز بکند فرمود که بکن آنچه میگویند
**دمعه** و آن رطوبتی است که پیوسته از چشم جاریست در منافع اثمد
علاجش بعرض بیان در آمد **ضعف** بصر **دواء** محمد بن ابی الحسن
روایت کرده که قال ابو عبدالله الصادق ع من اخذ اظفاره کل
خمیس لم ترمد عینه ومن اخذها کل جمعة خرج من تحت کل ظفر
داء قال والکحل یزید فی ضوء البصر وینبت الاشفار یعنی فرمود
حضرت ابی عبدالله ع که هر که بگیرد از ناخنهای خود پنجشنبه چشمش
رمد بهم نخواهد رسانید و هر که جمعه بگیرد بر می آید از زیر هر ناخنش
دردی و فرمود که سرمه زیاد میکند روشنایی چشم را و میرویاند مژه‌ها را
**اسلاق** غلظتیست که در پلک چشم بهم میرسد و موجب ریختن اشفار می شود

وسرمه بدلالت حدیث سابق موجب دیدن مژهات وچون بتحقیق
اشفار از اعراض ولوازم سلاقت ولازم دائم ملزوم است پس سرمه
دافع سلاقت امراض بینی زکام دوا ابرهیم بن یحیی روایت نموده که
شکوت الی ابی عبد الله ع فقال الجذام من جنود الله یبعثه الله
الی علة فی بدنک لیقلعها فعلیک بوزن دانق شونیز ونصف دانق
کندش یدق وینفخ فی الانف فانه یذهب بالزکام وان امکنه
ان لا تعالجه بشیء فافعل فان فیه منافع کثیرة یعنی شکوه کردم
بحضرت ابی عبد الله ع از زکام فرمود که زکام صنعیست از صنع خدا
ولشکریست از لشکرهای خدا که بر انگیخته است خدای تعالی بعلتی که
کرده در بدن تست تا قلع کند آن علت را بگیر یکدانگ شونیز ونیم دانگ کندر
هر دو را کوفته در بینی نفوخ کن که زکام را خواهد برد واگر ممکن است که
معالجه نکنی زکام را بچیزی پس چنان کن که در زکام منافع بسیار است
وحریز بن عبد الله سجستانی از حضرت صادق ع روایت نموده که انه ع
قال للمؤدب ولاولاده اذا ترکتم احد من اولادی فاعلمنی وکان
المؤدب یعلمه فلا یرد علیه شیئا فیقول المؤدب امرتنی ان
اعلمک بهذا فقد اعلمتک فلم ترد علی شیئا قال انه لیس
من احد الا وبه عرق من الجذام فاذا هاج قمعه الله بالزکام





یعنی بهستی که حضرت بمؤدب فرزندان خود فرمود که چون کسی از
اولاد من صاحب زکام شود مرا اعلام نما مؤدب حسب الفرموده چون
کسی از ایشان مزکوم میشد اعلام مینمود وحضرت هیچ نمیفرمود پس
مؤدب میگوید که مرا فرمودی که ترا از زکام ایشان اعلام کنم ومن اعلام
کردم ترا وتو رد چیزی بمن نکردی وجه آن چه تواند بود فرمود که
هیچ کس نیست که با و رگی از جذام نباشد پس چون آن رگ بهیجان
در می آید خدای تعالی رفع میکند او را بزکام آخر از حضرت ابی عبد الله
مرویست که انه ع قال فی الزکام تاخذ دهن بنفسج فی قطنة
فاحتمله فی سفلتک عند منامک فانه نافع بالزکام ان شاء الله
تعالی یعنی بهستی که فرمود در باب زکام که میگیری روغن بنفشه را
در پنبه پس بردار آنرا در مقعد خود وقت خواب که او نافع است
برای زکام ان شاء الله تعالی رعاف چشاندن در باب تفاح در روایت
زیاد عبدی بعرض بیان در آمد که سیب نافع است برای رعاف
عوذه میشوید در پیشانی مرعوف بزعفران یا بخوانان این آیه را که وقیل یا
ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر
واستوت علی الجودی وقیل بعدا للقوم الظالمین امراض لب ولثه
ودندان ودهان اما ورم لثه یعنی گوشت بیخ دندان علاجش در ضمن

علاج ورم مطلق مذکور خواهد شد **ضعف** لثه **دوار** حضرت ابی الحسن الماضی ع فرموده که خل الخمر یشد اللثة یعنی سرکه شراب سخت میکند لثه را و سخت نمودن مسواک لثه را مشهور است **درد** دندان **عوذه** ابی بصیر از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده که شکوه کردم با آن حضرت از درد دندان و اینکه شبها مرا بیدار میدارد فرمود که یا ابا بصیر چون بدرد دندان خود احساس کنی دست خود را بر بالای آن بگذار و بخوان سوره حمد و سوره قل هو الله احد و بعد از آن بخوان که وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا يَفْعَلُونَ که ساکن خواهد شد و بعد از آن عود نخواهد نمود **اخری** سماعة بن مهران از حضرت صادق ع روایت نموده که امر کرد مرد را بانچه ابو بصیر روایت کرده و زیاد کرد با اینکه فرمود بخوان انا انزلناه یکمرتبه که ساکن می شود و عود نمیکند **اخری** حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که هر که شکوه داشته باشد از درد دندان باید که از موضع سجود خود قدری خاک برداشته مسح کند بر موضعی که درد میکند و بگوید بسم الله والشافی الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **اخری** ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده





این رقیه ایست برای درد دندان و نافع است که اصلا مخالفت نمیکند قصه یکی به برگ از زیتون و مینویسی بر روی هر برگ بسم الله لا املك اعظم من الله و انت له الخليقة يا هيا شراهيا اخرج الداء وانزل الشفاء وصلى الله على محمد واله وسلم تسليما و حضرت فرموده که یا هیا شراهیا دو اسم اند از اسماء الله تعالی بعبرانی و جایی بنظر این حقیر رسیده که یا هیا شراهیا مفردات بیا حی یا قیوم و مینویسی رشته برگ ها را و آنها را در پارچه پاکیزه یا بر رشته که دختری که هنوز حیض ندیده باشد رشته باشد میبندی و هفت گره بر آن رشته میزنی و بر هر گره نام پیغمبران هفتگانه که برین ترتیبات آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و شعیب و محمد ص برمیگویی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاده او را بر صاحب درد می آویزی بره کلی بهم میرسد باذن الله تعالی **عوذه** مجرب میخوانی حمد و معوذتین و قل هو الله احد و یا هر یک از ین سوره بسم الله الرحمن الرحیم که جزو هر سوره است و مفتتح است باور مذهب اهل حق میگویی و بعد از قل هو الله احد میگویی بسم الله الرحمن الرحیم وله ما سكن في الليل والنهار وهو السميع العليم قلنا يا نار كوني بردا وسلاما على ابرهيم

وَاِلَى ابْرَهِيمَ وَاَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْاَخْسَرِينَ نُودِيَ اَنْ
بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
بعد از ان بگوید اَللّٰهُمَّ يَا كَافِيَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْكَ شَيْءٌ اِكْفِ
عَبْدَكَ وَابْنَ اَمَتِكَ مِنْ شَرِّ مَا يَخَافُ وَيَحْذَرُ وَمِنْ هٰذَا الْوَجَعِ
الَّذِي يَشْكُوهُ اِلَيْكَ آخر مفضل بن عمر گفته که داخل شدم بر حضرت
صادق ع و بمن ضربان دندان بود پس شکوه بحضرت کردم آنحضرت
فرمود که نزدیک من آی پس نزدیک حضرت شدم تا ابر مبارک خود را
در دهان من داخل کرده بر بالای دندان دردناک گذاشت و چیزی
خفی بر زبان مبارک جاری ساخت بر همانجا درد ساکن شد پس فرمود
که درد ساکن شد ای مفضل گفتم آری حضرت تبسم شد پس من
گفتم که میخواهم که این رقیه را تعلیم من کنی فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام
بخدمت پدر خود آمد در حالی که شاکی بود از الم از درد دندان می یافت
حضرت رسول الله ص سبابه دست خود را در دهان او داخل نموده بر
دندان دردناک گذاشت و گفت بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَسْأَلُكَ بِعِزِّكَ
وَجَلَالِكَ وَقُدْرَتِكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ اِنَّ مَرْيَمَ لَمْ تَلِدْ غَيْرَ عِيسَى
رُوحِكَ وَكَلِمَتِكَ اَنْ تَكْشِفَ مَا تَلْقَى فَاطِمَةُ بِنْتُ خَدِيجَةَ
مِنَ الضُّرِّ كُلِّهِ پس درد حضرت فاطمه علیها السلام ساکن شد چنانکه درد تو

ساکن شد



ساکن شد و مخفی نماند که بجای فاطمه بنت خدیجه اسم مریض و مادرش
باید گفت دواء از حضرت ابی الحسن ماضی ع مرویست که ضربت
عَلَى اَسْنَانِي فَجُعِلَتْ عَلَيْهَا الصُّعُد یعنی ضربان کرد بر من دندانهای
من پس من بر آن سعد گذاشتم آخر میگیرد تره و مینویسد بر او
الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَارًا فَاِذَا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ
بعد از ان میگذارد آن را بر دندان دردناک بعد از ان بر او می افتد
و تره را بیرون می اندازد و ملتفت بیرون نمیشود ما کل اسنان یعنی
خورده شدگی دندانها دواء از حضرت کاظم ع مرویست که فرمود که تأخذ
حِنْطَةً فَتُقَشِّرُهَا وَتَسْتَخْرِجُ دُهْنَهَا فَاِنْ كَانَ الضِّرْسُ مَأْكُولًا
مُتَحَفِّرًا تُقَطِّرُ فِيهِ قَطْرَتَانِ مِنَ الدُّهْنِ وَاجْعَلْ مِنْهُ فِي قُطْنَةٍ
وَاجْعَلْهَا فِي اُذُنِكَ الَّتِي تَلِي الضِّرْسَ ثَلٰثَ لَيَالٍ فَاِنَّهُ يَحْسِمُهُ اِنْ
شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى یعنی میگیری گندم را و مقشر کرده روغنش بر می آری
پس اگر دندان خورده شده باشد و گود شده می چکانی دو قطره از آن
روغن در آن دندان و قدری از آن روغن در پنبه میکنی و آن را در
گوشی که بطرف دندان دردناکست میکنی سه شب که قطع کند و برطرف
سازد آن آزار را دوده اسنان یعنی کرمی که در دندانها افتد رقیه
که جبرئیل برای حسین بن علی علیهما السلام نازل ساخته بگذاری انگشت

خود را در دندان و از همان جانب هفت مرتبه این رقیه را میخوانی که
العجب کل العجب لدابة تاکل العظم وتترک اللحم انا ارقی والله عز
وجل الشافی الکافی لا اله الا هو والحمد لله رب العالمین واذ
قتلتم نفسا فادارأتم فیها والله مخرج ما کنتم تکتمون فقلنا
اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی ویریکم آیاته لعلکم تعقلون
**ضعف** دندانها **قاط** روایت کرده که حضرت رضا ع این دوا را بر من املا
فرموده که بگیر هلیله زرد یکمثقال خردل دو مثقال عاقرقرحا یکمثقال وانها را
نرم سائیده بر دندانها بمالی و مسواک کن که بلغم را پاک میکند و دهان را خوشبو
مینماید و دندانها را محکم میسازد **درد دهان** که اطبا او را قلاع گویند
ابو بصیر روایت کرده که شکوه کرد بحضرت صادق ع دوستی از دوستان
او از درد دهان فرمود که چون ترا درد دهان بهم رسد دست خود را
بر آن گذاشته بگو بسم الله الذی لا یضر مع اسمه داء اعوذ
بکلمات الله التی لا یضر معها شیء قدوس قدوس قدوس باسمک یا رب
الطاهر المقدس المبارک الذی من سألک اعطیته ومن دعاک
اجبته اسألک یا الله یا الله یا الله ان تصلی علی محمد وآل
محمد النبی واهل بیته وان تعافینی مما اجد فی فمی وفی راسی
وفی سمعی وفی بصری وفی بطنی وفی ظهری وفی یدی وفی رجلی و فی

جمیع



جمیع جوارحی کلها که خدای تعالی این درد را از تو تخفیف میدهد ان شاء الله تعالی
**بخر** یعنی گند دهان **عوذه** عمر علی بن عیسی گفته که شکوه کردم بحضرت
کاظم ع از بوی دهان فرمود که بگو در حالیکه در سجده باشی یا الله یا الله
یا الله یا رحمن یا رب الارباب یا سید السادات یا اله الآلهة
یا مالک الملک یا ملک الملوک اشفنی بشفائک من هذا الداء
واصرفه عنی فانی عبدک وابن عبدک اتقلب فی قبضتک
پس از خدمت حضرت برگشتم و بخدائیکه اکرام کرده ایشانرا بامامت که نگفتم
اینرا در سجود خود مگر یکمرتبه که آن بو از من برطرف شده دیگر احساس آن
ننمودم **امراض گوش صمم** یعنی کری **عوذه** جابر از حضرت باقر ع روایت
کرده که مردی باو از کری شکوه کرده حضرت فرمود که مسح کن دست
خود را بر گوش خود و بخوان لو انزلنا هذا القرآن علی جبل
لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها
للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو
الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر
سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور
له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز

اَلحَکِیم وجع الاذن یعنی درد گوش عوذه یونس بن ظبیان از حضرت صادق عم روایت کردم بحضرت از درد گوش فرمود که دست خود را بر گوش خود گذاشته بگو اَعُوذُ بِاللهِ سَکَنَ لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِی الاَرْضِ وَهُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ هفت مرتبه که موجب برئیست باذن الله و محمد بن سلیمان از پدر خود روایت کرده که تعویذ نمود حضرت صادق عم مردی را از اصحاب خود از درد گوش و ذکر فرمود مثل همان که یونس روایت کرد دوا میگیرند کنجد غیر مقشر یک کف و خردل یک کف و هر یک را علیحده کوفته مخلوط مینمایند و روغن آنرا برآورده در ظرف آبگینه کرده بمهر آهنی مهر کرده پس چون اراده چیزی از آن بواسطه علاج داشته باشی بچکان از آن دو قطره در گوش و به بند گوش را به پنبه تا سه روز که صحیح میشود آخر در حدیث آمده که اِذَا ضَرَبَتْ عَلَیْكَ الاُذُنُ یُوخَذُ سُذَابٌ وَیُطْبَخُ بِزَیْتٍ وَیُقْطَرُ فِیهَا قَطَرَاتٌ فَاِنَّهُ یَسْکُنُ بِاِذْنِ اللهِ یعنی چون گوش تو بر تو ضربان نماید میگیرند سذاب و می پزند بزیت و در گوش تو چند قطره میچکانند که ساکن خواهد شد باذن الله آخر ابرهیم بن محمد بن مستطیب گفته که شکوه کرد مردی از دوستان





ببعض از صادقین علیهم السلم از درد گوش و سیلان چرک و خون از گوش او دائماً فرمود که پنیر کهنه و هر چند کهنه تر بهتر و او را یک درم بکوب ممزوج کن بشیر زن و با آتش نرم گرم نموده در گوش چند قطره بچکان که بری خواهی شد باذن الله دخول چیزی در گوش سید روایت نموده که سنگی کوچک تا گوش را بخارانم آن سنگ در گوش من فرو رفت پس برای برآوردن آن جهد تمام نمودم و بران قادر نشدم نه من و نه ارباب خبرت در معالجه پس عزیمت حج کرده بعد از ادای مناسک آن بملاقات شریف حضرت با قرعم رسیدم و از الم آن شکوه نمودم حضرت بحضرت صادق علیهما السلم فرمود که ای جعفر دست او را گرفته بروشنائی بیرون نگاه کن در گوش او و حضرت فرمود نزدیک من آی من نزدیک حضرت شدم بعد از آن گفت اَللّٰهُمَّ اَخْرِجْهَا کَمَا اَدْخَلْتَهَا بِلَا مَؤُنَةٍ وَلَا مَشَقَّةٍ و مرا فرمود که اینرا سه مرتبه بگو پس من سه مرتبه با آن قایل شدم آنگاه فرمود که انگشت خود را در گوش خود در آر انگشت خود را کرده سنگ ریزه را برآوردم والحمد لله رب العالمین امراض گردن و حلق درد کردن نمازی که شفای این درد با دعا حاصلست دو رکعتست در هر رکعتی حمد یکمرتبه و اذا زلزلت سه مرتبه درد گلو

دوای حلبی روایت کرده که قال ابو عبدالله ما وجدنا لوجع الحلق
مثل حسو اللبن یعنی برای درد گلو مانند حسوی شیر و معنی آن سابقاً
در منافع مثلثه مذکور شد سعال یعنی سرفه دعاء جابر از حضرت باقر ع
روایت فرموده که هرکه طفلش آزار داشته باشد یا سرفه اش بسیار باشد
وخشکی او اشتداد داشته باشد باید که تعوذ باین کلمات کند و حضرت
این کلمات را جامع برای هر چیز مینامید و جامعه اینست اللهم انت
رجائی وانت ثقتی وعمادی وغیاثی ورفعتی وجمالی وانت
مفزع المفزعین لیس للهاربین مهرب الا الیك ولا للعالمین
معول الا علیك ولا للراغبین مرغب الا لدیك ولا للمظلومین
ناصر الا انت ولا لذی الحوائج مقصد الا الیك ولا للطالبین
عطاء الا من لدیك ولیس الرزق والخیر والفرج الا بیدك
خزنتنی الامور الفادحة واعیتنی المسالك الضیقة و
اخرستنی الاوجاع الموجعة ولم اجد فتح باب الفرج الا بیدك
فاقمت تلقاء وجهك واستفتحت علیك بالدعاء اغلاقه
فافتح یا رب للمستفتح واستجب دعائی وفرج الکرب واکشف
الضر وسد الفقر واجل الحزن وانف الهم واستنقذنی
من الهلکة فانی قد اشفیت علیها ولا اجد لخلاصی منها



غیرك یا الله یا من یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف
السوء ارحمنی واکشف ما بی من غم وکرب ووجع وداء
رب ان لم تفعل لم ارج فرجی من عند غیرك فارحمنی
یا ارحم الراحمین هذا مکان البائس الفقیر هذا مکان
المستغیث هذا مکان الخائف المستجیر هذا مکان المکروب
الضریر هذا مکان الملهوف المستعیذ هذا مکان المقید
المشفق الهالك الفرق الخائف الوجل العبد هذا مکان من
انتبه من رقدته واستیقظ من غفلته وافرق من علته وشدة
وجعه وخاف من خطیئته واعترف بذنبه واخبت الی
ربه وبکی من حذره واستغفر واستعبر واستعفی واساء
الی ربه ورهب من سطوته وارسل من عبرته ورجی وبکی
ودعی ونادی رب انی مسنی الضر فتلافنی قد تری مکانی
وتسمع کلامی وتعلم سریرتی وعلانیتی وسری وما ابدی وما
یکنه صدری فاسئلك بانك تلی التدبیر وتقبل المعاذیر
وتمضی المقادیر سؤال من اساء واعترف وظلم نفسه واقترف
وندم علی ما اسلف واناب الی ربه واسف ولاذ بفنائه وعکف
واناخ رجاه وعطف وتبتل الی مقیل عثرته وقابل توبته وغافر

حوبته وراحم عبرته وكاشف كربته وشافي علته ان ترحم تجاوزی
بك وتضرعي اليك تغفر لي جميع ما اخطأته من كتابك واحصاه
كتابك وما مضى في علمك وخطاياي وجرائري في خلواتي و
فجوراتي وسيئاتي وهفواتي وهناتي وجميع ما تشهد به حفظتك
وكتبه ملائكتك في الصغر وبعد البلوغ والشيب والشباب
بالليل والنهار والغدو والاصال بالعشي والابكار والضحى
والاسحار في الحضر والسفر في الخلاء والملاء وان تجاوز عن
سيئاتي في اصحاب الجنة وعد الصدق الذي كانوا يوعدون
اللهم بحق محمد وآله اكشف عني العلل الغاشية في جسمي وفي
شعري وبشري وعروقي وعصبي وجوارحي فان ذلك لا يكشفها
غيرك يا ارحم الراحمين ويا مجيب دعوة المضطرين وسابقا
مذکور شده که حضرت امام رضا ع مطلق سعال را بدواء السعال
مداوا فرموده اند و صفت و کیفیت استعمال آن مشروحا معروض
کردید **ربو** یعنی شواری نفس مفضل بن عمر روایت کرده که سئلت
ابا عبد الله ع فقلت یا ابن رسول الله انه یصیبنی ربو شدید
اذا مشیت حتی لربما جلست فی مسافة و دار فی موضعین
قال یا مفضل اشرب له ابوال اللقاح قال فشربت ذلک

فتح الله



فتح الله دائی یعنی سوال نمودم حضرت ابی عبد الله ع را و گفتم یا ابن
رسول الله میرسد مرا شواری نفس شدید بمثابه که بسا باشد که در
میان خانه در دو موضع می نشینم فرمود که بنوش از برای این آزار بول شتر
مفضل گفته که چنان کردم خدای تعالی باین وسیله این درد را از من قطع کرد
و سابقا مذکور شد که دوای شافی این مرض را نافع است و کیفیت
استعمالش نیز سمت بیان یافته بآنجا رجوع مناسبت و نیز در ضمن بیان
دواء السل اشاره شد که ظاهر آنست که مراد بسل بعض اقسام ربوات
فلا تغفل **امراض** سینه و شش **سل** یعنی ریش شش حسن بن علی بن
یقطین گفته که حدیث فرمود ما را علی بن موسی الرضا علیهما السلام که این
عوذه ایست شیعه ما را برای سل یا الله یا رب الارباب و یا سید
السادات و یا اله الالهة و یا ملک الملوک و یا جبار السموات
والارض اشفنی و عافنی من دائی هذا فانی عبدک ابن
عبدک اتقلب فی قبضتک و ناصیتی بیدک این اسم را مرتبه
میگوئی که خدای تعالی آنرا از تو کفایت میکند بحول و قوة خود
و سابقا در اثنای ذکر دواء السل مذکور شد که حضرت کاظم ع احمد
بن بشار را که مسلول بود بدواء السل مداوا فرموده والله اعلم
**ذات الجنب** محمد بن سلیمان روایت نموده که شکوت الی علی بن موسی

الرضاء وجعا بجنب الايمن والايسر فقال لى اين انت عن الدواء
الجامع فانه دواء مشهور وعنى به الادوية التى تقدم ذكرها
وقال اما للجنب الايمن فخذ منه حبة واحدة بماء الكمون
يطبخ طبخا واما للجنب الايسر فخذه بماء اصول الكرفس يطبخ
طبخا فقلت يا ابن رسول الله اخذ منه مثقالا او مثقالين
قال لا بل حبة وزن واحدة فانك تعافى باذن الله يعنى
شكوه كردم بحضرت على بن موسى الرضاء از دردى كه بپهلوى چپ
و راست من رسيده بود فرمود كه كجايى تو از دواى جامع كه دوائى
مشهور است و اراده كرده بود حضرت بدواى جامع ادويه كه ذكر آن
در اثناى دواء الرضا متقدم شده و فرمود كه براى جنب راست بگير از
دواى جامع يك حبه در حالى كه محلول باشد در آب زيره كه نيك پخته باشد
آنرا و اما براى جنب چپ بگير او را در حالى كه محلول باشد در آب بيخ كرفس
كه نيك پخته باشد او را پس گفتم كه يا ابن رسول الله از و بقدر يك مثقال
يا دو مثقال بگيرم فرمود كه نه بلكه بوزن يك حبه بگير كه عافيت خواهى يافت
**شوصه** عبارتست از ورم حجاب اضلاع فضل ابن ميمون ازدى گفته
كه قلت لابى جعفر بن على بن موسى الرضا عليهم السلم يا ابن رسول الله
انى اجد من هذه الشوصة وجعا شديدا فقال لى خذ





حبة واحدة من دواء الرضاء مع شىء من زعفران واطل
به حول الشوصة فقلت وما دواء ابيك قال الدواء الجامع
وهو معروف عند فلان بن فلان قال فذهبت الى احدهما
فاخذت منه حبة واحدة فلطخت ما حول الشوصة
مع ما ذكره من ماء الزعفران فعوفيت منها يعنى گفتم بابى جعفر
امام محمد جواد ع بدرستى كه مى يابم ازين شوصه كه مرا عارض شده
درد شديد فرمود كه بگير يك حبه از دواء الرضاء با چيزى از زعفران
و طلا كن بآن حوالى كوفته را پس گفتم كه دواى پدر تو چيست فرمود كه
دواى جامع و او معروفست نزد فلان بن فلان پس من نزد يكى از
ازايشان رفتم و يك حبه گرفته با آب زعفران چنانچه فرموده بود نمودم
و از آن مرض عافيت يافتم **امراض القلب** **خفقان** يعنى طپش دل
عبد الله بن عثمان گفته كه شكوت الى ابى جعفر محمد بن موسى عليه السلم
بردا فى المعدة وخفقانا فى فؤادى فقال اين انت عن
دواء ابى وهو الدواء الجامع قلت يا ابن رسول الله وما هو
قال معروف عند الشيعة قلت سيدى ومولاى فانا كاحدهم
فاعطنى صفته حتى اعالجه واعطى الناس قال خذ زعفران
وعاقرقرحا وسنبل وقاقله وبنج وخربق ابيض وفلفل ابيض اجزاء

سواءٌ وزنبون جزئين يدق ذلك كلّه دقًّا ناعمًا ويُنخل بحريرة
ويُعجن بضعفي وزنه عسلًا منزوع الرغوة فيُسقى منه صاحب
خفقان الفؤاد ومن به برد المعدة حبّة بماء كمّون يطبخ
فانّه يعافى باذن الله عزّ وجلّ يعني شكوه كردم بحضرت
امام محمد جواد ع از سردی که در معده وطپشی که در دل من بود فرمود
که کجایی تو از دوای بیرم واو دوای جامع است گفتم یا ابن رسول الله
چیست آن فرمود که معروفست نزد شیعه گفتم ای سید ومولای من
من هم چون یکی از ایشانم صفت آنرا بمن عطا کن تا آنرا ساخته بمردم دهم
تا منتفع شوند فرمود بگیر زعفران وعاقرقرحا وسنبل وقاقله وبزر
بنج وخربق سفید وفلفل سفید اجزا برابر وزنبون دو جزء وهمه
اینها نرم کوفته بحریری بیخته معجون میسازی بدو برابر وزن آن عسل
کف گرفته ومیخوراند از آن صاحب طپش دل وسردی معده را حبه
بآب زیره پخته که عافیت می یابد باذن الله وسابقا مذکور شد که مفرح
ربانی این مرض را نافع است **ضیق القلب** یعنی تنگی دل در حدیث آمده
که هر کرا تنگی دل عارض شود باید که مدت هفت روز هر روز دو نوبت
یکمرتبه وقت صبح ویکمرتبه وقت شام الم نشرح را تا آخر سوره
بخواند **امراض معده** **وجع معده** وبرودت وضعف او سابقا مذکور شد





که معجون سفرجلی واطریفل وکمونی ودوا الرضا این مرض را نافع است
**تخمه** یعنی فساد غذا در معده علی بن ابی الصلت گفته که شکوه
کردم بابی عبد الله از دردها وتخمها که میبافتم فرمود که تغذّی وتعشّی
کن ومابین آن چیزی مخور که در ترک اختصار بر تغذّی وتعشّی فساد
بدنست نشنیده که خدای تعالی در وصف اهل بهشت میفرماید که ولهم
رزقهم بکرةً وعشیًّا یعنی برای ایشانست روزی ایشان در جنت
بامداد وشام وسابقا مذکور شد که معجون شقاقل این مرض را نافع است
**قی وتهوّع وغثیان** معجون شقاقل چنانکه سابقا مذکور شد این امراض را
نافع است **وجع فؤاد** یعنی درد فم معده معجون شقاقل چنانکه سبق
ذکر یافت اورا نافع است **نقصان شهوت** معجون شقاقل اورا نافع است
**کثرت عطش** مفرح مسهل اورا نافع است **امراض جگر** **وجع کبد**
یعنی درد جگر معجون سفرجلی وفصد قدم چنانچه سابقا باو اشاره
رفته اورا نافع است **سدد کبد** در فصل ادویه مفرده بسیاری از
ادویه مفتّح شده بآن مداوا باید نمود **ورم کبد** علاجش در ضمن
مطلق ورم سمت بیان خواهد یافت **استسقا** ونیز علاجش
در آنجا خواهد آمد وشیر شتر بواسطه آنکه شفاست از هر دردی
که در جگر باشد وحرکت بدن را بر میگرداند وغسل بدن مینماید از فضول

دنیز که مستلزم اورام است چنانکه سبق ذکر یافته اورا نافع است
امراض زهره و سپرز یرقان حماد بن مهران بلخی روایت کرده که کنا نختلف
الی الرضا بخراسان فشکی الیه یوما من الایام شاب منا الیرقان
فقال خذ خیار بادرنج فقشره ثم اطبخ قشوره بالماء ثم اشرب
تلک ایام علی الریق کل یوم مقدار رطل فاخبرنا الشاب بعد
ذلک انه عالج به صاحبه مرتین فبرا باذن الله تعالی یعنی
مادر خراسان آمد و شد بخدمت حضرت امام رضا ع مینمودیم پس روزی
از روزها جوانی از ما شکوه نمود از یرقان که باوش بان مبتلا
بود حضرت فرمود که بگیر خیار بادرنک و آنرا مقشر کرده و پوستهای
اورا بپخته سه روز هر روز ناشتا مقدار یک رطل از آب آن اورا
بخوران پس آن جوان خبر داد ما را بعد از آن که تا دو بار خود را بآن
معالجه نمودم و باذن الله آن مرض بری شد و سابقا اشاره شد بآنکه
معجون سفرجلی یرقان را نافع است درد سپرز سهل بن مخلد روایت
کرده که دخلت علی الرضا علیه السلم فشکوت الیه وجعا فی طحالی
تکبدا منه و اطلا نهاری تکبدا من شدة وجعه فقال این
انت من الدواء الجامع یعنی الادویة المتقدم ذکرها غیر
انه قال خذ حبة بماء وحسو خل ففعلت ما امرنی به فکن





مالی یعنی داخل شدم بر حضرت امام رضا ع پس شکوه نمودم باو از درد
که در سپرز من بود که هر شب و هر روز در شکنجه و شدت آن بودم فرمود
که کجایی تو از دوای جامع یعنی ادویه که ذکر آن متقدم شد الا آنکه حضرت
فرمود که بگیر یک حبه با آب سرد و حسوی سرکه پس چنان کردم درد من ساکن شد
تموده جابر از حضرت باقر ع روایت نموده که آمد از خراسان مردی
بخدمت علی بن الحسین علیهما السلم و گفت یا بن رسول الله قصد حج کردم
و بجهة آنکه مرا درد سپرزی بود وقتی که از خانه بر می آمدم احرام ملازمت
تو بستم تا بدعای که سبب فرج من باشد از خدمت تو بهره ور گردم فرمود
که خدا کفایت آن از تو کرد و لله الحمد پس چون احساس بان درد کنی
بنویس این آیه را بزعفران و آب زمزم که خدای تعالی آن درد را از تو
دفع مینماید و آیه اینست قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما
تدعوا فله الاسماء الحسنی ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت
بها وابتغ بین ذلک سبیلا وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا
ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره
تکبیرا و بنویس این ترجمه را بر پوست و ببند بر بازوی چپ هفت روز
که تسکین درد خواهد نمود و ترجمه اینست لاس س س دح دم
کم له ویحق ح لله صرع رحر بی ححح عسره سه هک

بان عاج حل الضرس هو بوا امنوا مسعوفتم **دوا و** طحال
کوفی از حضرت کاظم ع روایت نموده که شکی الی الباقر ع رجل من
اولیائه وجع الطحال و قد عالجه بکل علاج و انه یزداد
کل یوم شرا حتی اشرف علی الهلکة فقال له اشتر بقطعة
فضة کراثا و اقلعه قلیا جیدا بسمن عربی و اطعم من به
هذا الوجع ثلاثة ایام فانه اذا فعل ذلک بریٔ ان شاء الله
تعالی یعنی شکوه کرد بحضرت باقر ع مردی از دوستان او از درد
سپرز و آنمرد معالجه کرده بود آنرا به هر علاج و شر آن درد او
یوما زیاده میشد تا آنکه مشرف بر هلاک شده بود فرمود که
بپاره نقره قدری کندنا و آنرا در روغن عربی بریان کن و بخوران
کسی را که این درد داشته باشد که چون چنین کرده شود به خواهد شد
و محتمل که مراد بپاره نقره نقدی باشد که اکنون بکبیری معروفست
و تخصیص روغن بعربی شاید که آن جهت باشد که مواشی ایشان در
مراعی سنا و سایر حشایش نافعه می‌چرند والله اعلم **امراض روده**
**قولنج** عبدالله بن سنان از حضرت صادق ع روایت کرده که آنحضرت
از پدر خود روایت فرموده که شکی رجل الی النبی صلی الله علیه و آله
فقال یا رسول الله ان لی اخا یشتکی بطنه قال مر اخاک

ان



ان یشرب شربة عسل بماء حار فانصرف الیه من الغد و
قال یا رسول الله قد اسقیته و ما انتفع بها فقال رسول الله
صدق الله و کذب بطن اخیک اذهب فاسق اخاک
شربة عسل و عوذه بفاتحة الکتاب سبع مرات فلما ادبر
الرجل قال النبی صلی الله علیه و آله یا علی ان اخا هذا الرجل
منافق فمن هیهنا لا تنفعه الشربة یعنی شکوه کرد مردی بحضرت
نبی ص و گفت مرا برادریست که شکمش آزار دارد حضرت فرمودند که
بفرما برادر خود را که شربتی از عسل با آب گرم بیاشامد آنمرد روز
دیگر بخدمت حضرت آمده گفت یا رسول الله برادر خود را از آن
شربت خورانیدم و بآن منتفع نشد فرمود که خدای تعالی گفته که
فیه شفاء للناس و شکم برادر تو دروغ گفته برو و برادر خود را
شربت عسل بخوران و تعویذش کن بفاتحة الکتاب هفت مرتبه پس
چون آنمرد پشت نموده برفت فرمود که یا علی بتحقیق که برادر این مرد
منافق است و از اینجاست که شربت او را نفع نمیکند **عوذه** مروی
که شکوه کرد مردی بحضرت امیرالمؤمنین ع از درد شکم حضرت ع
امر نمود او را که آب گرم بیاشامد و بگوید یا الله یا الله یا الله
یا رحمن یا رحیم یا رب الارباب یا اله الالهة یا ملک الملوک

یا سیدنا یا ذاتا اشفنی بشفائك من كل داء و سقم فانی عبدك
وابن عبدك انقلب فی قبضتك **اخری** ابو بصیر روایت کرده
که شکوه کرد مردی بحضرت ابی عبد الله ع از درد ناف حضرت فرمود
که برو و دست خود را در موضعی که آزار دارد بگذار و بگو و انه لکتاب
عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل
من حکیم حمید سه مرتبه که خدای تعالی شفا خواهد داد
**اخری** عمر بن یزید صیقل از حضرت صادق ع روایت کرده که مردی
از دوستان او از قولنج باو شکوه نمود فرمود که بنویس برای قولنج
ام القرآن و معوذتین پس بنویس در زیر آن عوذه که اعوذ
بوجه الله العظیم و بعزته التی لا ترام و بقدرته التی لا
یمتنع منها شیء من شر هذا الوجع ما فیه بعد از آن آنرا ناشتا
باب باران بنوش که صحت خواهی یافت باذن الله **اخری** جابر از
حضرت باقر ع روایت نموده که آنحضرت از پدران خود از حضرت
امیر المؤمنین علیهم السلام روایت فرموده که شکوه کرد باو مردی از
بلغم خام و ابرده که برودتیست که موجب ضعف باهست و از
قولنج حضرت فرمود که اما قولنج بنویس برای او در شانه یا لوحی
یا جامی بمشك و زعفران ام القرآن و معوذتین و قل هو الله احد را





بنویس در زیر آن عوذه را که اعوذ بوجه الله العظیم و
بقوته التی لا ترام و قدرته التی لا یمتنع منها شیء من هذا
الوجع و شر ما فیه و شر ما احذر منه بعد از آن آنرا باب
باران بشو و بناشتا یا وقت خواب بنوش **اخری** معلی ابن ابی از
حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده که بودیم با حضرت در سفری
و با آنحضرت اسمعیل پسر او بود روزی بحضرت از درد شکم
و پشت شکوه نمود حضرت او را از مرکب فرود آورده بر پشت خوابانید
و گفت بسم الله و بالله و بصنع الله الذی اتقن کل شیء انه
خبیر بما تفعلون اسکن یا ریح بالذی سکن له ما فی اللیل
و النهار و هو السمیع العلیم و از حضرت پیغمبر ص مرویست
که گفت سلمان را چون شکم تو درد کند برخیز و نماز بگذار و پیش
از این مذکور شد که معجون سفرجلی و افتیمون این مرض را نافعست
**مغص و لوی** یعنی پیچش شکم **عوذه** سعد بن سعد از حضرت
کاظم ع روایت کرده که ببعض اصحاب خود فرمود در حالی که از
پیچش شکوه داشت که بگیر آبی و این رقیه را بر آن بخوان و روغنی
بر آن مریز و در رقیه آیت کریمه یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم
العسر سه مرتبه و این آیه را نیز بخوان که او لم یر الذین کفروا

أَنَّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ
كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ بعد از آن آب بنوشد و دست خود را بر شکم
خود بگذارد که عافیت خواهی یافت باذن الله تعالی دواء محمد بن
ابرهیم جعفی روایت نموده که شکی رجل الی ابو الحسن علی بن الرضا ع
مغصا کاد یقتله وسئله ان یدعو الله عز وجل فقد اعیاه
کثرت ما یتخذ له من الادویة ولیس ینفعه ذلک بل یزداد
غلبته وشدة فتبسم صلوات الله علیه وقال ویحک ان دعایا
من الله بمکان وانی اسئل الله ان یخفف عنک بحوله وقوته
فاذا اشتد بک الامر والتویت منه فخذ جوزة واطرحها
علی النار حتی تعلم انها قد استوی ما فی جوفها وغیرته النار
فقشرها وکلها فانها تسکن من ساعتها قال فوالله ما فعلت
ذلک الامرة واحدة فسکن عنی المغص باذن الله عز وجل
یعنی شکوه کرد مردی بحضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام
از پیچشی که نزدیک بود که او را بکشد و سؤال نمود که حضرت برای او
از خدای تعالی شفا بطلبد بتحقیق که عاجز کرده بود او را دواها
که برای او میساختند و او را نفع نمیکرد بلکه سبب زیادتی غلبه درد
او میشد راوی گفته پس حضرت تبسم نموده فرمود که رحمت باد بر تو



بدرستی که دعای ما از خدا بمکانیست یعنی مرتبه استجابت دارد
و بتحقیق که من سؤال خواهم نمود از خدای تعالی که بحول و قوة خود
این مرض را از تو تخفیف دهد پس چون این مرض بتو اشتداد نماید
و تو از شدت آن بر خود بپیچی یکی گردکان و بینداز او را
بر آتش تا وقتی که معلوم شود که آنچه در جوف اوست یعنی مغز بریان
شده و آتش او را متغیر شده کرده مقشر کرده بخور که همان ساعت
درد ترا ساکن خواهد کرد آن مرد گفت والله که نکردم آنچه حضرت فرموده بود
مگر یکمرتبه که آن مغص از من ساکن شد باذن الله اسهال دواء
احمد بن اسحق گفته که کثیرا ما اجالس الرضاء فقلت یا ابن رسول الله
ان ابی مبطون منذ ثلث لیال لا یملک بطنه فقال این
انت من الدواء الجامع قلت لا اعرفه قال هو عند احمد بن
ابرهیم التمار فخذ منه حبة واحدة واسقه اباک
بماء الاس المطبوخ فانه یبرأ من ساعته قال فمضیت الیه
فاخذت منه شیئا کثیرا فاسقیته حبة واحدة فسکن
من ساعته یعنی بسیاری از اوقات بحضرت رضا ع مجالست مینمودم
پس با او گفتم یا ابن رسول الله مدت سه روز است که پدر مرا اسهال
داده بحیثیتی که مالک شکم خود نیست و بی اختیار شکمش جاریست فرمود

که کجایی تو از دوای جامع یعنی دواء الرضا گفتم نمی‌شناسم او را فرمود که
او نزد احمد بن ابراهیم تمارات یکی از وی لحب بآب مورد بپخته بده بخورداند
که در ساعت بهتر خواهد شد پس رفتم بنزد احمد و قدری از آن دوا گرفتم
و بخورد ایل حبه از آن بروجه مأمور بخورانیدم در ساعت ساکن شد
آخر اسحق بن فیض گفته که کنت عند الصادق ع فجاءه رجل من
الشیعة فقال له یا ابن رسول الله ان ابنتی ذابت وتحل جسمها
وطال سقمها ولها بطن ذریع فقال الصادق ع وما یمنعك من
هذا الارز بالشحم المبارك انما حرم الشحوم علی بنی اسرائیل لعظم
برکتها ان تطعمها حتی یمسح الله ما بها لعلك تتوهم ان تخالف
لکثرة ما عالجت قال یا ابن رسول الله وکیف اصنع به قال خذ حجارا
اربعة واجعله فی قصعة فاذا بلغ الارز ونضج فخذ الاحجار
فالقها فی القصعة التی فیها الشحم وکب علیها قصعة اخری
ثم حرکها تحریکا شدیدا ولا تخرجن بخاره لتحتا لا حارا
ولا باردا فانها تعافی باذن الله تعالی فقال الرجل العالج
والله الذی لا اله الا هو ما اکلته الا مرة واحدة حتی
عوفیت یعنی بودم نزد حضرت صادق ع که آمد مردی از شیعه و گفت
یا ابن رسول الله بدرستی که دختر من گداخته و جسمش لاغر شده و بیماریش



دیر کشیده و او را شکم روش شدید است حضرت فرمود که چه مانع است
ترا ازین برنج با پیه بارك که او را بخورانید از آن تا خدای تعالی
قطع کند از و هر علتی که دارد حرام نشد پیه‌ها بر بنی اسرائیل مگر برای بزرگی
نفع و برکت آن و شاید که تو بسبب کثرت معالجه که کرده توهم کنی که مخالفت
خواهد کرد آن مرد گفت یا ابن رسول الله چگونه بسازم آن را حضرت فرمود
که بگیر چهار سنگ و پیه را در کاسه بکن پس چون برنج نیك پخته و رسیده
شد آن سنگها را گرم کرده در ظرفی که پیه در اوست بکن و کاسه دیگر بر
بالای او بگذار و آن کاسه را نیك بجنبان و مگذار که بخارش بیرون رود پس
چون پیه گداخته شد آن را در میان برنج بگذار تا آنکه بیاشامد آن دختر او را نه گرم
و نه سرد تا عافیت یابد آن مرد معالج گفته که قسم بخدایی که جز او خدایی نیست
که نخورد آن دختر دوا را مگر یکمرتبه که عافیت یافت عوذه حسن بن خالد گفته
که نوشتم بحضرت ابی الحسن و شکوه کردم باو از علتی که در شکم من بود
و از و دعا سوال نمودم حضرت در جواب نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
می‌نویسی ام القرآن و معوذتین و قل هو الله احد پس می‌نویسی پایین
آن اعوذ بوجه الله العظیم وعزته التی لا ترام وقدرته التی
لا یمتنع منها شیء من شر هذا الوجع وشر ما فیه وما احذر
می‌نویسی اینها را در لوحی یا شانه پس آب باران شسته ناشتا و وقت خواب

میتوییی که اجعله شفاء من کل داء **دیدان** یعنی کرمها که در شکم بهم میرسد
**دواء** محمد بن یزید سکونی از حضرت ابی عبدالله ع روایت کرده و از
پدران خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده که من اکل
سبع تمرات عجوة عند مضجعه قتلن الدود فی بطنه یعنی هر که
هفت دانه خرمای عجوه که بهترین انواع خرماست در مدینه در وقت
خواب بخورد میکشد کرمی که در شکم اوست **اخر** از حضرت صادق ع مرویست
که اسقه خل الخمر فان خل الخمر یقتل دواب البطن یعنی بخوران
کسی را که کرم در شکم داشته سرکه شراب که سرکه شراب جانوران شکم را
میکشد و نیز از حضرت امیر المؤمنین ع که کل العجوة فان تمر العجوة
یمیتها ولکن علی الریق یعنی بخور خرمای را که خرمای عجوه
کرمهای شکم را میمیراند ولیکن بر ناشتا **قراقر و نفخ** در شکم **دواء**
عبد الرحمن روایت کرده که شکی ذریح المحاربی قراقر فی بطنه
الی ابی عبدالله ع فقال اتوجعک قال نعم ما یمنعک من
الحبة السوداء والعسل یعنی شکوه کرد ذریح محاربی بحضرت
ابی عبدالله ع از قراقر که در شکم بود حضرت باو فرمود که آیا این
موجب درد شکم تو میشود گفت آری فرمود که چه مانع میشود ترا از
سیاه دانه و عسل **آخر** عثمان بن عیسی روایت کرده که شکوه کرد

مردی



مردی بحضرت کاظم ع و گفت که مرا قراقری هست که اصلا ساکن
نمیشود و مرا حیا می آید که با مردم مکالمه کنم و از من آواز قراقر بشنوند
ملتمس آنست که دعا فرمایی تا خدای تعالی از این مرض شفا کرامت فرماید
حضرت فرمود که چون از نماز فارغ شوی بگو اللهم ما عملت من
خیر فهو منک لا حمد لی فیه وما عملت من سوء فقد حذرتنیه
فلا عذر لی فیه اللهم انی اعوذ بک ان اتوکل علی ما لا حمد لی
فیه او آمن ما لا عذر لی فیه **امراض** کرده و مثانه **سنگ** کرده
و مثانه **دواء** محمد بن النضر که مؤدب فرزندان حضرت امام محمد
جواد ع بود گفته که شکوت الیه ما اجد من الحصاة فقال
ویحک این انت من الدواء الجامع دواء ابی فقلت سیدی
ومولای اعطنی صفته فقال هو عندنا یا جاریة اخرجی
البستوقة الخضراء قال فاخرجت البستوقة واخرج منها
مقدار حبة فقال اشرب هذه الحبة بماء السذاب
او بماء الفجل المطبوخ فانک تعافی منه قال فشربته
بماء السذاب فوالله ما حسست بوجعه الی یومنا هذا
یعنی شکوه نمودم بحضرت از آنچه می یافتم از سنگ فرمود که چرا
ترا رحمت کناد کجایی تو از دوای جامع دوای پدر من یعنی دواء الرضا ع

کفتم ای سید و مولای من صفت آنرا بمن عطا کن فرمود که اکنون
نزد ما موجود است ای کنیزک مرتبان سبز را بیار کنیزک مرتبانرا آورد
حضرت مقدار حبه از آن برآورده فرمود که این حبه را با آب
سداب یا آب ترب پخته بنوش که از آن مرض عافیت خواهی یافت
محمد گفته که آن حبه را با آب سداب نوشیدم و بجا افتم که احساس
بیدرد آن تا امروز ننمودم و سابقا مذکور شد که اطریفل کوچک این مرض را
نافع است وجع مثانه عوذه ابی بصیر روایت کرده که شکوه کردم مردی
بحضرت صادق ع از وجع مثانه فرمود که تعویذ کن با این آیات چون بخوابی
سه مرتبه و چون بیدار شوی یکمرتبه که بعد از آن احساس آن نخواهی
نمود و آیات اینست الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر الم تعلم
ان الله له ملك السموات والارض وما لكم من الله من ولی
ولا نصیر آنمرد گفته که بموجب فرموده حضرت ع عمل نمودم بعد از آن
احساس وجع ننمودم دواء بگیر تخم خیار بادرنگ را و مقشر کن و پوست آنرا
آنرا با بیخ کاشنی بجوشان و آنرا صاف نموده شکر طبرزد در آن کرده
سه روز بر ناشتا هر روز مقدار یکرطل بنوش که مجربست و این نیز
از جمله معروضات احمد است حصر البول در حدیث آمده که برای
حصر البول بخوانند ربنا الله الذی فی السماء تقدس اللهم اسمك



فی السماء تقدس والارض اجعل رحمتك فی الارض اغفر لنا
ذنوبنا وخطایانا انت رب الطیبین انزل رحمة وشفاء
من شفائك علی هذا الوجع فلیبرأ و جا انکه مذکور شد معجون
سفرجلی این مرض را نافع است تقطیر البول محمد بن ابی نصر از پدر خود
روایت نموده که شکی عمرو الافرق الی الباقر ع تقطیر البول
فقال خذ الحرمل واغسله بالماء البارد ست مرات وبالماء
الحار مرة واحدة ثم یجفف فی الظل ثم یلت بدهن حل
خالص ثم تستفه علی الریق سفا فانه یقطع التقطیر باذن الله
یعنی شکوه کرد عمرو بن ارفق بحضرت باقر ع از تقطیر بول فرمود
که بگیر حرمل را و بشو با آب سرد شش مرتبه و با آب گرم یکمرتبه پس آنرا
در سایه خشک کرده در روغن کنجد خالص ترکن و بر ناشتا سفوف کن
که تقطیر بول را قطع میکند بول در فراش در حدیث آمده که بگیرند سعد
دو جزو زعفران یکجزو هر یک را علیحده بکوبند و سعد را با آب
حریر ضیق بخته هر دو را درهم خلط کند و بعسل کف گرفته معجون سازند
وآنرا حبها بقدر بندق کنند و در جام آهنین بزعفران بنویسند
بسم الله الرحمن الرحیم ان الله یمسك السموات والارض
ان تزولا ولئن زالتا ان امسكهما من احد من بعده

واین آیه را مرة بعد اخری بنویسید تا جام پر شود بعد از ان جام را با آب
سرد بشویید و در ظرفی پاکیزه کرده نگاه دارند و پوست آهو را اگر نیابند
این آیه را و فاتحة الکتاب و قل هو الله احد سه مرتبه و معوذتین
و آیة الکرسی و آخر سوره حشر یعنی لو انزلنا هذا القرآن تا آخر
و آخر سوره بنی اسرائیل یعنی و قل الحمد لله الذی تا آخر بمرکب
بنویسید و بعد از ان آیه مذکوره بنویسید و بنویسید که یا من
هکذا الا هکذا غیره امسك عن فلان بن فلانة ما یجد
من غلبة البول و این تعویذ را اگر مریض ماده باشد بر زانوش
ببندند و اگر نر باشد بر زهارش ببندند و از ان بنادق یك بندق
در وقت خواب باو بخورانند با آن آبی که نگاه داشته اند و باید که آب
کم بیاشامد و چون غلبه بول برطرف شود تعویذ را از او واکنند که
مبادا عسر البول بهم رسد امراض مقعد زحیر دوا له ابی حمزه ثمالی
از حضرت باقر ع روایت کرده که ان رجلا شکی الیه الزحیر فقال
خذ من الطین الارمنی و اقله بنار لینة و استف منه فانه
یسکن عنك یعنی بحضرت شکوه کرد مردی از زحیر فرمود که بگیر
قدری از گل ارمنی و با آتش نرم بریان کرده از ان سفوف کن آخر
نیز آنحضرت فرموده که یك جزئی از بزر قطونا سفید و جزئی از بزر





و جزئی صمغ عربی و جزئی گل ارمنی و با آتش نرم آنها را بریان کرده
سفوف کن آخر یونس بن یعقوب روایت کرده که قال لی ابو عبد الله
و کنت اخدمه الذی کان فیه و هو الزحیر و یحك یا یونس
اعلمت انی الهمت فی مرضی اکل الارز فامرت به فغسل ثم
جفف ثم قلی ثم رض فطبخ فاکلته بالشحم فاذهب الله
بذلك الوجع عنی یعنی گفت مرا ابو عبد الله ع و من خدمت او میکردم
در بیماری که عارض او شده بود و آن بیماری زحیر بود که رحمت بر تو
باد ای یونس میدانی که من ملهم شدم در این بیماری بخوردن برنج فرمودم
که او را شسته خشك نمودند پس او را بریان کرده و کوفته و پخته
با پیه خوردم خدای تعالی بهمان آن درد را از من برطرف ساخت
و الحمد لله بواسیر دوا لها عمر بن یزید صیقل گفته که حضرت
ابا عبد الله الصادق ع و سأله رجل به البواسیر الشدیدة سکرجة
من نبیذ صلب لا یرید به اللذة و لکن یرید به الدواء فقال
لا و لا جرعة قلت لم قال لانه حرام و ان الله عز و جل لم
یجعل فی شیء مما حرم دواء و لا شفاء خذ کراثا نبطیا
فتقطع رأسها الابیض و لا تغسله و تقطعه صغارا صغارا
و تأخذ سناما فتذیبه و تلقیه علی الکراث و تأخذ عشر جوزات

تقشرها وتدقها مع وزن عشرة دراهم جبنا فارسيا وتغلي الكراث
فاذا نضج القيت عليه الجبن والجوز ثم انزلته عن النار فاكلته
على الريق بالخبز ثلثة ايام او سبعا وتحتمي عن غيره من الطعام
وتاخذ بعدها اهليلجا محضا قليلا بجبن وجوز مقشر بعد الشام
والكراث تاخذ على اسم الله نصف اوقية دهن شيرج على الريق
واوقية كندر تسحقه وتسفه وتاخذ بعده نصف اوقية
دهن شيرج اخر ثلثة ايام وتؤخر اكلك بعد الظهر تبرأ باذن الله
تعالى يعني حاضر بودم بخدمت حضرت صادق ع در حالی که سؤال کرد او را
مردی که او را بواسیری شدید بود و برای آن مرد بعض معالجین وصف نموده
بودند سکرجه از نبیذ صلب که تناول کند نه باراده لذت بلکه باراده
دوا این حضرت فرمود که نه و نه جرعه من گفتم برای چه فرمود برای آنکه حرام
و خدای تعالی نکردانیده در هیچ دوای حرامی نه دوا و نه شفا بگیر
کندنای نبطی را یعنی کندنایی که در بطایح بین العراقین میروید چه
در آنجا نیک میشود و سر سفید آنها را ببر و مشو آنرا و آنرا ریزه ریزه کن
و بگیر کوهان شتر را و بگداز و بینداز بر کندنا و بگیر ده گردکان
و آنرا مقشر کرده با ده درهم پنیر فارسی یعنی پنیر شور بکوب و آن کندنا را
جوشانیده چون نیک پخته شود گردکان و پنیر را بران بینداز بعد از آن





آنرا از آتش فرود آورده سه روز یا هفت روز بقدر حاجت
از آن با نان بخوری و از غیر او از طعام پرهیز نمایی و میگیری
بعد از سه روز یا هفت روز اهلیلج بریان کرده اندکی با پنیر
و گردکان بیان کوهان و کندنا در حالیکه میگیری نیم اوقیه روغن
شیرج با نام خدا بر ناشتا و یک اوقیه کندر کوفته سفوف مینمایی
و یک اوقیه دیگر روغن شیرج بر آن میگیری سه روز و در ین سه روز
خوردن خود را تاخیر مینمایی تا بعد ظهر که باذن الله تعالی صحت
خواهی یافت **آخر** و نیز از آنحضرت ابی حمزه ثمالی از اسحق
حریزی روایت کرد که قال الباقر ع یا حریزی اری لونک
قد انتقع ابك بواسير قلت نعم يا ابن رسول الله واسال الله
ان لا يحرمني من الاجر قال افلا اصف لك قلت نعم يا
رسول الله والله لقد عالجته باكثر من الف دواء فما
انتفعت بشيء من ذلك وان بواسيري تتحلب دما قال
ويحك يا حريزي فاني طبيب الاطباء ووارث العلماء ووارث
الحكماء ومعدن الفقهاء وسيد اولاد الانبياء على وجه
الارض قلت صدقت يا ابن رسول الله قال ان بواسيرك
اناث تسحب دما قلت صدقت قال عليك بشمع ودهن

زنبق وبنی عسل وتماقو وبزرکتان اجمعه فی مغرفة علی النار
فاذا اختلط فخذ منه قدر حمصة فالطخ بها المقعدة تبرا
باذن الله تعالی قال الحریزی فو الله الذی لا اله الا هو ما
فعلت الا مرة واحدة حتی برئ ما کان بی فلم احس
بعد ذلک بدم ولا وجع قال الحریزی فعدت الیه من قابل فقال
لی یا ابا اسحق قد برئت والحمد لله قلت نعم جعلت فداک
فقال اما ان شعیب بن اسحق بواسیره لیست کالذی کانت
بک انها ذکران فقال قل له لیاخذ ابا ذر فیجعلها ثلثة
اجزاء ولیحفر حفیرة ولیحرق اجرة فیثقب فیها ثقبة
ثم یجعل ثلثا لابا ذر علی النار ویجعل الاجرة علیها ویقعد
علی الاجرة علیها ولیجعل الثقبة حیال المقعدة فاذا ارتفع
البخار الیه فاصابه حرارته فلیکن هو بمیل ما یجد فان ربما
کانت خمسة ثالیل الی سبعة ثالیل فان ذابت فلیقلعها
ویرمی بها والا فیجعل الثلث الثانی من الابا ذر علیها فانها
یقلعها باصولها ثم لیاخذ المرهم الشمع ودهن زنبق ولبنی
عسل وبزرکتان هکذا قال المذکوران فلیجمعه علی ما وصفت لک
لیطلی بها المقعدة فانها هی طلیة واحدة فرجعت فو





له ذلک فعمله فبرا باذن الله تعالی فلما کان من قابل حججت
فقال لی یا ابا اسحق اخبر بالخبر شعیب فقلت له یا ابن رسول الله
والذی اصطفاک علی البشر وجعلک حجة ما تلی بها الا طلیة
واحدة یعنی فرمود حضرت باو که ای حریزی زیاده متغیر
می یابم مکر بواسیر داری کفتم یا ابن رسول الله از خدای تعالی مسئلت
می نمایم که مرا از اجر محروم نسازد فرمود که بی وصف کنم برای تو
دوایی کفتم آری یا ابن رسول الله بخدا قسم که من این مرض را هزار دوا
معالجه کرده و هیچ یک از آن منتفع نشده ام واز بواسیر من همیشه
خون می آید فرمود که وای بر تو یا رحمت بر تو بدرستی که من طبیب اطبا
وسر علما وحکما وسید اولاد انبیا ام کفتم چنین است یا سیدی
ومولایی فرمود که بواسیر تو ماده اند ولهذا خون میدهند کفتم
راست میفرمایی یا ابن رسول الله فرمود که بکیر شمع وروغن زنبق
ولبنی عسل یعنی لبنی تر وبزرکتان که بزرک باشد وجمع کن جمله را
در کفکیری و بر بالای آتش کیر تا ممزوج شود پس قدر نخودی از آن
کرفته بر مقعد بمال که بهره کلی خواهی یافت باذن الله تعالی حریزی
کفته که قسم بخدایی که جز او خدایی نیست که نکردم آنرا مکر یکمرتبه
که صحت یافتم ودیکر احساس وجع وخون ننمودم پس سال

آینده بخدمت حضرت مراجعت کردم حضرت فرمود که یا ابا اسحق
الحمد لله که صحت یافتی گفتم آری فدای تو شوم پس فرمود که اما
شعیب بن اسحق بواسیر او چون بواسیر تو ماده نیست بلکه بواسیر
او تر است پس فرمود با او بگو که بگیرد ابرادر که بلاد دریا شد و آنرا
بسه جزو کند و گوی بکند و آجری سوراخ کرده بعد از آن آتشی
در آن گو کرده باشد و یک جزو ابرادر را بر آتش گذاشته باشد آجر را
بر گو بگذارد و بر آن آجر بنشیند بحیثیتی که سوراخ آجر محاذی مقعد
باشد پس چون بخار مرتفع میشود و حرارتش باو میرسد بخار از بواسیر
می‌یابد میکشد و بسا باشد که بواسیر نخ ثؤلول یا هفت ثؤلول باشد
پس اگر باین تدبیر بواسیر گداخته شده برکند آنها را و بینداز و الا
ثلث دویم ابرادر بر آتش میگذارد که آنها را از بیخ خواهد برکند
بعد از آن مرهم مذکور یعنی شمع و روغن زنبق و لبنی عسل و کتان و بزد
میگیرد و همچنین فرمود حضرت برای بواسیر تر اینجا مغایرت بواسیر
تو بواسیر ماده را در استعمال مرهم بعد از قلع و قمع و جمع مینماید
اجزا را بر وجهی که برای تو وصف کردم تا آنکه طلا کند آن مرهم را
در مقعد که زیاده از یکمرتبه محتاج الیه نخواهد بود پس من بعد از
مراجعت از خدمت حضرت آنچه از حضرت شنیده بودم برای او وصف

کردم



کردم و شعیب بر موجب آن عمل نموده صحت یافت باذن الله تعالی پس چون سال آینده
حج گذارده بخدمت حضرت استشراف نمودم حضرت از حال شعیب استخبار نمود
عرض کردم که یا ابن رسول الله بخدا که ترا بر مردم برگزیده است و حجت در زمین
ساخته که چنانکه فرمودی طلا نکرد شعیب آن مرهم را مگر یکمرتبه و سابقا
بمحل بیان رسیده که حب مقل برای بواسیر نافع است عوذه ابی عبد الرحمن
سلمی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود که هر که بواسیر دارد این
عوذه تعویذ کند شر بواسیر از او بکفایت میرسد یَا جَوادُ یَا مَاجِدُ یَا رَحِیمُ
یَا قَرِیبُ یَا مُجِیبُ یَا بَارِئُ یَا رَاحِمُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْدُدْ
عَلَیَّ نِعْمَتَکَ وَ اکْفِنِی شَرَّ وَجَعِی ریح بواسیر دواء عمر بن یزید صیقل
گفته که کتب جابر بن حیان الصوفی الی ابی عبد الله فقال یا ابن
رسول الله منعنی ریح شابکة سکت بین قرنی الی قدمی فادع الله لی فدعا
و کتب الیه علیک بسعوط العنبر والزنبق علی الریق تعافی منها ففعل ذلک
فکانما انشط من عقال یعنی نوشت جابر بن حیان صوفی بحضرت صادق ع
مضمونش آنکه مانع شده است مرا از حضرات باری که سر تا قدم فرو گرفته
دعا کن تا خدای تعالی شفا عطا کند حضرت برای او دعا نموده در جوابش
نوشت که ملازم شو سعوط عنبر و زنبق را بر ناشتا که از آن مرض عافیت
خواهی یافت جابر بمضمون مکرمت مشحون عمل نموده گویا که از بندی رها یافت

**عوذه** ذریح محاربی گفته که شنیدم از حضرت ابی عبدالله ع که تعویذ نمود
مردی از دوستان خود را از ریح می گفت که عَزَمْتُ عَلَیْکَ یَا وَجَعُ بِالْعَزِیمَةِ
الَّتِی عَزَمَ بِهَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ رَسُولُ اللهِ عَلَی جِنِّ وَادِی الصَّبِرَةِ فَأَطَاعُوا
وَأَجَابُوا لَمَّا أَطَعْتَ وَأَجَبْتَ وَخَرَجْتَ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ السَّاعَةَ
السَّاعَةَ بِإِذْنِ اللهِ تَعَالَی بِأَمْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِقُدْرَةِ اللهِ بِسُلْطَانِ اللهِ
بِجَلَالِ اللهِ بِكِبْرِيَاءِ اللهِ بِعَظَمَةِ اللهِ بِوَجْهِ اللهِ بِجَمَالِ اللهِ بِبَهَاءِ اللهِ
بِنُورِ اللهِ و فرمود که بعد از این عوذه ریح در رفتن درنگ نخواهد نمود
**اخری** بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ
الْمُقَدَّسِ الْمُبَارَكِ الَّذِی مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَعْطَيْتَهُ وَمَنْ دَعَاكَ بِهِ
أَجَبْتَهُ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تُعَافِيَنِی مِمَّا أَجِدُ فِی رَأْسِی
وَفِی سَمْعِی وَفِی بَصَرِی وَفِی بَطْنِی وَفِی ظَهْرِی وَفِی يَدِی وَفِی رِجْلِی وَفِی
جَسَدِی وَفِی جَمِيعِ أَعْضَائِی وَجَوَارِحِی إِنَّكَ لَطِيفٌ لِمَا تَشَاءُ وَأَنْتَ
عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ **امراض** اعضای تناسل **وجع الفرج** یعنی دردی که عارض
قبل میشود از حریز سجستانی مرویست که بعد از فراغ از مناسک حج بمدینه
رفتم بخدمت ابی عبدالله ع رسیدم در حالیکه معلی بن خنیس از درد فرج
باو شکوه مینمود پس حضرت فرمود که بدرستیکه تو در موضعی از مواضع کشف
عورت نمودی بسبب آن خدای تعالی این وجع را از پی تو کرده ولیکن تعویذ نما





این وجع را بعوذه که امیرالمؤمنین ع با و اهله را بآن تعویذ فرموده که بعد از آن
وجعش عود ننموده معلی بن خنیس گفته که یابن رسول الله آن عوذه کدام است
فرمود که بخوان بعد از آن که دست خود را بر بالای درد گذاشته باشی بِسْمِ اللهِ
وَبِاللهِ بَلیٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْلَمْتُ وَجْهِی إِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ
أَمْرِی إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ سه مرتبه بگو که عافیت
خواهی یافت انشاء الله تعالی **نقصان باه** **دواء** محمد بن مسلم روایت کرده
که قَالَ رَجُلٌ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ ع إِنِّی أَشْتَرِی الْجَوَارِيَ فَأُحِبُّ أَنْ تُعَلِّمَنِی
شَيْئاً أَتَقَوَّی بِهِ عَلَيْهِنَّ فَقَالَ خُذْ بَصَلاً أَبْيَضَ فَقَطِّعْهُ صِغَاراً
وَاقْلِهِ بِالزَّيْتِ ثُمَّ خُذْ بَيْضاً فَافْقِضْهُ فِی قَصْعَةٍ وَذُرَّ عَلَيْهِ
شَيْئاً مِنَ الْمِلْحِ ثُمَّ اكْبُبْهُ عَلَی الْبَصَلِ وَالزَّيْتِ وَاقْلِهِ وَكُلْ مِنْهُ
قَالَ الرَّاوِی فَفَعَلْتُهُ فَكُنْتُ لَا أُرِيدُ مِنْهُنَّ شَيْئاً إِلَّا نِلْتُهُ یعنی
گفت مردی بحضرت ابی عبدالله ع که بدرستیکه من کنیز خریده میباشم پس
میخواهم که تعلیم کنی مرا چیزی که بوسیله آن برایشان قوی باشم فرمود که
بگیر پیاز سفید و او را ریزه کرده بر روغن زیت بریان نما بعد از آن
بگیر تخم مرغ را بشکن در کاسه و بپاش بر آن نمکی و ممزوج کن آنرا
به پیاز و زیت و بخور راوی گفت که از رحال این حدیث است که گفت که این را تجربه کردم

وبسبب آن چنان شدم که هرچه مراد من بود از زنان و کثرت وقاع می یافتم آخر
حضرت صادق ع فرموده که عَلَیْکَ بِالهِنْدَبا فَاِنَّهُ یَزیدُ فِی الماءِ وَیُحَسِّنُ اللَّوْنَ
وَهُوَ حارٌّ لَیِّنٌ یَزیدُ فِی الوَلَدِ الذُّکُورِ یعنی ملازم شو کاسنی را که زیاد می کند
در منی و نیکو میکند رنگ را و گرم است و نرم و زیاد میکند در فرزندان ذکور
شاید که مراد بحرارت کاسنی تأثیر او باشد بالخاصیه از دو تبرهات و اینکه
اطبا می گویند کاسنی نافع است جگر حار را بالکیفیة و جگر بارد را بالخاصیة
آخر حضرت صادق ع فرموده که الکُحْلُ یَزیدُ فِی المُباضَعَةِ والحِناءُ یَزیدُ فیها
وقال ع اللبنُ الحلیبُ نافعٌ لِمَنْ یَفتُرُ عَلَیْهِ الماءُ الظَّهْرِ یعنی سرمه زیاد میکند در
جماع و حنا زیاد میکند در آن و فرمود که شیر تازه دوشیده نافع است
کسی را که آب پشت یعنی منی بر او سستی کند و سابقا مذکور شد که معجون
شقاقل باه را نافع است آخر از حضرت صادق ع مرویست که مردی دیگر
که از و التماس تعلیم مقوی باه نموده بود فرمود که بسجده میروی و میگوئی
اَللّٰهُمَّ اَدِمْ فِیهِنَّ لَذَّتی وَکَثِّرْ فِیهِنَّ رَغْبَتی وَقَوِّ عَلَیْهِنَّ ضَعْفی حَلالًا
مِنْ عِنْدِکَ یا سَیِّدی عقر و آن عبارتست از مرضی که موجب عدم کون
فرزند شود دعاء سلیمان بن جعفر جعفری از حضرت باقر ع روایت نموده
که مردی باو از قلت فرزند شکوه کرد و گفت که بواسطه طلب فرزند
زنان آزاد و کنیزان تحصیل نمودم و مرا فرزند روزی نشد حضرت فرمود



که بگو سه روز بعد از نماز مکتوبه عشای آخره یعنی خفتن و نماز بامداد
سُبْحانَ اللهِ هفتاد مرتبه و اَسْتَغْفِرُ اللهَ هفتاد مرتبه و ختم نما آنرا
بقول خدای تعالی که اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ اِنَّهُ کانَ غَفّارًا یُرْسِلِ السَّماءَ
عَلَیْکُمْ مِدْرارًا وَیُمْدِدْکُمْ بِاَمْوالٍ وَبَنینَ وَیَجْعَلْ لَکُمْ اَنْهارًا
و زن خود را در شب سیم مواقعه کن که خدای تعالی فرزندی تمام اعضا
روزی خواهد کرد راوی گفته که آن مرد چنان کرد هنوز سال تمام نشده بود
که خدای تعالی او را قرة العینی روزی کرد آخر حارث بن مغیره گفته
که گفتم بحضرت ابی عبدالله ع که من از اهل بیتی که همگی منقرض شده اند
و مرا فرزندی نیست که بقیه ایشان باشد فرمود که سجده کن و در حالت
سجود بگو رَبِّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً اِنَّکَ سَمیعُ الدُّعاءِ رَبِّ
لا تَذَرْنی فَرْدًا وَاَنْتَ خَیْرُ الوارِثینَ و باید که در رکعت اخیره
باشد از نماز خفتن یعنی در سجده اخیره بعد از آن همان شب اهل
خود را جماع کن حارث گفته که چنان کردم و ببرکت آن علی و حسین
متولد شدند ادرار طمث یعنی بیار آمدن حیض حسین بن خالد
روایت کرده که کَتَبَتِ امْرَاَةٌ اِلَی الرِّضا ع تَشْکُوا دَوامَ الدَّمِ فـ
فَکَتَبَ تَأْخُذُ کَفًّا مِنْ کُزْبَرَةٍ وَمِثْلَهُ مِنْ سُماقٍ فَتَنْقَعُهُ لَیْلَةً
تَحْتَ النُّجُومِ ثُمَّ تَغْلیهِ بِالنّارِ وَتُصَفّیهِ ثُمَّ تَشْرَبُ مِنْهُ قَدْرَ

سکرجة یکن عنک الدم الا فی اوان الحیض باذن الله یعنی نوشت
زنی بخدمت امام رضا ع درحالی که شکوه کرد از دوام خونی که بآن مبتلا
بود حیض گفته که پس حضرت درجواب نوشت که میگیری کفی از کشنیز
وکفی از سماق وآنرا شب در زیر آسمان میخیسانی بعد از آن آنرا جوشانیده
صاف میکنی وقدح سکرجه از آن مینوشی که خون از تو ساکن خواهد شد
مگر در وقت حیض باذن الله **وجع الرحم** یعنی درد زهدان **عوذه**
بسم الله وبالله الذی باذنه قامت السموات والارض فان مریم
بنت عمران لم یضرها وجع الارحام کذلک یشفی الله فلانة
بنت فلانة من وجع الارحام ومن وجع عرق الارحام اسلم
اسلم بسم الله الحی القیوم بسم الله المستغاث بالله علی ما هو
کائن وعلی ما قد کان واشهد ان الله قد احاط بکل شیء علما
مه مهه که مشمم که مهه بسم الله الرحمن الرحیم
محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء
بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا
سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریة
ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ
فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار وعد الله





الذین امنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما
اجیبوا عزمت علی سامعة الکلام الا اجابت هذا الخاتم
بعزائم الله الشداد التی تزهق الارواح والاجساد ولا
تبقی روحا ولا فؤادا اجب بسم الله الذی قال للسموات
والارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین وصلی
علی محمد وال محمد الطاهرین **عسر الولادة** یعنی دشواری زائیدن
**عوذه** سلیم بن قیس هلالی از حضرت امیر المؤمنین ع روایت نموده
که حضرت فرموده که من دو آیه از کتاب الله یعنی قرآن میدانم که نوشته
میشود برای زن وقتی که زائیدن براو دشوار میشود برین کیفیت
که مینویسی این دو آیه را بر پوست آهو و برزن می بندی بجایی که آنک
بسته میشود برین وجه که بسم الله وبالله ان مع العسر یسرا
هفت مرتبه و یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة
شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت
وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری
ولکن عذاب الله شدید یکمرتبه و در پوست دیگر مینویسی که حتی
ولدت مریم حتی یا حی اسقط الی الارض الساعة منها خلقت
فیها نعود وآنرا بر رشته کتان غیرتابیده بر ران چپ او ببندی که چون

زن زاید فی الحال بی تانی آن رشته را قطع سیمایی که نافع است

اخری جابر بن یزید جعفی روایت کرده که مردی بخدمت حضرت باقرع

آمده گفت یا بن رسول الله بفریاد من برس حضرت فرمود که چه واقع شده

گفت که زن من از شدت درد زه مشرف بر موت فرمود که برو و بخوان برای او

کرّ فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت یا لیتنی مت قبل هذا

وکنت نسیا منسیا فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک

سریا وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا بعد از آن

باواز بلند بگو که والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا

وجعل لکم السمع والابصار لعلکم تشکرون کذلک اخرج ایتها

الطلق اخرج باذن الله که در همان ساعت بیرون خواهد شد بعون الله تعالی

اخری ابی حمزه از حضرت باقرع روایت کرده که چون بر زنی ولادت

دشوار شود مینویسد این آیه را در ظرفی پاکیزه بمشک زعفران و آنرا

با آب چاه شسته زن را میخوراند و در شکم و فرج او می پاشد که همان ساعت

زاید و آیات اینست کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها

کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ

فهل یهلک الا القوم الفاسقون لقد کان فی قصصهم عبرة

لاولی الالباب ما کان حدیثا یفتری ولکن تصدیق الذی بین یدیه





وتفصیل کل شیء وهدی ورحمة لقوم یؤمنون اخری ابی الظبیان

از حضرت صادقع روایت نموده که این آیه را در کاغذی برای حامله

مینویسید وقتی که داخل میشود در ماهی که در آن ماه وضع حمل مینماید

تا او را درد زه و عسر ولادت بهم نرسد و باید که بر کاغذ بر چیزی

خفیف بپیچید و بیاویزند بر میان حامله و چون فرزند متولد شد فی الحال آن کاغذ را

از وی ببرند و نگذارند که بر او ساعتی آویخته باشد و آیات اینست اولم یر الذین

کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا

من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون وآیة لهم اللیل نسلخ

منه النهار فاذا هم مظلمون والشمس تجری لمستقر لها ذلک

تقدیر العزیز العلیم والقمر قدرناه منازل حتی عاد کـ

العرجون القدیم لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا

اللیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون وآیة لهم انا

حملنا ذریتهم فی الفلک المشحون وخلقنا لهم من مثله ما

یرکبون وان نشأ نغرقهم فلا صریخ لهم ولا هم ینقذون

الا رحمة منا ومتاعا الی حین ونفخ فی الصور فاذا هم من

الاجداث الی ربهم ینسلون و بر پشت کاغذ مینویسد کانهم یوم

یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک

الّا القوم الفاسقون کانّهم یوم یرون لم یلبثوا الّا عشیّةً
او ضحیها اخری درحدیث آمده که مینویسد این شکل را وبر ران زن

اخرج نفسی من هذا المجلس

| ٤ | ٩ | ٢ |
| --- | --- | --- |
| ٣ | ٥ | ٧ |
| ٨ | ١ | ٦ |

ولیسلموا انار ک

ومینویسد بر کاغذ
که ومنها خلقناکم
وفیها نعیدکم
ومنها نخرجکم
تارة اخری یا خالق النفس من النفس ومخلّص النفس من النفس
فرّج عنها وبر ران چپ او می بندند تا فرزند تمام اعضا بیندازد باذن الله
تعالی امراض ظهر ومفاصل وجع ظهر یعنی درد پشت ابی حمزه ثمالی از
حضرت باقر ع روایت کرده که شکوه کرد مردی از همدان بحضرت
امیرالمؤمنین ع از درد پشت فرمود که دست خود را بر موضع درد گذاشته
سه مرتبه بخوان وما کان لنفس ان تموت الّا باذن الله کتابا
مؤجّلا ومن یرد ثواب الدنیا نؤته منها ومن یرد ثواب الآخرة
نؤته منها وسنجزی الشاکرین وبخوان هفت مرتبه انا انزلناه
تا آخر سوره که از آن علت عافیت خواهی یافت انشاء الله تعالی وسابقاً
مذکور شد که معجون افتیمون وجع ظهر را نافع است وجع خاصره
یعنی درد تهیگاه عوذه حمران بن اعین روایت کرده که سؤال کرد مردی

از



از حضرت باقر ع وگفت یا ابن رسول الله بدرستی که درد تهیگاه خود در سخت
می یابم ومعالجه نموده ام او را بعلاج بسیار وبرطرف نشد حضرت فرمود که
کجایی تو از عوذه امیرالمؤمنین ع آن مرد گفت که کدام است فرمود که چون
از نماز خود فارغ شوی دست خود را بر موضع درد گذاشته مسح آن موضع
کرده بخوان که افحسبتم انّما خلقناکم عبثا وانّکم الینا لا ترجعون
فتعالی الله الملک الحق لا اله الّا هو ربّ العرش الکریم ومن
یدع مع الله الها آخر لا برهان له به فانّما حسابه عند ربّه انّه
لا یفلح الکافرون وقل ربّ اغفر وارحم وانت خیر الراحمین
آن مرد گفته که بموجب فرموده عمل نمودم آن درد از من برطرف شد بعون الله
محمد بن سنان از حضرت صادق ع روایت نموده که انّ رسول الله
صلی الله علیه وآله قال اشربوا الکاشم فانّه جیّد لوجع الخاصرة
یعنی بدرستی که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده که بنوشید
کاشم را که انجدان رومی باشد که نیکست برای درد تهیگاه وسابقاً
مذکور شده که اطریفل کوچک ومعجون ترنج برای این درد نافع است
امراض اعضاء اطرافیه وجع مفاصل عوذه ابن ابی یعفور روایت کرده که
وقتی که من نزد حضرت صادق ع بودم در آن اثنا سنان بن سلمه بخدمت
حضرت آمد در حالی که بسیار رنگش زرد بود پس حضرت از او

که ترا چیت که روی تو بیار زرد است سنان وصف کرد رنجی را که از شدت
درد در مفاصل میکشید فرمود که خدای تعالی ترا رحمت کند بگو اللّهمّ انّی اسئلک
باسمائک وبرکاتک ودعوة نبیّک الطّیّب المبارک المکین عندک
صلّی الله علیه وآله وبحقّه وبحقّ ابنته فاطمة المبارکة وبحقّ وصیّه
امیر المؤمنین علیه السّلم وبحقّ سیّدی شباب اهل الجنّة الّا اذهبت عنّی شرّ
ما اجد بحقّهم بحقّهم وبحقّک یا اله العالمین راوی گفته که بخدا
قسم که سنان بعد از گفتن آن هنوز از جای خود برنخواسته بود که درد ش
ساکن شد اخری داود بن زربی گفته که شکوه نمودم بحضرت ابی عبد الله ع
که شبی که از من بضربان درآمده تا صبح ساکن نشد پناه بیرکاه تو آورده ام
حضرت فرمود که دست خود را بر موضع ضربان بگذار و سه مرتبه بگو
الله الله الله ربّی حقّاً در ساعت ساکن خواهد شد اخری مفضل
بن عمر از حضرت ابی عبد الله ع روایت نموده که حضرت فرمود که بگیر
عوذه کل دردها را از من از عروق ضاربه وغیر آن وعوذه اینست
بسم الله وبالله کم من نعمة لله فی عرق ساکن وغیر ساکن علی عبد
شاکر وغیر شاکر وریش خود را بدست راست خود بگیر وبگو اللّهمّ فرّج
کربتی وعجّل عافیتی واکشف ضرّی سه مرتبه وجهد کن که تا این دعا
اشکی و گریه باشد عرق نسا دردیست که از جانب حقی ورلب تا استاکی کنز





ومنتهی میشود بزانو وباشد که جمیع پا را شامل شود عوذه حارث
اعور همدانی از حضرت امیر المؤمنین ع روایت نموده که تعلیم نمود
آنحضرت مردی را از اصحاب خود که شکوه کرده بود از عرق نسا فرمود که
چون احساس وجع کنی دست خود را بر موضع وجع بگذار و بگو بسم الله
الرّحمن الرّحیم بسم الله وبالله اعوذ بسم الله الکبیر واعوذ
بسم الله العظیم من شرّ کلّ عرق نعّار ومن شرّ حرّ النّار
که عافیت خواهی یافت باذن الله آنمرد گفته که نگفتم آنرا سه مرتبه
که خدای تعالی آن درد را از من برطرف نمود وعافیت یافتم دواء
تأخذ قلامة ظفر من به عرق النّسا فتعقدها علی موضع
العرق فانّه نافع باذن الله سهل حاضر النّفع واذا غلب علی
صاحبه واشتدّ ضربانه تأخذ تکّتین فتعقدهما وتشدّ
فیهما الفخذ الّذی فیه عرق النّسا من الورک الی القدم شدّا
شدیدا اشدّ ما تقدر علیه حتّی یکاد یغشی علیه یفعل ذلک
وهو قائم ثمّ یتعمّد الی باطن خنصر القدم الّتی فیه الوجع
ثمّ تعصرها عصراً شدیداً فانّه یخرج منه دم اسود ثمّ
یحشی بالملح والزّیت فانّه یبرأ باذن الله عزّ وجلّ یعنی میگیری
ناخن ریزه ناخن کسی را که عرق نسا داشته باشد ومی بندی بر موضع

عرق النسا کنافعات باذن الله و آسان و حاضر النفعات و چون غالب
شود عرق النسا بر صاحبش و ضربان و اشتداد نماید میگیری دو بند
زیر جامه و باهم گره میزنی و می بندی در ایشان رانی که عرق النسا در آن است
از زیر ران تا قدم بستنی محکم بستنی که قادر باشی بر او تا آنکه نزدیک باشد
که غشی بر او مستولی شود و این جمله بفعل می آید در حالتی که ایستاده باشد
بعد از آن قصد میکنی باطن کالوج قدمی که درد در اوست و او را می بندی
و میفشاری فشردنی سخت که از او خونی سیاه بر می آید بعد از آن پر میکنی
آن را بنمک و روغن زیت که بتحقیق او را بر دکلی خواهد بهم رسید و این
نیز از جمله معروضات احمد ستطیبات بحضرت امام ع وجع فخذین
یعنی درد رانها حماد بن عیسی رض روایت بحضرت امیر المؤمنین ع
کرده که آنحضرت فرمود که چون کسی از شما بدرد رانها گرفتار شود باید که
طرفی یا طشتی را از آب گرم پر کند و دست خود را بر موضع درد گذاشته
بخواند أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا
رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ
وجع الساقین سالم بن محمد گفته که شکوه کرد بحضرت صادق ع از
درد ساقها و اینکه آن درد مرا از اسباب من نشانده حضرت فرمود
که تعویذ کن ساقهای خود را گفتم یا ابن رسول الله بچه چیز فرمود که هفت





مرتبه باین آیه که وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ
وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا سالم گفته که هفت مرتبه چنانکه فرموده
بود تعویذ نمودم درد از من مرتفع شد تا آنکه بعد از آن احساس درد
ننمودم وجع الرجلین یعنی درد پاها جابر جعفی از حضرت باقر ع
روایت کرده که حضرت فرمود که بودم نزد حسین بن علی علیهما السلام که
مردی از بنی امیه که از شیعه ما بود بخدمت او آمد و گفت یا ابن رسول الله
من قدرت ندارم که بخدمت تو بیایم از درد پاهایی که دارم فرمود که کجایی تو
از عوذه حسین بن علی علیهما السلام آن مرد گفت کدام است آن
یا ابن رسول الله فرمود که إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ
صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ
السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ
وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا لِيُدْخِلَ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا
وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ
الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ

عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا وَلِلَّهِ جُنُودُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا آن مرد گفت که بگفته
حضرت فرموده عمل نمودم و بعد از آن احساس چیزی از آن درد ننمودم
**وجع عراقیب و باطن قدم** عراقیب جمع عرقوب است و آن پی غلیظی است که بر بالای
عقب است صفوان جمال از حضرت صادق عم روایت کرده که آنحضرت
از پدر خود علی بن الحسین علیه السلم روایت کرده که شکوه کرد مردی بحضرت
ابی عبد الله الحسین عم و گفت یا ابن رسول الله بدرستی که من دردی در عراقیب
خود می یابم که منع میکند مرا از قیام فرمود که چه چیز مانع است از عوذه
آنمرد گفت که عوذه آنرا نمیدانم فرمود که چون احساس درد کنی دست
خود را بر آن بگذار و بگو بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَالسَّلَمُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از آن بخوان وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ
جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ پس آن مرد چنان نمود خدای تعالی او را شفا کرامت
فرمود **ورم مفاصل کلها عوذه** جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر عم
روایت کرده که آنحضرت فرمود یا جابر گفتم لبیک یا ابن رسول الله
فرمود که بخوان بر هر ورمی آخر سوره حشر یعنی لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا
الْقُرْآنَ تا آخر سوره و سه مرتبه بر موضع درد تف بینداز که ساکن





خواهد شد **احزی** میگیری کاردی و بر ورم میمالی و میگویی که
بِسْمِ اللهِ أَرْقِيكَ مِنَ الْحَدِّ وَالْحَدِيدِ وَمِنْ أَثَرِ الْعُودِ وَمِنَ الْحَجَرِ الْمَلْبُودِ
وَمِنَ الْعِرْقِ الْفَاتِرِ وَمِنَ الْوَرَمِ الْآخِرِ وَمِنَ الطَّعَامِ وَمِنَ الشَّرَابِ
وَبَرْدِهِ امْضِ بِإِذْنِ اللهِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فِي الْإِنْسِ وَالْأَنْعَامِ بِسْمِ اللهِ
فُتِحَتْ وَبِسْمِ اللهِ خُتِمَتْ بعد از آن بکوب کارد را در زمین **باب پنجم**
در امراض غیر مختص بعضوی و آن در طی چهار فصل سمت گذارش می یابد
**فصل اول** در حمیات مشتمل بر سه مطلب است **مطلب اول** در تعریف
حمی و اقسامش حمی حرارتی غریبه است که از دل منبعث میشود بواسطه
شرایین در اعضا انتشار می یابد و ضرر بجمیع افعال بدن میرساند و این
حرارت بالذات یا متشبثات بارواح یا باخلاط یا باعضا اول را
حمی یوم خوانند و ثانی را حمی خلطی و ثالث را حمی دق و حمی یوم
بتکثر اسباب منقسم میشود باقسام متکثره چون فرحی و غضبی و استفراغی
و احتصافی و غیر آن و حمی خلطی یا بر سبیل عفونت خلط است یا بر فرط
غلیان خلط اول را حمی عفنی گویند و ثانی را اگر در خون باشد سونوخس
و در غیر خون موسوم باسم خاص نیست تا یافت نشده و حمی عفنی اگر
در خون باشد مطبقه گویند و اگر در غیر خون باشد یا داخل عروق است
یا خارج عروق اول را در صفرا غب لازم و در بلغم لثقه و در سودا ربع لازم

کویند و ثانیرا در صفرا غب داین و در بلغم مواظبه و سودا ربع دایر کویند
واز ترکیب این حمیات حمیات تکثیره تصورات بلکه واقع است
وبعض آن نزد اطبا اختصاص باسم خاص یافته چون شطر الغب وغیر آن
مطلب دویم در علاج حمی بر وجه کلی دواء محمد بن اسمعیل روایت کرده
و سابقا مذکور شده که اِخراجُ الحُمّى في ثَلثةِ اَشياءٍ في القَيّ وفي
العَرَقِ وَفي اِسهالِ البَطنِ یعنی بر آوردن تب در سه چیز است در قی
و در عرق و در اسهال شکم آخر سامه شحام روایت نموده که سَمِعتُ اَبا
عبد الله ع یقول اِنّا اَهلُ البیتِ ما اختارَ جَدُّنا صلّی اللّه علیه وآله للحُمّى اِلّا وَزنَ
عَشَرةِ دَراهِمَ سُكَّراً بِماءٍ بارِدٍ عَلَى الرّيقِ یعنی شنیدم حضرت
صادق ع که میفرمود که اختیار نفرمود جد ما برای تب مکر وزن ده درهم
با آب سرد بر ناشتا آخر عبد الله بن بکیر روایت کرده که کُنتُ عِندَ
الصّادقِ ع وَهُوَ مَحمومٌ فَدَخَلَ عَلَيهِ مَولاهُ فَقالَ كَيفَ تَجِدُكَ
فُدِيتُكَ وَسَأَلَهُ عَن حالِهِ وَعَلَيهِ ثَوبٌ خَلَقٌ قَد طَرَحَهُ عَلى فَخِذِهِ
فَقالَت لَو تَدَثَّرتَ حَتّى تَعرَقَ فَقَد اَبرَزتَ جَسَدَكَ لِلرّيحِ فَقالَ
اللّهُمَّ اَو لَعَنتَهُم بِخِلافِ نَبِيِّكَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلّی اللّه علیه وآله
الحُمّى مِن فَيحِ جَهَنَّمَ وَرُبَما قالَ مِن فَورِ جَهَنَّمَ فَاَطفِئوها بِالماءِ
البارِدِ یعنی بودم نزد حضرت صادق ع در حالی که صاحب تب بود





برد اخلت بر و کنیزی که داشت و کفت چکونه می یابی خود را فدای تو
شوم و او را از حالش پرسید و بر حضرت جامه کهنه بود که او را
بر رانهای مبارک خود انداخته بود پس آن کنیز کفت که کاش این جامه را
برخود فراهم می آوردی تا بدن تو بعرق می آمد و بتحقیق که جسد خود را
بر آورده برای باد مباد اکه بتوسط تکثیف مسام مانع عرق شود حضرت
بعد از استماع این فرمود که بار خدایا حریص کردانیده مردم را یعنی
واکذاشته ایشان را بسبب سوء استعداد ایشان بر حرص بخلاف
پیغمبر خود حضرت رسول الله ص فرموده که تب جوشی است از دمهای جهنم
و با کفته که جوشیست از جوشهای جهنم پس فرو نشانید او را باب سرد دواء
محمد بن مسلم از حضرت باقر ع روایت کرده که اِنَّهُ اِذا حُمَّ بُلَّ ثَوبانِ
يُطرَحُ عَلَيهِ اَحَدُهُما فَاِذا جَفَّ طَرَحَ عَلَيهِ الآخَرَ یعنی بدرستی که چون
حضرت صاحب تب میشد دو جامه را تر میکردند و یکی را بر وی می انداختند
و چون خشک میشد جامه دیکر بر وی می انداختند مخفی نماناد که مساوات
مطلق حمی ستاو بر مذکور خالی از اشکالی نیست عوذه مفضل
بن عمر روایت کرده که دَخَلَ عَلَى الصّادقِ ع رَجُلٌ مِن مَوالِيهِ وَقَد وُعِكَ
فَقالَ ما لي اَراكَ مُتَغَيِّرَ اللَّونِ فَقالَ جُعِلتُ فِداكَ وَعِكتُ وَعكاً
شَديداً مُنذُ شَهرٍ لَم تَنقَطِعِ الحُمّى عَنّي وَقَد عالَجتُ نَفسي بِكُلِّ ما وَصَفَهُ

لِي لَمْ تَرْفَعُونَ فَلَمْ أَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ ع
حُلَّ أَزْرَارَ قَمِيصِكَ وَأَدْخِلْ رَأْسَكَ فِي قَمِيصِكَ وَأَذِّنْ وَأَقِمْ
وَاقْرَأْ سُورَةَ الْحَمْدِ سَبْعَ مَرَّاتٍ قَالَ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا أُنْشِطْتُ
مِنْ عِقَالٍ یعنی داخل شد بر حضرت صادق ع مردی از دوستان و
درحالی که آنمرد رنجور بود حضرت فرمود که سبب چیست که ترا متغیر
اللون می یابم آنمرد گفت که فدای تو شوم مدتی است که رنجورم
تب از من منقطع نمیشود و بتحقیق که معالجه نمودم خود را بهر چه
طبیبان برای من وصف کردند و هیچ چیز از ان منتفع نشدم حضرت
فرمود که تکمهای جامه خود را واکن و سر خود را در جامه خود برآورده
اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره حمد بخوان آنمرد گفت
آنچه حضرت فرمود بجا آوردم گویا از بند واشدم مجرب یونس
بن یعقوب روایت کرده که حاضر بودم نزد حضرت ابی عبدالله ع
درحالی که مردی از دوستان خود را رقیه تعلیم مینمود و من باملای
آنمرد آن رقیه را نوشتم آنمرد گفت که بنویس فاتحة الکتاب و قل هو الله
احد و انا انزلنا و آیة الکرسی را بعد از ان مینویسی در هر دو پهلوی
صاحب تب باز خود اللَّهُمَّ ارْحَمْ جِلْدَهُ الرَّقِيقَ وَعَظْمَهُ الدَّقِيقَ
وَمِنْ سُورَةِ الْحَرِيقِ يَا أُمَّ مِلْدَمٍ إِنْ كُنْتِ آمَنْتِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ



الْآخِرِ فَلَا تَأْكُلِي اللَّحْمَ وَلَا تَشْرَبِي الدَّمَ وَلَا تَنْهَكِي الْجِسْمَ وَلَا تَصْدَعِي
الرَّأْسَ وَانْتَقِلِي عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ إِلَى مَنْ يَجْعَلُ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً
آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ عُلُوّاً كَبِيراً **اخری**
حضرت امام رضا ع فرموده که مینویسند برای صاحب تب این خاتم را و بر او می بندند

بسم الله الرحمن الرحيم
يا نار كوني برداً وسلاما
على ابرهيم وآل ابرهيم
وصل على محمد وآل
محمد وعلى فلان بن
فلان باذن الله

**اخری** مینویسند بر سه پاره قند
بر یکی عقدت باذن الله و بر دوم
شککت باذن الله و بر سیم گشت
هر یک را صاحب تب را یکی از ان
میخوراند **صلوة لها** محمد بن حسن
صفار رفع روایت بحضرت صادق ع
نموده که راوی گفته که داخل شدم بر حضرت درحالی که تب داشتم
حضرت فرمود که سبب چیست که ترا منقبض می یابم گفتم که فدای تو
شوم تب دارم فرمود که چون کسی از شما صاحب تب شود باید که در خانه
خود خلوت نماید و دو رکعت نماز بکند و رو بخاک رخود را بر زمین
گذاشته بگوید يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ ده مرتبه إِشْفَعْ بِكَ إِلَى اللَّهِ
فِيمَا نَزَلَ بِي که صحت خواهی یافت **اخری** میگذارد دو رکعت
در هر رکعتی فاتحه سه مرتبه و قول حق تعالی که الا له الخلق

والأمر تبارك الله رب العالمين عوذه برای حمی نافض یعنی
تب لرز بسم الله مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان
وجعل بينهما برزخا لا يبغيان وجعل بينهما برزخا وحجرا محجورا
يا نار كوني بردا وسلاما على ابرهيم وارادوا به كيدا فجعلناهم
الاخسرين الا ان حزب الله هم الغالبون ولقد سبقت
كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون وان جندنا
لهم الغالبون مطلب سیم در علاج حمی وحجزی حمی یوم
مینویسند این رقیه را بر کاغذی نوشته می بندند و بر اندر رشته از
جانب راست چهار گره وانجانب چپ سه گره میزنند وآنرا بر گردن
صاحب تب می بندند ورقیه اینست اعيذ بما استعاذ به موسى
وابرهيم ومحمد صلى الله عليه وآله من الحمى والنافض والغب
والعتيق والربع والصداع اللهم كما لم يلد مريم بنت
عمران غير عيسى فلا تدر على هذا الانسان من هذه الاورام
والاوجاع الا نزعته فلا اقسم بما تبصرون وما لا تبصرون
انه لقول رسول كريم اقسمت عليك لما تركته ولا تأخذه
واخلاص ومعوذتين میخوانی ومیگویی اللهم اشف فلان بن
فلان يوم ويومين وثلثة ايام وحمى يوم فانك تفعل





ماتريد وتحكم ما تشاء وانت على كل شيء قدير بسم الله
كتبت وبسم الله ختمت وعليه توكلت وهو رب العرش العظيم
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم حمی غب عوذه
حضرت صادق ع فرموده که مینویسی برای تب وصداع این عوذه را
ومی بندی بر رشته وهفت گره بر ان رشته میزنی وبر هر گره فاتحه
میخوانی وآنرا بر صاحب تب یا بر بازوی راستش می بندی وعوذه
اينست بسم الله الرحمن الرحيم فاتحه ومعوذتين وقل هو الله احد
بعد از ان بسم الله الرحمن الرحيم رب الناس اذهب الباس
واشفه يا شافي فانه لا شفاء الا شفاؤك شفاء لا يغادر
سقما بيدك الخير انك على كل شيء قدير وننزل من
القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين بسم الله الرحمن الرحيم
قلنا يا نار كوني بردا وسلاما على ابرهيم كذلك صاحب
كتابي هذا برحمتك يا ارحم الراحمين بسم الله الرحمن الرحيم
وله ما سكن في الليل والنهار وهو السميع العليم اسكن
ايها الصداع والالم بعزة الله اسكن بقدرة الله
اسكن بجلال الله اسكن بعظمة الله اسكن بلا حول ولا
قوة الا بالله العلي العظيم فسيكفيكهم الله وهو السميع

العلیم وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه
فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی كنت
من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وكذلك ننجی
المؤمنین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
وحسبنا الله ونعم الوکیل وصلی الله علی محمد وآل محمد
وسلم تسلیما دواء حسن بن شاذان روایت نموده که حدیث
کرد مارا ابو جعفر امام محمد جواد علیه السلام که سؤال کرد حضرت
علی بن موسی الرضا ع از حمی غب غالبه یعنی شدیده حضرت فرمود
که میگیرند عسل و شونیز را و تناول میکند از ان سه ملعقه کرد
عرف طب یک مثقال است که تب منقلع خواهد شد و عسل و شونیز مبارکند
حضرت حق تعالی در حق عسل فرموده که یخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه فیه شفاء للناس یعنی بر می آید از بطون نحل
شربتی که رنگهای مختلف دارد و در او شفاست برای مردم و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله در وصف شونیز فرموده که فی الحبة
السوداء شفاء من کل داء الا السام قیل یا رسول الله
وما السام قال الموت یعنی در سیاه دانه شفاست از هر دردی
مگر سام گفتند که سام چیست یا رسول الله فرمود که مرگ و حضرت



ابی الحسن ع فرموده که العسل والشونیز لا یمیلان الی الحرارة
والبرودة ولا الی الطبایع انهما شفاء حیث وقعا
یعنی عسل و شونیز مایل نیستند بحرارت و برودت و نه بطبایع
که اخلاط باشد ایشان شفاء اند هر جا واقع شوند و منافات
حدیثین باقوال اطبا ظاهر است عوذه مینویسند با سه برگ زیتون
حرما او حرما ابر حوما و در آب می اندازد و در روایتی دیگر
آنکه میگیرند سه برگ از درختی و مینویسند بر اسم صاحبت
بر یکی طیسوما و بر دیگری اوحوما و بر سیم ابراسوما و بسه
دفعه بر آب می اندازند حمی ربع دواء ابرهیم جعفی روایت
کرده که دخلت علی ابی عبد الله ع فقال لی ما لی اراك ساحب
الوجه قلت له انا فی حمی الربع فقال این انت عن المبارك
الطیب اسحق السکر ثم خذه بالماء واشربه علی الریق
عند الحاجة الی الماء قال ففعلت فما عادت الی
بعد یعنی داخل شدم بر حضرت ابی عبد الله ع پس حضرت
فرمود که سبب چیست که روی ترا متغیر می بینم گفتم که من در تب
ربعم پس فرمود که کجایی تو از دوای مبارك طیب با قند
بعد از ان او را یك شربت ساخته بر ناشتا بنوش وقتی که حاجت

یا آب داشته باشی داوی که گفته که چنان کردم دیگر تب عود ننمود آخر
ابی الحسن ثالث ع فرموده که خیر الاشیاء لحمی الربع ان یؤکل فی
یومها الفالوذج المعمول بالعسل و یکثر زعفرانه ولا یؤکل فی
یومها غیره یعنی بهترین چیزها برای تب ربع آنست که بخورند در روز
نوبت او پالوده که ساخته باشند بعسل و زعفران او را بسیار کرده
در آن روز غیر آن نخورند عوذه از حضرت مرویست که بر او تب ربع داشت
حضرت او را امر فرمود که بنویسد بر دست راستش بسم الله جبرئیل
و بر دست چپش بسم الله میکائیل و بر پای راستش بسم میکائیل
بسم الله اسرافیل و بر پای چپش بسم الله لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا
و میان هر دو شانه اش بسم الله العزیز الجبار و فرمود که هر که شک کند
دوا او را هیچ نفع نمیکند و اینجا از حمیات جزئیه بواسطه عدم
ظفر یافتن از کلام معصوم ذکر نشد در علاج آن بتدابیر عامه
متوسل باید شد فصل دویم در اورام و بثور مشتمل بر سه مطلب
مطلب اول در تقسیم ایشان اما اورام یا ماده ایشان از قوامی هست
مثل اخلاط اربعه و منی بر قولی یا ماده ایشان را قوامی نیست
چون مائیت و ریح و ورم دموی را فلغمونی گویند و صفراوی را حمره
مرکب از خون و صفرا را فلغمونی حمره یا حمره فلغمونی گویند

بتقدیم



بتقدیم اغلب و ورم بلغمی یا مخالط عضو است و از عضو متمایز نیست
یا متمایز است و آنرا سلعه گویند و ورم سوداوی یا مداخل عضو است
یا مداخل عضو نیست و مداخل یا مولمست و او را بحنهایی که بطام هم
عضو متشبث بظام عضو هست یا نه اول را سلعه گویند و ثانی را
غده و ورم مائی یا عام است جمیع بدن را چون استسقا یا
خاص است بعضوی چون قیله مائیه که نوعیست از فتق و اما ورم
ریحی یا مخالط و لین در حرارت یا نیست اول را تهبج و ثانی را نفخه
گویند اما بثور اورام صغارند و با نقسام اورام منقسم میشوند
بثور دمویه چون شرا و صفراویه چون عدسه و سوداویه چون
ثولول و بلغمیه چون شرا و بلغمی و مائیه چون نفاطات و ریحیه چون
نفاخات و از این اقسام آنچه در کلام معصوم ظفر یافتن حاصل شد
در مطلب سیم مبین گردد مطلب دویم در علاج اورام و بثور بر وجه
کلی در طی دو اشارت اشاره اولی در علاج اورام علی الاطلاق
میرا از حضرت صادق ع روایت نموده که حضرت فرموده که این آیه
که لو انزلنا هذا القرآن تا آخر سوره برای هر ورمی که در جسد
باشد و بیم آن باشد که بامری مکروه منتقل شود نافع است چون
میخوانی باید که وضو برای نماز فریضه ساخته باشی و تعوید نمایی

ورم خود را باین آیه جوش از زمان و بعد از آن **اشارهٔ دویم** در علاج
بثور علی الاطلاق علی بن موسی از پدر خود موسی بن جعفر علیهما السلام روایت
کرده که جعفر صادق ع فرموده که چون احساس کنی بجوششی بگذار دبران
سبابهٔ خود را و سبابهٔ خود را بگردان و بگو لا اله الا الله هفت مرتبه
و در هفتم مرتبه آن جوش را بسبابهٔ خود سخت بزن **مطلب سیم**
در علاج اورام و بثور بر وجه جزئی و در طی دو اشاره **اشارهٔ اولی**
در علاج اورام بر وجه جزئی **سلعه** مطلقا عبد الله بن سنان
روایت نموده که شکوه نمود مردی از شیعه بحضرت صادق ع از سلعه
که ظاهر شده بود باو حضرت فرمود که سه روز روزه بدار روز چهارم
وقت زوال غسل کن و بیرون برا برای پروردگار خود باید که خرقهٔ
پاکیزه با خود داشته باشی و چهار رکعت نماز بگذار و در آن نماز
آنچه از قرآن میسر باشد بخوان و خضوع بجد بکن پس چون از نماز
فارغ شوی رخت خود را بیار و خرقه را پوشیده رخسار راست خود
بر زمین بمال و بزاری و بخواری و فروتنی بگو یا واحد یا احد
یا کریم یا جبار یا قریب یا مجیب یا ارحم الراحمین صل علی
محمد و آل محمد و اکشف ما بی من مرض و البسنی العافیة التامة فی
فی الدنیا و الآخرة و امنن علی بتمام النعمة و اذهب ما بی





فقد اذانی و غمنی پس حضرت بآن امر کرد گفت که بدان که نفع
نمیکند ترا این عوذه مگر وقتی که در دل خود خلاف آمیزش نکنی و باید
بعقیدهٔ صحیح که نافع است ترا ابن سنان گفت که آن مرد بفرمودهٔ حضرت
عمل نمود چون حالش بکمال عافیت مزین گردید **خنازیر** حضرت امام
رضا ع فرموده که کنیز ما را خنازیر درد کردنش بهم رسیده بود پدرم ع
بمن گفت که آن کنیز را بگو که بگوید یا رؤف یا رحیم یا رب یا سیدی
و تکرار آن میکرده آن کنیز چنان کرد خدای تعالی خنازیر را از و
دفع نمود **دمامیل** و قروح **عوذه** حریز بن عبد الله از حضرت صادق ع
روایت نموده که اکثر این دملها و ریشها از خون سوخته که صاحبش
در ایامی که اخراج آن سزاوارست بجوی از آنجا که سزاوارست
نمی نماید و در بدن محتبس میماند تولد مینماید پس کسی که چیزی از
آنها برو غالب شود باید که چون بخوابگاه خود رود بگوید که اعوذ
بوجه الله العظیم و کلماته التامات التی لا یجاوزهن برٌ
ولا فاجرٌ و من شر کل ذی شر تحقیق که چون این را بگوید چیزی
از ارواح که جن باشد ایذای او نمیکند و از دمامیل عافیت
می یابد چه استیلای ارواح بر نفوس و ابدان بدلالت حدیث
محمد بن مسلم و سعد مولی و تولد دمامیل بدلالت این حدیث سببست

از دم محترق و این کلمات دافع محترقست و دافع سبب دافع مسببات

اخری مینویسد بر کاغذ لا الاء الا آلاؤک محیط بر علمك

کعسلهون وصاحبی ما میل آنرا بلع مینماید اشاره دویم در

علاج بثور بر وجه جزئی جلبهی یعنی آبله عوذه مینویسی این لوح را

و بر بازوی راست او می بندی که آبله بر نمی آید و اگر بر آمده باشد زیاده

از آنچه بر آمده بر نخواهد آمد و لوح اینست

| | | | |
|---|---|---|---|
| ١٣ | ٢ | ٣ | ١٦ |
| ٨ | ١١ | ١٥ | ٥ |
| ١٢ | ٧ | ٦ | ٩ |
| ١ | ١٤ | ١٥ | ٤ |

اخری مینویسی این شکل چهار را بر بازوی او می بندی

سی سے وبالقرعه
السرالسر ما وس
ادبوس اس

ثؤلول

که بوزس مخلب باشد علی بن نعمان روایت

کرده که گفتم بحضرت ابی الحسن الرضا ع که فدای تو شوم مرا بری

هست که امید بیار با و دارم و آن پر از بیاری ثالیل که در بدن

او هست با مردم مخالطه نمیتواند نمود ملتمس آنست که تعلیم کنی مرا

بچیزی که با و انتفاع یافته از آن مرض بری شود حضرت بر وجهی

که از پدران خود علیهم السلام شنیده بود فرمود که بگیر از برای هر ثالولی

هفت دانه جو و بخوان بر هر جوی هفت مرتبه اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ

لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا





وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ

فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا

عِوَجًا وَلَا أَمْتًا پس بگیر یک جو از آن جوها و بمالد بر یک یک از آن

ثالیل پس جوها را در خرقه نو کرده سنگی بر آن ببندد و بیندازد در کنقی

یعنی در جایی که خاک روبه و قاذورات در آن بیندازند علی بن

نعمان گفته که چنان کردم و بجد اگر نظر کردم روز هفتم یا هشتم که

مواضع ثالیل آن پسر کف پا صافی تر از آن شده بود و بعض

اصحاب گفته که سزاوار آنست که این معالجه در محاق ماه یعنی وقتی که

ماه خالی از نور باشد کرده شود که ابلغ و انفذ است رقیه عون

بن عبد الله از حضرت صادق ع روایت نموده که میگذاری دست خود

بر موضع ثالیل و میگویی بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ

الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللّٰهُمَّ امْسَحْ عَنِّي مَا أَجِدُ دست خود را بر ثالیل میکشی

و سه مرتبه این رقیه میخوانی عرق مدنی که رشته و سونیز گویند

دعاء مینویسند بر وقت خارش پیش از بروز او وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ

الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى

فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا و آن موضع را بصطلا میکشد آخر مینویسی

بران این آیه را کرا او کالذی مرّ علی قریة وهی خاویة علی عروشها
قال انّی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام **عوذه**
بگیرند رشته از پشم شتر و عرق را بآن بکشند بدان ان قطع یا کارد یا
مقراض و بران هفت گره می زنند و بر هر گره این فاتحه سوره بر میخوانند
بعد از ان این دعا را سه مرتبه بر او میخوانند بسم الله الابد لابد
المحصی العدد القریب لما بعد الظاهر عن الولد العالی عن
یولد المجرلما وعد العزیز بلا عدد القوی بلا مدد لم یلد
ولم یولد ولم یکن له کفوا احد یا خالق الخلیقة یا عالم
السرّ والخفیة یا من السّموات بقدرته مرخاة یا من الارض
بعزته مدحوة یا من الجبال بارادته مرساة یا من یحیی به
صاحب العرق من کل آفة وبلیة صلی الله علی محمد خیر خلقه
واشف اللهم فلان بن فلان بشفائک وداوه بدوائک
وعافه من بلائک انک قادر علی ما تشاء وانت ارحم
الراحمین وصلی الله علی محمد النبی وآله **جذام** و دردهای
خبیثه چون آکله و آتشک و قروح خبیثه **امان از جذام و ادواء خبیثه**
اسحق بن عمار از حضرت صادق ع روایت کرده که سمعت الحبیب و الشر
الذی فی الانف امان من الجذام یعنی فراخی گریبان و موی که





درینی بهم میرسد امان است از جذام و شاید که سرش آن باشد که فراخی گریبان
بواسطه بروز نصد رکه وعای اعضای تنفس و مشعب شراین است
موجب خروج ابخره و ادخنه است که از سودا متکون میشوند و همچنین موی
بینی سودایی که ماده جذام است مندفع میشود و نیز شک نیست که بنا بر آنکه
اندفاع سودای فاسد از قلب و دماغ معطی قوت و سبقی بها و شوکت ایشانست
و قوت این دو عضو رئیس ستلزم قوت طبیعت و قوت طبیعت مستتبع
اندفاع مفسدات بدان که جذام از آنجمله است و میتواند بود که مراد بجیب
موافقا لنص اهل اللغة دل باشد و مراد بفراخی دل فرح و رجای او باشد
و شک نیست که اینها ملزوم قوت و حرارت دلند یا آنکه مقصود فراخی سینه
باشد که محاذات و فراخی سینه ملزوم عظم دلست و او تابع حرارت و قوت
اوست و مفضل بن عمر از حضرت صادق ع و او از پدران کرام خود از حضرت
امیرالمؤمنین ع روایت فرموده که قال رسول الله صلی الله علیه وآله ایاکم واکل
الغدد فانه یحرک الجذام وقال عوفیت الیهود لترکهم الغدد وقال
اذا رایتم المجذومین فاسئلوا ربکم العافیة ولا تغفلوا عنه
یعنی فرمود حضرت رسول الله ص که زنهار شما را است از خوردن غده‌ها
او فرمود که عافیت یهود نیست مگر بسبب ترک ایشان خوردن غده‌ها
و فرمود که چون مجذوم را ببینید از پروردگار خود عافیت طلبید

وازو غافل مباشید و محمد بن سنان از حضرت باقر از پدران بزرگوار خود علیهم السلام
روایت نموده که قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تدیموا النظر الی اهل
البلاء المجذومین فان ذلک یحزنهم یعنی نظر پیوسته باهل بلا و جذام
مکنید که سبب اندوه میشود و حضرت صادق ع از پدران کرام خود
روایت فرموده که قال رسول الله اقلوا من النظر الی اهل البلاء
ولا تدخلوا علیهم واذا مررتم بهم فاسرعوا المشی لا یصیبکم
ما اصابهم یعنی فرمود رسول الله ص که باهل بلا نظر کم کنید
وبر ایشان داخل مشوید و چون بایشان داخل شوید بگذرید و
شتابید در رفتن که مبادا بشما برسد آنچه بایشان رسیده و محمد
بن سنان از حضرت صادق ع روایت نموده که قال امیر المؤمنین ع
اخذ الشارب من الجمعة الی الجمعة امان من الجذام والشعر
فی الانف ایضا امان منه یعنی گرفتن موی لب از جمعه تا جمعه
امانست از جذام و موی در بینی نیز امانست از جذام و جابر از حضرت
باقر ع روایت نموده که قال رسول الله ص اذا وقع الذباب فی اناء
احدکم فلیغمسه فیه فان فی احد جناحیه شفاء وفی الاخر
سما وانه یغمس جناحه المسموم فی الشراب ولا یغمس الذی فیه شفاء
فاغمسوها لئلا یضرکم یعنی حضرت رسول الله ص فرموده که چون





بیفتد مگس در ظرف کسی از شما باید که او را در آنچه در ظرفست فرو کند
زیرا که در یک بال او شفاست و در دیگری سم و او بال مسموم خود را در
آشامیدنی فرو میکند و بالی که شفا دارد فرو نمیکند پس او را تمام فرو کنید
تا بشما ضرر نرساند و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که لولا الذباب
الذی یقع فی طعمة الناس من حیث لا یعلمون لاسرع بهم الجذام
یعنی اگر نبودی مگسی که در طعام مردم می افتد از آنجا که آگاه نیستند هر آینه
جذام بایشان می شتابید و حضرت باقر ع فرموده که لولا ان الناس یاکلون
الذباب من حیث لا یعلمون لجذموا یعنی اگر نه آن بود که مردم میخورند
مگسها از آنجا که نمیدانند هر آینه مجذوم می شدند یا فرمود که هر آینه
مجذوم میشد عامه ایشان بشک راوی و پیش ازین مذکور شد که بلغم
عرق جذام را میگدازاند و زکام قامع عرق جذام است علاج جذام
وادوا جبیث خوره اسحق بن اسمعیل و بشر بن عمار روایت کرده اند
که یونس در حالیکه درد جبیث عارض او شده بود بخدمت حضرت
ابی عبد الله ع آمده با او بر حضرت نشستیم و گفتیم که خدای تعالی
ترا بر صلاح ثابت بدارد ما را مصیبتی رسیده که هرگز مثل آن بما
نرسیده فرمود که آن چه چیز باشد پس خبر کردیم او را بقصه یونس
پس حضرت فرمود که ای یونس برخیز و طهارت کرده دو رکعت نماز بگذار

پس بعد از حمد خدا وثنا بر او درود بر محمد واهل بیت او بگو یا الله یا
الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم
یا واحد یا واحد یا واحد یا احد یا احد یا احد یا صمد یا
صمد یا صمد یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
یا اقدر القادرین یا اقدر القادرین یا اقدر القادرین یا رب العالمین
یا رب العالمین یا رب العالمین یا سامع الدعوات یا منزل البرکات
یا معطی الخیرات صل علی محمد وآل محمد واعطنی خیر الدنیا وخیر
الاخرة واصرف عنی شر الدنیا وشر الاخرة واذهب ما بی فقد غاظنی
الامر واحزنی یونس گفته که بجا آوردم این را حضرت مرا بان امر نموده بود
بخدا قسم که از مدینه بر نیامدیم که آن ریشها مثل سبوس از بدن من
ریخته شد **اخری** فضل بن ابی قره از حضرت صادق ع روایت
نموده که حضرت فرمود که این عوذه ایست برای کسی که مبتلا شود بلائی
از بلاهای گران مثل جوش وغیر آن میگذاری دست بر صاحب بلا
ومیگویی بسم الله وبالله وما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله
ابرهیم خلیل الله موسی نجی الله عیسی روح الله محمد رسول الله صلوات الله
علیهم اجمعین من کل بلاء قادح وامر فاجح وکل ریح وارواح و
اوجاع قسم من الله وعزام منه لفلان بن فلانه لا تقربها الاکله





وغیرها واعیذها بکلمات الله التامات التی سالها آدم ع
فتاب علیه انه هو التواب الرحیم الا انها حرزیتها الاوجاع
والارواح لصاحبه باذن الله بعون الله بقدرة الله الا له الخلق
والامر تبارک الله رب العالمین بعد از آن آیة الکرسی و ده آیه
از سوره یس میخوانی و از خدای تعالی بحق محمد وآل محمد شفا
میطلبی که آن بیمار از هر درد صحت خواهد یافت **دواء** ذریح محاربی
روایت نموده که جاء رجل الی ابی عبدالله ع فشکی الیه ان بعض
موالیه اصابه الداء الخبیث فامره ان یاخذ الطین الحر بماء الطرفا
یشربه قال ففعل ذلک فبرا یعنی آمد مردی بخدمت حضرت پس شکوه
نمود باو که بعض دوستان حضرت یا بعض غلامان آن مرد داء خبیثه
رسیده است حضرت فرمود او را که بگیرد آن بیمار گل حر را یعنی گلی که بر
آمیزش نداشته باشد وآنرا با آب گز بیاشامد راوی گفته که آن بیمار
چنان کرد وصحت یافت ونیز آنحضرت فرمود که ما من شیء انفع
للداء الخبیث من الطین الحر قلت یا ابن رسول الله کیف تاخذه
قال تشربه بماء الطرفا وتطلی به المواضع والاثر فانه نافع مجرب
انشاء الله تعالی یعنی هیچ چیز برای داء خبیث نافع تر از گل حر نیست
راوی گفته که گفتم یا ابن رسول الله چگونه میگیرم آنرا فرمود که می آشامی

آنرا بابکر و بیمالی با آنموضع اثر دارد اکر نافع و مجربست **اخری** حضرت ابی الحسن
موسی کاظم ع فرموده که من اکل مرقا بلحم بقر اذهب الله عنه البرص والجذام
یعنی هر که بخورد شوربا با کوشت کاو ببرد خدای تعالی از او برص و جذام
**حکایة** داود رقی روایت فرموده که کنت عند ابی عبد الله الصادق ع
فدخلت علیه حبابة الوالبیة وکان خیره فسألته عن مسائل الحلال والحرام
فتعجبنا من حسن تلک المسائل اذ قال لنا رایتم مسایل احسن من مسایل
حبابة الوالبیة فقلنا جعلنا فداک لقد وقرت فی عیوننا وقلوبنا
قال فسالت دموعها فقال الصادق ع مالی رای عیناک قد سالتا
قالت یا بن رسول الله داء قد ظهر لی من الادواء الخبیثة کانت تصیب
الانبیاء والاولیاء وان قرابتی و اهل بیتی یقولون قد اصابتها الخبیثة
وکان صاحبها کما قالت مفروض الطاعة لدعی لها فکان الله تعالی یذهب
عنها وانا والله سررت بذلک علمت انه تمحیص وکفارة وانه الصالحین
فقال لها الصادق ع وقد قالوا لک اصابتک قالت نعم یا بن رسول الله
قال فحرک الصادق ع شفتیه بشیء ما ادری ای دعاء کان فقال ادخلی
دار النساء حتی ینظرن الی جسدک قال فدخلت فکشفت عن ثیابها
ثم قامت ولم یبق فی صدرها شیء ولا فی فرجها شیء فقال اذهبی
الان الیهم وقولی لهم هذا الذی یتقرب الی الله بامامته یعنی بودم نزد





حضرت ابی عبد الله ع پس درآمد بخدمت او حبابه والبیه که از جمله
نیک زنان بود او را از مسایلی که متعلق است بحلال و حرام پس ما تعجب نمودیم
از نیکویی آن مسایل که در اثنا حضرت ع فرمود که آیا شما نیکوتر از
مسایل حبابه دیده اید گفتیم که فدای تو شویم بتحقیق که مسایل او در چشمهای
ما عظیم و صاحب وزن درآمده داود گفته که بعد از این ماجرا اشک از
چشمهای حبابه جاری شد پس حضرت فرمود که سبب چیست که چشمهای ترا
کریان می بینم حبابه گفت یا بن رسول الله دردی از دردهای خبیثه که انبیا
و اولیا را رسیده بمن ظاهر شده و خویشان و اهل بیت من میگویند
که او را داء خبیثه رسیده است و اگر صاحب او چنانکه خود میگوید مفروض
الطاعه میبود هر آینه دعا میکرد برای او تا خدای تعالی این درد را از او
برطرف میساخت و من والله که مسرورم بآن درد و میدانم که خالص
کرداننده و کفاره است از کناهان و درد صالحانست پس حضرت
فرمود که ایشان میگویند که خبیثه باو رسیده حبابه گفت آری یا بن
رسول الله داود گفته که پس حضرت لبهای مبارک خود را بچیزی جنبانید
که ندانستیم که کدام دعاست پس فرمود که داخل شو ای حبابه بخانه زنان تا
بجسد تو نظر کنند داود گفته که حبابه داخل شد و جامهای خود را بر آورد
و بعد از ان برخاست در حالی که در سینه و فرج او هیچ از ان دردها باقی

نمانده بود پس حضرت فرمود که اکنون برو بنزد خویشان خود و بگو اینست آنکه کم
بامامت او نزدیکی بخدا بجوید **فصل سیم** در انچه متعلق است بزینت **برص**
و بهق **دعاء** داود بن عبد الرحمن از یونس روایت نموده که او گفت مرا سفیدی
در میان هر دو چشم رسیده بود پس داخل شدم بر حضرت ابی عبد الله و از آن با وی
شکوه نمودم فرمود که طهارت کن و دو رکعت نماز بگذار و بگو که یا الله یا رحمن
یا رحیم یا سامع الدعوات یا معطی الخیرات اعطنی خیر الدنیا و خیر الآخرة
وقنی شر الدنیا و شر الآخرة واذهب عنی ما اجد فقد غاظنی الامر واحزننی
یونس گفته که بفرموده حضرت عمل نمودم حق سبحانه و تعالی آنرا برطرف
ساخت ولله الحمد **آخر** نیز از آنحضرت مرویست که بگذار دست خود را بر برص
و بگو یا منزل الشفاء و مذهب الداء انزل علی ما بی من داء شفاء **دواء** محمد بن
سنان روایت کرده که شکی رجل الی ابی عبد الله عم الوضح والبهق فقال ادخل
الحمام واخلط الحناء بالنورة واطلیهما فانک لا تعاین بعد ذلک شیئا
فقال الرجل فوالله ما فعلته الا مرة واحدة فعافانی الله منه وما عاد
بعد ذلک یعنی شکوه کرد مردی بحضرت ابی عبد الله عم از برص و بهق حضرت
فرمود که داخل شو حمام را و مخلوط ساز حنا را با نوره و طلا کن بایشان
که بعد از آن هیچ از آن نخواهی دید آن مرد گفت که بخدا قسم که نکردم آنرا مگر یکمرتبه
که خدای تعالی مرا از آن عافیت کرامت فرمود و دیگر عود ننمود **رطوبت بینی**





بسیار عمار نوفلی از حضرت صادق عم روایت نموده که قال امیر المؤمنین عم قراءة
القرآن والسواک واللبان منقیات للبلغم یعنی قرائت قران و سواک کردن
و کندر پاک کننده است از بلغم و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
که ان دخلت الحمام علی الریق انقی البلغم وان دخلته بعد الاکل انقی المرة
وان اردت ان تزید فی لحمک فادخل الحمام علی شبعک وان اردت ان
تنقص فی لحمک فادخله علی الریق یعنی اگر داخل حمام میشوی حمام را
بر ناشتا پاک میکند صفرا را و اگر خواهی که فربهی خود را کم کنی داخل شو بر
ناشتا و فضالة بن اسمعیل از حضرت صادق عم روایت نموده که ثلاث
یذهبن البلغم قراءة القرآن واللبان والعسل یعنی سه چیز است
که میبرد بلغم را قرائت قرآن و کندر و عسل و حضرت باقر عم فرموده که
کثرة التمشط یذهب البلغم و تسریح الرأس یقطع الرطوبة ویذهب
باصله یعنی بسیار شانه کردن بلغم را میبرد و شانه کردن سر رطوبت را قطع
میکند و بیخ او را بر طرف میسازد و سابقا مذکور شد تدبیر بینی رطوبت و بوی
ناخوشات و طریق استعمال آن جهت آن مذکور شد **ضعف بدن و لاغری بسیار**
اسمعیل بن مسلم سکونی از حضرت صادق عم روایت کرده و حضرت از
حضرت باقر علیهما السلام روایت کرده که شکی نوح الی ربه عز و جل ضعف
بدنه فاوحی الله الیه ان اطبخ اللحم باللبن فکلهما فانی جعلت القوة

والبركة فيهما يعني شكوه كرد نوح پروردگار خود از ضعف بدن خود پس خداي تعالي
وحي باو فرستاد كه بپز گوشت را بشير و بخور كه من بحكمت خود قوت و بركت در ايشان
نهاده ام ونيز عبد الرحمن بن عبد الحميد قصير از حضرت صادق عم روايت كرده كه
هر كرا برسد ضعفي در قلب او يا بدن او بايد كه بخورد گوشت ميش را با شير در حالي كه
بگويد لا اله الا الله وحده لا شريك له يحيي ويميت ويحيي وهو حي لا يموت
در حالي كه ترديد كند اين را ده مرتبه پيش از خواب وتسبيح نمايد بتسبيح زهرا عليها السلام
وآية الكرسي وقل هو الله احد بخواند زيرا كه اخراج ميكند از بدنهاي او هر درد
وغايله را وقوت ميدهد جسم را وصحت مينمايد پشت را **وجع بياد** يعني جراحت
بياد جابر جعفي حديث كرده كه شكوت الى ابي جعفر عم وجعا كثيرا بوجع ثيابي
فقال دق الآس واستخرج ماءه واضرب على خل خمر جود ما تقدر عليه ضربا
شديدا حتى يزبد ثم اغسل راسك ولحيتك به بكلا فوق ثم ادهنه بعد ذلك
بدهن شيرج طري فانه يقلعه باذن الله تعالى يعني شكوه نمودم بحضرت
ابي جعفر عم از جراحت بياد كه جامهاي مرا چركين مينمود حضرت فرمود كه بكوب
مورد را وآبش را برآر و بزن آن را بسركه شراب بزدني كه قادر باشي بر آن
تا كف برآيد بعد از آن بشو سر وريش خود را بآن بعد قوت خود پس از آن
كن سر وريش خود را بروغن شيره تازه كه باذن الله آن جراحت قطع خواهد كرد
**كلف** يعني قطعه سياه كه بر بدن بهم ميرسد **عوذه** ميكشي برور آو خطي





مدور پس در وسط آن بنويسي بوتا بوتا برناثا ادعى اصواتا وهي تمر
مر السحاب صنع الله الذي اتقن كل شيء انه خبير بما تفعلون **اخري** مينويسي
بر كلف بامداد بن ناشتا هر بهم مربهم حتى يحسب الطريقة **اخري** مينويسي بر آن
بامداد هر يد هر اسد كه من كروس بالارحاب باد بحق الملك القدوس
**جرح** نضر بن سويد از حضرت موسي بن جعفر از پدر وجدا و حضرت باقر عم براي
جرح روايت نموده كه قال تاخذ قيراطا وثله شحم ماعز طري ثم تاخذ
خرقة جديدة فتطلي ظاهرها بالقير ثم تضعها على قطع لبن وتجعل تحتها
نارا لينة ما بين الاولى الى العصر ثم تاخذ كتانا باليا فتضعه على يدك
وتطلي القير عليه تطليه على الجرح ولو كان الجرح له قعر كبير فاقتل الكتان
وصب القير في الجرح صبا ثم دس فيه الفتيلة يعني حضرت فرمود كه ميگيري
ترقيراط را يعني ميان ناور اكه ازا لاين خالص است وميتواند بود كه مراد
بقعر قير كاسه قير باشد چه قعر بمعني كاسه آمده وميگيري پيه بز بعد از آن
ميگيري سفالي نو كه از استعمال كيفيت غير استعمال نكرده وپشت آن
سفال بقير مي اندايي كه از تركيدن ابعد باشد بعد از آن ميگذاري آن
سفال را بر چند پاره خشت كه بطريق ديك پايه وضع كرده باشي وميافروزي
در زير آن آتش نرم كه بكمايتا ذا حتراق قريب بمدتي كه ميان نماز ظهر
وعصر است يعني بعد از آن كه قير وپيه را در ميان آن كرده باشي بعد از آن

بگیری پارچه کتانی بوسیله که زمی و حشرات و آن پارچه را بر روی دست کنا شده و قیر را بر و مالیده بر جراحت طلا نیکنی و اگر آن جراحت را تهی بزرگ و عمق باشد آن کتان را فتیله کن و قیر را در جراحت بریز بعد از آن آن فتیله را در قیر فرو کن و یحتمل که مراد بما بین ظهر و عصر مابین ایشان باشد بطریق عامه و الاظاهر است که بقله ما بین الظهرین بطریق خاصه غرض بر وجه وافی متمشی نمیشود فصل چهارم در احتراز از حیوانات ردیه و هوام سمیه و طرد آن و تعبیر کزیدن آن رقیه برای جمیع هوام حضرت صادق ع فرموده که آمدند قومی بخدمت حضرت رسول الله و شکوه نمودند از عقربها و از آنچه از ایشان می یافت حضرت فرمود بگو هر صبح و شام که اعوذ بکلمات الله التامات کلها التی لا یجاوزهن بر و لا فاجر الذی لا یخفی جانه من شر ما ذرا و من شر الشیاطین و شرکهم و من کل دابة هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم هفت مرتبه و از حضرت باقر ع مرویست که هر که این کلمات وقت شام بگوید من ضامنم که نرسد باو عقربی و هامه تا آنکه صبح شود اخری ابی حمزة الثمالی از حضرت باقر ع روایت کرده که تعویذ کن نفس خود را از هوام باین کلمات که بسم الله و بالله محمد رسول الله اعوذ بعزة الله اعوذ بقدرة الله علی ما یشاء من شر کل هامة تدب باللیل و النهار ان ربی علی صراط مستقیم اخری برای مارها و عقربها حضرت صادق ع فرموده که بخوانید وقت شام



بسم الله و بالله صلی الله علی محمد و آله اخذت العقارب و الحیات کلها باذن الله تبارک و تعالی بافواهها و اذنابها و اسماعها و ابصارها و قواها عنی و عمن احببت الی صبح النهار ان شاء الله تعالی اخری و نیز از آنحضرت مرویست بسم الله و بالله توکلت علی الله و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره اللهم اجعلنی فی کنفک و فی جوارک و اجعلنی فی امانک رقیه مار که موسوم است به رقیه حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام است بسم الله الرحمن الرحیم خاتم سلیمان بن داود اخ و ماسکه و ملائکه هیوا ابوا مار و امار و اداقوی فرادی مریم هنیا بسم الله خاتم و بالله خاتم و چون این را سه مرتبه بخوانی می آید و زبان خود بر می آورد چون چنین کند او را بگیر که بر ایذای تو قادر نیست و چون خواهی که مار در منزل تو داخل نشود بنویس بر چهار رقعه بسم الله الرحمن الرحیم هجد و مهجد و بهو و تحا و اطرد و در کنجهای خانه خود دفن کن رقیه عقرب مینویسی با مداد روز پنجم اسفندیارمذ ماه یزدجردی در حالتی که با وضو باشی و تکلم نکنی تا آنکه از نوشتن فارغ شوی و نگاه میداری که هیچ عقربی ترا نخواهد گزید بر این وجه بسم بجه بجه قرینه ملحخ بحر قعنا قعطا قطع قفطه و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که این رقیه برای مار است مینویسند و میگذارند در شق دیوار خانه که برکت آن مار می افتد و بدو نصف منشق میشود رقیه کیک میگوئی که ایها الاسود الوثاب الذی لا یبالی غلقا و لا بابا عزمت علیک بام الکتاب ان لا تؤذینی و لا اصحابی الی ان

ينقضي الليل ويجئ الصبح بما جاء به والذي نعرفه الى ان يوب غاب رقيه جراد يعني ملخ
حضرت ابي الحسن ع فرموده كه چون ملخ بسيار آيد پراكنده شويد و الله اكبر بگوييد مردم بجوع
فرموده عمل نمودند ملخ برطرف شد رقيه نمل يعني مورچه مينويسند بچيزي و مي آويزند
در كنجهاي خانه بسم الله الرحمن الرحيم ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الاخر وبالنبيين
وما انزل اليهم فانا سالكم بحق الله وبحق نبيكم ونبينا وما انزل عليهم الا عزلتم
عن مسكننا و گر و يا اين بگويند و در سوراخ مور بدمند علاج گزيدن مار سابقا
در منافع دواي شافيه و كيفيت استعمال آن در گزيدن مار و عقرب مذكور شد بآنجا
رجوع سزاوار است علاج گزيدن عقرب احمد بن عباس بن مفضل روايت كرده كه
برادر من عبد الله بن عباس حديث كرد كه مرا گزيد عقربي كه در هنگام ضربان خيال
آن ميشد كه نيش و بشكم من رسيده و حضرت ابي الحسن عسكري ع همسايه ما بود پس من
بخدمت حضرت رفته گفتم كه برادر من عبد الله را عقربي گزيده و ايشان در خوف
هلاكت فرمود كه بخورانيد او را دواء جامع يعني دواء الرضا ع گفتم كدام است
فرمود كه دوايي معروفست گفتم كه من نميدانم حضرت نسخه آنرا مكرمت فرمود
كه براي گزيدن مار و عقرب بايد كه يك حبه از آن بآب انگور دهند بياشامند كه در ساعت
صحت حاصل ميشود احمد گفته كه ما برادر خود را معالجه نموده او را از آن دوا
خورانديم در ساعت به شد وما آن دوا را ميسازيم و بمردم ميدهيم رقيه
رتيلا يعني نيش گركس و آن جانوريست شبيه بكنه از حسين بن يحيى



مرويست كه گفته كه گزيد مرا قملة النسر و زهر او داخل شد در بدن من و از مر آن مرا درد
سخت بهم رسيد پس شكوه نمودم از آن بحضرت ابي عبد الله ع حضرت فرمود كه
بگذار دست خود را بر موضعي كه درد دارد پس مسح آن كرده دست خود را بر موضع سجود
خود بگذار هنگامي كه فارغ شوي از نماز فجر و بگو بسم الله وبالله ومحمد رسول الله
بعد از آن دست خود را از آنجا برداشته بگذار بر موضع درد و بگو هفت مرتبه
اشفِ يا شافي لا شفاء الا شفاءك شفاء لا يغادر سقما خاتمه ولو اخر طب
عوذه براي ابطال سحر غياث بن ابراهيم اسدي روايت كرده كه شنيدم از حضرت
امير المؤمنين صلوات الله عليه كه ميفرمود ببعض اصحاب خود در حالي كه شكايت نموده
بود از سحر بنويس در پوست آهو بسم الله وبالله وما شاء الله لا حول ولا
قوة الا بالله قال موسى ما جئتم به السحر ان الله سيبطله ان الله
لا يصلح عمل المفسدين فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون فغلبوا هنالك
وانقلبوا صاغرين كه تراضرر نميكند و كيد او در تو كارگر نميكند عوذه از
اصبغ بن نباته مرويست كه گفته كه گرفتم اين عوذه را از حضرت امير المؤمنين ع
وآنحضرت فرمود كه يا اصبغ اين عوذه سحر و خوف از سلطانست ميگويي تو
هفت مرتبه و عوذه اينست بسم الله وبالله سنشد عضدك باخيك
ونجعل لكما سلطانا فلا يصلون اليكما باياتنا انتما ومن اتبعكما الغالبون
وميگويي اين عوذه را در روي ساحر وقتي كه از نمازت فارغ شوي هفت بار

آغاز روز نمای که حضرت او بتو نخواهد رسید ان شاء الله تعالی عوذه برای مأخوذ
ومسحور یعنی گرفتار و سحر زده و مراد بمأخوذ مسحور خاص است یعنی کسی که بسحر از جماع عاجز
گرفته باشد اسحق گفته که حضرت کاظم عم مرا ابتدا بخطاب با اختصاص فرمود که یا
صحاف گفتم لبیک یا ابن رسول الله فرمود که تو مأخوذی از اهل خود گفتم بلی یا ابن
رسول الله اکنون مدت سه سالست که باین بلیه گرفتارم و بهر دوا معالجه نموده
والله که هیچ نفع نیافته ام فرمود که ای اسحق مرا اعلام نکردی گفتم یا ابن رسول الله
بر من پوشیده نیست که برنج هر چیز نزد شماست لیکن حیا مانع من بود فرمود که حیا
مانع تو نبود در مرد مأخوذ و مسحور یعنی اگر سؤال از مردی لا علی التعیین که باین بلیه
گرفتار باشد مینمودی حیا مانع من نمیبود بدانکه من خواستم که ترا ابتدا کنم
بسؤال کن بسم الله الرحمن الرحیم ادرأتکم ایها السحرة عن فلان بن فلان
بالله الذی قال لابلیس اخرج منها فما یکون لک ان تتکبر فیها اخرج
انک من الصاغرین ابطلت عملکم ورددته علیکم ونقضته باذن الله
العلی الاعلی الاعظم القدوس العزیز العلیم القدیم رجع سحرکم کما
لا یحیق المکر السیء الا باهله کما ابطل کید السحرة حین قال الله تعالی
لموسی صلی الله علیه وآله علی نبینا وآله علیهم السلام الق عصاک فاذا هی تلقف
ما یأفکون فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون باذن الله الذی ابطل
السحرة فرعون ابطلت عملکم ایها السحرة ونقضته علیکم باذن الله الذی





انزل ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم وبالذی قال ولو
انزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا
الا سحر مبین وقالوا لولا انزل علیه ملک ولو انزلنا ملکا لقضی الامر
ثم لا ینظرون ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا وللبسنا علیهم ما
یلبسون وباذن الله الذی انزل فاکلا منها فبدت لهما سوآتهما فانتم
مسحورون ولا تتوجهون بشیء مما کنتم فیه ولا ترجعون الی شیء منه
ابدا قد ابطل بحمد الله عملکم وخاب سعیکم ووهن کیدکم مع من کان ذلک
من الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا غلبتکم باذن الله
وهزمت کثرتکم بجنود الله وکثرت بقوتکم بسلطان الله وسلطت علیکم
عزائم الله عمی بصرکم وضعفت قوتکم وتقطعت اسبابکم وبرئ الشیطان
منکم باذن الله الذی انزل کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر
قال انی بریء منک انی اخاف الله رب العالمین فکان عاقبتهما انهما
فی النار خالدین فیها وذلک جزاء الظالمین یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبیر
بما تعملون واذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ورأوا
العذاب وتقطعت بهم الاسباب وقال الذین اتبعوا لو ان لنا
کرة فنتبرأ منهم کما تبرؤوا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات

عليهم وما هم بخارجين من النار باذن الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم
لا تأخذه سنة له ما في السموات وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده
الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا
بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم
ان الهكم لواحد رب السموات والارض وما بينهما ورب المشارق
انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب وحفظا من كل شيطان مارد
لا يسمعون الى الملأ الاعلى ويقذفون من كل جانب دحورا ولهم عذاب
واصب الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب ان في خلق
السموات والارض واختلاف الليل والنهار والفلك التي تجري
في البحر بما ينفع الناس وما انزل الله من السماء ماء فاحيا به الارض
بعد موتها وبث فيها من كل دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخر
بين السماء والارض لايات لقوم يعقلون ان ربكم الله الذي خلق
السموات والارض في ستة ايام ثم استوى على العرش يغشي الليل
النهار يطلبه حثيثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره
الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمين هو الله الذي
لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذي
لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار





المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور
له الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز
الحكيم من اراد فلان بن فلان بسوء من الجن والانس او غيرهم بعد هذه
العوذة جعله الله ممن وصفهم فقال عز وجل اولئك الذين اشتروا
الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين مثلهم
كمثل الذي استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله
بنورهم وتركهم في ظلمات لا يبصرون صم بكم عمي فهم لا
يرجعون جعله الله ممن قال ومثل الذين كفروا كمثل الذي
ينعق بما لا يسمع الا دعاء ونداء صم بكم عمي فهم لا يعقلون
وما جعله الله ممن قال ومن يشرك بالله فكانما خر من
السماء فتخطفه الطير او تهوي به الريح في مكان سحيق
جعله الله ممن قال مثل ما ينفقون في هذه الحيوة الدنيا
كمثل ريح فيها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلكته
وما ظلمهم الله ولكن كانوا انفسهم يظلمون جعله الله ممن
قال كمثل صفوان عليه تراب فاصابه وابل فتركه صلدا
لا يقدرون على شيء مما كسبوا والله لا يهدي القوم الكافرين
جعله الله ممن قال ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت

من فوق الارض ما لها من قرار يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت
في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ويضل الله الظالمين ويفعل الله
ما يشاء الم تر الى الذين بدلوا نعمة الله كفرا واحلوا قومهم دار
البوار جهنم يصلونها وبئس القرار جعله الله ممن قال مثل الذين
كفروا بربهم اعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى اذا
جاءه لم يجده شيئا ووجد الله عنده فوفيه حسابه والله سريع
الحساب او كظلمات في بحر لجي يغشيه موج من فوقه موج من فوقه
سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يراها ومن
لم يجعل الله له نورا فما له من نور اللهم فاسئلك بصدقك
وعملك وحسن امثالك وبحق محمد وآله من اراد فلانا بسوء
ان ترد كيده في نحره وتجعل خده الاسفل وتركه لام راسه في
حفرته انك على كل شيء قدير وذلك عليك يسير وما ذلك
على الله بعزيز لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
عليهم ورحمة الله وبركاته بعد از آن بخوانی بر گل قبر حسین علیه السلم
هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين
كله ولو كره المشركون وكفى بالله شهيدا وبطل ما كانوا يعملون
فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين و آن را مهر کرده بر ماخوذ می بندی





عوذه برای سحر ابن عمیر از حضرت ابی عبد الله ع روایت نموده که
قال امیر المؤمنین ع ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وآله وقال یا محمد
قال لبیک یا جبرئیل قال ان فلانا الیهودی سحرک وجعل السحر
فی بئر بنی فلان فابعث الی البئر اوثق الناس عندک واعظمهم
فی عینک وهو عدیل نفسک حتی یأتیک بالسحر قال فبعث النبی
صلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب علیه السلم وقال انطلق الی بئر اذوان
فان فیها سحرنی به لبید بن اعصم الیهودی فأتنی به قال علی علیه السلم فانطلقت
فی حاجة رسول الله فهبطت فاذا ماء البئر قد صار کانه ماء الحناء من
السحر فطلبته مستعجلا حتی انتهیت الی اسفل القلیب فلم اظفر به
قال الذین معی ما فیه شیء فاصعد فقلت لا والله ما کذبت ولا کذبت
وما نفسی به مثل نفسکم یعنی رسول الله ثم طلبت طلبا بلطف فاستخرجت
جفا فاتیت النبی صلی الله علیه وآله فقال افتحه واذا فی الجف قطعة
کرب النخل فی جوفه وتر علیها احد وعشرون عقدة وکان جبرئیل انزل
الیوم المعوذتین علی النبی ص یا علی اقرأهما علی الوتر فجعل امیر المؤمنین ع
کلما قرأ آیة انحلت عقدة حتی فرغ منها وکشف الله عز وجل عن نبیه
ما سحر به وعافاه یعنی حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که جبرئیل ع
بخدمت حضرت پیغمبر ص آمد و گفت یا محمد حضرت فرمود لبیک یا جبرئیل

جبرئیل گفت بدرستی که فلان یهودی ترا سحر کرده و سحر را در چاه بنی فلان گذاشته
بفرست بسوی او یعنی بسوی چاه کسی را که ثقه ترین مردم باشد نزد تو و بزرگترین
ایشان در چشم تو و آنکس مثل تو باشد تا آن سحر را نزد تو بیاورد پس حضرت
پیغمبر حضرت علی بن ابی طالب را بواسطه اختصاص او باین صفات کریمه باین
امر نامزد فرمود گفت برو بچاه ازوان که در آنجا سحریست که لبید بن اعصم یهودی
مرا بآن سحر کرده آن سحر را نزد من بیار حضرت علی ع فرمود که پس من بحاجت
رسول الله روانه شدم در آن چاه در آمدم در آن اثنا آب چاه از سحر آن یهودی
بزنگ حنا بر آمده بود پس بطلب سحر استعجال نمودم تا آنکه بته چاه رسیده مطلوب
ظفر نیافتم آن کسی که همراه من بود و در بعض روایات آمده که آنکس زبیر بود
گفت که چیزی در چاه نیست بالا بر آ من گفتم که نه والله که دروغ نگفته ام و نسبت
دروغ برسول الله نداده ام و نفس من با او یعنی رسول الله مثل نفس ثانیست
بعد از آن بلطف و دقت طلب نمود جفی را آوردم و جف وعای طلع است
یعنی شکوفه خرما و بخدمت حضرت پیغمبر آمدم حضرت فرمود که وا کن او را
وا کردم ناگاه در آن جف پاره از اصل چوب نخل بود که در جوف آن
زهی بود که بر آن زه بیست و یک گره زده بودند و جبرئیل در آن روز
معوذتین بر رسول الله صلی الله علیه و آله فرود آورده بود پس حضرت فرمود
که یا علی بخوان معوذتین را بر زه حضرت صادق ع فرموده که پس حضرت امیر المومنین





شروع نمود بخواندن معوذتین و هر مرتبه که میخواند گرهی از زه وا میشد
تا آنکه گرهها تمام وا شد و خدای تعالی ببرکت آن از پیغمبر خود آن سحر را کشف کرده
عافیت داد و در حدیث آمده که ان جبرئیل و میکائیل علیهما السلام اتیا النبی ص
فجلس احدهما عن یمینه والآخر عن شماله فقال جبرئیل لمیکائیل ما وجع الرجل
فقال میکائیل هو مطبوب فقال جبرئیل ع و من طبه قال لبید بن اعصم
الیهودی ثم ذکر الحدیث الی آخره یعنی بدرستی که جبرئیل و میکائیل بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و یکی از جانب راست و دیگر از جانب چپ او
نشست پس جبرئیل بمیکائیل ع گفت که درد این مرد یعنی پیغمبر ص چیست میکائیل گفت
که مطبوبست یعنی سحر داشته پس جبرئیل ع گفت که که سحرش کرده میکائیل گفت
لبید بن اعصم یهودی بعد از آن حدیث یعنی حدیث ابن عمیر تا آخر مذکور شده
و زرارة بن اعین روایت کرده که قال ابو جعفر ع ان سحرة لم یسلطوا علی شیء
الا علی العین یعنی حضرت باقر ع فرمود که بتحقیق که ساحران بر چیزی مسلط
نیستند مگر بر چشم و از حضرت صادق ع مرویست که انه سئل عن المعوذتین
اهما من القرآن فقال ع هما من القرآن فقال الرجل هما لیستا من القرآن
فی قراءة ابن مسعود ولا فی مصحفه فقال ابو عبد الله ع اخطا ابن مسعود وقال
کذب ابن مسعود هما من القرآن قال الرجل فاقرأ بهما یا ابن رسول الله فی المکتوبة
قال نعم و هل تدری ما معنی المعوذتین و فی ای شیء نزلتا ان رسول الله ص

سحر لبید بن اعصم الیهودی فقال ابو بصیر لابی عبدالله ما کان ذا
وعسی ان یبلغ من سحره قال ابو عبدالله الصادق ع بلی کان النبی یری
انه یجامع ولیس یجامع وکان یرید الباب ولا یبصره حتی یلمسه بیده والسحر
حق وما سلط السحر الا علی العین والفرج فاتاه جبرئیل ع فاخبره بذلک
فدعی علیا علیه السلام وبعثه لیستخرج ذلک من بئر ازوان وذکر الحدیث
بطوله یعنی بدرستی که پرسید مردی حضرت ابی عبدالله را ع از معوذتین
که آیا ایشان از قرآنند حضرت فرمود که آری ایشان از قرآنند پس آن مرد
گفت که ایشان از قرآن نیستند نزد در قراءت ابن مسعود و نه در مصحف او
حضرت فرمود که خطا کرده ابن مسعود یا فرمود که دروغ گفته ابن مسعود
بر ایشان از راوی آن مرد گفت که بخوانم ایشان را یا ابن رسول الله در نماز
واجب حضرت فرمود که آری و آیا میدانی که معنی معوذتین چیست
و در چه چیز نازل شده اند بدرستی که حضرت رسول الله را سحر کرده بود
لبید بن اعصم یهودی پس ابو بصیر که در ان مجلس هدایت مصیر حاضر بود
بحضرت گفت که چه چیز بود و آیا امید این داشته لبید که برسد بحضرت
یعنی ضررش بسبب سحرش در بعضی نسخ خطاب لا ائمه چنین است که وعسی
ان یبلغ من سحره یعنی آیا خوش بود لبید که برسد بحضرت یعنی ضرر
بسبب سحرش و علی کلتا النسختین میتواند بود که معنی ان یبلغ من سحره





کامل شدن از جهة سحر باشد فافهم حضرت فرمود که آری حضرت رسول الله صلعم
از اثر سحر او میدید که جماع میکند و در حقیقت نمیکرد و در خانه را میجست
و او را نمیدید تا آنکه بدست خود لمس مینمود و سحر یعنی اثرش حق است و مسلط
نیست سحر مگر بر چشم و فرج پس جبرئیل ع بخدمت حضرت آمده او را باین سحر
خبر داد پس حضرت علی ع را طلبیده فرستاد تا آن سحر را از چاه ازوان
برآورد و حدیث ابن عمیر را بطولش ذکر فرموده و منافات میان حدیث
زراره که ان السحرة لم یسلطوا الا علی العین و اینکه در این حدیث است
که وما سلط السحر الا علی العین والفرج مندفع است بحمل حصر اول
بر اضافی و ثانی بر حقیقی اخری محمد بن مسلم روایت کرده است از
حضرت ابی عبدالله ع برما در حالی که ذکر کرده حضرت که بطریق
وراثت از آبای کرام علیهم السلام باو رسیده و سحر را باطل میکند بنویسند
آنرا بر ورقه و بر مسحور می‌بندند و عوذه اینست قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُم
بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ وَيُحِقُّ اللَّهُ
الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ
بَنَاهَا رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا تا آخر سوره والنازعات فَوَقَعَ الْحَقُّ
وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانقَلَبُوا صَاغِرِينَ
وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ

عوذهای نظره وعین یعنی چشم زخم عوذه مفضل بن عمر روایت کرده که
شکوه نمود مردی از برادران ما بحضرت ابی عبدالله ع از بیماری اهل خود از نظره
و از درد شکم و ناف و درد سر و شقیقه و گفت یا ابن رسول الله همواره اهل من
در شب بیدارات و همه شب در ناله و فریاد است و من از کریه و ناله او در تعب
و مشقتم ملتمس آنست که با عطای عوذه بر ما او منت گذاری تا برکت
آن از من بلا یا نجات حاصل شود بس حضرت فرمود که چون نماز فریضه کنی روی
هر دو دست خود را بسوی آسمان پهن کرده بطریق خشوع و استکانت بگو که
اعوذ بجلالك وجمالك وقدرتك وبهائك وسلطانك مما
اجد یا غوثی یا الله یا الله یا غوثی یا الله یا رسول الله یا غوثی
یا امیر المؤمنین یا غوثی یا فاطمة بنت رسول الله اغیثینی اغیثینی
بعد از آن مسح کن بدست راست خود بر سر خود در حالی که میگویی یا من سکن
له ما فی السموات وما فی الارض سکن ما بی بقوتك وقدرتك
صل علی محمد واله وسکن ما بی اخری میخوانی و میدمی بر شخصی که
اراده حفظ او از عین داشته باشی سوره حمد و معوذتین و قل
هو الله احد و آیة الکرسی و اللهم انت ربی لا اله الا انت
علیك توكلت وانت رب العرش العظیم حسبی الله ونعم الوكیل
ما شاء الله كان وما لم یشأ لم یكن اشهد ان الله علی كل شیء





قدیر وان الله قد احاط بكل شیء علما واحصی كل شیء عددا
اللهم انی اعوذ بك من شر نفسی ومن شر كل دابة انت اخذ
بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم فان تولوا فقل حسبی الله
لا اله الا هو علیه توكلت وهو رب العرش العظیم بسم الله ربی
عیسی حجر حابس وحجر یابس وماء فارس وشهاب قابس من
نفس نافس ومن عین العین وعلی احب الناس الیه فی كبده وكلیتیه
دم رقیق وشحم وسیق وعظم دقیق فی ما الیه یلیق بسم الله الرحمن الرحیم
وكتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف
بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص
وصلی الله علی سیدنا محمد النبی وآله وسلم تسلیما اخری حلبی از
حضرت ابی عبدالله ع روایت نموده که انه قال من اعجبه شیء من
اخیه فلیسمد عینه فان العین حق یعنی بدرستی که حضرت فرمود
که هر گاه بعجب آرد چیزی از برادر مؤمنش باید که سرمه کشد چشم خود را
زیرا که عین حق است و سر او معنی آنست که تأثیر عین چنانکه مقرر شده
بواسطه خباثت عریکه عین و در انفراج نور باصره و انحراف آن
از مرتبه اعتدالست و لهذا اثر بر عیون مائله از اعتدال بزرقی
یا حمرتی یا صفرتی یا شدت سودای مثلا مترتب داده چنانکه مشاهده

و معاینات چون سرمه معدنی نور باصره و مقوی عین است میتواند بود که مالِه
تلک الخاصیة مضعف آن اثر یا مانع آن باشد و صفوان جمال از حضرت صادق ع
روایت نموده که فرمود لو نبش لکم عن القبور لرأیتم ان اکثر موتاکم بالعین
لان العین حق الا ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال العین حق فمن اعجبه
من اخیه شیء فلیذکر الله فی ذلک فانه اذا ذکر الله لم یضره یعنی
بدرستی که حضرت فرمود که اگر نبش کرده میشد برای شما از قبرها هر آینه میدیدید
که اکثر مردگان شما بعین اند یعنی از جهت مردن بنا بر علت وصف نظر که
عین حق است بدان بتحقیق که حضرت رسول الله ص فرموده که عین حق است
پس هر که را بعجب درآرد چیزی از برادرش باید که ذکر کند خدا را در آن چیز بسبب آن
که چون خدای تعالی مذکور شد عین ضرر نمیکند مخفی نماند که نبش از قبور
مستلزم کشف احوال موتی و نیز کشف احوال موتی بجامع ارتفاع مشتبه میتواند بود
بر نبش قبور پس عبارت لو نبش لکم عن القبور یا مجاز است از لو کشف لکم
احوال الموتی بعلاقه لزوم یا استعارات از ان یا استعاره تبعیه میتواند بود
که جواب آن بتجریه مجاز مرسل یا استعاره باشد **عوذه** برای کسی که جن با او ستیزد از
ابرهیم بن یحیی مسند روایت کرده که قال رسول الله ص من رمی او دس الجن فلیأخذ
الحجر الذی رمی به فلیرم من حیث رمی ولیقل حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعی
لیس وراء الله منتهی قال صلی الله علیه و آله اکثروا من الدواخن فی بیوتکم تاخذ





بها الشیطان عن صبیانکم یعنی فرمود حضرت رسول الله ص که هر گاه که انداخته
شود بسوی او یا بیندازد جن بر شال از راوی باید که بگیرد سنگی را که
با او انداخته شده پس همان را ملازم شود و بگوید حسبی الله و کفی سمع الله
لمن دعی لیس وراء الله منتهی و حضرت فرموده بسیار کنید دودها را یعنی
بخورات یا سپند و غیر آن که شیطان بسبب آن مشغول میشود از کودکان
شما **عوذه** برای کسی که غیری اراده بدی باو داشته باشد حضرت صادق ع
از حضرت رسول الله ص روایت فرموده که هر که انسانی اراده بدی باو داشته
باشد و خواسته باشد که خدای تعالی حایل شود میان او و میان آن انسان
باید که بگوید هر گاه او را به بیند اعوذ بحول الله و قوته من حول خلقه
و قوتهم و اعوذ برب الفلق من شر ما خلق بعد از آن بگوید که قال الله
عز و جل لنبیه صلی الله علیه و آله و ان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا
هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم الا صرف الله عنه کید
کل کائد و مکر کل ماکر و حسد کل حاسد و نمیگوید این کلمات را
مگر در روی او که خدای تعالی بحول خود شر او را از او کفایت خواهد کرد
**عوذه** برای کسی که اراده دخول بر سلطان داشته باشد وارد است از
کیدا و باشد محمد بن عیسی از حضرت ابی الحسن الرضا ع از حضرت کاظم ع
روایت کرده که لما طلب ابو الدوانیق ابا عبد الله ع و هم بقتله فاخذه

صاحب المدينة ووجه به اليه وكان ابو الدوانيق استعجله واستبطا قدومه
حرصا منه على قتله فلما مثل بين يديه ضحك في وجهه ثم رحب به واجلسه عنده
وقال يا ابن رسول الله والله لقد وجهت اليك وانا عازم على قتلك ولقد نظرت
فالقي عليك محبة فوالله ما اجد احدا من اهل بيتي اعز منك ولا آثر
عندي ولكن يا ابا عبد الله ما كلام يبلغني عنك تهجنا فيه وتذكرنا بسوء
فقال يا امير المؤمنين ما ذكرتك قط فتبسم ايضا فقال والله انت عندي
اصدق ممن سعى بك الي هذا مجلسي بين يديك وخاتمي فانبسط ولا
تحتشمني في جليل امرك وصغيره فلست اردك عن شيء ثم امره بالانصراف
وحباه واعطاه فابى ان يقبل منه شيئا وقال يا امير المؤمنين
انا في غنى وكفاية وخير كثير فاذا هممت ببري فعليك بالمتخلفين
من اهل بيتي وارفع عنهم القتل قال وقد قبلت يا ابا عبد الله وقد امرت
بمائة الف درهم ففرقها بينهم فقال وصلت الرحم يا امير المؤمنين فلما
خرج من عنده مشى بين يديه مشايخ قريش وشبانهم من كل قبيلة ومعه
عين ابي الدوانيق فقال له يا ابن رسول الله لقد نظرت نظرا شافيا حين
دخلت الى امير المؤمنين فما انكرت منك شيئا غير اني نظرت الى شفتيك
وقد حركتا بشيء فما كان ذلك قال اني لما نظرت اليه قلت يا من لا يضام
ولا يرام وبه تواصل الارحام صل على محمد وآله واكفني شره بحولك



وقوتك فوالله ما زدت على ما سمعت قال فرجع العين الى ابي الدوانيق فاخبره
بقوله فقال والله ما استتم ما قال حتى ذهب ما كان في صدري من غائله
وشر يعني چون طالب خون منصور دوانیقی حضرت ابی عبد الله ع را
وهمت کرد بقتل او حاکم مدینه امتثالا للامر حضرت را بنزد او فرستاد
و دوانیقی بواسطه حرصی که بر قتل او داشت بقدوم مکرمت لزوم او
استعجال مینمود ومدت ضروری مجیء را دیر میشمرد پس چون حاضر شد برابر
او ایستاده شد بر روی او خندیدن آغاز نموده او را بقول مرحبا اختصاص
داده نزد خود بنشاند و گفت یا ابن رسول الله بدرستی که کس بطلب تو
فرستاده ام و بر قتل تو عازم بودم اکنون که نظر من بر تو افتاد محبت تو
بر دل من انداخته شد بمثابه که بخدا قسم که نمی یابم هیچ یک از اهل بیت خود را
بر خود عزیزتر از تو و برگزیده تر از تو و لیکن یا ابا عبد الله چیست کلامی
که از تو بمن میرسد که مشتمل است بر نسبت دادن تو زشتی را بما و بر ذکر ما
حضرت فرمود که یا امیر المؤمنین من هرگز ذکر تو ببدی نکرده ام دیگر بار
دوانیقی تبسم نموده گفت که والله تو نزد من صادق تری از آنکه سعایت
تو بمن کرده این جای منست در برابر تو و این خاتم من منبسط باش
و حشمت مرا در نظر میار در کارهای بزرگ و خورد خود که من ترا از
چیزی رد نخواهم نمود بعد از آن حضرت را بانصراف و مراجعت امر کرده

اموال بسیار باو اعطا نمود حضرت از قبول آن ابا نموده فرمود که یا امیر المؤمنین
من در بی نیازی و کفایت و خیر بسیارم چون قصد بر احسان من داری
کمال احسان همان تواند بود که بر باز ماندگان اهل بیت من ترحم نموده
دست از قتل و کشتن ایشان برداری دوانیقی گفت قبول نمودم و علاوه
آن فرمودم که صد هزار درهم در میان ایشان قسمت کنند حضرت فرمود
که صلهٔ رحم بجای آوردی یا امیر المؤمنین پس چون حضرت از نزد دوانیقی
برآمد پیران قریش و جوانان ایشان از هر قبیله بطریق احترام در برابر حضرت
روان شدند و با آنحضرت جاسوس دوانیقی برآمده گفت یا بن رسول الله
بدرستی که چون داخل بر امیر المؤمنین شدی من بنظر شافی بر تو نظر میکردم
و از تو هیچ منکری مشاهده ننمودم غیر آنکه تو لبهای ترا حرکت کردم در حالی
که آنها را بگفتن چیزی میجنبانیدی آنچه بود فرمود که چون نظر باو
کردم گفتم یَا مَنْ لَا یُضَامُ وَلَا یُرَامُ وَبِهِ تَوَاصَلُ الْأَرْحَامُ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاکْفِنِی شَرَّهُ بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ بخدا قسم که بر آنچه گفتی
چیزی زیاده نکردم حضرت کاظم فرمود که جاسوس بنزد دوانیقی رفته
او را بآن اخبار نمود دوانیقی گفت که والله که هنوز تمام نکرده بود آن
قول را که برطرف شد آنچه در سینهٔ من بود از غائله و شر **عوذه**
برای مال و ولد محمد بن مسلم از حضرت صادق روایت نموده که حصار کنید





مالها و اهلان خود را و حرز نمایید ایشان را باین عوذه و بگویید او را بعد از
نماز خفتن و عوذه اینست که اُعِیذُ نَفْسِی وَذُرِّیَّتِی وَأَهْلَ بَیْتِی وَمَالِی
بِکَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ کُلِّ شَیْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ کُلِّ عَیْنٍ لَامَّةٍ
و این عوذه ایست که تعویذ نموده بآن جبرئیل ع حسن و حسین را علیهم السلام
**عوذه** برای ایمنی از دزدان یونس بن یعقوب از حضرت ابی جعفر و حضرت
ابی عبد الله علیهما السلام روایت نموده که هر یک از ایشان فرموده اند که هر که بگوید
این کلمات را و استعمال نماید این عوذه را ضامن شده ام برای او که ضرری
نرساند یا وصل نرساند او را دزدان در حالی که بگوید بعد از نماز عشا
آخر اَعُوذُ بِعِزَّةِ اللهِ وَاَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللهِ وَاَعُوذُ بِمَغْفِرَةِ اللهِ
وَاَعُوذُ بِرَحْمَةِ اللهِ وَاَعُوذُ بِسُلْطَانِ اللهِ الَّذِی هُوَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ
قَدِیرٌ وَاَعُوذُ بِکَرَمِ اللهِ وَاَعُوذُ بِجَمْعِ اللهِ مِنْ شَرِّ کُلِّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ
وَشَیْطَانٍ مَرِیدٍ وَکُلِّ مُغْتَالٍ وَسَارِقٍ وَعَارِضٍ وَمِنْ شَرِّ السَّامَّةِ
وَالْهَامَّةِ وَالْعَامَّةِ وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دَابَّةٍ حَقِیرَةٍ وَکَبِیرَةٍ بِلَیْلٍ اَوْ
نَهَارٍ وَمِنْ شَرِّ فُسَّاقِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَمِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ
رَبِّی آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا اِنَّ رَبِّی عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ و داود رقی
از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که فرمود من کان فی سفر
یخاف اللصوص والسبع فلیکتب علی عرف دابته لَا تَخَافُ دَرَکًا وَلَا تَخْشَى

فاتر یا من باذن الله عز وجل قال داود الرقی بحجی فلما کنا بالبادیة جاء
قوم من الاعراب فقطعوا علی القافلة وانا فیهم فکتبت علی عرف جملی لا
تخاف درکا ولا تخشی فو الذی بعث محمدا صلی الله علیه وآله بالنبوة
وخصه بالرسالة وشرف امیر المؤمنین بالامامة ما نازعنی احد منهم
اعماهم الله تعالی عنی یعنی فرمود هر که در سفری باشد و از دزدان و ددان
بترسد باید که بر یال مرکب خود بنویسد که لا تخاف درکا ولا تخشی که از
آنها ایمن خواهد شد باذن الله عز وجل و داود رقی گفته که پس من حج
گذاردم و بعد از مراجعت چون ببادیه رسیدیم قومی از اعراب آمدند
قافله را قطع کردند و من در میان ایشان بودم پس بر یال شتر خود آیه را
نوشتم قسم بخدایی که محمد ص را بنبوت مبعوث گردانیده و برسالت مخصوص
ساخته و امیر المؤمنین ع را بامامت تشریف داده که احدی از اعراب
منازع من نشد خدای تعالی ایشان را از دیدن من کور گردانید
**دعاء آبق** یعنی غلام گریخته و ضاله یعنی مال گم شده حضرت امام ضامن
فرموده که چون گم شود از تو حیوانی یا متاعی بگو که وعنده مفاتح الغیب
لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة
الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا
فی کتاب مبین بعد از آن بگو اللهم تهدی من الضلالة

ورد



وترد الضالة صل علی محمد وآله واغفر لی ورد ضالتی وصل
علی محمد وآله وسلم **آخر** مروی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
لا اله الا انت لک السموات والارض وما بینهما فاجعل الارض
علی کذا اضیق من جلد جمل حتی تمکننی منه انک علی کل شیء قدیر
و باید که بجای کذا نام گریخته یا گم شده بگوید و در روایتی از حضرت
صادق ع آمده که بخوان این دعا را برای آبق که اللهم السماء لک
والارض لک وما بینهما لک فاجعل ما بینهما اضیق علی فلان
من جلد جمل حتی ترده علی وتظفرنی به و بنویس همین را دور ورق و دور
نوشته آیة الکرسی مدور بنویس و او را دفن کن در جایی که شب در آنجا قرار میکرد
و چیزی ثقیل بر بالای آن بگذار **دعا برای گمشده** حضرت امیر المؤمنین ع
فرموده که دو رکعت نماز میگذاری و در اندو رکعت بعد از حمد یس
و بعد از فراغ دستهای خود را بجانب آسمان برداشته میگویی که اللهم
راد الضالة والهادی من الضلالة صل علی محمد وآل محمد واحفظ
علی ضالتی واردها الی سالمة یا ارحم الراحمین فانها
من فضلک وعطائک یا عباد الله فی الارض ویا سیارة فی
الارض ردوا علی ضالتی فانها من فضل الله **حرز** برای اسب سرکش
جابر بن راشد از حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت در سفر بود

ناگاه نظر مبارکش بر مردی افتاد که بر چهره حالش آثار اندوه و ملال ظاهر
بود حضرت از آن مرد استفسار نمود که ترا چه میشود مرد گفت که اسب من کره
واز این دنیا بیمال الغصه و اندوهم حضرت فرمود که رحمت بر تو باد بخوان در
او این آیه را که اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها
مالکون وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها یاکلون عوذه برای
مادیان کریم نزد وضع حملش جابر جعفی و زراره بن اعین از حضرت باقر ع
روایت کرده اند که مینویسی برای مادیان کریمه وضع حملش این عوذه را
در پوست آهویی و می بندی در حقوا او یعنی جایی که نظیر معقد ازار است
در انسان و عوذه اینست اللهم فارج الهم وکاشف الغم رحمن الدنیا
والآخرة ورحیمهما ارحم فلان بن فلان صاحب الفرس رحمة
تغنیه عن رحمة من سواک وفرج همه وغمه ونفس کربته وسلم
نفسه ویسر علیها ولادتها پس حضرت فرمود که حضرت عیسی بن مریم
ویحیی بن زکریا ع بجانب صحرا بر آمدند ناگاه از آن صحرا آواز ماده وحشی
بگوش ایشان رسید مسیح گفت که ای یحیی این چه آواز است یحیی گفت
آواز ماده وحشی است که میزاید واز شدت درد زه فریاد مینماید
حضرت مسیح برای تسهیل ولادة فرمود که اتل اسرحها باذن الله منافع
حمام یعنی کبوتر محمد بن کرام روایت کرده که رایت فی منزل موسی بن جعفر ع





زوج حمام اما الذکر فکان اخضر بشیء من البیاض واما الانثی
سوداء ورایته تفتت لهما الخبز وهو علی الخوان ویقول انهما لتتحرکان
من اللیل فیونسانی وما من انتفاضة ینتفضانها من اللیل الا دفع عنها
من دخل البیت من الارواح یعنی دیدم در خانه حضرت کاظم ع جفتی
کبوتر اما نر آنها سبزی بود که با چیزی از خط وخال سفید بود واما ماده
آنها سیاه بود ودیدم حضرت را که در حالی که بر خوان نشسته بود نان
برای ایشان ریزه مینمود ومیفرمود که ایشان از شب حرکت در می آیند
وموجب انس من میشوند وهیچ بال زدنی از ایشان بعمل نمی آید مگر آنکه دفع شود
بلا و کسی که داخل خانه میشود از جن وشیاطین ذم قتل حمام بی سبب وکفاره آن
ابو حمزه ثمالی روایت کرده که کانت لابنتی حمامات فذبحتهن غضبا
ثم خرجت الی مکة فدخلت علی ابی جعفر محمد بن الباقر ع قبل طلوع
الشمس فلما طلعت رایت فیها حماما کثیرا قال قلت اصلحک الله ما
واکثر ما یجیئی عنها وقلبی متفکر فیما صنعت بالکوفة وذبحی
لتلک الحمامات من غیر معنی وقلت فی نفسی لو لم یکن فی الحمام
خیر لما امسکهن فقال ابو جعفر ع ما لک یا ابا حمزة قلت یا ابن
رسول الله خیر قال کان قلبک فی مکان آخر قال ای والله وقصصت
علیه القصة وحدثته بانی ذبحتهن والان فانا اعجب بکثرة ما عندک

منها قال فقال الباقر ع بئس ما صنعت یا ابا حمزه اما علمت انه اذا کان
من اهل الارض عبث بصبیاننا یدفع عنهم الضرر باستغفار الحمام و اذانهن
یؤذن فی الصلوة فی آخر اللیل فتصدق عن کل واحد دینارا فانک قتلتهن
غضبا یعنی پیر حمزه را کبوتری چند بود پس بواسطه بعضی حرکات
ایشان غضبناک شده ایشان را ذبح نمودم بعد از آن بجانب مکه رفتم و بر حضرت
ابی جعفر ع داخل شدم پیش از طلوع آفتاب و چون آفتاب طلوع نمود دیدم
در خانه حضرت کبوتر بسیار بخود گفتم که سؤال کنم حضرت را از مسئله چند
و بنویسم آنحضرت مرا جواب گوید و دل من متفکر بود در اینکه کرده بودم
بکوفه و در ذبح نمودن من کبوتران بی معنی و در نفس خود گفتم که اگر در کبوتر
خیری میبود حضرت آنها را نگاه نمیداشت حضرت علیه السلام مرا گفت
که چیست ترا یا ابا حمزه گفتم یا بن رسول الله خیر است فرمود که دل ترا
در جایی دیگر می یابم گفتم ای والله و قصه خود را بر آنحضرت بیان کردم
و حدیث نمودم او را که کبوتران را از روی غضب ذبح نموده ام و اکنون
از کثرت کبوتران در نزد تو در شگفتم پس حضرت فرمود که بد کردی یا ابا حمزه
که ذبح کبوتران از روی غضب نمودی ندانسته که چون از اهل زمین
یعنی جن عبث و بازی بکودکان ما باشد بال زدن کبوتران سبب دفع میشود
و محقق که کبوتران اعلام میکنند در نماز در آخر شب پس صدقه بکن





ای ابا حمزه از هر کبوتری بدیناری زیرا که تو آنها را از روی غضب کشته
روایت مبتلا و آنچه در آنحال باید گفت حسان بن ابو هیم از حضرت ابی
عبد الله ع روایت نموده که چون ببینی شخصی را که ببلیه گرفتار باشد
بگو الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولو شاء ان یفعل فعل
والحمد لله الذی لم یفعل و باید که این کلمات را چنان بگوید که آن
مبتلا نشنود که اگر بشنواند او را معاقب خواهد بود و حضرت باقر ع
فرموده که چون ببینی مبتلایی بگو الحمد لله عافانی مما ابتلاک به
وفضلنی علیک وعلی کثیر ممن خلق تفضیلا قدر عیادت مریض عبد الله
بن سنان از حضرت ابی عبد الله ع روایت که آنحضرت از آبای طاهرین خود
علیهم السلام روایت فرموده که العیادة قدر فواق ناقة او حلب ناقة یعنی
قدر ما بین دو شیدن شتر است یا دوشیدن شتری ثواب عیادت
محمد بن فضیل از حضرت باقر ع روایت کرده که ایما مؤمن عاد مؤمنا
خاض الرحمة خوضا فاذا جلس غمرته الرحمة فاذا انصرف
وکل الله به سبعین الف ملک یستغفرون له ویترحمون
علیه ویقولون طبت وطابت لک الجنة یعنی هر مؤمنی که عیادت
کند مؤمنی را در آمده است در رحمت و در آمدنی پس چون بنشیند فرو
میگیرد او را رحمت و چون برمیگردد موکل میسازد خدای تعالی با و

هفتاد هزار ملك كه استغفار كنند براى او و رحمت بطلبند براى
او و بگويند كه خوشى تو و خوش است جنت براى تو و احتمال دعا
نيز دارد **تمام عيادت** از حضرت صادق ع روايت شده
كه تمام العيادة للمريض ان تضع يدك على ذراعه و تعجل
القيام من عنده فان عيادة النوكى اشد على المريض
من وجعه يعنى عيادة مريض آنست كه دست خود را بر ذراع
دست او بگذارى و تعجيل نمائى در برخاستن نزد او زيرا
كه عيادت نوكى يعنى احمقان اشدّ است بر مريض از دردش
**درجه مؤمنى كه در غربت وفات كند** احمد بن يوسف از حضرت
ابى عبد الله ع روايت نموده كه ان المؤمن الغريب اذا احضره
الموت فالتفت يمنة و يسرة فلم ير احدا رفع رأسه
الى السماء فيقول الله عز و جل عبدى و وليى الى من
تلتفت انطلب حميما رحيما او قريبا اقرب اليك منى
و اودّ لك منى و عزتى و جلالى لئن اطلقت عقدتك
لاصيّرنك الى طاعتى و لئن قبضتك الى لاصيّرنك
الى كرامتى و الى مجاورة اوليائك و اودّائك يعنى
بدرستى كه مؤمن غريب چون مرگ او را حاضر شود مقارن





آنحال بجانب چپ و راست التفات نموده هيچ كس را نبيند سر خود را
بجانب آسمان خواهد برداشت پس حضرت رحيم على الاطلاق
از روى مرحمت و اشفاق او را مخاطب ساخته ميفرمايد كه اى
بنده من و اى دوست من بسوى كه ملتفت ميشوى آيا خويشى
مهربان طلب مينمايى يا نزديكى كه از من بتو نزديكتر يا دوست تر
باشد ميجويى بعزت و جلال خود قسم كه اگر عقده ترا واكرده
در اجل تو تاخير نمايم ترا بطاعت خود متوجه خواهم ساخت
و اگر قبض روح تو نموده بسوى خود عروج فرمايم ترا بكرامت خود
و بمجاورت دوستان و محبان تو خواهم رسانيد **مصراع** ببين
تفاوت ره از كجاست تا بكجا **حال ميت** زرارة بن اعين روايت
كرده كه ثقل ابن جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام فى حيوة
ابى جعفر ع و كان ابو جعفر جالسا فى ناحية البيت و الغلام
فى النزع و كلما دنى منه انسان قال لا تمسه لانه يزداد
ضعفا لان اضعف ما يكون المريض اذا كان فى هذه الحال
فكل من مسه فقد اعان عليه فلما قبض الغلام امر به فاغمض
ثم قال لنا انما الجزع و الكآبة و الحزن ما لم ينزل امر الله فليس
الا التسليم و الرضا ثم دعا بدهن فادهن به و اكتحل و دعى

بطعامٍ فاکل هو ومن معه ثم قال هذا هو الصبر الجمیل الذی
وعدنا علیه الفضل قال الله تعالی اولئک علیهم صلوات من
ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون ثم امر بغسله وکفنه
اخشن ثیابه وخرج فصلی علیه یعنی سکین شد در مرض
پسر حضرت جعفر در حیوة ابی جعفر علیهم السلام و در نسخه طب
الائمه نقل موجود است یعنی وفات نمود والاولی کما یخفی و حضرت
ابوجعفر در ناحیه خانه نشسته بود و آن پسر در نزع بود پس هرگاه
که انسانی نزدیک بآن پسر میشد میفرمود که دست باو مرسانید
که موجب زیادتی ضعف او میشود زیرا که او در اینحال که هنگام نزع
بحالیست که بیمار در حالی از آن ضعیفتر نمیباشد پس هرکه اورا
در اینحال مس کند بتحقیق که اعانت بر قتل او کرده است پس چون
روح آن پسر مقبوض شد فرمود که چشمهای ورا ببستند بعد از آن
فرمود که جزع وملال وانده نیست مگر مادامی که امر خدای تعالی
که مرگست یا مطلقا نازل نشده و چون امر خدای تعالی نازل شد
در آن هنگام سزاوار نیست مگر تسلیم و رضا بعد از آن حضرت
روغنی طلبیده بر خود بمالید و بر چشم مبارک سرمه کشید و طعامی
طلب نموده خود و کسانی که با او بودند خوردند بعد از آن فرمود که





اینست صبر جمیل که خدای تعالی ما را بر آن فضل و زیادتی وعده
فرموده گفته که بر صابران است درود از پروردگار ایشان و بر ایشان
رحمت و ایشانند که هدایت یافته اند بعد از آن حضرت فرمود
که اورا شستند و خود احسن جامهای خود را پوشیده برآمد
و بر او نماز گذارد و حضرت ابی عبد الله ع فرمود که هیچ کس نیست
که مرگش حاضر شود الا آنکه موکل شود باو شیطانی از شیاطین
که امر نماید او را بکفر و بشک اندازد او را در دینش پس هر که مومن
موحد است و صاحب بصیرت است آن شیطان براو قادر نیست
و هر که در دین خود ضعیفست اورا بشک می اندازد در امر او
و دین او پس چون حاضر شود بر موتی خود تلقین کنید ایشانرا
بکلمه اخلاص که عبارتست از لا اله الا الله العلی العظیم لا اله
الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع و رب
الارضین السبع و رب العرش العظیم والحمد لله رب
العالمین تا آنکه نقد جان بقابض ارواح تسلیم نماید
**تلقین میت** محمد بن ابی زینب از حضرت صادق ع روایت
نموده اذا حضرتم المیت فلقنوه هذا الامر یعنی کلمة التوحید
ویلقی فی قلوبهم الرعب فاذا مضی علی الحق یعنی چون حاضر

شوید میت را تلقین کنید با واین امر را یعنی توحید را و انداخته
میشود در دلهای مومنین ترس و بیم از مردن در حال نزع و چون کسی از
ایشان بر حق میکذرد نجات می یابد و ابن قداح از حضرت
صادق ع از پدر او ع روایت کرده که چون کسی از اهل حضرت
امیر المومنین ع وفات میرسید و حضرت نزد او حاضر میبود
او را میفرمود که بکو لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله
الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین
السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب
العالمین پس چون بیمار این را کفته بود حضرت میفرمود که برو
که بتو باکی نیست و جابر از حضرت باقر ع از حضرت علی بن الحسین
از جد او حضرت امیر المومنین علیهم السلم روایت نموده که حضرت
رسول الله ص حاضر شد مردی را و آن مرد در نزع بود پس حضرت فرمود
که بکو اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثِیرَ مِنْ مَعْصِیَتِکَ وَ اقْبَلْ مِنِّی الْیَسِیرَ
مِنْ طَاعَتِکَ در نزع شدید حریز سجستانی روایت کرده که کنا
عند ابی عبد الله ع فجاءه رجل فقال یا بن رسول الله ان اخی
منذ ثلثة ایام وقد اشتد به الامر فادع الله له فقال اللّٰهُمَّ
سهّل علیه سکرات الموت ثم امره وقال حوّلوا فراشه الی





مصلاه الذی کان یصلی فیه فانه یخفف علیه ان کان
فی اجله تاخیر وان کانت میتته قد حضرت فانه یسهل علیه
یعنی بودم نزد حضرت ابی عبد الله علیه السلم که مردی بخدمت آنحضرت
آمد کفت یا بن رسول الله برادرم مدت سه روز است که
در نزع است وکار او بسیار سخت شده برای او دعا کن حضرت
دعا کرد که یا رب خدایا موت را بر او آسان کن بعد از آن امر نمود آن مرد را
و فرمود که رخت خواب او را بجایی که همیشه نماز در آنجا میکذارد
نقل کنید که اکر در اجل او تاخیری هست موجب تخفیف بر او
خواهد شد و اکر مردن او حاضر شده سبب آسانی نزع بر او خواهد
شد و نیز حریز سجستانی از حضرت باقر ع روایت نموده که چون
داخل شوی بر بیماری و او در نزع شدید باشد بکو که این دعا بخواند
که اعوذ بالله العظیم رب العرش الکریم من کل عرق نعّار
ومن شر حر النار هفت مرتبه که خدای تعالی زود تخفیف
خواهد نمود بعد از آن تلقین کن با و کلمات فرج را حریز کفته
که کفتم کلمات فرج چیست حضرت فرمود که لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب

وربّ العرش العظیم والحمد لله ربّ العالمین بعد از ان روی او
بمصلای او بکنید که خدای تعالی از و تخفیف میکند وکار او را
آسان میکرداند باذن الله رغبت مؤمن بموت از حضرت
امیر المؤمنین ع منقولست که اِنَّ یقول انّ ابن ابی طالب آنس بالموت
بثدی امه یعنی بدرستی که میفرمود که پسر ابی طالب انسش بموت بیشتر است
از انس طفل بپستان مادرش ونیز آن حضرت در حینی که ابن
ملجم ملعون ضربت باو زده فرمود که فزتُ وربّ الکعبه یعنی
رستگار شدم بخدای کعبه واز حضرت پیغمبر ص مرویست که مَنْ
اَحَبَّ لِقَاءَ اللهِ اَحَبَّ اللهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ کَرِهَ لِقَاءَ اللهِ
کَرِهَ اللهُ لِقَاءَهُ یعنی هر که دوست دارد لقای خدا را دوست
دارد خدا لقای او را وهر که کاره باشد لقای خدا را خدا
کاره است لقای او را وابان بن تغلب از حضرت باقر ع روایت
نموده که لما اسری بالنبی صلّی الله علیه وآله قال یا ربّ ما
حال المؤمن عندک یا محمد من اهان لی ولیا فقد بارزنی
بالمحاربة وانا اسرع شیء الی نصرة اولیائی وما ترددت فی
شیء انا فاعله کتردّدی فی وفات المؤمن یکره الموت واکره
مسائته والحدیث طویل اخذنا منه موضع الحاجة یعنی





چون پیغمبر را بمعراج بردند از حضرت ربّ العالمین سؤال نمود
که پروردگارا چگونست حال مؤمن وقدر او نزد تو فرمود که
یا محمد هر که اهانت کند دوست مرا بتحقیق که بر آمده است
بمحاربه من ومن نهایت شتاب دارم بنصرت دوستان خود
وتردد نمیکنم در چیزی که کننده آنم همچون ترددی که میکنم در
وفات مؤمن در حالی که کاره باشد موت را ومن کاره باشم
کراهت او را واین حدیثیست طویل که گرفتیم از او موضع
حاجت را وعلما را در نسبت تردد بحق سبحانه وتعالی که این
حدیث متضمن آنست چند وجه از تاویل واقع است
اوّل آنکه در کلام اضماریست وتقدیرش آنست که لو جاز
علی التردد ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی وفات
المؤمن دوم آنکه چون عادت جاری شده که شخص تردد میکند
در مسارّت کسی که نزد او محترم وموقر است چون صدیق وفی
دخل صفی وتردد نمیکند در مسارّت کسی که او را نزد او قدری
وحرمتی نیست چون عدو ومار وعقرب بلکه چون بخاطر او
خطور نمود فی الحال بی تردد وتامل ایقاع او مینماید بنا
برین صحیح است که تعبیر کرده شود بتردد وتامل در مسارّت شخص

از توقیر و احترام او و بعدم تردد و تامل از اذلال و احتقار او
پس مراد بقول حق تعالی که ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی
فی وفات المؤمن آنست که لیس لشیء من مخلوقاتی عندی قدر
و حرمة کقدر عبدی المؤمن و حرمته سیم آنکه وارد شده
در حدیث از طرق خاصه و عامه که الله سبحانه برای بنده نزد
احتضار اظهار می کند از لطف و کرامت و بشارت بجنت
آنچه موجب غبطه او باشد بدار القرار تا آنکه بموت انتقال
پذیرفته بتر ولا او راضی و بحصول او راغب و مرتضی باشد
پس مشتبه شده این معامله بمعامله کسی که اراده داشته باشد
که ایلام نماید حبیب خود را بالمی که او را نفع عظیم متعقب باشد
همچون فصد حبیب مریض بمرض محوج بفصد و متردد باشد
در اینکه چگونه ایصال آن الم نماید بر وجهی که حبیب چندان
از آن متالم نشود و پس همواره اظهار مرغبات در آنچه متعقب
آن الم است از لذات جسمیه و راحات عظیمه برای او میفرموده
باشد تا آنکه آن حبیب آن الم را بقبول تلقی نموده از جمله غنائم
شمرده باشد و اینک مأمول شما در دو بنابرین دو وجه کلام بر استعاره
تمثیلیه و بعد از تمهید این مقدمات معلوم میشود که منافاتی ما بین



مدلولات احادیث مذکوره ظاهر است چه حدیث امیر المؤمنین ع
دالست بر آنکه موت مرغوب و مأنوس آنحضرت بوده و حدیث
حضرت صادق ع مبنی است از آنکه مؤمن کاره موت نیست
بلکه راغب است در آن و حدیث حضرت باقر ع دالست بر آنکه
مؤمن کاره است موت را و راغب است در حیوة و علما را
در دفع منافات سه وجه بنظر رسیده یکی آنکه چون حب
لقاء الله مقید بوقتی نیست محمول میشود بر حال احتضار که
در آنحال معاینه امور محبوبه و مشاهده امور مرغوبه حاصلست
چنانکه خاصه از حضرت صادق ع و عامه از پیغمبر ص روایت
کرده که مَن احبَّ لقاءَ الله احبَّ الله لقاءَه ومَن
کرِهَ لقاءَ الله کرِهَ الله لقاءَه قیل یا رسول الله انّا
لنکره الموت فقال لیس من ذلک ولکنّ المؤمن اذا حضره
الموت بُشّر برضوان الله وکرامته فلیس شیء احبّ الیه
مما امامه فاحبّ لقاء الله واحبّ الله لقاءه وان
الکافر اذا حضره الموت بُشّر بعذاب الله فلیس لشیء
اکره الیه مما امامه کره لقاء الله فکره الله لقاءه و این
جواب شیخ سعید شهید در ذکری ذکر کرده دویم آنکه موت

نفس لقاء الله نیست پس کراهت موت از حیثیت الم حاصل
ازو مستلزم کراهت لقاء الله نیست سیم آنکه حق سبحانه و تعالی
موجب استعداد تمام است برای لقای او و بکثرت اعمال صالحه
و اینمعنی مستلزم کراهت موتست که قاطع اعمال صالحه است
و نزد این حقیر جمیع وجوه ثلثه محل نظر است اما اول بواسطه
آنکه وافی نیست بدفع شافی از کلام امیر المؤمنین ع چه او صریح است
در آنکه انس و رغبت او اختصاص بحال احتضار ندارد حاصل
که کلام امیر المؤمنین ع مفید است نه مطلق پس حمل او بر مقید
جایز نیست فتامل و اما دوم و سیم بسبب آنکه با وجود منافات
بکلام امیر ع نفسه فاسد است چه تعقب لذات جسمیه و روحانیه
عظیمه موت را مقتضی آنست که متلقی بقبول بلکه مرغوب
و مأمول باشد نه می بینی که دوای تلخ بواسطه تعقب صحت امرا
چگونه مرغوب و مشتهی بعض مرضی است بلکه الم موت لذاتی را که
بصفت ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر موصوف
و بعث فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین منعوت است
طرف نسبت نتواند بود پس وجه شافی وافی در دفع شافی آن نتواند بود
که مؤمنان را بحکم ان ابن ابی طالب تا آخر و انا النکره الموت مراتب



و احوال مختلف و متفاوتست بعضی بحکم لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا با وجود تعلق بعلاقه بدن بنور تعنی بعوالی ثمادیرا از مشاهده
لذات و معاینه مثوبات ممنوع نیستند و بعضی بحکم لکن المؤمن اذا
حضره الموت بشر برضوان الله تا آخر حدیث ایشان را در حال
احتضار در می یابند آنرا که در همه حال این مشاهده حاصل است و در همه حال
موت مرغوبست و آنرا که در حال احتضار حاصل است در حال احتضار موت
مرغوبست و پیش از آن مکروه و همگی با حال مشاهده مرغوبست و الحاصل
بسبب رغبت بموت مشاهده نشأه باقیه و معاینه نعیم فیه ما شاء است
و اینمعنی برای حضرت امیر المؤمنین علی ع همیشه حاصل بود و لهذا میفرمود
که ان ابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه و لنعم ما قیل شعر
مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا بگیرم در کنارش تنگ تنگ ؛ من از و جانی ستانم
جاودان ؛ او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ ؛ و برای بعض مؤمنین همیشه حاصل نیست
و در حال احتضار حاصل است و تردد خدای تعالی یعنی اظهار او در آن حال
لطف و کرامت و رضوان و بشارت ان بایشان واقع است از ین تقریر
بوضوح پیوست که حمل عبارت یکره الموت بر حالیست نه بر استیناف
و توجیه تردد بوجه ثالث اقرب است بمرام و انسب است بمقام و ما یقال
من انه یحمل الکلام علی الاستیناف فهو کما یری عن انتظام و اذا

بلغ المرام هذا المقام فلنختم الکلام حامدین لله الملک العلام
مصلّین علی اکرم الرسل واشرفنا الانام وعلی عترته الطاهرین
الکرام

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیقیاس وسپاس ستوده اساس حضرت مقدس حکیمی را
سزاوارست که عموم فیضش قطرهٔ ماء مهین را در ظلمات ارحام
مستعد صورت احسن تقویم گردانید و شمول لطفش رشحه سحاب
زمین را در اجواف اصداف ماده دریتیم ساخت **شعر**

ز ابر افکند قطرهٔ سوی یم ‌‌∴ ز صلب آورد نطفه در شکم

از آن قطره لؤلؤی لالا کند ‌‌∴ وزین صورتی سرو بالا کند

فسبحان من حارت العقول فی سر ربوبیته وتاهت الحلوم فی
کنه الوهیته ودرود نجسته وورود شایسته روح مطهر
رسولیست که بیماران زاویهٔ غوایت را قانونی به از شریعت او
نیست وپی برکان بادیهٔ معصیت را ذخیره بهتر از شفاعت او
نمیتواند بود **شعر** گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ ∴ ولی نیست
امیدم ستوه ∴ که روز نورده روز کار مزاوست ∴ بمحشر شفاعت
کنارمزاوست فصلی الله علیه وآله الاکرمین الاخیار وعترته



الانجبین الاطهار **اما بعد** چون بیامن توفیقات
سبحانی وتاییدات آسمانی ترجمهٔ طب الائمه حلیهٔ اتمام وزیور
اختتام پذیرفت ثانیا امر والا قدر نواب مستطاب معلی القاب
مبادی آداب خلاصهٔ نتایج طبایع وارکان نقاوهٔ سلاله
مکارم واحسان درة التاج افتخار ایالت قرة العین حدقه
امارت مشمول الطاف الهی منظور انظار پادشاهی **شعر**

فتح علیخان که از جود کفش ∴ حاصل امکان نزد مصرفش

کرده جوان معدلت او جهان ∴ ساخته نوشیوهٔ نوشیروان

از نسق آرای تدبیر عقل ∴ پر تو حکمش شده زنجیر عدل

زور آهنرده ز رزانکی ∴ صولت او صورت مردانکی

تا بود از سجده بگیتی نشان ∴ باد درش سجده که مردمان

زینت صدود وزیور ظهور یافت که این حقیر قلیل البضاعه
عدیم الاستطاعه رساله مذهبه که امام بحق وراهنمای مطلق
سبط رسول وقرة عین بتول علی بن موسی الرضا علیه التحیة
والثنا بجهت مامون حسب الالتماس او برسبیل وصیت نوشته
ترجمه نماید تا نفعش عام وفایده اش تام باشد چه آن رساله
با وجود آنکه مشتملست بر اصول ما یحفظ صحت که قسمی است

ازطب جسمانی محتویت بربسی رموز ونکات ازطب روحانی بلکه گنجینه
مملو از فواید لالی وسفینه ایست مشحون از نفایس عوالی کرجز بود
حدث وایقان وشهادت ذوق ووجدان اطلاع براکتنا ما آن
نتوان یافت پس انقیادا وامتثالا لامره جهد بر میان عزم بسته بتقدیم
مامور به اقدام نمود توقع بحسن شیم ومکارم اخلاق ارباب فضل
آنکه چون بر سهوی یا خللی واقف کردند شرف اصلاح ارزانی فرموده
بذیل عفو ملبوس و مستور نمایند فان العفو من عادة السادات
وسادة العادات وآنرا در طی دو فصل بصدد بیان در آورد
بمنه وجوده وهو حسبی ونعم الوکیل **فصل اول** در ایراد رساله
شریفه روی عن محمد بن جمهور القمی وکان من خاصة خدم
الامام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهم السلام ملازما لخدمته وکان
معه حین حمل من المدینة الی المامون الی ان صار الی خراسان
قال کان المامون بنیشابور وفی مجلسه ابو الحسن علی الرضا ع
وجماعة من الفلاسفة والمتطببین مثل یوحنا بن ماسویه وجبرئیل
بن بختیشوع وصالح بن بلهمة الهندی وغیرهم ممن ینتحل العلوم
من ذوی البحث والنظر فجری ذکر الطب وما فیه صلاح الابدان
وقوامها فاغرق المامون واغرق من بحضرته فی الکلام وتغلغلوا





فی علم ذلک وکیف رکب الله تعالی هذا الجسد وجمع فیه هذه الاشیاء
المتضادة من الطبایع الاربع ومضار الاغذیة ومنافعها وما یلحق
الاجسام من مضارها من العلل قال وابو الحسن ساکت لا یتکلم فی شیء
من ذلک فقال له المامون ما تقول یا ابا الحسن فی هذا الامر الذی
نحن فیه منذ الیوم فقد کبر علی والذی لا بد منه هو معرفة هذه الاغذیة
النافع منها والضار وتدبیر الجسد فقال ابو الحسن ع یا امیر المؤمنین
عندی من ذلک ما جربته وعرفت صحته بالاختبار علی مرور الایام
مع ما وقفنی علیه من مضی من السلف مما لا یسع الانسان جهله ولا
یعذر فی ترکه وانا اجمع ذلک لامیر المؤمنین مع ما یقاربه ذلک
مما یحتاج الی معرفته قال وعاجل المامون الخروج الی بلخ وتخلف
عنه ابو الحسن الرضا ع فکتب الیه کتابا یتنجز ما کان ذکره مما
یحتاج الی معرفته من جهته علی ما سمعه وجربه من الاطعمة والاشربة
واخذ الادویة والفصد والحجامة والسواک والحمام والنورة
والتدبیر فی ذلک وما یحتاج الیه المامون المقتدی فکتب الیه ابو الحسن ع
کتابا هذه نسخته بسم الله الرحمن الرحیم **اما بعد** فان
وصل الی کتاب امیر المؤمنین فیما امرنی به من توقیفه علی ما یحتاج
الیه مما جربته وما سمعته فی الاطعمة والاشربة واخذ الادویة و الفصد

والحجامة والحمام والنوم والباه وغير ذلك مما يدبر به استقامة الجسد امر
وقد فسرت لامير المؤمنين ما يحتاج اليه وشرحت له ما يعمل عليه من
تدبير مطعمه ومشربه واخذ الدواء وفصده وحجامته وغير ذلك
مما يحتاج اليه من سياسة جسمه وبالله التوفيق اعلم يا امير المؤمنين
ان الله عز وجل لم يبتل البدن بداء حتى جعل له دواء يعالج به
ولكل صنف من الداء صنف من الدواء وتدبير ونعت وذلك
ان هذه الاجسام انشئت على مثال الملك فملك الجسد
هو القلب والعمال العروق والاوصال ودماغ الملك
الصدر وارض الجسد والاعوان يداه ورجلاه وعيناه
وشفتاه ولسانه وخزانته معدته وبطنه فاليدان
عونان يقربان ويبعدان ويعملان ما يوحي اليهما الملك
والرجلان تنقلان الملك حيث يشاء والعينان تدلانه على
ما يغيب عنه لان الملك من وراء حجاب لا يوصل اليه الا باذن
وهما سراجاه ايضا وحصن الجسد وحرزه الاذنان
لا يدخلان على الملك الا ما يوافقه لانهما لا يقدران ان
يدخلا حتى يوحي الملك اليهما فاذا اوحى اليهما اطرق الملك منصتا
لهما حتى يعي منهما ثم يجيب بما يريد فيترجم عنه اللسان بادراة

كثيرة



كثيرة منها ريح الفؤاد وبخار المعدة ومعونة الشفتين
وليس للشفتين قوة الا باللسان وما يستغني بعضها عن
بعض فالكلام لا يحسن الا بترجيعه في الانف لان الانف يزين
الكلام كما يزين النافخ المزمار وكذا المنخران هما ثقبا
الانف والانف يدخل على الملك ما يحب من الريح الطيبة فاذا
جاءت الريح التي تسوء الملك اوحى الملك الى اليدين
فحجبا بين الملك وبين تلك الريح وللملك مع هذا ثواب
وعذاب فعذابه اشد من عذاب الملوك الظاهرة
القاهرة في الدنيا وثوابه افضل من ثوابها فاما عذابه
فالحزن واما ثوابه فالفرح واصل الحزن في الطحال
واصل الفرح في الثرب والكليتين وفيهما عرقان موصولان
في الوجه فمن هناك يظهر الفرح والحزن ويظهر تاثيرهما
في الوجه وهذه العروق كلها طرق من العمال الى العمال ومن
الملك الى العمال ومصداق ذلك اذا تناولت الدواء ادته
العروق الى موضع الداء واعلم يا امير المؤمنين ان الجسد
بمنزلة الارض الطيبة الخراب ان تعوهدت بالعمارة و
السقي من حيث لا تزداد من الماء فتغرق ولا ينقص من الماء

فتعطش دامت ثمارها وكثر ريعها وزكت فروعها وان تغوفل
عنها فسدت ونبت فيها الحشب فالجسد بهذه المنزلة و
التدبير في الاغذية يصلح ويصح وتزكوا العافية فيه فانظر
يا امير المومنين ما يوافق معدتك ويقوى بدنك وتستمرئه
من الطعام فقدره لبدنك واجعله غذائك واعلم
يا امير المومنين ان كل واحد من هذه الطبايع تحب ما
يشاكلها من الاغذية فاتخذ ما يشاكل جسدك ومن
اخذ من الطعام زيادة لم يغذه ضره ومن اخذه
بقدره لا زيادة فيه ولا نقص غذاه ونفعه وكذلك
الماء فسبيلك ان تاخذ من الطعام من كل صنف
في ابانه وترفع يدك من الطعام وبك اليه بعض القرم
فانه اصح لبدنك واذكى لعقلك واخف على نفسك
ان شاء الله كل يا امير المومنين البارد في الصيف والحار
في الشتاء والمعتدل في الفصلين على قدر قوتك وشهوتك
وابدا في اول الطعام باخف الاغذية التي تغذى بها
بدنك بقدر عادتك وبحسب وطنك ونشاطك وزمانك
فالذي يجب ان يكون اكلك في كل يوم عندما يمضي

من النهار



من النهار ثماني ساعات او اكلات في يومين تتغذى
باكرا في اول يوم ثم تتعشى فاذا كان في اليوم الثاني فعند
ثماني ساعات من النهار اكلت اكلة واحدة ولم تحتج الى
العشاء وليكن ذلك بقدر لا يزيد ولا ينقص وتكف
عن الطعام وانت مشته له وليكن شرابك على اثر طعامك
من هذا الشراب الذي انا ناعته لك من الشراب
المعتق مما يحل شربه **صفة الشراب** يوخذ من الزبيب
المنقى عشرة ارطال فيغسل وينقع في ماء صاف غمره
وزيادة عليه اربع اصابع ويترك في انائه ذلك ثلثة
ايام في الشتاء وفي الصيف يوما وليلة ثم يجعل
في قدر نظيفة وليكن الماء السماء ان قدر عليه والا
فمن الماء العذب الذي يكون ينبوعه من ناحية المشرق
ماء ابيض براقا خفيفا وهو القابل لما يعترضه على سرعة
من السخونة والبرودة وتلك الدلالة على خفة الماء ويطبخ
حتى ينتفخ الزبيب وينضج ثم يعصر ويصفى ماؤه ويبرد
ثم يرد الى القدر ثانيا ويوخذ مقداره بعود ويغلى
بنار لينة غليا رقيقا حتى يمضي ثلثاه ويبقى ثلثه

ثم يوخذ من العسل المصفى رطل فيلقى عليه ويوخذ مقدار
بمقدار الماء من القدر ويغلى حتى تذهب قدر العسل
ويعود الى حده ويوخذ خرقة صفيقة فيجعل فيها من الزنجبيل
وزن درهم ومن القرنفل نصف درهم ومن الدارچيني نصف
درهم ومن العود التي نصف درهم ومن المصطكى نصف درهم
ومن الزعفران نصف درهم ومن السنبل نصف درهم بعد ان
ينحو كل صنف من هذه الاصناف ويعزل ويجعل في الخرقة
ويشد بخيط شدا جيدا ويكون للخيط طرف طويل تعلق
به الخرقة المصرورة في عود معارض به على القدر ويكون
القاء هذه الصرة في القدر في الوقت الذي يلقى
فيه العسل ثم تمرس الخرقة ساعة لينزل ما فيها قليلا
قليلا ويغلى الى ان يعود الى حاله وتذهب زيادة العسل
ولتكن النار لينة ثم يصفى ويبرد ويترك في انائه
ثلثة اشهر مختوما عليه لا يفتح فاذا بلغ المدة فاشرب
والشربة منه قدر اوقية باوقتين ماء فاذا اكلت
كما وصفت لك من قدر الطعام فاشرب من هذا الشراب
ثلثة اقداح بعد طعامك فاذا فعلت ذلك فقد امنت

باذن



باذن الله في يومك وليلك من ريح النقرس ومن الابردة
والرياح الموذية فان اشتهيت الماء بعد ذلك فاشرب
منه نصف ما كنت تشرب منه فانه اصح لبدنك
واكثر لجماعك واشد لضبطك وحفظك فان
صلاح الجسد وقوامه بالطعام والشراب وفساده
بهما فان اصلحته بهما صلح وان افسدته بهما فسد
واعلم ان قوى النفس تابعة لمزاجات الابدان ومزاجات
الابدان تابعة لتصرف الهواء فاذا برد مرة وسخن
اخرى تغيرت لذلك الابدان والصور فاذا استوى
الهواء واعتدل صار الجسم معتدلا لان الله تبارك
وتعالى بنى الاجسام على اربعة طبائع على المرة الصفرا
والدم والبلغم والسوداء فاثنان حاران واثنان
باردان فخالف بينهما فجعل حارا يابسا وحارا لينا
وباردا يابسا وباردا لينا ثم فرق ذلك على اربعة
اجزاء من الجسد على الراس والصدر والشراسيف
واسفل البطن واعلم ان الراس والاذنين والمنخرين
والانف والفم والدم وان الصدر من البلغم والريح

وان الشراسيف من المرة الصفراء وان ما اسفل ذلك من
المرة السوداء واعلم ان للدم سلطانا فى الدماغ وهو قوام
الجسد وقوته فاذا اردت النوم فليكن اضطجاعك على
شقك الايمن ثم انقلب على شقك الايسر وكذلك تقوم
من مضجعك على شقك الايمن كما بدأت به عند نومك وعود
نفسك القعود من الليل مثل ما تنام فاذا بقى من الليل ساعات
فادخل الخلاء لحاجة الانسان والبث فيه بقدر ما تقضى
حاجتك ولا تطل فان ذلك يورث الداء الدفين واعلم
ان خير ما استكت به الاشياء القابضة التى تكون لها ماء
فانه يجلو الاسنان ويطيب النكهة ويشد اللثة ويشهى
وهو نافع من الحفر اذا كان ذلك باعتدال والاكثار يرقق
الاسنان ويزعزعها ويضعف اصولها فمن اراد حفظ اسنانه
فليأخذ قرن ايل محرقا وحب الاثل وسعدا وورد او سنبل
الطيب اجزاء بالسوية وملحا اندرانيا ربع جزء فيدقه
ويستن به فانه ممسك للاسنان واق لها من الافات ومن
اراد تبييض اسنانه فليأخذ جزء من ملح اندرانى وجزء
من زبد البحر بالسوية ويسحقان جميعا ويستن بهما واعلم





ان احوال الانسان التى بناه الله تبارك وتعالى عليها وجعله
متصرفا بها اربعة احوال فالحال الاولى لخمس عشرة سنة وفيها
شبابه وصباه وحسنه وبهاؤه وسلطان الدم فى جسمه
ثم الحال الثانية لعشرين سنة الى خمس وثلثين سنة وفيها
سلطان المرة الصفراء وغلبتها عليه وهو اقوم ما يكون
واتقنه فلا يزال كذلك حتى يستوفى خمسا وثلثين سنة
ثم يدخل فى الحال الثالثة وهى من خمس وثلثين سنة الى ان
يستوفى ستين سنة فيكون فى سلطان السوداء ويكون
احلم ما يكون وادربه واقوله واكتمه للسر واحسنه نظرا
فى الامور وفكرا فى عواقبها ومداراة لها وتصرفا فيها
ثم يدخل فى الحال الرابعة وهى سلطان البلغم وهى الحال
التى لا يتحول منها ما بقى ويدخل فى الهرم حينئذ وفاته
الشباب واستنكر كل شئ كان يعرف من نفسه حتى
صار ينام عند القوم ويسهر عند النوم ويذكر ما تقدم
وينسى ما يحدث ويكثر من حديث النفس ويذهب ماء
الجسم وبهاؤه ويقل نبت اظافيره وشعره فلا يزال
جسمه فى ادبار وانعكاس لانه فى سلطان البلغم وهو بارد

كربت

جامد وبجموده ورطوبته في طباعه يكون فناء جسمه وقد ذكرت
لك جملة مما تحتاج الى معرفته وسياسة جسمك واحواله
وانا اذكر لك ما تحتاج الى تناوله واجتنابه وما يجب ان
تعمل في اوقاته فاذا اردت الحجامة فلا تحتجم الا لاثنتى عشرة
ليلة من الهلال الى خمس عشرة منه فانه اصح لبدنك فاذا نقص
الشهر فلا تحتجم الا ان تكون مضطرا الى اخراج الدم وذلك
لان الدم ينقص في نقصان الهلال ويزيد في زيادته وليكن
الحجامة بقدر ما مضى من السنين ابن عشرين يحتجم في كل عشرين
يوما وابن ثلثين يحتجم في كل ثلثين يوما وابن اربعين يحتجم
في كل اربعين يوما وما زاد فبحساب ذلك واعلم ان الحجامة
انما تاخذ الدم من صغار العروق المبثوثة في اللحم ومصداق
ذلك انها لا تضعف القوة كما يوجد من الضعف عند الفصد
فحجامة النقرة تنفع لثقل الراس وحجامة الاخدعين تخفف
عن الراس والوجه والعينين وهي نافعة لوجع الاضراس
وربما ناب الفصد عن سائر ذلك وقد يحتجم تحت الذقن
للقلاع وفساد اللثة وغير ذلك من الاوجاع في الفم وكذلك
التي توضع بين الكتفين تنفع للخفقان الذي مع الامتلاء

والحرار



والحرارة والتي توضع على الساقين تنقص من الامتلاء نقصانا
بينا وتنفع من الاوجاع المزمنة في الكلى والمثانة والارحام
وتدر الطمث غير انها منهكة للجسد وقد تعرض منها الغشية
الشديدة الا انها نافعة لذوي البثور والدماميل والذي
يخفف من الالم تخفيف المص اول ما تقع المحاجم ثم
تدرج قليلا قليلا والثواني ازيد من المص في الاوائل
وكذلك الثوالث فصاعدا ويتوقف على الشرط حتى
يحمر الموضع جيدا بتكرير المحاجم عليه وتليين المشرطة على جلود
لينة ويمسح الموضع قبل شرطه بالدهن فانه يقلل الالم وكذلك
في الفصد يمسح الموضع الذي يفصد بالدهن فانه يقلل الالم
وكذلك يلين المبضع والمشرط بالدهن ويمسح عقيب الحجامة
وعند الفراغ من الموضع بالدهن وليقطر على العرق اذا
فصد شيء من الدهن لئلا يلتحم فيضر بالمفصود وليتعمد
الفاصد ان يفصد من العروق ما كان في الموضع القليل
اللحم لان في قلة اللحم من فوق العروق قلة الالم واكثر العروق
الما اذا فصد حبل الذراع والقيفال لصلابة الجلد واتصاله
بالعضل واما الباسليق والاكحل فانهما في الفصد اقل الما

اذا لم يكن فوقهما والواجب تكميد موضع الفصد بالماء الحار وخاصة
في الشتاء فانه يلين الجلد ويقل الالم ويسهل بر الفصد ويجب
في كل ما ذكرنا من اخراج الدم اجتناب النساء اثنتي عشرة
ساعة قبل ذلك وليحتجم في يوم صاف لا غيم فيه ولا ريح شديدة
وليخرج لك من الدم بقدر ما ترى من تغيره ولا تدخل يومك
ذلك الحمام فانه يورث الداء واصبب على راسك وجسدك
ماء حارا ولا تفعل ذلك من ساعتك واياك والحمام
اذا احتجمت فان الحمى الدائمة منه وإذا اغتسلت من الحجامة
فخذ خرقة من قز فالقها على محاجمك وثوبا لينا من قز
او غيره وخذ قدر حمصة من الترياق الاكبر واشربه
او كله من غير شراب وان كان صيفا فاشرب السكنجبين
العنصلي فانك اذا فعلت ذلك فقد امنت من اللقوة
والبرص والبهق والجذام باذن الله عز وجل ومص من
الرمان الاملسي فانه يقوي النفس ويحيي الدم ولا تاكل
طعاما مالحا ولا ملحا بعد الحجامة بثلث ساعة فانه يعرض
منه الجرب فان كان الشتاء فكل الطباهج اذا احتجمت
واشرب عليه من ذلك الشراب الذي وصفت لك وادهن





بدهن خيري وماورد وشيء من مسك وصبه على هامتك
ساعة تخرج من حجامتك ماء حارا فاما في الصيف فاذا
احتجمت فكل السكباج والهلام والمصوص وصب على هامتك
دهن البنفسج بماء ورد وبشيء من كافور واشرب من ذلك
الشراب الذي وصفت لك بعد طعامك واياك وكثرة الحركة
والغضب ومجامعة النساء يومك ذلك ان شاء الله وينبغي
ان تحذر في جوفك من البيض والسمك في حال واحد فانهما
اذا اجتمعا في جوف الانسان ولدا القولنج ورياح البواسير ووجع
الاسنان واللبن والنبيذ اللذان يشربهما اهلهما اذا اجتمعا
ولدا النقرس والبرص وادامة اكل البصل يولد الكلف في الوجه
واكل الملوحة واللحمان المملوحة والسمك المالح بعد الحجامة
والفصد يولد البهق والجرب وادمان اكل كلى الغنم واجوافها
يعكر المثانة ودخول الحمام على البطنة يولد القولنج والاغتسال
بالماء البارد بعد اكل السمك الطري يولد الفالج واكل الاترج
بالليل يقلب العين ويورث الحول واتيان المراة الحايض
يولد الجذام في الولد والجماع من غير ان يهرق الماء على اثره
يورث الحصاة والجماع بعد الجماع من غير ان يكون بينهما غسل

يورث الولد الجنون ان غفل عن الغسل وكثرة اكل البيض
وادمانه يورث الطحال ورياحا في راس المعدة والامتلاء من البيض
المسلوق يورث الربو والانبهار واكل اللحم النى يورث الدود في الجسد
واكل التين يقمل الجسد اذا ادمن عليه وشرب الماء البارد بعقيب
الشيء الحار والحلاوة يذهب بالاسنان والاكثار من اكل لحوم
الوحش والبقر يورث تلبيس العقل وتحبيث الفهم وتبليد الذهن
وكثرة النسيان واذا اردت دخول الحمام وان لا تجد في راسك
ما يؤذيك فابدأ عند دخول الحمام بجرعات ماء حار فانك
تسلم باذن الله من وجع الراس والشقيقة وقد قيل خمس كفوف
منها وحار تصبها على راسك عند دخول الحمام واعلم ان تركيب
الحمام على طبايع الجسد فالبيت الاول بارد يابس والبيت الثاني
بارد رطب والبيت الثالث حار رطب والبيت الرابع حار
يابس ومنفعة الحمام عظيمة تؤدي الى الاعتدال وتنقي الدرن
وتلين العصب والعروق وتقوي الاعضاء الكبار وتذيب
الفضول والعفونات واذا اردت ان لا يظهر في جسدك
بثرة ولا غيرها فابدأ عند دخول الحمام بدهن بدنك بدهن
البنفسج فاذا اردت ان تنور ولا يصيبك قروح ولا شقاق





ولا سواد فاغتسل بالماء البارد قبل ان تنور ومن اراد دخول
الحمام للنورة فليجتنب الجماع قبل ذلك باثنتي عشرة ساعة وهو تمام
يوم وليطرح في النورة شيئا من الصبر والقاقيا والحضض
او يجمع ذلك ويأخذ منه اليسير اذا كان مجتمعا او متفرقا ولا
يلقي في النورة شيئا من ذلك حتى تماث النورة بالماء الحار الذي
يطبخ فيه البابونج والمرزنجوش وورد البنفسج اليابس وان جمع
ذلك الجزء منه اليسير مجتمعا او تجمع ذلك وتأخذ منه اليسير مجتمعا
او متفرقا قدر ما يتشرب الماء رائحته وليكن زرنيخ النورة
مثل ثلثها ويدلك الجسد بعد الخروج منها بشيء يقطع ريحها
ويختر العصفر والحناء والسعد والورد والسك مفردة
ومجتمعة ومن اراد ان يأمن النورة من احراقها فليقلل من
تقليبها وليبادر اذا عملت في غسلها وان يمسح البدن بشيء من دهن
ورد فان احرقت والعياذ بالله اخذت عدسا مقشرا
فتسحق بخل وماء ورد وتطلي على الموضع الذي احرقته النورة
فانه يبرأ باذن الله والذي يمنع النورة من تبثير البدن هو
ان يدلك الموضع عقيب النورة بخل ثقيف ودهن ورد
دلكا جيدا ومن اراد ان لا يشتكي مثانته فلا يجلس البول على

ظهر دابته ومن اراد ان لا تؤذيه معدته فلا يشرب على طعامه ماء
حتى يفرغ منه ومن فعل ذلك رطب بدنه وضعف معدته ولم تأخذ
العروق قوة الطعام لانه يصير في المعدة فجا ومن اراد ان يأمن
الحصاة وعسر البول فلا يحبس المني عند نزول الشهوة ولا يطيل المكث
على النساء ومن اراد ان يأمن وجع الاسفل ولا يظهر به رياح البواسير
فليأكل كل ليلة سبع تمرات بسمن البقر ويدهن اليتيه بزيت
خالص ومن اراد ان يزيد في حفظه فليأكل ثلث قطع زنجبيل
مربى بالعسل ويصطبغ بالخردل مع طعامه في كل يوم ومن اراد
ان يزيد في عقله فلا يخرج كل يوم حتى يلوك ثلث هليلجات
سود مع سكر طبرزد ومن اراد ان لا تنشق اظفاره ولا تميل الى
الصفرة ولا يفسد ما حولها فلا يقلم اظفاره الا يوم الخميس ومن
اراد ان لا يشكي اذنه فليجعل فيها قطنة عند النوم ومن اراد
ان يدفع الزكام في الشتاء فليأكل في كل يوم ثلث لقم شهدا واعلم
ان للعسل دما لا يعرف منها نافع من ضار وذلك ان منه ما
اذا ادركه الشم عطس ومنه ما يسكر وله عند الذوق حرافة شديدة
فهذه انواع من العسل قاتلة وليشم النرجس فانه يأمن من الزكام
وكذلك الحبة السوداء واذا خاف الزكام في الصيف فليأكل كل





يوم خيارة وليحذر الجلوس في الشمس ومن خشي الشقيقة والشوصة
فلا ينم حين يأكل السمك الطري صيفا كان او شتاء ومن اراد
ان يكون صالحا خفيف الجسم واللحم فليقلل من عشائه بالليل
ومن اراد ان لا يشكي كبده عند الحجامة فليأكل بعقبها الهندباء
بخل ومن اراد ان لا يشكي سرته فليدهنها اذا دهن رأسه
ومن اراد ان لا تنشق شفتاه ولا يخرج فيهما باسور فليدهن
حاجبيه اذا ادهن ومن اراد ان لا تسقط اذناه ولهاته
فلا يأكلن حلوا الا ان يتغرغر بخل ومن اراد ان لا تفسد اسنانه
فلا يأكلن حلوا الا اكل بعده كسرة خبز ومن اراد ان لا تصيبه
ريح في جسده فليأكل الثوم في سبعة ايام ومن اراد ان يمرئه
الطعام فليتكئ اذا نام على يمينه ثم ينقلب على يساره حين ينام
ومن اراد ان يذهب بالبلغم من بدنه فليأكل في كل يوم بكرة
جوارشا حريفا ويكثر دخول الحمام واتيان النساء والقعود
في الشمس ويجتنب كل بارد فانه يذيب ويحرقه ومن اراد
ان يقطع المرة الصفراء فليأكل باردا لينا ويروح بدنه
ويقل الانتصاب ويكثر النظر الى من يحب ومن اراد ان لا تحرقه
السوداء فعليه بالقيء وفصد العروق والاطلاء بالنورة ومن

اراد ان يذهب بالريح الباردة فعليه بالحقنة والادهان اللينة
على الجسد وعليه بالكماد بالماء الحار في الابزن ويجتنب
كل بارد يابس ويلزم كل حار لين ومن اراد ان يذهب عنه
البلغم فليتناول كل يوم من الاطريفل الاصغر واعلم ان حكم الماء
ان يجتنب في الحمام ان يبادر وهو ممتلئ من الطعام او خالي
الجوف وليكن ذلك على حد الاعتدال وليتناول من الاغذية
اذا اراد الحركة الاغذية الباردة مثل القريص والهلام والخل
والزيت وماء الحصرم ونحو ذلك واعلم ان النفس شديد في
الحار ضار بالاجسام المهلوسة اذا كانت خالية من الطعام
وهو نافع للاجسام الخصبة فاما اصلاح المياه للمسافر
من مساء كل منزل يرده الا بعد ان يمزجه بماء المنزل الذي
قبله او يشرب واحدا غير مختلف فيشوبه بالمياه على اختلافها
والواجب ان يتزود المسافر من تربة بلده وطينه فكلما دخل
منزلا طرح في اناء الذي يكون الماء شيئا من ذلك الطين
ويماث فيه فانه يرد الى مائه المعتاد له المحافظة للتربة
وخير المياه شربا للمقيم والمسافر ما ينبع من المشرق ينبع خفيفا
ابيض وافضل المياه التي تجري من بين مشرق الشمس الصيفي



ومغرب الشمس الصيفي وافضلها واصحها اذا كانت بعيدا [illegible]
الذي تنبع منه وكانت تجري في جبال الطين لانها تكون حارة
في الشتاء باردة في الصيف ملينة للبطن نافعة لاصحاب الحرارات
فاما المياه المالحة الثقيلة فانها تلين البطن ومياه الثلوج
والجليد رديئة للاجسام كثيرة الاضرار بها واما مياه الامطار
فانها خفيفة عذبة صافية نافعة جدا للاجسام اذا لم يطل
خزنها وحبسها في الارض واما مياه البطائح والسباخ فحارة
غليظة في الصيف لركودها ودوام طلوع الشمس عليها وقد
تولد لمن دام على شربها المرة الصفراء وتعظم طحالتهم وقد
وصفت لك فيما تقدم من كتابي هذا ما فيه لمن اخذ به كفاية
وانا اذكر امر الجماع واوقاته فاذا اردت الجماع فلا تقرب
النساء في اول الليل لا شتاء ولا صيفا وذلك ان المعدة
والعروق ممتلئة وهو غير محمود ويتخوف يعقب في ذلك القولنج
والفالج واللقوة والنقرس والحصاة والتقطير والفتق وضعف
البصر ورقته وقلة الدماغ فاذا اردت فليكن في آخر
آخر الليل فانه اصح للبدن وارجى للولد واذكى للعقل في
الولد الذي يقضي بينهما ولا تجامع امراة حتى تلاعبها

وتعهم تدبيرها فانك اذا فعلت ذلك غلبت شهوتها واجتمع
ماؤها لان الماء يخرج من بينهما وعرفت الشهوة منها وظهرت
لك في عينيها ووجهها واشتهت منك مثل الذي تشتهيه منها
ولا تجامعها الا وهي طاهرة فاذا فعلت ذلك كان اروح
لبدنك واصح لك اذا اتفق الماءان عند تمازج يوجب
نتاج الولد باذن الله عز وجل ثم اغتسل واشرب من ساعتك
ثم اغتسل واشرب من ساعتك شيئاً من الموميائي بشراب
العسل او بعسل منزوع الرغوة فانه يزداد في الماء مثل الذي
خرج منك واتيانهن والقمر في الحمل في بروج ذكر افضل
وخير من ان يكون في الثور في بروج انثى ولا تكثر اتيانهن
تباعا فان المراة تحمل من القليل وتفسد من الكثير واعلم
ان من عمل بجميع ما وصفت في كتابي هذا ودبر جسده
ولم يخالفه سلم باذن الله تعالى من كل داء وصح جسمه
بحول الله وقوته والله يرزق العافية ويمسح الصحة
بلا دواء ولا يجب ان تلتفت الى قول من يقول بما لا يعلم
ولا ارتاض بالعلوم والآداب ولا يعرف ما ياتي ولا يذر طالما
اكلت كذا ولم يضرني وشربت كذا ولم يؤذني وفعلت كذا

واذا فعلت ذلك فلو تيتم فانا
ولا تجلس طالسا وتنكس بتيل
على يمينك فانك اما من العصاة





فلم اره يكرهها فانما هذا القائل في الناس كالبهيمة المبهمة والصورة
المثلثة لا يعرف ما يضره مما ينفعه ولو اصيب اللص اول ما يسرق
فعوقب لم يعد ولكانت عقوبته اسهل ولكنه يرزق الامهال و
العافية فيعاود ثم يعاود حتى يؤخذ على اعظم السرقات
فيقطع ويعظم التنكيل به والامور كلها بيد الله سيدنا ومولانا
جل وعز واليه نرجع ونصير وهو حسبنا ونعم الوكيل ولا حول ولا
قوة الا بالله العلي العظيم قال الراوي فلما وصلت هذه الرسالة
من ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام الى المامون وقراها
فرح فرحا شديدا وامر ان تكتب بالذهب وان يترجم بالرسالة
المذهبة فصل دويم در ترجمهٔ رسالهٔ شریفه بلغت فارسی چون
سیاق لغت عرب با سلوب و مغایر و مخالف سیاق و اسلوب
لغت فارسی است لاجرم بواسطهٔ حصول سلاست و عذوبت
الفاظ مترجم بها تغییر الفاظ مترجم از نظمی که ایشان را اتفاق
افتاده ضروری و ناچار است بنابراین این حقیر در تقدیم
و تاخیر آن الفاظ و بعض تغییرات آن نظر بر احتراز رکاکت
عبارت و عدم تناسب تلایم الفاظ مترجم بها معذور و معفو
خواهد بود والله ولی التوفیق محمد بن جمهور قمی که از

خواص ختام لا زال الاحترام امام همام و قدوة الانام ابی الحسن
علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود و همواره بخدمت سامی
آنحضرت قیام و اقدام مینمود و هنگامی که حضرت را حسب الامر
مامون از مدینه بخراسان میبردند ملازم رکاب هدایت انتساب
بود و روایت کرده که در ایامی که مامون در نیشابور بود روزی در
مجلس او حضرت ابو الحسن علیه السلام و جماعتی از فلاسفه و متطببین
که اقتباس علوم از مشکات ارباب بحث و نظر کرده بودند مثل یوحنا
بن ماسویه و جبرئیل بن بختیشوع یهودی و صالح بن بهلة هندی
و غیر ایشان که در حذاقت و دانشوری مشهور و انگشت نما بودند
حاضر بودند بعد از معارضه و مکالمه در فنون علم ذکر طب و آنچه
صلاح ابدان و قوام آن در ضمن آن متحقق است در میان آمد
پس مامون و همگی حضار مجلس اغراق و مبالغه در ان سخن نموده
در این علم و در اینکه چگونه صانع بیچون و چگونه این پیکر بدیع
منظر را ترکیب داده و طبایع اربع که عبارتست از اخلاط اربعه
یا عناصر اربعه با آنکه با همدیگر در مقام تضاد و عناد اند در آنجا
جمع نموده و در اینکه منافع اغذیه چیست و مضار آن کدام است
و در آنچه لاحق میشود ابدان را از مضار اغذیه از علل و امراض

وتغلغل



و تغلغل و توغل نمودند و حضرت ابو الحسن علیه السلام در جمیع این مراتب
سکوت اختیار نموده مطلقا متکلم نشد پس مامون بآنحضرت
متوجه شده گفت که چه میگویی یا ابا الحسن در آنچه ما همه روز
خوض در ان نموده ایم چه این امر بسی عظیم و خطیر آمده و آنچه
از این جمله ضرور و ناچار است معرفت نافع و ضار اغذیه و تدبیر جسد
و تعدیل بدن است پس حضرت فرمود که نزد من است از آنچه مطلوبست
چیزی که خود بآن آگاهی یافته ام و صحت آنرا باختیار و امتحان
بمرور ایام و ازمان دانسته ام یا آنچه که گذشتگان اسلاف من مرا
بر آن واقف کرده اند از آنچه انسان کنجایی جهل او ندارد
و در ترک او معذور نیست و من جمع خواهم کرد برای امیر المؤمنین
آنرا با آنچه مقارن و ملایم آن باشد از آنچه معرفت آن محتاج الیه
میباشد راوی گفته که بعد از این ماجرا مامون معاودت بسوی
بلخ شد و حضرت ابو الحسن از مرافقت او تخلف نمود پس مامون
بآنحضرت نامه نوشت که مشتمل بر استنجاز و استعجال آنچه در
او ذکر فرموده بود از آنچه معرفت او محتاج الیه است از جهة خود
بر وجهی که شنیده و تجربه کرده بود از اطعمه و اشربه و گرفتن ادویه
و فصد و حجامت و سواک و حمام و نوره و تدبیر در آنها و آنچه

مسافر و مقیم را احتیاج بآن ثابتست پس حضرت ابو الحسن علیه السلام نامه بسوی
او نوشت که نسخه اش اینست که **اما بعد** از افتتاح بنام خداوند رحمن
رحیم بدرستیکه نامه امیر المؤمنین در اینچه مرا امر کرده که آگاه گردانیدن او است
بر اینچه محتاج الیه است از اینچه خود تجربه کرده ام و اینچه شنیده ام در اطعمه و اشربه
و گرفتن ادویه و فصد و حجامت و حمام و نوره و باه و غیر آن از اینچه
تدبیر استقامت امر جسد مینماید بمن رسید و بتحقیق که تفسیر کردم برای
امیر المؤمنین اینچه محتاج الیه بود و دستور العمل او میتواند بود از تدبیر خوردن
و آشامیدن و گرفتن دوا و فصد و حجامت و غیر آن از اینچه در تدبیر
و سیاست بدن او محتاج الیه است بدان ای امیر المؤمنین که حضرت
حق سبحانه و تعالی بدن را بمرضی مبتلا نساخته تا آنکه برای او دوائی
که معالجه آن مرض بوسیله او حاصل گردد بیافریده و برای هر صنفی
از مرض صنفی است از دوا و تدبیر که مزیل آن مرض است و صنفی است
از نعت و تعریف که مفید معرفت اوست و بیان این مطلب مجملا
برین وجه است که انشاء این اجسام بقدرت ذو الجلال و الاکرام
بر مثال ملکی واقع شده ملک آن دل و عمال آن عروق و مفاصل
و خانه آن سینه و زمین آن جسد و معاونان دست و پای
و چشم و لب و زبان و خزانه آن معده و شکم و تهیگاه که در بدن و فطرت

باو مرجوع



باو مرجوع است متوجه و مقبلند پس دستها معاونند در نزدیک
گردانیدن و دور گردانیدن و ساختن چیزها چنانکه ملک ایشانرا
اشارت فرماید و پایها در آوردن و بردن ملک از جای بجایی و چشمها
دلالت مینمایند او را بر اینچه از و غایبست زیرا که ملک چنانچه شان
ملوکانست در پس پرده ایست که بی اذن او وصول باو ممکن نیست
و چشمها با وجود آنکه گفته شد بمنزله دو چراغند برای او مترجم گوید
که ظاهر امراد بدلالت چشم ملک را چنانکه تعلیل لان الملک شعر بآنست
ایصال چشم است اشیاء خارجه از ساحت عز حضور ملک را بخبر او
و جامع تشبیه چشم بچراغ بالذات و سرورست چه همچنانکه وجود
چراغ بسبب نورانیت و مناسبت بنفس فرح بخش است همچنان وجدان
چشم نیز مسرت فزاست یا ایجاب وحشت و انس است چه همچنانکه چراغ
سبب رغبت و قربت بامور لذیذ و از اشیای کریهه همچنان چشم
موجب وحشت و انس است از صور قبیحه و بوجوه حسنه پس دلالت
چشم ملک را بمنزله چراغ بودن او برای ملک چنانکه لفظ ایضا مفصح
از آنست متغایرند نه متحد فتامل اگر گفته شود که این مذکورین
چنانکه برای چشم حاصلند برای اکثر خواص بلکه جمیع ایشان
حاصلند پس تخصیص ایشان بچشم چه سبب میتواند داشت گفته میشود

کمیتواند بود که منشا تخصیص آن باشد که چشم الطف حواس است
و مناسبت او بعقل از سایر حواس چنانکه در موضع خود مبین یافته
بیشتر است با انکه سبب مشابهت چشم بچراغ بنسبت بسایر حواس شدت
ظهور و غایت وضوح دارد انتهی و حصار جسد و نگاهبانان او
گوشها اند در نمی آورند بر ملک مگر چیزی که موافق او باشد زیرا که ایشان
قادر نیستند که در آورند تا انگاه که ملک اشارت فرماید و ملک چون
اشارت فرمود سر پیش افکند سخن شنواند تا از ایشان شنیده و اکرد
بعد از ان جواب گوید بارادت خود بس زبان از ان عبارت کند بمعونت
آلات بسیار که از انجمله است هوای مستنشق لب و لب را قوت نباشد
مگر بدندانها یعنی قوت تکلم و این آلات بعضی از بعضی مستغنی
نیستند و سخن نیکو نمی آید مگر بترجیع و تردید او و دو بینی زیرا که بینی
زینت میدهد کلام را چنانکه نافه فتح که چوب سرناست زینت
میدهد او را و همچنین دو سوراخ بینی که بمثابه سوراخهای سرناست
و بینی در نمی آورد بر ملک چیزی را که دوست دارد از بویهای خوش و چون
وقتی بویی در آید که ملک را موافق نباشد ببستن اشارت فرماید تا
حجاب شود میان او و آن بوی و مرین ملک را با اختصاص بصفات
ملوک عظیم ایشان و اتصاف بسمات سلاطین رفیع المکان



ثوابی و عقابی نسبت با رعایا و خدام او هست و عذاب او سخت تر است
از عذاب ملوک قاهره در دنیا و ثواب او فاضل تر است از ثواب ایشان
عذاب او اندوه است و ثواب او فرح و اصل اندوه در سپرز است
و اصل فرح در ثرب هر دو کرده است و ثرب پرده ایست نازک پیه ناک
که در معده و امعا و اکثر احشا محیط است و در سپرز و گردها و ثرب در آن
پیوسته است برود و از اینجهت است که آثار فرح و اندوه در دو ظاهر میشود گویند
که مراد بثواب ایصال امر ناملایمت مطلقا و مراد بعذاب ایصال امر غیر ملایم
مطلقا و مراد باصل ماده است و بیان انکه ماده حزن در سپرز و ماده
فرح در ثرب کلیتین است آنست که علت قابلی حزن دو چیز است یکی
غلظ و کدورت روح مانع حرکت او ست بخارج بلکه باعث حرکت او ست
بداخل دویم جفاف و یبوست اعضا چه وجود این دو وصف مستلزم
انقباض و تکرز اعضاست و آن منافی حرکت روح است بخارج بلکه
مستدعی حرکت او ست بداخل و شک نیست که ماده این دو چیز سوداست
و سپرز وعای سوداست و همچنین قابلی فرح نیز دو چیز است یکی رقت
و صفای روح چه رقت و صفا معد روح است برای حرکت بخارج دویم
رطوبت و لیونت اعضا چه حصول این دو وصف مهیی عضو است
برای انبساط و تمدد که مستجلب سهولت حرکت روح است بخارج و شک

که مادهٔ این دو چیز خونست و دوعای خون اگرچه منحصر نیست در احشای محاط بثرب لیکن زیادتی اختصاص ایشان بخون نیز بمثابه ایست که غایلهٔ شاك پیرامون آن تواند گردید و وجه اختصاص کلیتین بدیکر پیوستکی رك اوست بوجه ولهذا در حالهٔ ضحك که از لوازم شدت فرح است کردها را بدست میکیرند و اگر نیك تامل کرده شود کیفیت ظهور آثار فرح و حزن دو دو جا از نحاوی این مقدمات مقتبس و مستفاد میشود انتهی و کلا این عروق را مها انما زعما لیعجا لو از ملك بجمال و دلیل برا معنی آنست که چون دوا مینمایی عروق آنرا بموضع درد میرسانند

مترجم گوید که نسایم شقایق حدایق بخان سابق و لاحق بمشام ارباب سلایق و اصحاب دقایق مستشق میشود که حضرت مدبر خلایق و مرتی جلایل و دقایق جلت حکمته و علت کلمته زمام مهام مملکت بدن را بکف کفایت و قبضهٔ ولایت نهاده او را بسلطنت و قهرمانی این اقلیم شرف اختصاص و بمتامتیاز بخشیده و بمحض موهبت و کمال عنایت جمیع اهالی این مملکت را مسخر بلیغ فرمان او کرده تا قلمرو بدن از غبار فنا دوغایلهٔ هرج و مرج مصون و مامون باشد و چنانکه در غرایز ازاد نسان بواسطهٔ ضرورت تمدن شوق مساعدت و معاونت بنی نوع تعبیه فرموده و طرق مواصلت میان ایشان مفتوح ساخته





تا در فضای اوطار و وادی ضروریات همدیکر سعی بلیغ و جهد منیع مینماید و از سلوك این طریقهٔ مرضیه مطلقا تخلف و تعتد جایز نمیشناسند همچنین اجزای این هیکل محسوس را بشوق طبیعی و فتح طریق وصولی سرگرم خدمت یکدیگر ساخته بعنوانی که در ادای مآرب و ایصال حوایج یکدیکر دقیقه نامرعی نمیکذارند و اینجمله موید و مصدق اقوال اجلهٔ محققین است که مخدوم باستحقاق و رئیس علی الاطلاق در بدن قلب است و در بدن یك قوت جامعه است که او را در هر مرتبه و با هر آلت شانی و مکانی دیکر است و هو ان طبیعت باذن خالقها با تجاذب منافع و استدفاع مضار ما فی البدن مقبل و مشتغل است و لهذا اطبا مریض مبتلا با مراض مرکبه متنافیة العلاج یا ادواء متکثره متخالفة الدوا را با دویهٔ متضاده معالجه و مداوا میفرمایند و از مضرت بعض ادویه ببعض امراض محابا و مبالات نمینمایند انتهی و بدان ای امیرالمومنین که این جسد بمثابهٔ زمینی است تشنه و خراب اگر او را تعاهد و تربیت کند بعمارت و آب بحیثیتی که آب زیاده از قدر کفایت نباشد تا آن زمین را غرق کند و کمتر از آن نیز نباشد تا تشنگی زمین باقی باند دایم معمور باشد و ریعش بسیار و نباتش بالیده و تازه باشد و اگر از و تغافل کند و در عمارت

تقصیر ورزند فاسد شود و در او کیاههای باطله روید پس چون جسد تربیت
شالت و در تدبیر آن از اغذیه مفید صلاح و صحت و موجب نمای عافیت
در بدن نظر کن یا امیرالمؤمنین بچیزی از طعام که موافق معده و مقوی
بدن و کوارای طبع تو باشد پس آنرا برای خود بقدر مقرر کرده
غذای خود ساز مترجم گوید همچنین نفس در بدن و فطرت که مرتبه
عقل هیولانیست بسبب آنکه از حلیه فضایل عاطل و استعداد تجلی
بآن برای او حاصل است بمنزله زمینی است تشنه و خراب اگر بتوفیق
الهی و سعادت ازلی بآب عمارت فضائل علمیه و عملیه بر وجهی که از
زیادتی افراط و نقصان تفریط عاری باشد برسد چه گلهای سعادت در وی
کریمه شکفته اند و اگر العیاذ بالله بر وفق شقاوت ذاتی معطل ماند
یا بسبب افراط و تفریط مبتلا شود بخار شقاوت از وی بروید
و چون حال برین منوالست خوشا حال صاحب سعادتی که بفکر خویش اقدام
بتکمیل قوتین اعنی علمی و عملی قدم همت بر تارک فلک نهاده خود را باعلی
علیین درجات ملک رساند شعر غلام همت والای مردی گردم که هیچ
آبله در زیر پاست افلاک کشد و بیچاره کسی که از این دولت عظمی و سعادت
کبری محروم ماند و مکنی عمر عزیز را صرف لذات جسمانی و شهوات
فانی نماید و بشاید در آن منهمک و منغمس شود که لذت کمال را داند



و کمال ها نرا شناسد تا آنکه بحکم اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا
باسفل سافلین درکات حیوان تنزل نماید شعر بهره از ملکت
هست و نصیبی از دیو ترک دیوی کن و بکنه بفضیلت ز ملک
و بدان ای امیرالمؤمنین که هر یک از این طبایع چیزیرا دوست میدارند
از غذاها که مشاکل او باشد پس چیزی بکار بر از غذاها که مشاکل جسد تو
باشد و هر که طعام زیاده از مقدار حاجت بکار برد از آن غذا
نیابد و مضرت بیند و آنکه بقدر حاجت بکار برد بی زیاده و نقصان
از آن غذا یابد و منفعت بیند و آب را همین حکم است که مذکور شد
پس طریق تو آنست که هر صنفی از اصناف طعام را در وقت خود بکار داری
و دست از طعام باز داری وقتی که هنوز بعض اشتها باقی باشد که چون
برین وجه عمل کنی صحت بدن و نشاط دل و خفت برای تو حاصل شود
بخور یا امیرالمؤمنین گرم را در زمستان و سرد را در تابستان و معتدل را
در بهار و پاییز قدری که مقتضای وقت و شهوت تو باشد مترجم گوید
که مراد بگرم و سرد گرم و سرد بالفعل و همچنین مراد بمعتدل معتدل
بالفعل است و مراد بوقت یا وقتی از اوقات عمر است چه قدر غذا
در جوانی غیر قدر غذا است در پیری و علی هذا یا وقتی از اوقات
غذا است چه قدر غذا در روزی که اکل غذا در او متعدد باشد

غیر قلیل غذات در روزی که نباشد و وجه تخصیص این اغذیه بفصول
آنست که در زمستان چنانکه در مسئله تعاقب مقرر شده حرارت
متوجه باطن است و ظاهر محفوف ببرودت پس اگر باطن نیز
بتناول اغذیه بارده بالفعل نیز متبرد شود محتمل که بسبب استیلای برد
بر ظاهر و باطن حرارت غریزیه منطفی شده موت حاصل شود و در
تابستان برودت متوجه باطن است و ظاهر مکشف بحرارت پس اگر
باطن نیز باستعمال اغذیه حاره بالفعل متسخن شود ممکن که بواسطه
غلبه حرارت بر ظاهر و باطن حرارت غریزیه مشتعل شده اخلاط
و ارواح محترق شوند و هلاک بهم رسد و از اینجا سبب تخصیص
معتدل بفصلین نیز معلوم شد انتهی و ابتدا کن در طعام
بچیزی که سبکتر باشد از چیزهایی که غذای تو باشد بحسب عادت
و حاجت و میل و زمان مترجم گوید که وجه تقدیم اخف بر اغلظ
آنست که تا غذا بقعر معده نرسد از طبیعت متاثر نمیشود و بجهت
انهضام و مرتبه کیلوسیه نمیرسد چه قعر معده مطبخ اغذیه است
و چون تقدیم اغلظ نمایند بقعر معده میرسد و هنوز الطف
نرسیده و شاید که بسبب حرارت قاصر معده و سرعت تاثر لطیف
فساد عارض الطف شود بخلاف تقدیم الطف که اغلظ بواسطه عدم



سرعت تاثر از حرارت قاصره عرضه فساد نمیشود انتهی و باید که وقت
خوردن تو هر روز آن زمان بود که هشت ساعت از روز گذشته باشد
یا یک روز همین وقت و روز دیگر اول بامداد و آخر روز چنانکه در
دو روز سه نوبت غذا اتفاق افتد بدین ترتیب بر وجهی که زیاده
و کم از قدر محتاج الیه نباشد و باید که شراب تو بعد از طعام از این
شراب کهنه باشد که ذکر کرده میشود و شرب آن حلالست صفت آن
مویز منقی ده رطل و بشویند و بخیسانند در آب صافی چندانکه مقدار
چهار انگشت آب بر سر مویز بایستد و آنرا اگر زمستان باشد سه روز
در آن ظرف بگذارند و اگر تابستان باشد یک شبانروز و اگر باران
میسر باشد اولیست و الا آبی باید شیرین که بر چشمه او از جانب شرق
در غایت صفا و خفت و براقت و قابل سردی و گرمی باشد بزودی
و این صفات اخیره دلالت کننده بر سبکی آب بعد از آن آنرا در دیگ
کنند پاکیزه و بریزند تا آنکه مویز منتفخ و پخته شود پس بفشارند
و صافی کنند و سرد کرده اند آنگاه دیگر باره در دیگ کنند و مقدار
آنرا از دیگ بچوبه اعتبار نمایند و بآتش نرم میجوشانند تا چهار دانگ
برود و دو دانگ بماند بعد از آن بگیرند عسل صافی یک رطل و بر سر آن کنند
و این ادویه را در خیلی کنند قرنفل نیم درم دارچینی نیم درم عود خام

نیم درم مصطکی نیم درم زعفران نیم درم کوفته وبیخته در پارچه
کرباس هنکفت برشته تنك بندند ویکطرف رشته را بچوبی که بقدر
عرض دیك باشد بسته بان چوب پارچه کرباسی که داروها در و بسته شده
در دیك بیاویزند ومقدار مجموع از آب وعسل را هم بچوب باعتبار
بکنند وبجوشانند تا بقدر عسل از مجموع کم شود بعد از آن
پارچه کرباس را بیمالند تا آنچه در او باشد اندك اندك فرود آید
صافی کنند وسرد کردانند ودر ظرفی کنند وسه ماه سر آن ظرف را
مهر کنند بعد از آن بکشایند وبکار برند شربتی ازین یك اوقیه یا دو اوقیه
آب پیش وقتی که طعام خورده باشی سه قدح ازین شراب بیاشام وچون
چنین کنی ایمن خواهی بود بفرمان خدا از آنروز ودر آنشب از نقرس
وامراض سرد که موجب ضعف باه باشد وبادهای موذی واکر بعد از آن
میل بآب داشته باشی نیم چندان که ازین شراب اتفاق افتد
آب بنوش تا موجب صحت وقدرت بر مباشرت وکثرت تحفظ شود
وچون صلاح بدن وقوام او بطعام وشراب است اکر اصلاح کنی
بدنرا باین هردو صلاح آید واکر فاسد کردانی اورا باین هردو
فاسد شود وبدان که قوای نفس تابع مزاج بدنست ومزاج بدن
تابع تغیر هوا پس چون هوا یکمرتبه سرد باشد ویکمرتبه کرم بدن متغیر





کردد واکر بر یك نسق باشد ومعتدل بود مزاج بدن معتدل باشد
زیرا که حق سبحانه وتعالی بنای اجسام بر چهار خلط نهاده است صفرا
وخون وبلغم وسودا وازین جمله کرم وسرد وهر یك ازین دو مخالف
دیکر کرده چنانکه یکی کرم است وتر ویکی سرد وتر ویکی کرم وخشك
ودیکری سرد وخشك پس این چهار را بر چهار جزو از اجزای بدن
قسمت کرد بر سر وسینه وشراسیف وشکم وما تحت او سر وهر دو کوش
وبینی ودهن از خونست وسینه از بلغم وباد وشراسیف از مره
صفرا والحکم وما تحت او از سودا مترجم کوید که شراسیف غضروف
چند است که بر اضلاع خلف واقع شده معلق بر شکم واضلاع خلف
ضلع چند است که در زیر اضلاع سینه است وتسمیه ایشان بخلف
بجهت تخلف آنهاست از استخوان انتهی وبدان که خواب در دماغ
سلطنتی است وقوام وقوت بدن بدوست پس باید که وقتی که ترا
اراده خواب باشد اول بر جانب راست بخسبی بعد از آن بر جانب چپ
بعد از آن دیکر باره بر راست چنانکه در وقت برخواستن بر جانب
راست خفته باشی وهم از آن طرف برخیزی مترجم کوید که فایده
خسبیدن بجانب راست اولا آنست که غذا بقعر معده منحدر شود
چه قعر معده چنانکه در تشریح بیان یافته بجانب راست واقع است

وبنابراین باید که مقدار این خسبیدن بقدر انحدار غذا باشد
بقعر معده و آن در معتدل المزاج بقدر دو ساعت میشود تقریبا
و فایده بر جانب چپ خسبیدن ثانیا آنکه تاکید مشتمل بر معده شود
و حرارت او در طبخ غذا اعانت کند و مقدار این خسبیدن بقدر
هشت ساعت باشد تقریبا و فایده بر جانب راست خسبیدن ثالثا
آنکه غذا از قعر معده منحدر شود بجگر و امعا و مقدار این نیز دو ساعت
تخمینا پس معلوم شد که اختیار این وضع در نوم مجوب برای
تحسین طبخ و تجوید هضم است که متضمن صلاح حال معده است
و ترک آن مقتضی رداءت طبخ و قصور هضم که متضمن فساد حال معده است
و این معنی بواسطه مشارکت مودی بفساد حال دماغ است
که مستقر سلطنت حواس است فافهم انتهی و باید که بیداری شب
عادت نکنی چون بعضی از شبها مانع باشد برخیزی و بجا آوری چندین
در آنجا در نکنی که از قضای حاجت فارغ شوی و جهد کنی که زود فارغ شوی
که در نشستن در آنجا موجب داء دفین است یعنی بواسیر مترجم گوید که وجه
تسمیه این مرض بداء دفین آنست که دفین یا فعیل بمعنی مفعول است
و معنی ترکیبی آنست که درد مدفون و چون ثالیل این علت غالبا پنهانست
از حس او را داء دفین میتوان گفت یا فعیل بمعنی فاعل است و معنی ترکیبی



آنست که درد دفن کننده و چون بواسیر از جمله امراض عسر البرء
یا ممتنع البرء است غالبا یا دائما تا گور همراه صاحب خود است پس
باعتبار این او را داء دفین توان گفت انتهی و بدانکه بهترین چوبی
که با آن مسواک کنی چوبی بود که با او قبض و رطوبتی باشد و فایده او
اگر باعتدال کنند آنست که دندانها را جلا میدهد و بوی دهن
خوش میکند و گوشت بن دندان سخت میگرداند و اشتهای طعام
می آورد و حذر از آنکه چرک سیاه یا سبز که بر بیخ دندان می نشیند
فبتدریج سخت میشود نفع میکند و اگر بسیار کنند دندانها را تنک
میگرداند و ضعیف میکند و گوشت بن دندان را میخماید و هر که
خواهد که دندان او از امراض ایمن باشد بگیرد شاخ گوزن
سوخته و کزمازج و سعد و ورق گل و سنبل الطیب از هر یک
جزوی ملح اندرانی نیم جزو دو برابر او کوفته سنون نماید که
خاصیت این دارو آنست که دندانها را قوی گرداند و نگه دارد از آفات
و هر که خواهد که دندان او سفید باشد بگیرد ملح اندرانی یک جزو
کف دریا یک جزو ایشان را سایده سنون سازد و بدانکه احوال
بدن بحسب سن چهار است اول سن کودکی و آن از وقت ولادت است
تا پانزده سالگی و در سن تحسن و جمال کمال رسد و بدن خوب

سلطنت واستیلا دارد **دویم** سن شباب وجوانی وآن از پانزده سالگیست
تا بیست سالگی دربن سن صفرا بربدن مستولی بود وغایت قوام بدن
واحکام مزاج دربن سن تواند بود وغایتش تا سی وپنج سالست
**سیم** سن کهولت وآن از سن سی وپنج سالگیست تا شصت سالگی
ودربن سن مستولی بربدن سوداست وغایت کمال العقل وزیرکی
وانچه مقتضای آن باشد وچون پوشیدن اسرار وفکر در عواقب
امور ومواساة بر مردم دربن سن توقع توان داشت **چهارم**
سن پیری وآن از سن شصت سالگیست تا آخر عمر ودربن سن
مستولی بربدن بلغم باشد واحوال شخص درینحال نامضبوط گردد
چنانچه در وقت خواب مثلا میل بیداری کند ودر وقت بیداری میل
خواب وملول از احوال مستکرروی نماید وچون تذکر احوال گذشته
ونسیان امور حادثه وکثرت وساوس وخیالات باطله ودر بشرت
صفا وتراوت جسم زایل شود وناخن وموی دیر روید ولاین الجسم در
ادبار وانعکاس است تا آخر عمر از آن سبب که مستولی دربن سن
بلغم است واز شان وی تری وافزرکیت دبیبن واسطیب فنای
بدن میگردد **مترجم گوید** که سن شباب دو مرتبه است **یکی** آنکه نمو
در او ظاهر بین است وآن از پانزده سالگی تا بیست سالگی است



تا سی سالگی یا سی وپنج سالگی علی اختلاف امزجة الاشخاص
ودلیل بر آنکه دربن مرتبه نمو واقع است آنست که حال انسان
دربن مرتبه در ترقی وازدیادست چنانچه مشاهده میافتد
از ریعان جمال وکمال وقوت وجلادت او ونیز پیدا باشد
که بعد از بیست سالگی دندانهای طواحن بیفتد وباز بروید
واین دلیلست بر عدم وقوف نامیه دربن مرتبه وچون
مرتبه اولی با سن صبی در ظهور نمو شریکست بنا
علی هذا حضرت علیه السلام ابتدای جوانی را به بیست سالگی
تخصیص فرموده والا ظاهر است که نهایت سن صبی پانزده
سالگی است فافهم انتهی اینست آنچه معرفت او محتاج الیه است
از جهت سیاست جسم واحوال وی بسبیل اجمال واکنون ذکر
میکنیم برای تو آنچه تناول او وآنچه احتراز از او محتاج الیه است
وآنچه رعایت او واجبست در هر وقتی از اوقات چون
خواهی که حجامت کنی باید که وقتی واقع شود که دوازده روز
از ماه گذشته باشد تا پانزده روز که چون چنین کنی موجب
صحت بدن تو گردد وبعد از آنکه ماه در نقصان افتاد حجامت
نباید کرد مگر آنکه محتاج باشی باخراج خون برای آنکه خون

وبدن بنقصان نور قمر نقصان مي پذيرد و بزيادتي او
زيادت مي يابد و بايد كه تكرار حجامت بحسب سن شخص كنند
مثلا بيست ساله هر بيست روز يكبار مكرر كردانند و سي ساله در هر سي روز
و چهل ساله در هر چهل روز و هم بدين ترتيب و بسا كه حجامت
خون از ركهاي خورد كه مبثوث و متفرقند در كوشت بر مي آرد
و دليل برين آنست كه ضعفي كه تابع حجامت مي افتد كمتر از ضعفي است
كه تابع فصد مي باشد پس حجامت نقره يعني كوي پس قفا نافع مي باشد
كراني سر را و همچنين حجامت اخدعين يعني آن موضع كه انرا
حجامتكاه كويند بسبب مجاورت او اخدعين را كه دو ركند
قريب بانجا موجب خفت سر و روي و چشم باشد و نافع بود
مر دندانها را و بسا باشد كه درين احوال نايب مناب فصد افتد
وكاه باشد كه حجامت كنند زير ذقن را جهت قلاع و آن بثوري است
كه در دهن و زبان بهم ميرسد و جهت فساد كوشت بن دندانها
وغير آن از اوجاعي كه در اجزاي دهان بهم ميرسد مثل
زبان وغيره و حجامت ميان هر دو شانه نافع بود خفقان را
كه بسبب امتلا و حرارت باشد و حجامت ساقين امتلاي
بدن را زايل كند و نافع باشد مر ريشهاي رحم و كرده و مثانه را

عضو



بتخصيص ريشهاي كهنه و حيض را بكشايد و همچنين نافع بود
ثبور و دماميل را ليكن بدن را لاغر و ضعيف كرداند و كاه باشد
كه از و غشي شديد تولد كند و ايجد تخفيف در الم حجامت
تواند بود تخفيف در مكيدن موضع حجامت بدينوجه كه
اولا كه محجمه ميكذارند اندكي بمكند و لحظه رها كنند و بعد از ان
زياده از اول بمكند بعد از ان زياده از ثاني همچنين زمان
مكيدن بتدريج زياده ميكنند و نيش آنكاه زنند كه آن موضع
نيلكون شود بتكرار مكيدن و جايكاه نيش را نرم كنند بسوهان نرم
و موضع نيش را از بدن بروغن پيش از نيش زدن چرب كنند
چه اين جمله موجب قلت الم كردد و همچنين نيش را و موضع وي را از
بدن در وقت فصد بروغن چرب كنند تا سبب قلت الم باشد و بعد از
حجامت حجامتكاه را چرب بايد كرد و بعد از فصد اندكي روغن
بر سر رك چكانند تا آن موضع زود ملتحم نشود و ضرر بمفصود
يعني شخص كه او را فصد كرده اند نرساند كه در بعضي
نسخ فيضر بالمقصود بقاف وارد شده و توجيهش آنست كه در آن
بسبب منع سرعت التحام مانع ضرر بمقصود است چه مقصود آنست
كه بقيه مواد فاسده خصوصا رياح مندفع شود و آن بر تقدير

بطوء التحام بحصول می‌رسد و باید که فصّاد در وقت فصد
نیشتر بر موضعی زند که بر آن موضع گوشت کمتر باشد چرا یعنی چون
قلّت الم باشد و بدانکه الم فصد حبل الذراع و قیفال بیشتر باشد
از الم فصد دیگر عروق از جهت صلابت و سختی پوست در موضع
این دو رگ و اتصال جلدهای ایشان بعضل اما فصد باسلیق
و اکحل از الم کمتر باشد وقتی که گوشت بر زیر ایشان کمتر باشد
یعنی مفصود فربه نباشد که حبل الذراع رگیست
ظاهر که کشیده است از انسی ساعد تا اعلای او و انجا بوحشی او
می‌رود و قیفال رگیست که ظاهر است نزد ما بض که موضع اتصال
عضد و ساعد باشد ما بین اعلای ساعد و انسی او و قیفال لفظ
یونانی و در اصل کیفالس بوده یعنی رگ سر و قیفال معرب آنست
و اکحل رگیست ما بین قیفال و میل او باسفل ساعد از وسط
انسی او بیشتر است و او نیز یونانی است و اصل او کحلادوس بوده
یعنی مرکب از قیفال و باسلیق و اکحل معرب اوست و بعضی دا
کان آنست که عربیست یعنی سرمه دان و چون آن رگ بواسطه
انتزاع او از دو رگ شدید الصبغ کحلی اللون است لهذا اورا اکحل
گفتند و باسلیق رگیست ما بین اکحل که میلش باسفل ساعد





بشتر است از وسط او و باسلیق در لغت یونان بمعنی ملک عظیم است
و چون او بواسطه اتصالش بقلب و دماغ و جگر و حجاب و صدر
اشرف عروق نابته از کبد است او را باسلیق گفتند و باید که
موضع فصد را باب گرم تکمید و تسخین کنند خاصه در زمستان
از آنجهت که پوست را نرم کند و الم را کمتر کرده اند و فصد او آسان شود
و بیش از فصد و حجامت بدوازده ساعت از مباشرت زنان
اجتناب باید کرد و باید که حجامت در روزی کنند که هوا صافی باشد
و هیچ ابری و بادی سخت نباشد و خون چندان بگیرند که لون
او متغیر شود و در آن روز بحمام نباید رفت که موجب مرض می‌شود
و بعد از حجامت بر سر و بدن آب گرم باید ریخت لیکن نزدیک
آن ساعت که حجامت کرده باشند و حمام بعد از حجامت بدون
انقضای آن روز سبب تبهای دایم می‌شود و چون سر و بدن را
از حجامت بشویند پارچه نرم از قز یا ابریشم بر موضع حجامت
باید نهاد و مقدار یک نخود از تریاق بزرگ که تریاق
فاروق باشد بر سر شربت یا همچنان بدون شربت بکار باید
برد پس اگر تابستان باشد شربت سکنجبین عسلی باید خورد و غذا
سکباج و مصوص باید کرد و دوغ نیز بنوشد و کلاب با اندکی

کافور بر سر باید مالید و از آن شراب که یاد کردیم بعد از طعام
استعمال باید کرد تا ایمن باشد از لقوه و برص و بهق و جذام
بفرمان حق تعالی و همچنین مکیدن نار املیسی یعنی نار بی دانه
در آن حال مقوی نفس و محیی خون است و احتراز از طعام شور و نمک
بعد از حجامت واجب باشد بجهار روانک ساعتی تا سبب امن
کردد از جرب          که سکنجبین عسلی سکنجبینی است
که از سرکه عسل میسازند و صفتش مشهور و در قرابادینات
مذکور است و سکباج مرقه کوشتی است که با سرکه پخته باشند
و مصوص کوشت مرغی است که پخته باشند و در میان سرکه زمانی
کذاشته باشند          و اکر زمستان باشد کوشت تیهو بخورند
و در پی آن از آن شراب که یاد کردیم بنوشند و سر به روغن خیری
که با او کلاب و اندکی مشک آمیخته باشد چرب نمایند و حذر
باید کرد در آن روز از کثرت حرکت و غضب و مجامعت و نزدیک
آنست که چند کس از خوردن ماهی و تخم مرغ با یکدیگر که
اجتماع ایشان در درون ایشان موجب درد قولنج و ریاح بواسیر
و درد دندان میشود و خوردن شیر و نبید با یکدیگر مولد
نقرس است و در بعض نسخ برص با نقرس جمع شده و مداومت

خوردن



خوردن پیاز مولد کلف است در وی و خوردن چیزهای شور
و کوشت نمکسود و ماهی شور بعد از فصد و حجامت مولد بهق
و جرب است و مداومت بر خوردن کرده کوسفند و شکنبه
و روده و امثال آن مضعف مثانه است و دخول حمام بر سیری
مولد قولنج و اغتسال با آب سرد بعد از خوردن ماهی تازه
مولد فالج و خوردن اترج در شب موجب تقلب عین و مورث
حولت و مباشرت زن حایض مولد جذام است در فرزندی
که از آن متولد کردد و جماعی که در آن منی مستفرغ نکردد مولد
ریک مثانه بود و جماع از پی جماع بی توسط غسل موجب جنون
فرزند باشد و بسیار خوردن تخم مرغ و امان او سبب درد
سپرز و ریاح معده میباشد و امتلاء از تخم مرغ پخته
مولد ضیق النفس است و خوردن کوشت خام سبب کرم
شکم است و خوردن انجیر مداوم سبب تولد شپش است
و شرب آب سرد بعد از چیزهای کرم و بعد از شیرینی سبب فساد
دندانست و بسیار خوردن کوشت صید و کوشت کاو
سبب خبط عقل و فساد فهم و تبلد ذهن و فراموشیست
و چون اراده دخول حمام باشد و بر سر زحمتی نباشد ابتدا

بآب گرم باید کرد و بر سر یخ سوازان باید ریخت تا موجب سلامت
از درد سر و شقیقه باشد و بعضی یخ مشت گفته اند و بدانکه
ترکیب خانهای حمام بر مثال ترکیب بدنست سرد است
و خشک سرد است و تر گرم است و تر
و غانه گرم است و خشک و منفعت حمام بسیار است مؤدی
باعتدال بدنست و منقی جسم است و ملین عصب و عروقست
و مقوی اعضای کبار یعنی رؤسا و شرفاست و کداز ندهٔ فضول
و رطوبات متعفنه است و چون خواهی که در حمام از شور و دماميل
ایمن باشی ابتدا کن مجرب کردن بدن بروغن بنفشه و اگر
خواهی که نوره کشی و ترا از استعمال آن زحمتی مثل ریش و شقاقی
و سیاه شدن لون بدن نرسد اول بدن را بآب سرد بشوی
و بعد از ان نوره را استعمال نما و هر که ارادهٔ دخول حمام
برای استعمال نوره داشته باشد باید که بدوازده ساعت
پیش از ان از مباشرت زنان محترز باشد و مراد ازین دوازده
یکروز تمام است و باید که اندکی صبر یا اقاقیا یا حضض در نوره
اندازند یا این هر سه بایکدیگر جمع کنند و از مجموع یا هر یک قدری
اندک در نوره اندازند و هیچ ازین داروها در نباید انداخت



تا آنگاه که نوره را بآبی گرم که در و بابونج یا مرزنجوش یا گل
بنفشه جوشانیده بکشند و ازین مجموع یا هر یک چندان
در ان آب باید انداخت که آب بوی آن بگیرد و باید که زرنیخ
نوره بقدر ثلث نوره باشد و بعد از نوره بدن را بما الدیچیزهای
که بوی نوره ببرد مثل عصفر و حنا و سعد و ورق گل و سدر
خواه یکی ازین جمله و خواه مجموع آن و هر کس که خواهد که
ایمن باشد از سوزش نوره باید که در وقت استعمال آنرا کمتر
تقلیب و زیر و رو کند و چون عمل خود کرد بشستن آن مبادرت
نماید و دستها را بروغن گل چرب سازد و اگر عیاذاً بالله عضوی را
بسوزاند بگیرند عدس مقشر و بسایند و تر کرده و گلاب بر آنموضع
که سوخته باشد طلا کنند که بفرمان حق تعالی به خواهد شد
و از جمله چیزهایی که منع کند نوره را از انکه شور در بدن
پیدا کند آنست که بعد از استعمال آنموضع تر کرده تیز و روغن
گل نیلوفر مالند و هر کس که خواهد که از ریح مثانه ایمن باشد باید
که در وقت تقاضا بول را حبس نکند و اگر چه در بهشت
چهار پایی باشد و هر کس که خواهد که از زحمت معده ایمن باشد
باید که آب از پی طعام آنگاه خورد که معدهٔ او از هضم طعام

فارغ شده باشد که اگر برخلاف این کند رطوبت بر بدن غالب شود
ومعده ضعیف گردد وعروق نصیب از غذا نگیرند بدان سبب که
طعام در معده اینکس خام بماند وهر کس که خواهد که از ریگ مثانه ایمن
گردد وعسر البول ایمن باشد باید که منی را در وقت انزال حبس نکند
ودر حالت مباشرت درنگ بسیار نکند وهر کس که خواهد از وجع
اسافل و ریاح بواسیر ایمن باشد باید که هر شب هفت دانه خرمای
برنی که از اجود انواع خرماست با روغن گاو بخورد وسرین
بروغن زنبق خالص چرب کند وهر کس که خواهد که حفظ او زیاده شود
باید که هر روز سه قطعه زنجبیل در عسل پرورده بکار برد و خردل را
با طعام خورد وهر کس که خواهد که عقل او زیاده شود باید که بیرون
نیاید هر روز تا سه دانه هلیله با شکر طبرزد بخاید وهر کس که
خواهد که ناخن او نشکافد وزرد نشود وحوالی آن فاسد نگردد
باید که ناخن نگیرد الا در روز پنجشنبه وهر کس که خواهد که از
درد گوش ایمن باشد باید که در وقت خواب پاره پنبه در سوراخ
گوش نهد وهر کس که خواهد که زکام را در زمستان از خود دفع کند
هر روز سه لقمه عسل شهد یعنی عسل آتش ندیده تناول کند
وبدانکه عسل را انواع است که بعضی آن نافع وضار آن نتوان شناخت





زیرا که بعضی از عسلها چنان باشد که بوی او عطسه آورد
وبعضی از آن مسکر است وطعم او بغایت تیز باشد واین
انواع از عسل قاتل است وبوییدن نرگس ایمن میگرداند از زکام
وهمچنین بوییدن سیاه دانه وهر کس که در تابستان از زکام
ترسد باید که هر روز یک خیار بخورد واز نشستن در آفتاب
حذر نماید وهر کس که از شقیقه وحول یا درد حجاب وسینه
ترسد باید که چون ماهی تازه خورده باشد از خواب احتراز کند
هم در زمستان وهم در تابستان وهر که خواهد که بدن او گران
نباشد وگوشت او لطیف باشد باید که بشب اندک خورد وهر کس که
خواهد که جگر او در وقت حجامت بسلامت ماند باید که بعد از آن
قدری کاسنی وسرکه بخورد وهر کس که خواهد که از درد ناف ایمن باشد
باید که در وقتی که روغن در سر مالد در ناف نیز بمالد وهر کس که خواهد
که از شقاق وباسور لب ایمن باشد باید ابروها پوسته چون دهان
کند چرب کند وهر کس که خواهد که از سقوط لهات وگوش ایمن باشد
باید که البته بعد از شیر بخی لب که غرغره نماید گردد
بعضی نسخ چنین آمده که الا اکل بعده کسرة خبز یعنی مگر آنکه
بعد از شیر بخی پاره نان بخورد والاولی کما لا یخفی

وهر کس که خواهد که دندانهای او فاسد نگردد باید که بعد از شیرینی
اندکی نان بخورد وهر کس که خواهد که از یرقان ایمن باشد باید که
در تابستان بامداد بخانه گرد راو بگشایند زود درنرود ودر
زمستان باید که چون در خانه باز کنند زود بیرون نیاید
وهر کس که خواهد که جسد او از غایله ریاح ایمن باشد باید که
در هر هفته قدری شیر بخورد وهر کس که خواهد که در معده او
طعام نیک گوارد باید که در وقت خواب چنانکه سابقا گفته شد
اول بر دست راست خسپد وبعد از ان بر دست چپ وهر کس که خواهد
که بلغم در بدن او گداخته شود باید که هر روز بامداد قدری
از جوارشی تیز چون جالینوسی وفلافلی سفر بکار برد وبحمام وبر آفتاب
وآفتاب نشستن مواظبت نماید واز هر چه سرد باشد احتراز
کند وهر کس که خواهد که صفرا از بدن خود قطع کند باید که
چیزهای سرد وتر خورد وآسایش اختیار وحرکت کمتر نماید
ونظر بچیزهایی که محبوب او بود بسیار اندازد وهر کس که خواهد که
از احراق سودا ایمن باشد باید که بر قی کردن وفصد عروق
واستعمال نوره مواظبت نماید وهر کس که خواهد که از بادهای
سرد خلاص یابد باید که حقنه نرم ومالیدن روغن در بدن وگرم





بابزن گرم ونشستن بابزن را لازم شناسد که آبزن
در عرف اطبا حوضی یا ظرفی بزرگ را گویند که آبی که حشایش
محلله در ان بجوشانیده باشند در ان کنند وبیمار را در ان
نشانند واز هر چه سرد وخشک باشد احتراز کند وبر
هر چه گرم وتر باشد مداومت نماید وهر کس که خواهد که بلغم
از بدن او زایل شود باید که هر روز قدری اطریفل صغیر بکار
برد وبدانکه مسافر را در اوقات گرما احتراز از امتلا وخلو
معده واجب باشد بلکه درین معنی باید که اعتدال
مرعی دارد ووقتی که حرکت کند باید که غذاهای سرد چون
قریص وسکباج وسرکه وزیت وآب غوره وماننده آن
تناول نماید که قریص وقریس طعامی است وصنعت
او این وجه است که ماهی را می پزند ودر ان نانخورشی چون
سرکه وماننده آن میکنند ومیگذارند تا خشک شود
وبدانکه سفر در وقتی که هوا گرم باشد زیانکار باشد مر طایفه را
که بدنهای ایشان لاغر بود وشکم ایشان خالی باشد وسودمند
بود مر طایفه را که بدنهای ایشان فربه باشد ومسافر را از
اصلاح آب چاره نباشد وآن بر پنج وجه تواند بود که آب

هر منزل با آب منزل دیگر بیامیزد یا خود از یک آب بیشتر نیاشامد
و واجب است که با مسافر قدری از خاک مسکن او باشد و بهر منزل
که میرسد اندکی در ظرف آب انداخته برهم میزند تا با آب آمیخته شود
بعد از آن صافی کرده می آشامد که بسبب این عمل آن آب طبیعت
آب معتاد گیرد و بهترین آبها برای مقیم و مسافر آبی بود که ابتدای
منبع او از جانب مشرق بود و سبک و صافی باشد و افضل آنکه
در میان مشرق و مغرب صیفی جاری باشد و افضل و اصح آنکه
با وجود آنکه اوصاف که بر شمردیم مجری او بر تلهای خاک باشد
که اگر چنین بود در زمستان گرم باشد و در تابستان سرد
و شکم را نرم دارد و نافع باشد اصحاب امزجه حاره را
که ظاهر امراد بجریان ما بین مشرق و مغرب جریان از جنوب
بشمال یا از مغرب بمشرق و این مؤید قول اطباست که جریان
مذکور از جمله محامد آبست چه بر تحقق این دو وصف
ریاح شمالیه یا مشرقیه برو هبوب میکند و اصلاح جوهر او
مینماید و وجه افضلیت جریان آب بر تلهای خاک آن تواند
بود که خاک بواسطه تخلخل جوهر مستعد مقتضای مسئله
تعاقب است و بسبب آن در زمستان متسخن آبست و در تابستان
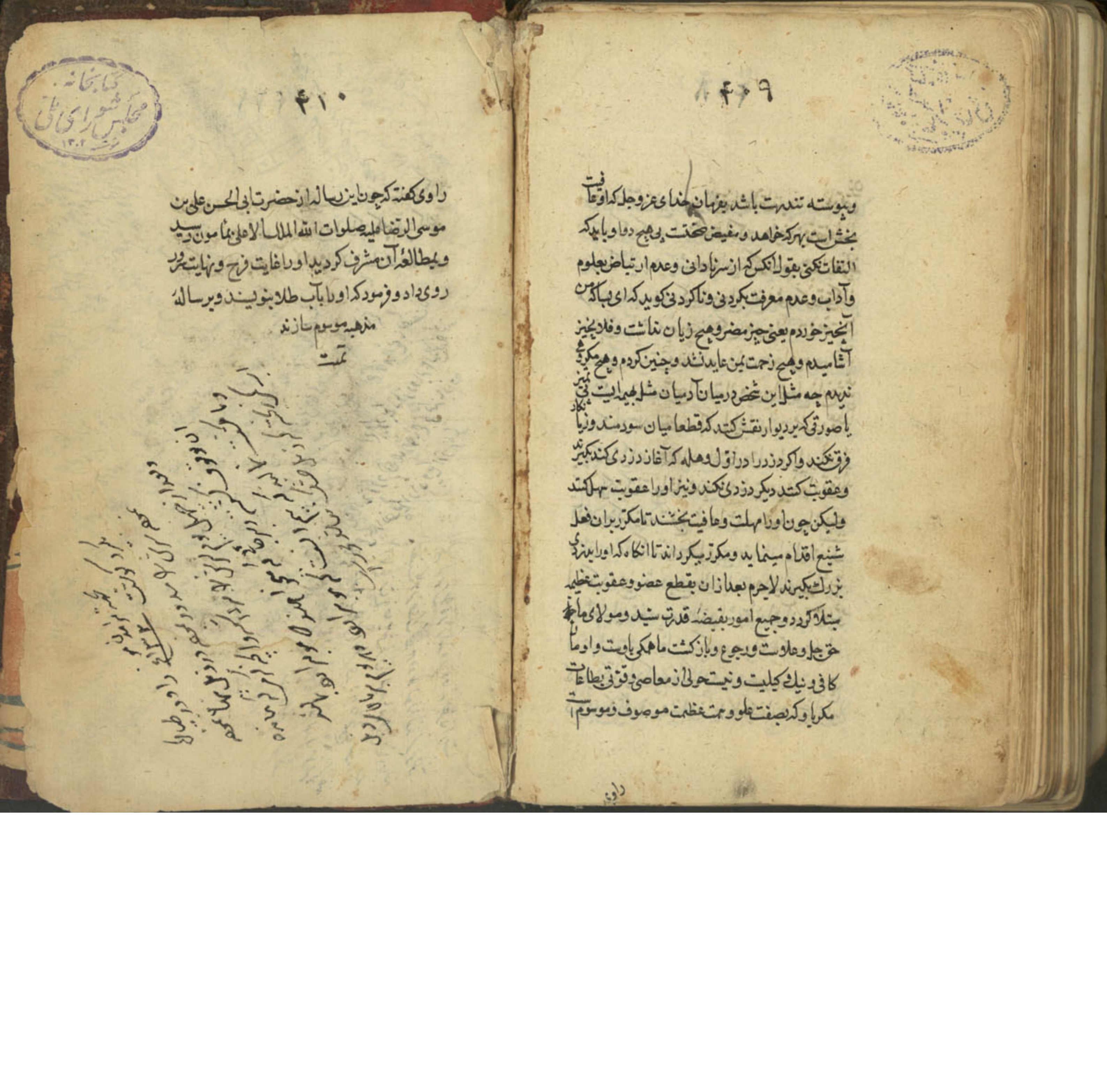


مبرد آن بخلاف سنگ که بسبب تکاثف جوهر این استعداد را
ندارد و اما آبهای شور و گران شکم را نرم دارد و آب
برف و یخ بسیار زیانکارند و اما آب باران سبک و شیرین و صافی
و نافع است اما بان شرط آنکه زمان بسیار در یکجا ایستاده نماند
و اما آب بطایح یعنی جاهایی که سیل آبست و آب نیهای شور
گرم و غلیظ بود در تابستان بجهة آنکه ازمنه بسیار یکجا ایستاده
و آفتاب برو تافته است و هر کس که بران مداومت نماید صفرای
بسیار در بدن او متولد شود و سپرز او بزرگ گردد و چون ذکر
کردم درین کتاب آنقدر که درین فن کسی را که عامل آن باشد
کفایتست بعد ازین ذکر کنم مجامعت را و اوقات شایسته آنرا
چون اراده مباشرت داشته باشی باید که اول شب نزدیک زنان
نروی چه در زمستان و چه در تابستان برای آنکه در آنوقت
معده و عروق ممتلی میباشد و جماع درینحال ستوده نیست
و خوف قولنج و فالج و لقوه و نقرس و دیل مثانه و تقطیر بول
و فتق و ضعف بصر و رقت نور او و قلت دماغ و امثال آن
بر آن جماع مترتبست بلکه آخر شب برای این عمل لایق است
چه موجب صحت بدن و تولد فرزند و ذکاء عقل او میگردد و با

که در وقت مباشرت ابتدا کنند ببازی و مالیدن پستانهای زن
که چون چنین کنی شهوت زن غالب شود و منی او مجتمع گردد چه منی
زن از میان هر دو پستانهای او بیرون می آید که منی
چنانکه در موضع خود مقرر شده فضلهٔ هضم رابع است که
بحکم انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج از جمیع اعضا
انفصال می یابد و مقر او عروقیست که در بیضتین شدت
التفات دارند و در انجا بضربی از نضج مستعد صورت منویت
میشود و ماده یا خمیرهٔ او از دماغ است علی اختلاف بین
جالینوس و ارسطو و لهذا منی شبیه است بدماغ و افراط
در جماع مؤدی بضعف دماغ میشود و دماغ را خلیفه ایست
که نخاع باشد و او در صلب است و او را شعب کثیره است که نازل
میشود بترائب که استخوانهای سینه است و بانثیین منتهی
میشود و در انجا اتصال و اشتراک تام است میان ارحام
ایشان و پستانهای ایشان و لهذا اختلاف احوال هر یک مقتضی
باختلاف احوال دیگریست پس معلوم شد که صلب و ترائب را زیادتی
اتصال و قرب نسبت با وعیهٔ منی واقع است و لهذا حضرت عزت
که لان الماء یخرج من بینهما و حق تعالی فرموده که خلق الانسان



من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب و در وقتی بزن
نزدیکی باید کرد که احساس شهوت او کنند و اینمعنی وقتی بحصول
میرسد که تغیری در چشم و روی او پیدا گردد و بطلبد از مرد آنچه
مراد او میطلبد و باید که با زن جماع واقع نشود مگر وقتی که از
حیض پاک باشد و چون چنین کنند موجب راحت و صحت بدن
گردد و چون متفق شود انزال مرد و زن در جماع موجب تولد
فرزند گردد بفرمان حق سبحانه و تعالی و چون از جماع فارغ شدند
نباید که بایستد یا بنشیند بلکه مایل بجانب راست بخسبد و بعد از ان
باید که غسل کند و هم در ان ساعت شربتی از مومیائی با عسل
یا عسل کف گرفته بیاشامد چه این شربت سبب زیادتی و تولد
آنقدر منی که از و مستفرغ شده باشد میشود و مباشرت
زنان در وقتی که قمر در حمل و برج نر باشد اولی و افضل است
از انکه در برج ثور و برج ماده باشد و بسیار بر مباشرت
اقدام نباید نمود چه زن از مباشرت اندک آبستن میشود
و از مباشرت بسیار فاسد میگردد و بدانکه هر که برین جمله
که درین کتاب یاد کردیم کار کند و بر وجه خود در این
نسق بود که ذکر رفت و بخلاف این کار نکند از همه رنجی ایمن باشد





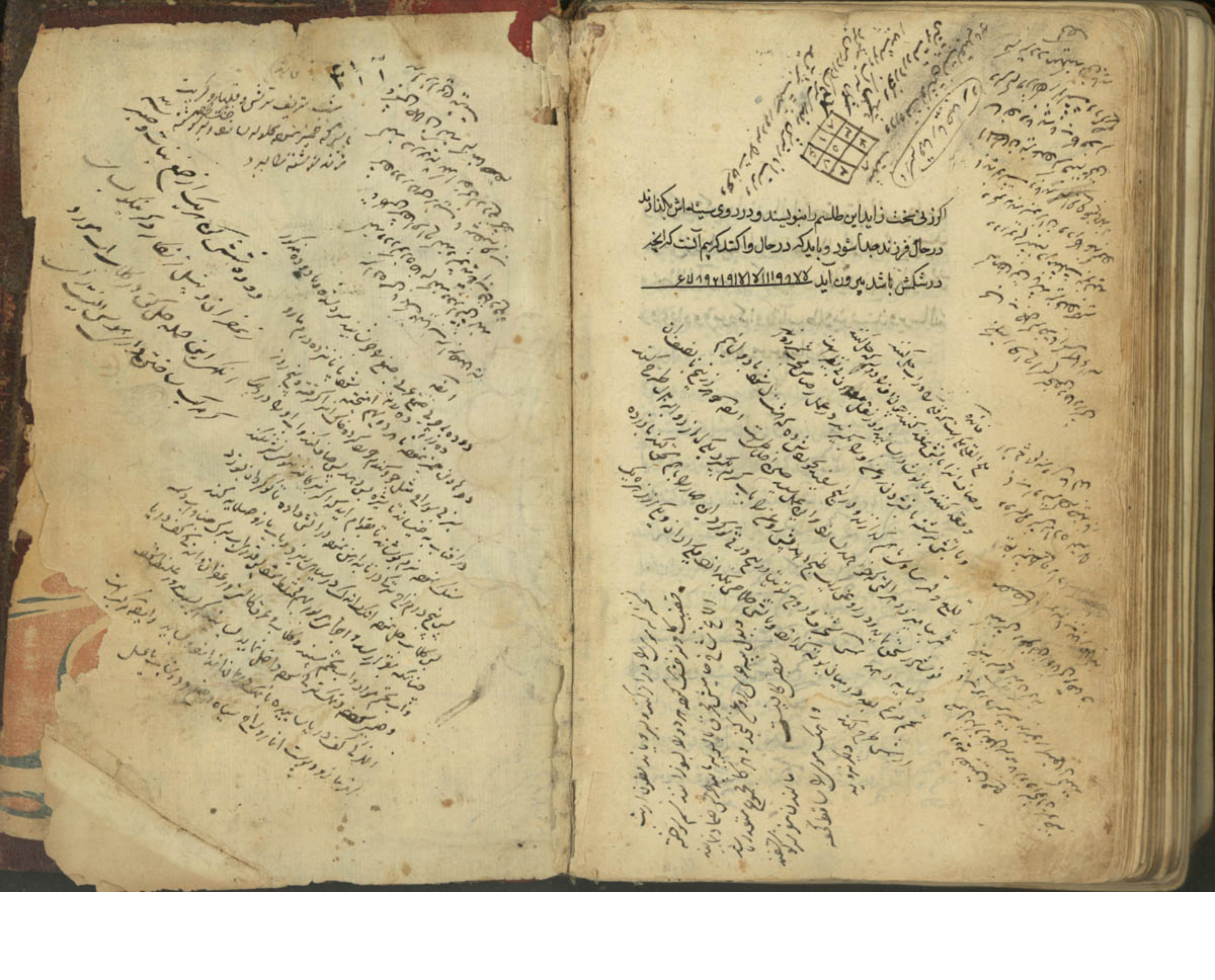
وپیوسته تندرست باشد بفرمان خدای عز وجل که او عافیت بخش است بهر که خواهد و بفیض صحت بی هیچ دوا و باید که التفات نکنی بقول آنکس که از سر نادانی وعدم ارتباض بعلوم وآداب وعدم معرفت بکردنی وناکردنی کوید که ای بسا که من آنچیز خوردم یعنی چیز مضر وهیچ زیان نداشت وفلان چیز آشامیدم وهیچ زحمت بمن عاید نشد وچنین کردم وهیچ مکروهی ندیدم چه مثل این شخص در میان آدمیان مثل بهیمه ایست بی تمیز یا صورتی که بر دیوار نقش کنند که قطعا میان سودمند وزیانکار فرق نکند واکر دزد را در اول وهله که آغاز دزدی کند بکیرند وعقوبت کنند دیکر دزدی نکند ونیز او را عقوبت سهل کنند ولیکن چون او را مهلت وعافیت بخشند تا مکرر بران فعل شنیع اقدام مینماید ومکرر میکرداند تا آنکاه که او را بدزدی بزرک بکیرند لاجرم بعد از آن بقطع عضو وعقوبت عظیمه مبتلا کردد وجمیع امور بقبضه قدرت سید ومولای ما آنحق جل وعلا است ورجوع وبازکشت ما همکی باوست واو ما را کافی ونیک کفیلست ونیست حولی از معاصی وقوتی بطاعات مکر با وکه بصفت علو وسمت عظمت موصوف وموسوم است





راوی کفته که چون این رساله از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه صلوات الله الملک الاعلی بمامون رسید وبمطالعه آن مشرف کردید او را غایت فرح ونهایت سرور روی داد وفرمود که او را بآب طلا بنویسند وبرساله مذهبه موسوم سازند

تمت



اگر زنی سخت زاید این طلسم را بنویسند و در روی سینه اش بگذارند
در حال فرزند جدا شود و باید که در حال وا کنند که بیم آفت کر اگر بچه
در شکمش باشد بیرون آید



